

## عاشورا حماسه جاویدان

نام مؤلف: سید محمد شفیعی مازندرانی

این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین علیهم السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.  
لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

## پیشگفتار

عاشورا، نقطه عطفی است که در تاریخ بشر، از آغاز تا انجام، مانند ندارد. عاشورا، خورشیدی است که درخشش آن، روز به روز بیشتر می شود. عاشورا، در جامعه انسانی، تجلی عشق به اهل بیت پیامبر است که ضامن سعادت و عامل حیات معنوی جوامع انسانی است.

عاشورا، نشان روحیه زنده ظلم ستیزی و حق محوری امت است. عاشورا، حیات خویش را به خون پاک شهیدانی از تبار عشق مدیون است. و راز جاودانگی آن را باید در همت بی مانند و ندای بی نظیر حیات بخش و آسمانی مردی همچون «سیدالشهدا»، حسین بن علی علیه السلام جويا شد؛ حسینی که پیامبر صلی الله علیه و آله از او با عنوان های: «زینت آسمان ها و زمین»، «چراغ هدایت» و نیز «کشتی نجات» نام برد.

روزی «أبی بن کعب» در محضر رسول الله صلی الله علیه و آله بود که امام حسین علیه السلام وارد شد، پیامبر صلی الله علیه و آله به او نگریست و فرمود: «يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، يَا زَيْنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِينَ»<sup>(۱)</sup>

أبی بن کعب با تعجب گفت: «ای پیامبر، آیا جز تو کسی زینت آسمان ها و زمین است؟»

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پاسخ دادند: «ای اُبی، سوگند به خدایی که مرا برانگیخت، حسین در آسمان ها، بزرگ تر از زمین است و در قسمت راست عرش الهی نوشته شده است: مِصْبَاحُ هُدًى وَ سَفِينَةُ نَجَاةٍ».<sup>(۲)</sup>

نیز فرمودند: «أَلَا وَ صَلَّى اللهُ عَلَى الْبَاكِينَ عَلَى الْحُسَيْنِ»؛<sup>(۳)</sup> «همانا، خداوند بر عزاداران حسین سلام و درود فرستاده است!» و ما اکنون در این مجموعه برآیند:

تاریخ سازان عاشورا و رهبر آن نهضت و حامیان و یارانش را بهتر بشناسیم و یاد و خاطره شان را گرامی بداریم و پیامشان را به نسل های بعد انتقال دهیم. آگاهی هایی درباره زندگی آن بزرگواران کسب کنیم و بکوشیم زندگی خود و جامعه مان را با خط و مشی آنان همگون سازیم و هم کاروان آنان باشیم. در این راستا باید:

۱- تاریخ نهضت کربلا و شرح زندگی قهرمانان آن را مرور کنیم تا افزون بر الگوپذیری از آنان، نگذاریم حماسه عظیمشان در لابلای تاریخ دفن شود.  
۲- به بیان ایثار و فداکاری های آنان بپردازیم و همیشه از مصیبت ها و رشادت هایشان یاد کنیم.

۳- با دیده عبرت بین و پندپذیر به آنان توجه کنیم.

۴- برای پرسش های اساسی در مورد حماسه عاشورا، پاسخ های منطقی ارائه دهیم.

وَ السَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى - اللَّهُمَّ تَقَبَّلْ مِنَّا بِحَقِّ عَشُورَاءِ

## مقدمه حضرت آیت الله العظمی فاضل لنکرانی (دام ظلّه العالی)

وقتی نگارش کتاب «حماسه عاشورا» به انجام رسید، از استاد، مرجع عالیقدر، آیت الله العظمی فاضل لنکرانی دام ظلّه - تقاضا کردم مقدمه ای بر آن بنگارند که معظم له یکی از نوشته های ارزشمند و پرمحتوای خود، درباره «علم امام حسین علیه السلام از زمان شهادتش» را در اختیارم گذاردند تا بخش هایی از آن را با عنوان «مقدمه» بیاورم.

مطالبی که در پی می آید، گزیده ای است از آن نوشته گرانسنگ: تواریخ معتبر و احادیث مورد اعتماد، همگی شواهد زنده و ادله قطعی است بر آگاهی امام حسین علیه السلام از شهادت خود، در سفر به سوی کوفه. در نقل های معتبر و تواریخ قابل استناد و احادیث مندرج در کتب اخبار از طرق شیعه و سنی، نمونه های قابل اعتماد بسیاری را در اثبات این سخن می توان یافت:

۱- در کتاب «کامل ابن اثیر»<sup>(۴)</sup> آمده است: «عمر بن عبدالرحمان، امام علیه السلام را از سفر به کوفه بر حذر داشت. امام علیه السلام ضمن تشکر و ارج نهادن به تذکرات او، فرمود:

«چیزی که رخدادش حتمی و انجام شدنی است، تحقق می یابد؛ خواه از رأی تو سرپیچی کنم و یا سختت را بپذیرم و از سفر به کوفه منصرف شوم.»<sup>(۵)</sup>

۲- «مروج الذهب»<sup>(۶)</sup> قصه ورود ابوبکر، عمر بن عبدالله بن حارث بن هشام، بر امام و سخنان او را نقل کرده، پاسخ آن حضرت را چنین آورده است:

«پسر عمو! خداوند به تو پاداش نیکو دهد، باور و اعتقاد دربارۀ این سفر، تو را رنجور می سازد، لیکن بدان آنچه خواسته پروردگار است، همان خواهد شد.»<sup>(۷)</sup>

ابوبکر از این سخنِ امامِ خطر را فهمید و بی درنگ گفت: «ای ابو عبدالله. قیام تو برای خداست و نزد پروردگار ثبت و محاسبه خواهد شد (زیرا با آگاهی از خطر، اقدام به سفر کرده ای.)»

۳- به نقل مقتل نویسان، عبدالله بن عمر که در مکه بود، وقتی برای وداع با امام حسین آمد، خطاب به آن حضرت گفت: «من با تو مانند یک شهید وداع می کنم.»<sup>(۸)</sup>

جای بسی شگفت است که بگوییم: عبدالله، پسر عمر می دانست این سفر، سفرِ شهادت است، اما فرزند علی و سبط پیامبر ﷺ نمی دانستند!

۴- صاحب مجمع البحرین در ذیل واژه «کربل» می نویسد: «روایت است که امام حسین ﷺ زمین های اطراف مرقد مطهر خود را، از اهل نینوا و غاضریه به شصت هزار درهم خرید و به اهالی آنجا هبه کرد و شرط کرد که زائران قبر شریفش را میهمان کنند و مرقد وی را به آنان را نشان دهند.»

۵- علامه بزرگوار سید محسن امین جبل عاملی در «لواعج الأشجان» می نویسد:

«عبدالله بن عباس و عبدالله بن زبیر به محضر امام حسین ﷺ (در مکه) آمدند و از آن حضرت خواستند که از این سفر منصرف شود، لیکن امام ﷺ پاسخ منفی داد و فرمود: این مأموریتی است از رسول خدا ﷺ و من چاره ای جز انجام آن ندارم.»

این عباس پس از شنیدن این سخن و بیرون آمدن از محضر امام، پیوسته می گفت:

«افسوس بر حسین! کشته شدن او قطعی است!»<sup>(۹)</sup>

از این سخن بر می آید که امام مأموریت خطیری از جانب پیامبر دارد و باید آن را اجرا کند و چنین نیست که دعوت مردم کوفه و نظریات کارشناسان، علت حرکت حسین بن علی علیه السلام به جانب کوفه باشد.

۶- مرحوم سید محسن امین در همین کتاب <sup>(۱۰)</sup> می نویسد: «عبدالله پسر عمر- به حضور امام رسید و پیشنهاد صلح با گمراهان را داد و آن حضرت را از جنگ برحذر داشت، امام علیه السلام در پاسخ وی، به پیش آمد صحنه های خونین در این سفر اشاره کرد و فرمود: «در پستی روزگار همین بس که سر یحیی بن زکریا هدیه نابکاری از ستمگران گشت»؛ یعنی، ای اباعبدالرحمان، تاریخ تکرار می شود و ما هم مصمم بر پیش آمد حساب شده ای هستیم و نیز فرمود: «به خدا قسم! من به هر پناهگاهی بروم، آن قدر پی جویی می کنند تا بیابند و شهیدم کنند. اینان چون قوم یهود که احترام روز شنبه را رعایت نکردند، حرمت مرا محترم نشمرده، در حقم عصیان می کنند. به خدا قسم! تا خون دل مرا نریزند، دست بر نمی دارند. اما بدان که سرانجام مردمی ستمگر بر آنها حکومت خواهند کرد و آن قدر پست و بی مقدار می شوند که دیگر در جامعه هیچ قدر و منزلتی نخواهند داشت.

آری، هرکس سخن از شهادت گفته، امام یا تأیید کرده و یا به طور تلویح و تصریح پیشامد ناگوار در این مسیر را بیان کرده است. حال، با این همه، شایسته است که باز هم بگوییم آن حضرت به امید پیروزی ظاهری از مکه حرکت کرد و تا آخرین روزهای حیات، این امید پابرجا بود و تنها چند ساعت قبل از شهادت به یأس مبدل شد؟!!

شهادت امام در کربلا، در میان اهل بیت همواره مطرح بود

زمین کربلا از ۲۵ سال پیش از نهضت عاشورا، شاهد اشک های امام علی علیه السلام است. مسجد کوفه سخنان آن حضرت به سعد وقاص را فراموش نکرده است که عمر فرزند نالایق سعد - را قاتل فرزند عزیزش (حسین) شناساند و البته سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله پیش از ولادت یزید در گوش ها طنین انداز بود. آن حضرت فرمود:

«مرا با یزید چه کار، خداوند به او هیچ گونه برکتی ندهد. پروردگار! او را از رحمت خود دور گردان!»؛ «ما لی و لیزید لا بارک الله فیہ، اللّٰهُمَّ العن یزید». <sup>(۱۱)</sup> آری، داستان کربلا چیزی نبود که بر خاندان رسالت و آنان که به این خاندان نزدیک بودند، مخفی باشد، بلکه روایت هایی وجود دارد که هر یک از آنها، به گوشه ای از این رخداد پرداخته و از آن پرده برمی دارند؛ به طوری که شخص متتبع یقین و قطع پیدا می کند که این حادثه را، با تمام جزئیاتش، به زبان های مختلف و موارد گوناگون، گوشزد کرده اند.

حال چگونه می شود چنین پیشامدی بر شخص امام حسین علیه السلام مخفی بماند؟!

بعضی گمان می کنند امام حسین علیه السلام مصداق گفتار امیر مؤمنان علیه السلام در جنگ صفین را که درباره کربلا فرمود: «هیئنا مناخ رکابهم، و موضع رحالهم، و هیئنا مهراق دمائهم، فتیة من آل محمد یقتلون بهذه العرصة تبکی علیهم السماء و الأرض...». <sup>(۱۲)</sup> نمی دانست و نیز آگاهی نداشت جوانانی که امیر مؤمنان علیه السلام به آنها اشاره کرده، چه کسانی هستند و در چه زمانی کشته می شوند. و چون امام علی علیه السلام با اشاره و آوردن ضمیر «هم» بیان کرد، فقط در صحنه کربلا، در آن روز بود که امام حسین خود را مصداق سخن پدر دید، آن هم به صورت تردید!

چه اندیشه سستی! اینان درباره امام چگونه می اندیشند که این گونه سخن می گویند! آیا اگر آن حضرت، امام هم نبود؛ بلکه فردی عادی مانند: محمد بن حنفیه این سخنان را از پدر می شنید و اکنون خود را با صفوف لشکر خونخوار یزید روبه رو می دید، می توانستیم به محمد بن حنفیه نسبت تردید بدهیم؟

اشتباه کسانی که اینگونه می اندیشند، اینجاست که گمان کرده اند گفتار علی علیه السلام درباره این حادثه در جنگ صفین، منحصر در این یک جمله است، درحالی که چنین نیست. علی علیه السلام سخنان دیگری نیز در این زمینه فرموده و در آن آشکارا نام حسین علیه السلام را برده و از تشنگی او در وقت شهادت در زمین کربلا سخن گفته است.

علامه مجلسی (رحمه الله) در کتاب «بحار الأنوار» روایتی را از بعضی کتب معتبر نقل کرده که: روزی علی علیه السلام بسیار گریست، وقتی از علت گریه اش پرسیدند، فرمود: «گریه من برای پیروزی نیست؛ بلکه، متأسفم چرا این فرزندم حسین که امروز تشنه کمانی را سیراب کرد، همین سیراب شدگان (از اهل کوفه)، فردا در کربلا او را تشنه کام خواهند کشت.»

روشن است که این سخن حضرت را، تنها راوی یعنی عبدالله بن قیس نشنید، بلکه بیشتر مردمی که پیرامون علی علیه السلام گرد آمده بودند، آن را شنیدند.

با این اوصاف، آیا رواست کسی بگوید: امام وقتی به زمین کربلا رسید، احتمال داد گفته پدرش با آن سفر قابل تطبیق باشد؟!

قصه کربلا قصه ای نیست که محارم این خاندان، به تمام خصوصیات و حوادث آن آگاه نباشند. در اثبات این سخن، باز هم اوراقی از تاریخ را مرور می کنیم:



در کتاب «قاموس الرجال»، در ذیل نام «حبيب»، داستان ملاقات میثم و حبيب آمده است که در شرح حال میثم تمّار می توانید آن را بخوانید.

طبری از ابو مخنف نقل می کند: امام حسین علیه السلام از مکه با زن و فرزند حرکت کرد و این خبر به محمد بن حنفیه (که در آن هنگام در مدینه بود) رسید. محمد که در تشتی وضو می ساخت، با شنیدن این خبر سخت گریان شد، آن قدر گریست که صدای افتادن قطرات اشکش در تشت به گوش می رسید.<sup>(۱۳)</sup>

در اینجا این پرسش وجود دارد که محمد حنفیه چرا گریه می کرد؟ اگر او هم مانند امام امید به پیروزی داشت، نباید می گریست. اگر خبر تأثرانگیز نیست و سخن از فتح و پیروزی و امید به پیروزی ملی مردم کوفه است پس گریه برای چیست؟! آیا جز این است که گریه گوشزد یک پیش آمد حساب شده ای است که محارم این خاندان کم و بیش از آن آگاهند؟

در کتاب «اربعین الحسینیه» آمده است که حضرت باقر علیه السلام فرمود: «چون امام حسین از مدینه آهنگ کوفه کرد، زنان بنی عبدالمطلب مجلسی برای سوگواری فراهم کردند. امام حسین علیه السلام چون از این اجتماع آگاه شد، به آن مجلس رفت و فرمود: ای زنان عبدالمطلب، خدا و رسول راضی نیستند این سِرّ ناگفتنی را فاش کنید. شما را به خدا نوحه سرایی نکنید. زنان هاشمی گفتند: ما اگر برای تو نگریم، گریه خود را برای کدام مظلوم ذخیره کنیم؟ امروز مانند روز رحلت رسول خدا و علی و فاطمه علیهم السلام و سایر دختران پیامبر است و اشک های ما بی اختیار جاری است.»<sup>(۱۴)</sup>

چرا زنان هاشمی محفل سوگواری تشکیل می دهند؟ در حالی که حرکت امام باید زنان حرمسرا و خاندان رسالت را به سرور آورد؛ زیرا سخن از امید به پیروزی و تأسیس حکومت است!

بدیهی است، آنان می دانند که این حرکتِ امام به سوی قربانگاه است نه پیروزی و تشکیل حکومت. آنها از رسول خدا شنیده اند که فرزند عزیزش در کربلا شهید می شود و با عزم امام، خاطره های مکنون را فاش می سازند و هماهنگ می گریند و با این کارشان می گویند: «امام در این سفر در خون پاک خود دست و پا خواهد زد!»

امام از این آشفتگی و آشکارسازی راز، ناراحت می شود و می فرماید: «چرا سِرِّ مکنون را فاش می کنید؟»

آنان گفتند: «ای حسین بن علی، ما را از گریه بازمی داری؟ چگونه ساکت شویم و اشک نریزیم؟!»

ممکن است کسی بگوید: چرا خود را در بن بست می افکنید و می گویند: امام آگاه بود که سرنوشتش چیست؟ در این صورت چرا به یک اقدام مرگبار و تهلکه آمیز دست یازید؟ چرا حادثه ای را آفرید که در آن خود و یارانش کشته شدند و اهل بیتش به اسیری رفتند؟

در پاسخ چنین کسی باید گفت حسین علیه السلام یک رسالت تاریخی دارد که باید روی تاریخ را سفید کند و آیندگان بدانند خدمتگزار اسلام که بود و چگونه باید باشد؟

رسالت او رسالتی بود که از ناحیه مصلحت اسلام، در سرنوشت زندگی امام پیش بینی شده بود و تنها این راه خواسته خداوند متعال و رسول خدا و پدرش امیرمؤمنان - است. از این جهت است که عزم راسخ حسین علیه السلام با سخنان امثال ابن عباس و دیگران که در صدد منصرف کردن او بودند، متزلزل نگشت. آنها نمی دانند وظیفه حسین چیست؟ ولی امام می داند به کجا می رود و چه می شود. و از چه راه باید برنامه را پیاده کند.

دقت در پاره ای از اسناد و مدارک:

۱- در تاریخ طبری<sup>(۱۵)</sup> جریان برخورد زهیر بن قین با امام علیه السلام، از ابومخنف نقل شده است: «زهیر پس از برگشت از حضور امام حسین علیه السلام به یاران خود گفت: «هرکدام از شما مایلید با من باشید، بسیار به هنگام است و هرکدام که رفتنی هستید، بدانید این جدایی همیشگی است. «زهیر در راه برگشت از مکه می کوشید با امام روبه رو نشود اما به هر حال این اتفاق رخ داد. او در این برخورد کوتاه چه دید و شنید! که به خیمه آمد و با همه کسانش وداع کرد؟ آیا امام از او خواست یاری اش کند تا کوفه را تسخیر کنند؟ و گفت: اگر با ما همکاری کنی آینده خوشی داری و چون از اعیان کوفه هستی مقام بزرگی در حکومت آینده نصیب تو خواهد شد؟! اگر زهیر از سخنان امام علیه السلام این گونه برداشت کرده بود، پس نباید امید ملاقات های بعدی را با کسان خود قطع کند و آنان را از زندگی خرم تر در آینده مأیوس نماید».<sup>(۱۶)</sup>

از رفتار زهیر می توان فهمید که امام علیه السلام حقیقت امر را بر او آشکار کرده و یادآوری هایی به او نموده است. پس حسین علیه السلام هم می دانست عاقبت کار چه می شود و هم به زهیر وعده نیل به شهادت در راه انجام وظیفه را داده بود. جز این وعده و دانش امام به آینده روشن و صحنه کربلا، چیزی موجب سخنان زهیر در جمع یاران خود نیست.

۲- در الکامل<sup>(۱۷)</sup> دو پیشامد نقل شده است که مجموع آن را در اینجا

خلاصه می کنیم:

الف- امام خبر شهادت مسلم را در «تعلییه» و برادر رضاعی اش (یقطر) را در «زباله» شنید، اما هیچ تردید و خللی در اراده و عزم راسخ او پیدا نشد و به راه خود ادامه داد.

ب- امام پس از شنیدن این خبر، به یاران خود اعلام کرد: «شیعیان ما راه پیمان شکنی در پیش گرفتند و ما را تنها گذاشتند، هرکس می خواهد برگردد مانعی ندارد، ما به کمک کسی نیاز نداریم».

این اعلان عمومی برای آن بود که همه بدانند امام به کجا می رود و گمان نبرند که کوفه مقصد است و حکومت کوفه در انتظار آنهاست و در پی این اعلان بود که گروهی، جز کسانی که از مکه با امام همراه بودند، از آن حضرت جدا شدند.

ج- برگشت این افراد و دریافت آن اخبار دردناک، در عزم راسخ امام خللی وارد نساخت و به راه خود ادامه داد تا به منزلگاه عقبه رسید.

د- در عقبه نیز مرد عربی با او ملاقات کرد و وضع اسفبار کوفه را برایش گفت که: «اگر به کوفه روی جای پای جز نوک نیزه ها و لبه تیز و برنده شمشیرها نداری». و به او سوگند داد که از تصمیم خود منصرف شود.

امام فرمود: آنچه گفתי بر ما پوشیده نیست و تذکرات تو چیز تازه ای بر آگاهی های ما نیفزود. اما من تصمیم دیگری دارم؛ زیرا اراده حق چیزی نیست که من بتوانم در برابر آن تصمیمی بگیرم؛ یعنی مأموریتی است که برای انجام آن می روم.

همه این سخنان و اخبار صد در صد منطقی، در اراده امام کوچک ترین تزلزلی ایجاد نکرد و با تصدیق گفتار، به راه خود ادامه داد. آیا باز هم امام از عاقبت کار ناآگاه است و با امید به پیروزی و تشکیل حکومت ادامه سفر می دهد؟ و به اتکای نیروی مردم بی وفا و پیمان شکن در این وادی خطرناک قدم می گذارد؟ یا این که ظاهر امر جریانی است و باطن آن چیزی دیگر؟

آری، هیچ چیز بر حسین علیه السلام پوشیده نبود و هیچ عاملی نمی تواند موجب انصراف او گردد. بلکه بعد از گفتگو باز هم به راه ادامه می دهد تا هرچه زودتر به میعادگاه برسد و در محل مأموریت، انجام وظیفه کند.

۳- ماجرای داستان ملاقات امام حسین علیه السلام با چهارنفری که از کوفه می آمدند، در الکامل <sup>(۱۸)</sup> چنین آمده است: امام از وضع کوفه و از قیس بن مسهر - پیام آور خود- پرسیدند. آنها گفتند: «قیس شهید شد» امام با شنیدن این خبر گریست و با حال گریان این آیه را تلاوت کرد: ﴿فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ...﴾. <sup>(۱۹)</sup>

سؤالی که در اینجا به ذهن می رسد این است که: از این برخورد و گفتگوها و سخنان امام و تمسک به آیه مذکور، چه چیزی برداشت و استنباط می شود؟ پاسخی که امام از وضعیت کوفه می شنود یأس آور است. مردم به پیروی از اربابان نابخرد و ستمگر خود، شمشیرها را از غلاف بیرون کشیده، آماده جانبازی برای حکومت جبار یزید و قطعه قطعه کردن اجساد پاکان روزگار، جوانان اهل بیت عصمت و شخص امام مظلوم و بی یاورند. در چنین وضعیتی اگر باز هم بگوییم که امام به پیروزی امید دارد، سخنی است که هیچ عقل و منطقی آن را نمی پذیرد. اما با همه این ها در تصمیم امام خلل وارد نمی شود. روشن است که مطلب مهمی در پیش رواست که امام از آن آگاه است. از این جهت پس از خبر شهادت قیس آیه مبارکه: ﴿فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ...﴾ را تلاوت می کند.

منشأ این پرسش ها و تلاوت آیه این است که امام برای برانداختن این حکومت و احیای حکومت قرآنی و برنامه های مترقی اسلام، حرکت کرد و به رسالت خویش عمل نمود.

## اشاره ها

### مردان الگو

تاریخ سازان عاشورا در هر عصر و مکانی اسوه هستند برای انسان های آن زمان. می توان از هدایت های آنان راه یافت و از رهنمودهای آنان درس گرفت.

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: برترین انسان ها بعد از پسر م حسن، حسین است. او بعد از برادرش مظلوم و در کربلا کشته می شود. او و اصحابش در قیامت برترین شهیدانند؛ «خَيْرُ الْخَلْقِ، بَعْدَ ابْنِي الْحَسَنِ، ابْنِي الْحُسَيْنِ، الْمَظْلُومِ بَعْدَ أَخِيهِ، الْمَقْتُولِ فِي أَرْضِ كَرْبِلا، أَلَا وَ أَنَّهُ وَ اصْحَابِهِ مِنْ سَادَةِ الشَّهَدَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»؛ <sup>(۲۰)</sup>  
[در معالی السبطین آمده است: «خیرالخلق و سیدهم بعد الحسن، أخوه ابنی الحسين»] <sup>(۲۱)</sup>

تردیدی نیست که: امام حسین علیه السلام و یارانش برای همه انسان ها اسوه اند و خود آن حضرت نیز به این حقیقت اشاره کرده، فرموده اند: «وَلَكُمْ فِيَّ أُسْوَةٌ»؛ <sup>(۲۲)</sup>  
«زندگی من برای شما الگو و اسوه است. « البته آنان نه تنها برای ما که برای انسان های برتر دیگر نیز اسوه هستند.

امام صادق علیه السلام می فرمود: «لِي أُسْوَةٌ بِمَا يُصْنَعُ بِالْحُسَيْنِ علیه السلام»؛ <sup>(۲۳)</sup> «آنچه حسین علیه السلام انجام داد، برای من نیز الگو و اسوه است. «  
و نیز پدر بزرگوارش می فرمود: «يَكُونُ لِي بِالْحُسَيْنِ علیه السلام أُسْوَةٌ»؛ <sup>(۲۴)</sup> «اسوه من حسین علیه السلام است. «

و نیز در روایت آمده است که موعود اسلام (عج)، روز جمعه ای <sup>(۲۵)</sup> در روز عاشورا قیام می کند و این مسأله گویای آن است که امام حسین علیه السلام اسوه امام زمان علیه السلام نیز می باشد. پس آن حضرت اسوه جاودانه جوامع اسلامی است.

## جلوه های تولّی و تبرّی

کتاب سرخ حیات بخش عاشورا، دارای دو فصل است:  
فصلی مربوط به حمایت و همسویی با اولیاءالله و کسانی که خود را فدای راه حق کرده اند؛ (تولّی).

فصلی دیگر مربوط است به اظهار انزجار و نفرت فرزندان حق در مقابل هواداران باطل (تبرّی).

آری، این دو فصل، سراسر کتاب تاریخ عاشورا را، در طول حیات عاشورا تشکیل می دهد. بر این اساس پیروان عاشورا باید با جامع نگری و واقع بینی، هر دو فصل را مورد توجه قرار دهند و از این راه به دو مسأله مهم تولّی و تبرّی بنگرند و بدان جامه عمل بپوشند. گرچه بعضی از خوانندگان این کتاب شورانگیز، تنها به عنوان یک کتاب تاریخ، که به زمان گذشته تعلق دارد، بدان می نگرند لیکن باید به کتاب عاشورا به عنوان یک کتاب زندگی ساز و همیشه زنده و رهنمود دهنده نگریست.

## شکوفایی فطرت ولایت

برپایی عزاداری در مصیبت اهل بیت علیهم السلام همان تولّی و تبرّی است و گویای تجلّی روحیه خدادوستی و شکوفایی فطرت ولایت است. بدیهی است که توجه کامل به فلسفه عزاداری، باعث خلوص بیشتر عزاداران می گردد و نیز توجه به اثرات حیات بخش عزاداری های خدایسند، بهتر می تواند راز حمایت ائمه معصوم علیهم السلام از عزاداری ها را تبیین کند.

## عزاداری و آثار مثبت آن

با توجه به آثار و برکات عزاداری، فلسفه و اهمیت آن روشن می گردد؛ زیرا:

عزاداری و بزرگداشت خاطره اسوه های شهادت و ایثار:

الف- بزرگداشت از آرمان ها و اهداف بلند آنان است.

ب- احترام و همسویی با شهیدان است.

ج- نوعی ابراز قدرت در برابر قاتلان آنان (طاغوت ها و خودکامگان تاریخ) است.

د- خروج از حزب بیداد و ورود به حزب عدالت است.

ائمه معصوم علیهم السلام فرمودند: «مَنْ لَمْ يَكُنْ مَعَنَا كَانْ عَلَيْنَا»؛ <sup>(۲۶)</sup> «کسی که با ما نباشد، دشمن ما است» آری، کسی که به عمد، در پیشگاه عظمت عاشورا ابراز عشق نکند، در شمار یزیدیان خواهد بود.

ه-- جلب الطاف خدا را در پی دارد.

و- تبلیغ از دینو حقایق اسلامی استونورانیّت و معنویّت خاصی به جامعه می بخشد.

ز- اثرات تربیتی فراوانی برای جامعه در پی دارد.

اقبال، متفکر معروف لاهوری می گوید:

ز آتش او شعله ها اندوختیم	رمز قرآن از حسین آموختیم
پیش فرعون، سرش افکنده نیست	ماسوی الله را مسلمان، بنده نیست
ملت خوابیده را بیدار کرد	خون او تفسیر این اسرار کرد
اشک ما را بر مزار او رسان <sup>(۲۷)</sup>	ای صبا ای پیک دور افتادگان

بزرگترین مصیبت

در لسان اهل بیت علیهم السلام بزرگ ترین مصیبت، همانا قتل حسین بن علی علیه السلام است.



عبدالله بن فضل گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: ای پسر پیامبر، چرا روز عاشورا روز غم و مصیبت و حزن و اندوه و آه و ناله است اما روز ارتحال رسول خدا صلی الله علیه و آله و روز شهادت فاطمه علیها السلام و روز قتل امیرمؤمنان علیه السلام و روزی که امام حسن علیه السلام با سم (معاویه) مسموم گشت؟! چنین نیست؟! امام علیه السلام پاسخ داد: بی شک روز شهادت امام حسین علیه السلام روز تحقق بزرگ ترین مصیبت است؛ چراکه پس از ارتحال پیامبر صلی الله علیه و آله، از اعضای اصحاب کساء، امیرمؤمنان، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام باقی ماندند و همین مسأله مایه آرامش خاطر مردم بود و همچنین پس از شهادت فاطمه علیها السلام وجود دیگر اعضای اصحاب کساء و نیز پس از علی علیه السلام وجود دیگر اصحاب کساء و پس از حسن علیه السلام وجود امام حسین علیه السلام باعث دلگرمی مردم بود، ولی با شهادت امام حسین علیه السلام، مردم بی پناه شدند و شهادت او، شهادت همه اصحاب کساء بود، لذا روز شهادت آن حضرت روز عظیم ترین مصیبت است. <sup>(۲۸)</sup>

## بخش اول: تاریخ سازان عاشورا

امام حسین علیه السلام

تولد

امام حسین در سوّم شعبان سال چهارم هجری متولد شد و حدود ۷ سال با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و فاطمه و ۴۷ سال با پدرش امیرالمؤمنین و ۴۷ سال با برادرش امام حسن زندگی کرد. آن حضرت دارای ۶ پسر و چهار دختر بود.

امامت

حسین بن علی علیه السلام در سال پنجاه هجری، در سن ۴۷ سالگی پس از شهادت برادرش امام مجتبی علیه السلام به امامت رسید و مدت امامتش ده سال به طول انجامید.

تواضع سالار شهیدان

ابن عبد البرّ در الإستیعاب می نویسد: امام حسین علیه السلام ۲۵ بار پیاده به حج مشرف شد؛<sup>(۲۹)</sup> در روایت آمده است که روزی امام حسین علیه السلام در حالی که از کوچه ای می گذشت، جمعی از فقرا را دید که به خوردن غذا مشغولند. آنان حضرت را به خوردن غذا دعوت کردند. امام این آیه را تلاوت کرد: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ﴾؛ «خدا مستکبران را دوست نمی دارد». بر جمع آنان وارد شد و از غذایشان خورد و در حقشان دعا کرد و آنان را به منزل خود دعوت نمود. آنگاه که فقیران به منزل امام رفتند، حضرت دستور داد آنچه دارند برای پذیرایی از این میهمانان بیاورند.<sup>(۳۰)</sup> (برخی نوشته اند که امام علیه السلام وقتی در جمع آنها شرکت جست، فرمود: غذای شما از صدقه است و بر من روانیست از آن بخورم).

## امام حسین علیه السلام در قرآن

امام حسین علیه السلام در آیات قرآن مورد توجه قرار گرفته و این آیات را می توان به سه دسته تقسیم کرد:

۱- در برخی از آیات، از «خمسه طیبه و اهل بیت عصمت و طهارت» سخن گفته شده که امام حسین علیه السلام یکی از آنها است؛ مانند آیات تطهیر، آیات ذوی القربی، آیات عترت، آیات نذر علی و فاطمه و... و همچنین در دوران انبیای گذشته گاهی از اهل بیت و خمسه طیبه سخن گفته شده؛ از جمله در زمان آدم علیه السلام. (۳۱)

صاحب «الدر الثمین» در تفسیر آیه ﴿... فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ...﴾ روایتی نقل کرده که در آن آمده است: «آنه (آدم علیه السلام) رأى ساق العرش و أسماء النبى و الأئمة علیهم السلام فلقنه جبرئیل: قل: یا حمید بحق محمد، یا عالی بحق علی، یا فاطر بحق فاطمة، یا محسن بحق الحسن والحسین ومنک الإحسان» وقتی به نام حسین رسیداشک از چشمان آدم جاری شد و خطاب به جبرئیل گفت: برادرم، جبرئیل! وقتی نام پنجمین را می شنوم قلبم می شکند... جبرئیل پاسخ داد: او همانا از فرزندان تو است که مصیبت ها در برابر مصیبت او کوچک و حقیر می شود. آدم گفت: برادرم! آن مصیبت چیست؟ جبرئیل گفت: او با لب تشنه، غریب و یکه و تنها کشته می شود، یار و یاورى ندارد... فریاد برمی آورد:

«و عطشاه، و قلة ناصراه...» هیچکس پاسخش نمی دهد جز با شمشیر... سرش را مانند گوسفند از قفا و پشت گردن می برند، خیمه هایش را غارت می کنند و سرش را همراه سرهای یارانش بر سر نیزه ها زده، شهرها را می گردانند... پس آدم و جبرئیل گریستند. (۳۲)

۲- و در آیاتی که از «اولی الامر» سخن گفته و اطاعت از آنها را برای مؤمنان لازم می‌شمارد، بی‌تردید امام حسین علیه السلام یکی از مصادیق بارز آنها است: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾. <sup>(۳۳)</sup>

۳- برخی از آیات قرآن، مربوط به شخص امام حسین علیه السلام است. در روایات آمده است: سوره و الفجر، سوره امام حسین است. و مصداق آیه: ﴿يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ﴾، شخص امام حسین علیه السلام است. <sup>(۳۴)</sup> صاحب کتاب «الحسین فی القرآن» <sup>(۳۵)</sup> با بیش از ۲۵۰ روایت قابل اعتبار، ثابت کرده است که ۱۲۸ آیه از آیات قرآن مربوط به شخص امام حسین علیه السلام است.

#### امام حسین علیه السلام سید الشهداء

تنها شهیدی که در لسان امامان معصوم، «سیدالشهدا» لقب یافت، سردار نهضت عاشورا، حسین بن علی است. در زبان پیامبر و ائمه معصوم علیهم السلام، لقب سید الشهداء برای سه تن به کار رفته است: امیرالمؤمنین، حمزه، و امام حسین علیه السلام.

امام صادق علیه السلام هنگام زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمود:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَصِيَّ الْأَوْصِيَاءِ»؛ «درود بر تو ای وصی اوصیا.»

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَلِيَّ الْأَوْلِيَاءِ»؛ «درود بر تو ای ولی اولیا.»

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَيِّدَ الشُّهَدَاءِ...»؛ «درود بر تو ای سید و سرور شهیدان.»

<sup>(۳۶)</sup>

تعبیر «سیدالشهدا» به وسیله رسول خدا صلی الله علیه و آله، درباره حضرت حمزه، امیرمؤمنان و امام حسین علیه السلام آمده است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چهارتن در قیامت، سواره محشور می‌شوند که عبارتند از: من، صالح پیامبر، برادر علی و عموی حمزه... (عمی حمزة بن عبدالمطلب، اسدالله و اسد رسوله، سیدالشهداء) در اینجا لقب سیدالشهدا برای حمزه به کار رفته است. <sup>(۳۷)</sup>

انس بن مالک گوید: روزی پیامبر ﷺ فرمود: از این در، بهترین وصی ها و سید شهیدان وارد می شود. <sup>(۳۸)</sup> پس از چندی دیدیم که علی بن ابی طالب از همان در وارد شد. <sup>(۳۹)</sup>

در حدیثی دیگر آمده است که آن حضرت دستی روی حسین علیه السلام کشید و فرمود: آگاه باشید که او (حسین)، سرور شهیدان از آغاز تا پایان زندگی بشری است ولی پدر او از او بهتر و برتر است. <sup>(۴۰)</sup>

امام صادق علیه السلام از امام حسین به عنوان «سید شباب الشهداء» یاد کرده است. <sup>(۴۱)</sup>

ابن اثیر می نویسد: «حسن و حسین از نام های بهشتی اند که در دوران جاهلیت، در میان مردم دیده نشده اند». <sup>(۴۲)</sup>

در حدیثی دیگر از رسول گرامی اسلام آمده است:

«لَمَّا عَرَجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ رَأَيْتُ عَلِيَّ بَابَ الْجَنَّةِ مَكْتُوبًا: ... وَالْحُسَيْنُ صَفْوَةٌ اللَّهِ ...»؛ «در بالای در ورودی بهشت نوشته شده است: ... و حسین علیه السلام» <sup>(۴۳)</sup>

#### عشق به دانش

عبدالله بن حبيب، سوره حمد را به یکی از فرزندان امام حسین علیه السلام آموخت و آنگاه که فرزند، آن سوره را پیش پدر قرائت کرد، امام علیه السلام هزار دینار به معلم هدیه داد و هزار حُلّه، <sup>(۴۴)</sup> نیز برایش فرستاد و دهان وی را پر از دُرّ نمود:

«أَعْطَاهُ أَلْفَ دِينَارٍ وَ أَلْفَ حُلَّةٍ وَ حَشَاهُ فَاهُ دُرًّا». <sup>(۴۵)</sup>

## بیعت با یزید، هرگز!

در نیمه رجب سال ۶۰ ه. وقتی معاویه از دنیا رفت. ولید، حاکم مدینه، شب هنگام آن حضرت را به بیعت با یزید دعوت کرد لیکن آن بزرگوار از بیعت با یزید سر باز زد و به مبارزه با حکومت فاسد یزید برخاست.

## امام حسین علیه السلام اسوه تاریخ

امام حسین علیه السلام نه تنها اسوه تمامی مردم، که الگوی امامان معصوم پس از خود نیز می باشد. ائمه معصوم علیهم السلام پس از شهادت آن حضرت، طبق خط فکری ایشان عمل می کردند و هر یک بنا بر اقتضای وضعیت روزگار خود، امام حسین علیه السلام را پیشوای فکری خویش می دانستند.

آری، امام حسین اسوه امروز و فردا و همه ادوار تاریخ بشری است. امام زمان (عج) روز عاشورا قیام خواهند کرد و امام حسین علیه السلام در شب عاشورا، از حضور یاران خود در رکاب امام زمان (عج) خبر داد. <sup>(۴۶)</sup> آن حضرت زندگی خود را فدای خدا کرد و خداوند عنایتی ویژه در حق او نمود.

در روایت آمده است که وقتی امام دهم (علی النقی علیه السلام) مریض شد، هیأتی را مأمور کرد تا به زیارت امام حسین علیه السلام بشتابند و در کنار قبر آن حضرت، ایشان را دعا کنند! آنان گفتند: شما خود نیز امامید، پاسخ داد: «درست است، لیکن خداوند مکان هایی را برای عبادت خود برگزیده است و سر زمین کربلا یکی از آنهاست و من دوست دارم در جایی که خدا بدان توجه خاص دارد و آن را مورد عنایت ویژه قرار داده است، برایم دعا شود.» <sup>(۴۷)</sup>

امام حسین علیه السلام خود نیز فرموده اند: «وَلَكُمْ فِيَّ أُسْوَةٌ» <sup>(۴۸)</sup> «زندگی و نهضت حیات بخش) من، الگوی شماست.»

امام صادق علیه السلام می فرمود: «لی أُسْوَةٌ بِمَا یَصْنَعُ بِالْحَسَنِینِ»؛ <sup>(۴۹)</sup> «آنچه که حسین انجام داد الگوی من است.»

امام باقر علیه السلام نیز می فرمود: «یکونُ لی بالحسینِ بِنِ عَلِیِّ أُسْوَةٌ» <sup>(۵۰)</sup>.

## پی نوشت ها:

۱. مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۸۶
۲. سفینه البحار، ج ۱، ص ۲۵۷؛ ماده «حسن». متن حدیث در منابع معروف به همین صورت آمده و «انّ الحسین» در کنار آن نیست و «هدی» نیز «الف و لام» ندارد.  
در «معالی السبّطین» همین روایت را بدین شکل نوشته است: «الحسین مصباح الهدی و سفینه النجاة». به نظر می رسد مؤلف محترم «معالی السبّطین» تحقیق دقیقی در این باره نکرده است؛ زیرا وی این حدیث را به بحار الأنوار نسبت داده، در حالی که در بحار و منابعی که از بحار نقل حدیث نموده اند، همان گونه است که بدان پرداختیم.  
این احتمال نیز وجود دارد که برخی هنگام نقل حدیث: «... إنّ الحسین بن علی فی السماء أكبر منه فی الأرض، فإنّه لمکتوب عن یمین عرش الله مصباح هدی و سفینه نجات...» (بحار الأنوار، ج ۳۶، ص ۲۰۴) به جای کلمات وسط حدیث، نقطه گذاشته اند و در مرور زمان نقطه ها حذف شده، به صورت بالا در آمده است.
۳. همان.
۴. ابن اثیر، الکامل، ج ۴، ص ۳۷، دار صادر، بیروت.
۵. «... وَ مَهْمَا یَقْضِ مِنْ أَمْرٍ یُکُنْ، أَخَذْتُ بِرَأْسِکَ أَوْ تَرَکْتُ».
۶. مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، چاپ مصر، ص ۶۶
۷. «جَزَاکَ اللهُ خَیْرًا یَا بْنَ عَمٍّ فَقَدْ اجْتَهَدْتَ رَأْسَکَ، وَ مَهْمَا یَقْضِ اللهُ یُکُنْ، فَقَالَ: عِنْدَ اللهِ نَحْتَسِبُ أَبَا عَبْدِ اللهِ».
۸. «أَسْتَوْدِعُكَ اللهُ مِنْ قَتِيلٍ»
۹. علامه محسن امین، لواعج الأشجان، ص ۷۱، انتشارات بصیرتی، قم.
۱۰. ص ۷۱ و ۷۲
۱۱. ابن نما، مشیرالاحزان، ص ۲۲، مؤسسه الامام المهدي (عج).
۱۲. «این زمین محل پیاده شدن و بارانداز آن هاست و در اینجا خون پاکشان ریخته می شود و گروهی از خاندان پیغمبر در خون خود می غلطند» نک: میلانی، قادتنا، ج ۶، ص ۴۷
۱۳. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۹۷
۱۴. لواعج الأشجان، ص ۳۰
۱۵. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۹۸. به نقل از مقتل ابی مخنف، ص ۷۵، چاپخانه علمیه، قم.



۱۶. نک: ارشاد، مفید، فی توجه الحسین... الی الکوفة، ص ۲۲۱، چاپ بصیرتی.
۱۷. ابن اثیر، الكامل، ج ۴، ص ۴۳
۱۸. ابن اثیر، الكامل، ج ۴، ص ۴۹ و ۵۰
۱۹. احزاب؛ ۲۳
۲۰. اثبات الهداة، ج ۴، ص ۴۵۲؛ معالی السبطين، ج ۱، ص ۱۱۷
۲۱. علامه حائری مازندرانی، معالی السبطين، ج ۱، ص ۱۱۷
۲۲. نک: طبری، التاريخ، ج ۴، ص ۳۰۴
۲۳. نک: بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۲۷؛ وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۲۶۵، باب استحباب احتساب البلاء و...

۲۴. وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۲۶۵، باب استحباب احتساب البلاء و...
۲۵. نک: مستدرک سفینه البحار، ماده «جمع».
۲۶. بحار الأنوار، ۴۲۱/۷۴، حدیث ۴۰
۲۷. دیوان اقبال لاهوری، ص ۱۴۴
۲۸. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۶۹ و وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۵۰۳، باب ۶۶- باب استحباب البكاء لقتل الحسین.

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْفَضْلِ الْهَاشِمِيِّ، قَالَ: «قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ كَيْفَ صَارَ يَوْمُ عَاشُورَاءَ يَوْمَ مُصِيبَتِهِ وَ غَمٍّ وَ حُزْنٍ وَ بُكَاءٍ دُونَ الْيَوْمِ الَّذِي قُبِضَ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ الْيَوْمِ الَّذِي مَاتَتْ فِيهِ فَاطِمَةُ وَ الْيَوْمِ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ الْيَوْمِ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ الْحَسَنُ بِالسَّمِّ؟ فَقَالَ: إِنَّ يَوْمَ الْحُسَيْنِ أَكْبَرُ مُصِيبَةٍ مِنْ جَمِيعِ سَائِرِ الْأَيَّامِ وَ ذَلِكَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكِسَاءِ الَّذِينَ كَانُوا أَكْرَمَ الْخَلْقِ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ كَانُوا خَمْسَةً فَلَمَّا مَضَى عَنْهُمْ النَّبِيُّ ﷺ بَقِيَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ فَكَانَ فِيهِمْ لِلنَّاسِ عِزٌّ وَ سَلْوَةٌ فَلَمَّا مَضَتْ فَاطِمَةُ كَانَ فِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ لِلنَّاسِ عِزٌّ وَ سَلْوَةٌ فَلَمَّا مَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ لِلنَّاسِ فِي الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عِزٌّ وَ سَلْوَةٌ، فَلَمَّا مَضَى الْحَسَنُ كَانَ لِلنَّاسِ فِي الْحُسَيْنِ عِزٌّ وَ سَلْوَةٌ، فَلَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ لَمْ يَكُنْ بَقِيَ مِنْ أَصْحَابِ الْكِسَاءِ أَحَدٌ لِلنَّاسِ فِيهِ بَعْدَهُ عِزٌّ وَ سَلْوَةٌ، فَكَانَ ذَهَابُهُ كَذَهَابِ جَمِيعِهِمْ كَمَا كَانَ بَقَاؤُهُ كَبَقَاءِ جَمِيعِهِمْ فَلِذَلِكَ صَارَ يَوْمُهُ أَكْبَرُ الْأَيَّامِ مُصِيبَةً...»

۲۹. نک: الاستیعاب ج ۳۸۲ که در حاشیه الاصابه چاپ شده است، چاپ مطبعه سعاده مصر، ج ۱، ص ۱۴۸ طبع حیدرآباد.
۳۰. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۱۸۹

٣١. بقره: ٣١ «الأسماء: أسماء انبياء الله واسماء محمد و علي و فاطمه و الحسن و الحسين و أسماء رجال من خيار شيعتهم».

٣٢. بحار الأنوار، ج ٤٤، ص ٢٤٥، و روى صاحب الدر الثمين فى تفسير قوله تعالى ﴿... فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ...﴾ أنه رأى ساق العرش و أسماء النبى و الأئمة عليهم السلام فلقنه جبرئيل: قل يا حميد بحق محمد، يا على بحق على، يا فاطر بحق فاطمة، يا محسن بحق الحسن و الحسين و منك الإحسان. فلما ذكر الحسين سألت دموعه و انخشع قلبه و قال: يا أخى جبرئيل فى ذكر الخامس ينكسر قلبى و تسيل عبرتى؟ قال جبرئيل: ولدك هذا يصاب بمصيبة تصغر عندها المصائب. فقال: يا أخى و ما هى؟ قال: يقتل عطشاناً غريباً و حيداً فريداً ليس له ناصر و لا معين، و لو تراه يا آدم و هو يقول و اعطشاه و قلّة ناصراه، حتى يحول العطش بينه و بين السماء كالدخان، فلم يجبه أحد إلاّ بالسيوف و شرب الحتوف فيذيب ذبح الشاة من قفاه و ينهب رحله أعداؤه و تشهر رؤوسهم هو و أنصاره فى البلدان و معهم النسوان كذلك سبق فى علم الواحد المنان، فبكى آدم و جبرئيل بكاء التكللى.

٣٣. نساء: ٥٩

٣٤. ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي﴾ (فجر - ٢٧) امام صادق عليه السلام مى فرمود: «اقرأوا سورة الفجر فى فرائضكم و نوافلكم فإنها سورة للحسين بن على عليه السلام من قرأها كان مع الحسين بن على عليه السلام يوم القيامة فى درجته من الجنة، إن الله عزيز حكيم».

ابو اسامه كه در مجلس حاضر بود گفت: چگونه اين سوره، سوره حسين است؟ امام پاسخ داد: أ لا تسمع إلى قوله تعالى ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي﴾ إنما يعنى الحسين بن على صلوات الله عليهما فهو ذو النفس المطمئنة الراضية المرضية و أصحابه من آل محمد صلوات الله عليهم... الرضوان عن الله يوم القيامة و هو راض عنهم و هذه السورة فى الحسين بن على عليه السلام و شيعته و شيعته آل محمد خاصة فمن أدمن قراءة الفجر كان مع الحسين عليه السلام فى درجته فى الجنة إن الله عزيز حكيم. بحار الأنوار، ج ٢٤، ص ٩٣؛ تأويل الآيات الظاهرة، ص ٧٦٩

٣٥. سيد محمد واحدى گيلانى.

٣٦. بحار الأنوار، ج ١٠٠، حديث ٩

٣٧. نك: بحار الأنوار، ج ٧، ص ١٣٥

٣٨. «... يَدْخُلَ عَلَيْكُمْ مِنْ هَذَا الْبَابِ خَيْرُ الْأَوْصِيَاءِ وَسَيِّدِ الشُّهَدَاءِ».

۳۹. نک: بحار الأنوار، ج ۳۸، ص ۱۶
۴۰. نک: بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۳۸، «أما إنه سيّد الشهداء من الأولين والآخرين في الدنيا والآخرة... و أبوه أفضل منه وخير».
۴۱. نک: «... الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَيِّدُ شَبَابِ الشُّهَدَاءِ» تهذيب الأحكام، ج ۶، ص ۷۴ و بحار الأنوار، ج ۱۴، ص ۱۶۸
۴۲. اسدالغابه، ج ۲، ص ۱۹-۱۸، «... الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ مِنْ أَسْمَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ لَمْ يَكُونَا فِي الْجَاهِلِيَّةِ».
۴۳. بحار الأنوار، ج ۲۷، ص ۴
۴۴. جامه، قطيفه.
۴۵. اعيان الشيعة، ج ۱، ص ۵۷۹
۴۶. نک: مقرر، مقتل الحسين، ص ۱۵۸
۴۷. بحار الأنوار، ج ۱۰۱، ص ۱۱۲
۴۸. نک: الأستيعاب، ج ۳۸۲ که در حاشیه الاصابه چاپ شده است. چاپ مطبعه سعاده مصر، ج ۱، ص ۱۴۸، طبع حيدرآباد.
۴۹. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۱۸۹
۵۰. بحار الأنوار، ج ۴۷، ص ۱۱۶

## هجرت تاریخ ساز

### هجرت مسلم، سفیر امام حسین علیه السلام

رسول و فرستاده امام حسین علیه السلام؛ یعنی مسلم بن عقیل در نیمه رمضان سال ۶۰هـ. از مکه حرکت کرد و به مدینه رسید و از آن جا راهی کوفه شد و در پنجم شوال به آنجا رسید، با این حساب، حدود ۲۰ روز در راه بوده است. او ۶۳ روز در کوفه به امور نهضت پرداخت و سرانجام در روز عرفه، چهارشنبه، نهم ذیحجه به شهادت رسید.

### هجرت ابا عبدالله علیه السلام

یکی از درس های آموزنده مکتب عاشورا، هجرت از مدینه به مکه و از مکه به کربلا و سرنوشت بود. مسیر امام علیه السلام از مدینه به مکه حدود پنج روز به طول انجامید، ولی از مکه به کربلا حدود ۲۴ روز در راه بودند. دو روز از ماه رجب باقی بود که آن حضرت به جانب مکه معظمه حرکت کرد. در روز عرفه، که همه حاجیان تلاش دارند تا خود را به عرفات و پس از آن به منا برسانند تا در روز دهم ذیحجه قربانی کنند، از قربانگاه ظاهری فاصله گرفت تا در مسلخ عشق، در قربانگاه کربلا، قربانی اکبر را تقدیم پیشگاه دوست کند. او به جای گوسفند، عزیزانش را فدا کرد و سر انجام در دهم محرم الحرام، روز عاشورا و در سال ۶۱هـ. در سن ۵۷ سالگی در کربلا به شهادت رسید.

## خاک کربلا

خداوند بزرگ برکات بسیاری در خاک قبر حسین بن علی علیه السلام قرار داده است که آن ویژگی و برکت در هیچ یک از تربت های مشاهده متبرکه نیست و

این به خاطر آن است که آن حضرت خود را فدای دین و احکام الهی کرد و خدا هم وی را پذیرفت.

در زمان صفویه، جلسه ای با حضور علمای بزرگ اسلام و یکی از عالمان بزرگ مسیحی، که برای بحث درباره نبوت پیامبر اسلام به اصفهان آمده بود، در دربار شاه عباس تشکیل می گردد. ملا محسن فیض کاشانی (رحمه الله) <sup>(۱)</sup> نیز که در آن مجلس حضور داشت، رو به آن عالم مسیحی نموده، گفت: تو که ادعا می کنی می توانی از ما فی الضمیر و درون ما خبر دهی، اکنون بگو که در دست من چیست؟

او پس از لحظه ای درنگ گفت: فهمیدم چیست، اکنون در این فکرم که آن را از کجا آورده ای! میان دستت، قطعه ای از بهشت است. فیض گفت: اشتباه نمی کنی؟ عالم مسیحی گفت: یقین دارم اشتباهی صورت نگرفته است. فیض گفت: بنابراین، واجب است مسلمان شوی؛ زیرا پیامبر ﷺ خبر داد که خاک کربلا قطعه ای از خاک بهشت است. وی که فرد منصف و حق جویی بود، بی درنگ مسلمان شد.

### انفاق سه خلیفه زاده

روزی عبدالله بن عمر، عبدالرحمان بن ابی بکر و امام حسین علیهم السلام در مسجدالنبی نشسته بودند که مردی وارد شد و نزد عبدالله بن عمر رفت و گفت: «قَدْ ضَمِنْتُ دِيَّةً كَامِلَةً وَ عَجَزْتُ عَنْ أَدَائِهَا»؛ «یک دیه کامل - صد شتر - بدهکارم که از ادای آن درمانده ام». عبدالله از دستیارش خواست دویست درهم به او بدهد. آن مرد نپذیرفت و به حضور عبدالرحمان ابن ابی بکر رفت. او نیز همچون عبدالله عمل کرد. آن مرد آنگاه به محضر امام حسین علیهم السلام آمد و حاجت طلب کرد. امام علیهم السلام وقتی دانست آن مرد حاجتمند واقعی است، فرمود: از تو

سه مطلب می پرسم و در برابر هر پاسخ صحیح یک ثلث (۳۱) از بدهکاری ات را ضمانت خواهم کرد! آن مرد گفت: «يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ أَمْثَلُكَ يُسْأَلُ عَنْ مِثْلِي؟» «آیا فردی چون شما از شخصی مانند من سؤال می کند؟!» امام علیه السلام با ملاطفت فرمود: ما در سطح فهم و درک مخاطبان خود سؤال می کنیم. مرد عرب اعلام آمادگی کرد که به سؤال امام علیه السلام پاسخ دهد. حضرت پرسید: «أَيُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ؟» «برترین کارها چیست؟»

- عرب: «الإيمانُ بالله» «ایمان به خدا.»

- امام: «فما النجاة من المهلكة؟» «عامل نجات از هلاکت و سقوط چیست؟»

- عرب: «الثقة بالله» «توکل به خدا (امام این پاسخ را نیز قبول کرد.)»

- امام: «فما يُزيّن الرجل؟» «عامل زینت و کمال آدمی چیست؟»

- عرب: «علمٌ معه حلم» «دانشی که صاحب آن دارای خویشتن داری باشد.»

- امام: «فإن أخطأه ذلك؟» «اگر این نعمت را نداشت چه چیزی مایه زینت اوست.»

- عرب: «مالٌ معه مروءة» «مالی که صاحب آن با مروّت باشد.»

- امام: «فإن أخطأه ذلك؟» «اگر کسی این صفت را ندارد.»

- عرب: «فقرٌ معه صبر» «تنگدستی و فقری که همراه با صبر باشد.»

- امام: «فإن أخطأه ذلك؟» «اگر کسی دارای این خصلت نیست.»

- عرب: «فصاعقة تنزل من السماء و تحرقه فإنه أهل لذلك» «آتشی از

آسمان فروافتد و وی را نابود سازد، همانا او سزاوار چنین آتشی است.»

امام علیه السلام تبسم کرد و همه دیه و بدهکاری وی را برعهده گرفت، سپس مقداری پول به او داد و فرمود: این مبلغ را برای اهل خانه ات هزینه کن (در برخی از احادیث آمده است: امام در خاتمه، انگشتر مبارک را از انگشت خود بیرون آورد و به مرد عرب داد و او خوشحال و شادمان رفت. <sup>(۲)</sup>)

داستان انفاق امام حسین علیه السلام به گونه دیگر نیز در برخی از منابع اسلامی آمده است؛ از جمله در تفسیر کبیر فخر رازی، ذیل آیه: ﴿... وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ...﴾.

### سخت ترین مصیبت ها

در دیدگاه اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام سخت ترین و سوزناک ترین مصیبت، عبارتند از:

۱- شهادت حمزه سیدالشهدا

۲- شهادت جعفر طیار

۳- شهادت حسین بن علی علیه السلام، البته می توان گفت که در دیدگاه ائمه معصوم علیهم السلام قتل حسین علیه السلام سوزناک تر از قتل حمزه و جعفر است. (امام سجاد علیه السلام، با دیدن عیبداالله پسر قمر بنی هاشم گریست و فرمود: «مَا مِنْ يَوْمٍ أَشَدُّ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنْ يَوْمِ أَحَدٍ، قُتِلَ فِيهِ حَمْزَةُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ... وَ بَعْدَ يَوْمِ مُوتِهِ قُتِلَ فِيهِ ابْنُ عَمِّهِ جَعْفَرُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، ثُمَّ قَالَ: وَلَا يَوْمَ كَيَوْمِ الْحُسَيْنِ...» <sup>(۳)</sup>)

عباس بن علی علیه السلام

عباس بن علی علیه السلام (قمر بنی هاشم)

او در سال ۲۶ ه. ق. متولد شد و در آغاز سال ۶۱ در سن حدود ۳۴ سالگی به شهادت رسید.

عباس علیه السلام بعد از محمد حنفیه به دنیا آمد و برادران مادری وی عبارتند از:

عبدالله، عثمان و جعفر، که همگی در کربلا شهید شدند و دارای فرزند نبودند.<sup>(۴)</sup>

همسر عباس لبابه نام داشت که دختر عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب بود. از او پسرانی به نام های عبیدالله و فضل به دنیا آمد.<sup>(۵)</sup>  
او با القابی چون: قمر بنی هاشم، سقّای کربلا، صاحب لوا، باب الحوائج و... مورد توجه عام و خاص بود و نیز وی را با کنیه هایی چون ابوالفضل و ابوقربه صدا می زدند.

#### مادر قمر بنی هاشم

مادر قمر بنی هاشم، امّ البنین، دختر حزام بن خالد بن ربیعة بن وحید بن کعب بن معاویة بن بکر بن هوازن بن عامر بن کلاب بن ربیعة بن عامر.<sup>(۶)</sup> و مادر بزرگ او ثمامه دختر سهیل بن عامر بن مالک بن جعفر بن کلاب است. پس پدر و مادرش از خاندان بنی کلاب اند و دارای خصلت های شایسته و صفات خانوادگی مشترک.

روزی حضرت علی علیه السلام به برادرش عقیل، که به انساب عرب آگاهی داشت، مأموریت داد تا از میان اقوام شجاع و سرافراز عرب، برای وی همسری برگزیند و یادآور شد این دقت بدان جهت است که فرزندی شجاع از او به دنیا آید؛ به گونه ای که دارای بازوانی برومند و توانا باشد تا فرزندم حسین را در سرزمین کربلا یاری دهد و در این هنگام به امام حسین علیه السلام اشاره کرد؛ «لَكَيْ أُصِيبَ مِنْهَا وَلَدًا يَكُونُ شَجَاعًا وَعَضْدًا يَنْصُرُ وُلْدِي هَذَا - وَأَشَارَ إِلَى الْحُسَيْنِ - لِيُوَاسِيَهُ فِي طَفِّ كَرْبَلَاءَ».

عقیل فاطمه کلابی را به امام علیه السلام معرفی کرد و گفت: با امّ البنین ازدواج کن که در عرب از اجداد او شجاع تر نیست؛ «تَزَوَّجْ أُمَّ الْبَنِينِ الْكَلَابِيَّةَ، فَإِنَّهُ لَيْسَ فِي الْعَرَبِ أَشْجَعَ مِنْ آبَائِهَا، فَتَزَوَّجْهَا».<sup>(۷)</sup>



مادر عباس ارادت ویژه ای نسبت به امام حسین علیه السلام داشت. مامقانی درباره ولایت مداری فاطمه کلابی اینگونه می نویسد: «فَإِنَّ عُلُقَتَهَا بِالْحُسَيْنِ عليه السلام لَيْسَ إِلَّا لِأَمَامَتِهِ»؛<sup>(۸)</sup> «همانا علاقه امّ البنین به حسین بن علی علیه السلام نبود مگر به جهت امامت آن حضرت، (نه آن که چون او را در دامان خویش پرورانده است)».

وی در جای دیگر می نویسد: امّ البنین، که قتل چهار فرزند خویش در رکاب حسین علیه السلام را بر خود آسان می گرفت؛ نشان از درجه عالی ایمان او بود.<sup>(۹)</sup> عشق و ارادت امّ البنین نسبت به مقام والای امامت و ولایت چنان بود که وقتی بعد از واقعه کربلا و شهادت فرزندان برومند و دلاور او، بشیر، سفیر خون و شهادت، به مدینه بازگشت و امّ البنین را ملاقات کرد و می خواست خبر شهادت فرزندان را به وی دهد، امّ البنین گفت: «أَخْبِرْنِي عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام»؛ «از حال حسین بگو!»

بشیر وقتی خبر شهادت یک یک فرزندان امّ البنین را به وی داد، او از جواب های فرعی بشیر ناراحت شد؛ زیرا توقع داشت هرچه زودتر از سرنوشت امام حسین علیه السلام آگاه شود. از این رو، به بشیر گفت: «فرزندان من و همه جهانیان فدای حسین باد! زودتر بگو از حسین چه خبر؟»<sup>(۱۰)</sup>

و آنگاه که خبر شهادت امام، مقتدا و رهبر خویش را شنید ناله ای سرداد.<sup>(۱۱)</sup> همان روز که فاطمه کلابی، امّ البنین، پای در خانه امیرالمؤمنین علیه السلام گذاشت، حسن و حسین علیه السلام مریض بودند؛ او با مهربانی ویژه ای با آنان سخن می گفت و از صمیم قلب دوستشان می داشت و پرستاریشان را به عهده گرفت و درست همانند مادر واقعی با آنان رفتار می کرد. آنان نیز او را بسیار دوست می داشتند.

پس از شهادت امیرالمؤمنین، آنگاه که مغیره بن نوفل که یکی از مشاهیر عرب بود - از امامه، همسر دیگر امیرالمؤمنین خواستگاری کرد، امامه با امّ البنین در مورد این تقاضای ازدواج مشورت کرد. امّ البنین در جواب او گفت: سزاوار نیست که ما پس از علی، در خانه دیگری باشیم و با مرد دیگری پیمان همسری ببندیم.

این سخن امّ البنین، نه تنها در امامه، که در همسران دیگر امام؛ از جمله: لیلی تمیمیّه و اسماء بنت عمیس نیز اثر گذاشت و این چهار همسر علی علیه السلام، تا پایان عمر ازدواج نکردند.

فاطمه کلابی پس از ورود به خانه علی علیه السلام، از ایشان خواست که او را فاطمه صدا نکند؛ زیرا ممکن است فرزندان زهرا علیها السلام با این نام، به یاد مادر بیفتند و غم و حزن وجودشان را فراگیرد. <sup>(۱۲)</sup>

امّ البنین پس از واقعه عاشورا، حدود ۹ سال زندگی کرد و همواره به افشاگری علیه بنی امیه می پرداخت و با اشک های خود به رسواکردن آن ظالمان مشغول بود؛ چنانکه ابوالفرج اصفهانی می نویسد: «وَكَانَتْ أُمُّ الْبَنِينِ أُمَّ هَوْلَاءِ الْأَرْبَعَةِ الْإِخْوَةِ الْقَتْلَى تَخْرُجُ إِلَى الْبَقِيعِ فَتَنْدُبُ بَنِيهَا أَشْجَى نَدْبَةً وَأَحْرَقَهَا، فَيَجْتَمِعُ النَّاسُ إِلَيْهَا يَسْمَعُونَ مِنْهَا». <sup>(۱۳)</sup>

او در سال ۷۰ هـ. بدرود حیات گفت و در بقیع به خاک سپرده شد. در بقیع، در کنار صفیه و عاتکه دو تن از عمه های پیامبر، قبری است منسوب به امّ البنین.

### شجاعت عباس

شجاعت در دو جبهه می تواند جلوه کند: ۱- جبهه مقاومت در برابر دشمن.

۲- جبهه ایستادگی و ثبات قدم در خط حق و صراط ایمان، عباس بن علی علیه السلام در هر دو جبهه موفق و سرافراز و پیشتاز بود.

### عباس بن علی علیه السلام، در جنگ جمل و صفین

عباس، در دوران پدر نوجوانی دلیر و بهاور بود. به نوشته محدث قمی در تحفة الأحباب، امام علی علیه السلام در جنگ جمل به دو پسر خود؛ محمد حنفیه و عباس سفارش کرد که مواظب حرکت های دشمن باشند. <sup>(۱۴)</sup>

همچنین عباس علیه السلام در جنگ صفین در رکاب پدرش حضور داشت و در باز پس گرفتن شریعه معروف منطقه جنگ صفین از لشکر معاویه، عهده دار سمت معاونت امام حسین علیه السلام بود. او در این جنگ رشادتی چشمگیر از خود نشان داد. بعضی نوشته اند: وقتی به میدان آمد و مبارز طلبید، معاویه به «ابن شَعْنَاء» گفت: کار این جوان را یکسره کن.

او گفت: من باید در برابر هزار مرد جنگی به حرکت درآیم، نه در برابر یک جوان! سپس یکی از پسران خود را فرستاد تا عباس را از پای درآورد ولی عباس وی را در همان نبرد نخست از پای درآورد. او خشمگین شد و یکی دیگر از فرزندانش را راهی میدان کرد و همه آنها به ترتیب تا هفت نفر به دست توانای عباس کشته شدند.

ابن شعناء با عصبانیت و خشم تمام، به میدان تاخت اما عباس با چالاکی خاص خود، وی را نیز از کمر دو نیم کرد. <sup>(۱۵)</sup>

لشکر معاویه با تعجب نظاره می کرد تا دریابد که آن جوان کیست؟ و همگان متوجه شدند که او «قمر بنی هاشم» عباس بن علی است. <sup>(۱۶)</sup>

به نوشته برخی از مورخان، عباس در کربلا حدود سی و پنج سال داشت <sup>(۱۷)</sup> و به قولی سی و چهار ساله <sup>(۱۸)</sup> بود.

او در رکاب امام حسین علیه السلام حضور فعال داشت و از خود ایشار و سلحشوری زایدالوصفی بروز داد.

ابوالفضل علیه السلام در شب عاشورا، هنگام اعلام حلّ بیعت از جای برخاست و به خطاب به امام علیه السلام اظهار داشت: «وَلِمَ نَفْعَلُ ذَلِكَ؟ لِنَبْقَى بَعْدَكَ؟ لَا أَرَانَا اللَّهَ ذَلِكَ أَبَدًا»؛<sup>(۱۹)</sup> «چرا چنین کنیم؟ آیا از تو جدا شویم تا پس از تو زنده بمانیم؟ نه، هرگز خدا چنین روزی را برای ما نیاورد!»

### مقام عباس علیه السلام

در مقام عباس علیه السلام همین بس که دو امام معصوم بر بازوی وی بوسه زدند؛ نخست، در آغازین لحظه های تولدش بود که امیرالمؤمنین علیه السلام بازوانش را بوسید. بعضی از مورخان نوشته اند: هنگامی که قنداقه ابوالفضل را به دست پدرش علی علیه السلام دادند، او نخست در گوش راست و سپس اذان و اقامه گفت و سپس نامش را عباس نهاد و سپس بازوان کوچکش را بوسید و اشک ریخت؛

«- ثُمَّ قَبَّلَ يَدَيْهِ وَاسْتَعْبَرَ وَبَكَى».<sup>(۲۰)</sup>

و دومین مورد در روز عاشورا بود که امام حسین علیه السلام بازوی از تن جدا شده اش را از زمین برداشت و بر آن بوسه زد.

در علو شأن، جلالت و رتبت ابوالفضل علیه السلام نوشته اند که: روزی امام سجاد علیه السلام نگاهی به عبیدالله بن عباس (پسر عباس بن علی) کرد و گریست و فرمود:

<sup>(۲۱)</sup>

«ما مِنْ يَوْمٍ أَشَدَّ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ يَوْمِ أُحُدٍ، قُتِلَ فِيهِ عَمُّهُ حَمْزَةُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ أَسَدَ اللَّهِ وَ أَسَدَ رَسُولِهِ وَ بَعْدَهُ يَوْمَ مُوتِهِ، قُتِلَ فِيهِ ابْنُ عَمِّهِ جَعْفَرُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام؛ ثُمَّ قَالَ: وَ لَا يَوْمَ كَيَوْمِ الْحُسَيْنِ علیه السلام، أزدلف عليه ثلاثون ألف رجل يزعمون أنهم من هذه الأمة، كل يتقرب إلى الله عزّ وجلّ بدمه، و هو بالله يُذَكِّرُهُمْ فَلَا يَتَعَطَّوْنَ حَتَّى قَتَلُوهُ بَغِيًّا وَظُلْمًا وَعُدْوَانًا، ثُمَّ قَالَ: رَحِمَ اللَّهُ عَمِّي الْعَبَّاسَ، فَلَقَدْ

آثر وأبلى وَ فدى أخاه بنفسه حتى قطعت يده، فأبدله الله عزَّ و جلَّ بها جناحين يطير بهما مع الملائكة في الجنة، كما جعل لجعفر بن أبي طالب، و ان للعباس عند الله تبارك و تعالى منزلة يَغْبِطُهُ بها جميعُ الشهداءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»<sup>(۲۲)</sup>

«برای رسول خدا ﷺ روزی سخت تر از روز أحد نبود؛ روزی که عمویش حمزه به شهادت رسید و پس از آن، سخت ترین روز برای آن حضرت، روزی بود که پسر عمویش جعفر بن ابی طالب به شهادت رسید.

امام سجاد عليه السلام آنگاه افزود «روزی بسان روز قتل حسین عليه السلام نیست. روزی که سی هزار نفر، در حالی که خود را از امت محمد صلی الله علیه و آله می پنداشتند و تصور می کردند با کشتن حسین عليه السلام به خدا تقرب می جویند، وی را احاطه کردند. و امام هر چه از آنان خواست خدا را بیاد آورند و دست از این جنایت ها بر دارند، آنان توجه نکرده و به ظلم، تجاوز و کینه، وی را کشتند.»

امام سجاد عليه السلام سپس فرمود: «خدا رحمت کند عمویم عباس را که با ایثار و پیروزی در امتحان، جانش را فدای برادر کرد، تا آنجاکه دست هایش از تن جدا شد و خدا به جای آن دو دست، دو بال همانند عمویش جعفر طیار به او داد که در بهشت به طیران درآید. البته، عمویم عباس موقعیتی در پیشگاه خدا در بهشت دارد که در قیامت مایه غبطه همه شهدا است.»

همچنین، امام صادق عليه السلام فرمود: عموی ما عباس، هشیار و تیزبین بود و زیرکی ویژه ای داشت. او دارای ایمانی شکست ناپذیر بود و در حمایت از حسین عليه السلام بیکار کرد و امتحان شایسته ای داد تا به شهادت رسید.<sup>(۲۳)</sup> (او، علاوه بر زیبایی معنوی، از جمال ظاهری نیز برخوردار بود).

ابوالفرج می نگارد: عباس انسانی خوش قامت و رعنا بود. هنگامی که بر اسب می نشست، پایش به زمین می رسید. او را «ماه بنی هاشم» می خواندند.

(۲۴)

درجه اعتبار و موقعیت حضرت عباس در پیشگاه امام علیه السلام را می توان از کلام خود امام فهمید. در عصر تاسوعا آنگاه که سپاه باطل به سوی لشکر حق حمله کرد امام علیه السلام به عباس گفت: «إِرْكَبْ بِنَفْسِي أَنْتَ»؛ <sup>(۲۵)</sup> «جان من فدایت! سوار شو؟». این جمله از زبان امام معصوم مقام پیر ارجی را برای عباس اثبات می کند و لذا امام علیه السلام در کنار جسد وی فرمودند: «الآن انكسر ظهري»؛ «اکنون پشتم شکست.»

منصب پرچمداری عباس نیز گویای موقعیت والای او در لشکر امام حسین علیه السلام است.

### اشعار شیخ اُزری

اشعار معروف شیخ کاظم اُزری در میان ارباب مقاتل دارای شهرت ویژه ای است؛ اشعاری که در عرصه شعر حماسی عاشورا می درخشد. از صاحب کتاب معروف جواهر الکلام نقل کرده اند گفته است: من حاضر من ثواب کتاب فقهی جواهر الکلام خود را با ثواب اشعار شیخ کاظم اُزری معاوضه کنم. او در ضمن اشعار خود، در وصف قمر بنی هاشم گفته است:

«يَوْمَ أَبِي الْفَضْلِ اسْتَجَارَ بِهِ الْهُدَى»؛ روز عاشورا، روزی بود که امام هدی (امام حسین علیه السلام) به حضرت ابی الفضل پناهنده شد. «

اُزری پس از آن که این مصرع را سرود، به نظرش رسید شاید با شأن امام علیه السلام ناسازگار باشد که پناه به غیر امام ببرد، از این رو در همین مصرع توقف کرد. همان شب، در عالم رؤیا امام حسین علیه السلام را دید. امام علیه السلام به او فرمود: در ادامه مصرع خود بنویس: «وَالشَّمْسُ مِنْ كَدْرِ الْعِجَاجِ لِثَامُهَا»؛ «پناهنده شدن امام علیه السلام به عباس در روز عاشورا، زمانی بود که گرد و غبار زمین کربلا، آسمان را

پوشانده بود. «<sup>(۲۶)</sup> این مسأله به نوبه خود از مقام والا و برجسته ابوالفضل حکایت دارد.

### وصیت امیر مؤمنان علیه السلام

در واپسین روزهای حیات امیر مؤمنان علیه السلام، به عناوین مختلف سخن از کربلا و قیام عاشورا به میان می آمد.

در شب ۲۱ رمضان سال چهارم، امام علیه السلام هنگام وداع با خانواده اش، آنگاه که پسرش ابوالفضل را در آغوش کشید، فرمود: پسرم! در روز عاشورا وقتی وارد شریعه فرات شدی، به یاد تشنگی برادرت حسین باش.<sup>(۲۷)</sup>

### سنگین ترین داغ حسین علیه السلام

وقتی یاران حسین بن علی علیه السلام به شهادت رسیدند، طاقت عباس طاق شد، به خصوص آنگاه که احساس کرد حجّت خدا بی یاور شده است. آن هنگام بود که اذن میدان خواست، اما امام علیه السلام به شدت گریست و فرمود: «یا أُخِی أَنْتَ صَاحِبُ لُؤائِی»؛<sup>(۲۸)</sup> «برادرم! تو پرچمدار منی.»

ولی فریاد العطش کودکان، امام را بر آن داشت تا جهت آوردن آب به عباس رخصت دهد.

عباس جهت آوردن آب برای اهل خیام، عازم میدان شد. او می کوشید وارد شریعه فرات شود که شمر بانگ برآورد: اگر روی زمین را آب فراگیرد، شما را قطره ای از آن نصیب نخواهد شد، جز آن که با یزید بیعت کنید.<sup>(۲۹)</sup>

شیخ مفید (رحمه الله) می نویسد: امام و برادرش عباس لحظاتی باهم و در کنار هم، با دشمن به جنگ پرداختند ولی سپاه دشمن میان آن دو جدایی انداخت.<sup>(۳۰)</sup>

عباس چون شیری خشمگین بر چهار هزار نفر از محافظان شریعه حمله برد و آنان را متفرق ساخت و وارد شریعه فرات شد. کفی از آب برگرفت ولی ناگاه تشنه کامی امام حسین علیه السلام و اهل بیت را به یاد آورد؛ «فَذَكَرَ عَطَشَ الْحُسَيْنِ وَ أَهْلِيَّتِهِ». آب را روی آب ریخت <sup>(۳۱)</sup> و مشکی پر از آب نمود و هنگام بازگشت به سوی خیام، دشمنان کینه توز از کمین گاه بر او حمله کردند و ضربتی خصمانه بر دست راست او وارد ساختند. دست راست عباس از قسمت مرفق و بازو جدا شد و چنین زمزمه کرد:

و الله إن قطعتمُ يميني      إني أحامى أبداً عن ديني  
و عن إمام صادقِ اليقينِ      نجل النبي الطاهر الأمين <sup>(۳۲)</sup>

«به خدا سوگند که اگر دست راستم قطع کنید، پیوسته از دینم حمایت خواهم کرد.

و نیز از امام حمایت می کنم که به یقین صادق و از دودمان پاک پیامبر امین است»

عباس همچنان به نبرد خود ادامه می داد تا این که به جهت خونریزی شدید، ضعف بر او عارض شد. ناگاه شخصی به نام حکیم بن طفیل از کمینگاه بیرون آمد و دست چپ او را از ساعد <sup>(۳۳)</sup> و به قولی از بند <sup>(۳۴)</sup> جدا ساخت. در آن هنگام حضرت چنین زمزمه کرد:

يا نَفْسَ لا تَخْشَ مِنَ الْكُفَّارِ      وَ أَبْشَرِي بِرَحْمَةِ الْجَبَّارِ

«ای نفس، از کفار خوف و اندیشه مکن و مژده باد تو را رحمت پروردگار. «  
او مشک آب را به دندان گرفت و کوشید تا آب را به لب تشنگان برساند، اما ناگهان تیری به مشک آب اصابت کرد. <sup>(۳۵)</sup> و آب آن فروریخت و این مسأله برای عباس بسیار سنگین بود.



عمان سامانی می گوید:

بس فرو بارید بر او تیغ تیز مشک شد بر حال زارش اشک ریز  
و این مسأله عباس علیه السلام را بسیار آزد. تیرهای دشمن از هرسو به طرف او  
فرو می بارید. در چنین وضعی، ناگهان عمودی آهنین برفرق مبارکش فرود آمد  
<sup>(۳۶)</sup> و تیری بر سینه اش اصابت کرد <sup>(۳۷)</sup> و تیری دیگر به چشم مبارکش خورد. <sup>(۳۸)</sup>  
راوی گوید: بعد از فرود آمدن عمود آهنین بر سر عباس، آن حضرت از  
روی اسب بر زمین افتاد و برادرش را با این جمله صدا کرد و گفت: «یا أخوا  
أدرک أخاک»؛ «برادرم! برادرت را دریاب.»

#### اشاره به یک راز

گویند که عباس علیه السلام همیشه امام حسین علیه السلام را از باب ادب، با عنوان  
«سیدی»، «مولای» و... خطاب می کرد و درباره وی عنوان «برادر» را به کار  
نمی برد؛ زیرا مادر خود را هم طراز مادر امام حسین علیه السلام نمی دید، لیکن در آن  
لحظه، آن حضرت را «برادر» خطاب کرد. یکی از اهل نظر، راز این خطاب را  
در عالم رؤیا از عباس پرسید، آن حضرت پاسخ داد: هنگام واژگون شدن از  
اسب، فاطمه زهرا علیه السلام در برابرم حاضر شد و با حالتی اندوهگین گفت: آه،  
پسرم! عباس! وقتی زهرا پسر خطابم کرد، من هم حسین را برادر صدا کردم.

بعضی از صاحب نظران نوشته اند: ابوالفضل به عنوان وداع با امام علیه السلام  
فرمود: «عَلَيْكَ مِنْنِي السَّلَامُ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ» <sup>(۳۹)</sup> و حسین علیه السلام چون عقابی  
خشمگین، سپاه خصم را پراکنده ساخت و خود را به عباس رساند. <sup>(۴۰)</sup>

بدن عباس مجروح و بی دست روی زمین افتاده بود. امام علیه السلام با دیدن آن  
صحنه جانسوز ناله سوزناکی سر داد و فرمود: «الآن انكسر ظهري، و قلتُ

حیلتی، وَ شَمَّتَ بِي عَدُوِّي»؛<sup>(۴۱)</sup> «اینک پشتم شکست، توان و عزمم کاهش یافت و دشمنم شادمان گشت»، در این هنگام در کنار برادر به شدت گریست.

شیخ آذری از زبان آن حضرت چنین سروده است:

الْيَوْمُ نَامَتْ أَعْيُنُ بِيكَ لَمْ تَنَمْ وَ تَسَهَّدَتْ أُخْرَى فَعَزَّ مَنَاْمُهَا<sup>(۴۲)</sup>

«امروز دیدگانی که از بیم تو به خواب نمی رفتند، خفته اند، و دیگر چشمانی (که با بودن تو به خواب می رفتند) بیدار مانده و خوابشان اندک گردیده است. «در مقتل ابی مخنف آمده است: «وَ جَلَسَ عِنْدَ رَأْسِهِ يَبْكِي حَتَّى فَاضَتْ نَفْسُهُ»؛<sup>(۴۳)</sup> «بر بالین او نشست و همچنان می گریست تا آن که عباس جان به جان آفرین تسلیم کرد.»

به نوشته برخی از مورخان، امام علیه السلام از شدت حزن و غم، خود را بر روی بدن مجروح ابوالفضل و گفت: «الآن انكسر ظهري»؛<sup>(۴۴)</sup>

امام علیه السلام تصمیم گرفت بدن برادرش عباس را به خیمه (دارالحرب) حمل کند اما در آن حال، عباس نگاهی به برادر انداخت و گفت:

«برادرم! به حق جدت رسول الله، مرا در همین جا به حال خود واگذار و به خیمه برمگردان. امام علیه السلام فرمود: چرا؟ عباس پاسخ داد: اولاً از دخترت سکینه شرمگینم؛ چرا که به او وعده آب داده بودم و ثانیاً من سرداری از سرداران تو هستم وقتی یاران، علمدار تو را در چنین وضعی ببینند و بفهمند که من کشته شده ام، چه بسا که در عزم و اراده آن ها خللی حاصل شود و از استقامت و صبرشان بکاهد.»<sup>(۴۵)</sup>

امام علیه السلام پاسخ دادند: «جزیت عن الإسلام (عن أخيك) خيراً حيث نصرتنی حیاً و میّتاً»؛<sup>(۴۶)</sup> «از ناحیه اسلام، به جزای برتر دست یابی، تو همواره در زندگی و حتی در آستانه مرگ، از من حمایت کردی.»

مرحوم مقرر در کتاب مقتل الحسین<sup>(۴۷)</sup> می نویسد: امام با دید الهی خویش، آینده را دید و بدن عباس را به دارالحرب نیاورد تا قبر وی به طور مستقل پناهگاه حاجتمندان باشد.

امام علیه السلام از کنار بدن خونین عباس به سوی خیمه ها بازگشت؛ در حالی که شکسته دل، محزون و گریان بود و اشک هایش را با آستین پاک می کرد.<sup>(۴۸)</sup>  
علامه حائری مازندرانی می نویسد: به جهت زیادی جراحت ابوالفضل، امام حسین علیه السلام بدن مبارک وی را به دارالحرب انتقال نداد.<sup>(۴۹)</sup>

هنگامی که سکینه، دختر امام حسین علیه السلام، از حال عمویش - عباس - پرسید، امام علیه السلام پاسخ داد: «یا بُنَّیَّةَ قَتَلُوهُ اللَّئَامُ»؛<sup>(۵۰)</sup> «دخترم! لثیمان و زشت کرداران او ر کشتند.»

در این لحظات بود که امام علیه السلام دید لشکر دشمن به سوی خیمه ها در حرکت است، فریاد بر آورد: «أ ما مِنْ مُعِیْثٍ یُعِیْثُنَا، أ ما مِنْ مُجِیرٍ یُجِیرُنَا، أ ما مِنْ طَالِبٍ حَقٌّ یَنْصُرُنَا، ما مِنْ خَائِفٍ مِنَ النَّارِ فِیْذُبُ عَنَّا»؛<sup>(۵۱)</sup> «آیا کسی هست تا از ما حمایت کند، آیا کسی هست تا به یاری ما برخیزد، آیا کسی هست که از جهنم بترسد و به دفاع از ما همت گمارد؟».

در این که عباس در روز عاشورا، چه زمانی به شهادت رسید، میان صاحب نظران اختلاف است. خواندمیر در کتاب «حبيب السیر»<sup>(۵۲)</sup> شهادت او را پیش از شهادت علی اکبر علیه السلام می داند.

از عظمت و جلالت شأن عباس بن علی علیه السلام است که چندین تن از امامان معصوم علیهم السلام برای او عزاداری کردند؛ از جمله: نقل شده که امام حسین علیه السلام در کنار نعش عباس به شدت گریست و به عزاداری پرداخت.

شب سیزدهم عاشورا وقتی امام سجاد علیه السلام بدن مطهر عمویش عباس را به خاک سپرد، با غم و اندوه ویژه ای فرمود:

«عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَا يَا قَمَرَ بَنِي هَاشِمٍ، وَ عَلَيْكَ مِنِّي السَّلَامُ مِنْ شَهِيدٍ مُخْتَسَبٍ وَ رَحْمَةً اللهُ وَ بَرَكَاتُهُ».<sup>(۵۳)</sup>

«ای ماه بنی هاشم، پس از تو خاک بر سر دنیا و درود من بر تو ای شهید راه خدا.»

از علامه بحرالعلوم پرسیدند: چرا قبر عباس، به ظاهر کوچک است، در حالی که قامتش رشید بود؟ این سؤال، گویی نمکی بود که بر قلب سوزناک علامه پاشیده شد و آن قدر گریست تا بی هوش شد. وقتی به هوش آمد، پاسخ داد: آنقدر به بدن عباس شمشیر و نیزه اصابت کرده بود که بدن وی بر اثر قطعه قطعه شدن، به صورت گوشت کوبیده در آمد و امام سجاد علیه السلام آن بدن قطعه قطعه شده را جمع کرد و در این قبر کوچک نهاد...<sup>(۵۴)</sup>

#### عباس بن علی علیه السلام در آستانه شهادت

۱- هر شهیدی در آستانه شهادت، نشاطی مخصوص داشت، جز عباس که به هنگام شهادت به ویژه هنگامی که مشک آتش ریخت، به جای احساس نشاط، احساس شرمندگی نمود، شرمندگی از روی منتظران لب تشنه حرم.

۲- هر شهیدی در آستانه شهادت احساس می کرد که در راه حسین علیه السلام کشته شده، تا کاروان سالار در سلامت کامل باشد، ولی عباس در آستانه شهادتش احساس می کرد که با کشته شدنش، امامش غریب و بی یار می ماند.

## پی نوشت ها:

۱. در بعضی از اسناد، نام شیخ بهایی (رحمه الله) به جای اسم ایشان آمده است.
۲. تفسیر صافی، علامه فیض کاشانی، ج ۱، ذیل آیه شریفه ﴿... مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ...﴾؛  
(منتهی الآمال، محدث قمی، ص ۳۵۱) و بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۱۹۶ و جامع الأخبار، ص ۱۳۷
۳. نک: بحار الأنوار ج ۴۴، ص ۲۹۸؛ بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۲۷۴
۴. مقتل الحسین، مقرر، مبحث قمر بنی هاشم؛ معالی السبطين، ص ۲۶۳، مجلس هجدهم.
۵. منتهی الآمال، ج ۱، ص ۳۸۳
۶. عمدة الطالب، ص ۳۲۷
۷. ابن عنبه، عمدة الطالب، ص ۳۲۳، اعلمی، دائرة المعارف، ج ۱۳، ص ۶۳ دمع السجوم،  
ص ۳۵۱
۸. نک: مامقانی، رجال، ج ۳، صص ۷۰-۷۱، طبع قدیم.
۹. نک: مامقانی، رجال، ج ۳، ص ۷۰-۷۱، طبع قدیم. (قسمت دوم).
۱۰. «أولادی و مَنْ تَحْتَ الْخَضِرَاءِ كُلُّهُمْ فِدَاءُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، أَخْبَرَنِي عَنِ الْحُسَيْنِ».
۱۱. نک: مامقانی، رجال، ج ۳، ص ۷۰-۷۱، طبع قدیم.
۱۲. همان
۱۳. نک: ابوالفرج، مقاتل الطالبیین، ص ۵۶، طبع منشورات رضی.
۱۴. نک: محدث قمی، تحفة الأحباب، ص ۲۴۲ باب «العین».
۱۵. معالی السبطين، ج ۱، ص ۲۶۷
۱۶. همان، ج ۱، ص ۲۶۷
۱۷. منتهی الآمال، ج ۱، ص ۳۸۳؛ کبریت احمر، ص ۳۷۶
۱۸. منتخب التواریخ، ص ۲۶۱
۱۹. مقتل الحسین، ص ۲۱۱-۲۱۳؛ بررسی تاریخ عاشورا، ص ۶۷؛ الکامل، ج ۴، ص ۵۸؛ معالی  
السبطين، ج ۱، ص ۲۰۷
۲۰. نک: خصائص العباسیه، ص ۱۱۹
۲۱. نک: صدوق، المجالس، ص ۲۷۷؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۹۸
۲۲. امالی صدوق، ص ۴۶۲

٢٣. «رَوَى عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: كَانَ عَمَّنَا الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَافِذُ الْبَصِيرَةِ، صَلَبَ الْإِيمَانَ، جَاهِدَ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، وَأَبْلَى بِلَاءً حَسَنًا». نك: اعلمي، دائرة المعارف، ج ١٢، ص ٦٢؛ معالي السبطين، ج ١، ص ٢٧٠
٢٤. «وكان العباس رجلاً وسيماً جميلاً، يركب الفرس المطَّهَّم ورجلاه يخطان في الأرض و كان يقال له قمر بنى هاشم و كان لواء الحسين عليه السلام معه». بحار الأنوار، ج ٤٥، ص ٣٩؛ ناسخ التواريخ، ج ٢، ص ٣٤١، ترجمه مقاتل الطالبين، ص ٨٢
٢٥. مقتل الحسين، صص ٢١١-٢١٣ بررسي تاريخ عاشورا، ص ٦٧ الكامل، ج ٤، ص ٥٦
٢٦. نك: معالي السبطين، ج ١، صص ٢٦٩ و ٢٧٠
٢٧. نك: معالي السبطين، ج ١، ص ٢٥٤، «وَلَدَى! إِذَا كَانَ يَوْمَ عَاشُورَاءَ وَ دَخَلَتِ الْمَشْرَعَةَ إِيَّاكَ أَنْ تَشْرَبَ الْمَاءَ وَأَخُوكَ الْحُسَيْنَ عَطْشَانًا».
٢٨. بحار الأنوار، ج ٤٥، ص ٤١
٢٩. مقتل الحسين، ص ٢٦٧؛ مناقب، ص ١٠٨
٣٠. ارشاد، ج ١، ص ١١٣
٣١. در «معالي السبطين» ص ٢٧٧ آمده است: وفي كتاب «عدة الشهور»: لما كانت ليلة احدى و عشرين من شهر رمضان واشرف على علي عليه السلام على الموت اخذ العباس وضمه الى صدره الشريف وقال: ولدى و ستقر عيني بك في يوم القيامة. ولدى اذا كان يوم عاشوراء و دخلت المشرعة اياك أن تشرب الماء و أخوك الحسين عطشان.
٣٢. بحار الأنوار، ج ٤٥، ص ٤٠
٣٣. ناسخ التواريخ، امام حسين، ص ٣٤٢
٣٤. عوالم، امام حسين، صص ٢٨٢ و ٢٨٥
٣٥. منتهى الآمال، ج ١، ص ٣٨٥
٣٦. مقتل الحسين، ص ٢٦٩
٣٧. منتهى الآمال، ج ١، ص ٣٨٥؛ لواعج الاشجان، مبحث ابوالفضل.
٣٨. حماسه حسینی، ج ٢، صص ١١٧ و ١١٨
٣٩. حياة الامام الحسين، ج ٣، ص ٢٦٨
٤٠. ابو محنف، مقتل منتهى الامال، فصل عباس. مقتل الحسين، ص ٢٦٩
٤١. مكرم، العباس: ٢٩٣
٤٢. دمع السجوم، ج ٣٦٥

٤٣. ابي مخنف، مقتل الحسين، ص ١٧٩

٤٤. حياة الحسين، ج ٣، ص ٢٦٨

٤٥. «يا أخى بِحَقِّ جَدِّكَ رَسُولِ اللَّهِ، عَلَيْكَ أَنْ لَا تَحْمِلْنِي دَعْنِي فِي مَكَانِي هَذَا- فقال: لماذا؟ قال: إني (مُستحي) من ابنتك سكينه و قد وعدتُها بالماء و لم آتِها به، والثاني إني كبش من كتبتك و مجمع عددك فإذا رأني أصحابك و أنا مقتول فلربما يقلّ عزمهم و يزلّ صبرهم.»

٤٦. معالى السبطين، ج ١، ص ٢٤٧

٤٧. مرقم العباس، ص ٢٦٩؛ مقتل الحسين، فصل قمر بنى هاشم.

٤٨. «مُنْكَسِرًا، حَزِينًا، بَاكِيًا، يُكْفِكِفُ دُمُوعَهُ بِكُمِّهِ.»

٤٩. معالى السبطين، ص ٢٧٧، «... لم يَتَمَكَّنْ مِنْ حَمْلِهِ مِنْ كَثْرَةِ الْجِرَاحِ وَ مَا كَانَ قَابِلًا لِلْحَمْلِ وَ

النَّقْلِ.»

٥٠. عمدة الطالب، ص ٣٢٣

٥١. مقتل الحسين، ص ٢٧٠ مقتل مرقم، ص ٣٣٩ با اندكى اختلاف.

٥٢. حبيب السير، ج ٢، ص ٥٢

٥٣. نك: حياة الحسين، ج ٣، ص ٣٢٤

٥٤. رياض القدس، ج ٢، ص ٢١٩

## حضرت علی اکبر علیه السلام

یکی دیگر از تاریخ سازان و ناموران نهضت کربلا، علی اکبر علیه السلام است. بعضی از تاریخ نگاران می نویسند: معاویه که بر اساس سیاست اهریمنی خود، در زدودن نام مولای متقیان، علی علیه السلام تلاش می کرد، وضعیتی را ایجاد کرده بود که کسی نتواند فرزند خود را «علی» نام نهد، لیکن علی رغم دشمنی های وی، امام حسین علیه السلام نام همه پسران خود را علی نهاد؛ علی اکبر (شهید معروف) علی اوسط بود و طفل شیرخواره ای که در آغوش پدر هدف تیر خصم قرار گرفت، علی اصغر نام داشت. گرچه علی اکبر، امام سجاد علیه السلام است ولی از آن جهت که دو تن از پسران امام حسین علیه السلام به درجه شهادت رسیدند که یکی کوچک و دیگری بزرگ بود، ارباب مقاتل شهید بزرگ تر را «اکبر» لقب دادند؛ لذا علی اکبر در کتب مقاتل به کسی گفته شد که در واقع علی اوسط است.

ابوالفرج اصفهانی در «مقاتل الطالبیین» در باب امام حسین علیه السلام، یادی از شهدای همراه او می کند و می نویسد: «و علی بن الحسین و هو علی اکبر و لا عقب له و یکنی أبا الحسن و امه لیلی». <sup>(۱)</sup> البته گروهی نیز علی اکبر را از امام سجاد بزرگ تر می دانند. اینان امام سجاد را علی اصغر خوانده اند. <sup>(۲)</sup>

ناسخ التواریخ بر این باور است که بزرگ ترین فرزند امام حسین علیه السلام، که در کربلا شهید شد، علی اکبر بود و نام او علی، لقبش اکبر و کنیه اش ابوالحسن است. <sup>(۳)</sup>

در کامل الزیارات آمده است که امام صادق علیه السلام به ابوحمزه ثمالی توصیه کرد تا در کنار قبر علی اکبر بگوید: «صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يَا أبا الْحَسَنِ»؛ «درود بر تو ای ابوالحسن.»

علی اکبر علیه السلام پیش از واقعه کربلا نیز شخصیتی ممتاز و مثال زدنی داشت.



ابوالفرج اصفهانی نقل می کند: علی اکبر مورد نظر معاویه بود. آنگاه که از درباریان خود پرسید: سزاوارترین انسان برای خلافت در زمان ما کیست؟ حاضران پاسخ دادند: تو سزاوارتری. معاویه گفت: نه، لایق ترین شخص، علی اکبر است؛<sup>(۴)</sup> و افزود: جدّ او پیامبر است. شجاعت بنی هاشم، سخاوت بنی امیه و زیبایی قبیله ثقیف را یکجا دارد.

علی اکبر شباهت ظاهری دو امام را داشت و در زیارتنامه اش می خوانیم:  
«السَّلامُ عَلَیکَ یَا بَنَ الحَسَنِ والحَسینِ».<sup>(۵)</sup>

در احادیث آمده است که امام حسین از نیمه دوم بدن و امام حسن از نیمه اول بدن شبیه به پیامبر خدا ﷺ بوده اند. بعید نیست که این زیارت نامه، اشاره به این حقیقت است که علی اکبر از فرق سر تا نوک پاها شبیه به رسول خدا ﷺ بوده است.

تا یاران زنده بودند در رفتن به میدان سبقت می جستند و اجازه نمی دادند اهل بیت و امام علیؑ به میدان بروند و بعد از آن ها چون نوبت به اهل بیت رسید، نخستین شهید از اهل بیت علی اکبر بود. از این رو، در زیارتنامه اش آمده است: «السَّلامُ عَلَیکَ یا أَوَّلُ قَتیلٍ مِنْ نَسْلِ خَیرِ سَلیلٍ مِنْ سُلالةِ إِبْراهِیمَ الخَلیلِ صَلَّی اللهُ عَلَیکَ وَ عَلَی أُبَیکَ...»<sup>(۶)</sup>

ابن اعثم کوفی در کتاب الفتوح، شهادت علی اکبر را بعد از شهادت قمر بنی هاشم می داند.<sup>(۷)</sup>

در روز عاشورا، یگانه سواران دیار ایثار، یکی پس از دیگری به دیدار حق شتافتند، از یاران حسین جز اهل بیت وی کسی باقی نمانده بود.<sup>(۸)</sup> در این هنگام علی اکبر که به گفته پدرش شبیه ترین مردم به پیامبر ﷺ بود-<sup>(۹)</sup> در پیشگاه پدر حضور یافت و اذن جهاد خواست، حسین علیؑ وی را مسلح و روانه میدان

کرد و نگاهی مایوسانه به او انداخت و گریست و به عمر بن سعد لعن کرد و  
دستان خود را به محاسن گرفت و روی به آسمان کرد و گفت:

«اللَّهُمَّ اشْهَدْ عَلَيَّ هَوْلَاءِ الْقَوْمِ فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ غُلَامٌ أَشْبَهُ النَّاسِ خُلُقًا وَخُلُقًا  
وَمَنْطِقًا بِرَسُولِكَ ﷺ وَكُنَّا إِذَا اشْتَقْنَا إِلَى نَبِيِّكَ نَظَرْنَا إِلَيْهِ...» (۱۰)

«خدای! شاهد باش جوانی به جنگ این قوم می رود که از جهت سیمای  
ظاهری و باطنی و از حیث منطق و بیان، شباهت به پیامبر تو دارد. آنگاه به  
سپاه کفر نفرین کرد.»

علی اکبر در میدان رزم مردانه ظاهر شد. برخی از ارباب مقاتل نوشته اند  
سپاه کفر از جنگ با او خودداری می کرد و از میان لشکر عمر بن سعد مردی  
بانگ برآورد که ای علی، تو را با امیرالمؤمنین یزید قرابت و خویشی است و ما  
بدین جهت علاقه مندیم به تو امان دهیم! علی اکبر پاسخ داد: سزاوارتر است  
خویشی و قرابت من با پیامبر را مراعات کنی و دست از قتال با من برداری. (۱۱)  
طبق نوشته برخی از تاریخ نگاران، او یکصد و بیست نفر را به هلاکت رساند  
و به سوی پدر بازگشت و اظهار داشت:

«يَا أَبَتِ! الْعَطَشُ قَدْ قَتَلَنِي وَ ثِقَلُ الْحَدِيدِ قَدْ أَجْهَدَنِي، فَهَلْ إِلَى شَرْبَةِ مِنَ الْمَاءِ  
سَبِيلٌ أَتَقَوَّى بِهَا عَلَى الْأَعْدَاءِ؟» (۱۲)

«پدرم! تشنگی مرا از پا درآورد و سنگینی لباس آهنی (جنگی)، خسته ام  
کرد. آیا آبی هست تا با نوشیدن آن برای جنگ با دشمن نیرو بگیرم؟»  
سیل اشک از دیدگان امام جاری شد و فرمود:

«وَاغْوَاةُ! يَا بُنَيَّ مِنْ أَيْنَ لِي الْمَاءُ، قَاتِلٌ قَلِيلًا فَمَا أَسْرَعُ مَا تَلْقَى جَدَّكَ مُحَمَّدًا  
ﷺ، فَيُسْتَفِيكَ بِكَأْسِهِ الْأَوْفَى شَرْبَةً لَا تَظْمَأُ بَعْدَهَا أَبَدًا.»

«کجاست فریادرس ای فرزندم، کجا مرا آبی است؟! اندکی نبرد کن، زود است که جدّت حضرت محمد ﷺ را دیدار کنی و او تو را با جامی لبریز سیراب خواهد کرد و دیگر تشنه نخواهی شد.

آنگاه گفت: پسر! زیانت را در دهانم بگذار.

علی اکبر وقتی زیانش را در دهان امام نهاد، فهمید دهان امام خشک تر و تشنه تر از او است. امام عَلِيٍّ بدینسان به فرزند گفت که حال پدر از تو بدتر است! آنگاه انگشتر خود را به او داد تا به دهان خویش نهد و بمکد. <sup>(۱۳)</sup>

علی اکبر بار دیگر به میدان بازگشت و جنگید و به قولی هشتاد و چند تن را به هلاکت رسانید. مرّة بن منقذ عبدی، که یکی از اهریمنان معروف سپاه کفر بود، گفت: گناهان عرب به گردن من باشد اگر پدرش را با مرگش محزون نکنم. آنگاه از کمین جست و نیزه خود را به پشت علی اکبر فرو برد <sup>(۱۴)</sup> و شمشیری به فرق او وارد ساخت. علی اکبر از اسب واژگون شد و خود را برگردن اسب آویخت. اسب (به اشتباه) وی را به طرف سپاه عمر بن سعد برد، از این رو دشمن احاطه اش کرد و با شمشیر و نیزه بر بند بند وی ضربتی وارد کرد؛ به طوری که جای سالم در بدن آن حضرت یافت نمی شد؛ «قَطَعُوهُ بِسُيُوفِهِمْ إِرْبًا إِرْبًا». <sup>(۱۵)</sup>

علی اکبر در واپسین لحظات حیات، بانگ برآورد و از پدر این گونه خداحافظی کرد:

«عَلَيْكَ مِنِّي السَّلَامُ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، هَذَا جَدِّي قَدْ سَقَانِي بِكَأْسِهِ شَرِبْتَهُ...» <sup>(۱۶)</sup>

«از من به تو سلام، ای ابا عبدالله، این جدّم پیامبر است که با جام خود

سیرابم کرد.»

در لُهوف آمده است: علی اکبر چنین فرمود:

«يا أبتاهُ عَلَيْكَ مِنْي السَّلَامُ، هَذَا جَدِّي يُقْرِئُكَ السَّلَامُ وَ يَقُولُ لَكَ: عَجَّلِ  
الْقُدُومَ عَلَيْنَا...».

امام خود را به کنار پیکر مجروح و خونین علی اکبر رسانید. به روایت  
سیدبن طاووس امام صورت خود را بر صورت علی نهاد و اظهار داشت:  
«قَتَلَ اللهُ قَوْمًا قَتَلُوكَ»؛<sup>(۱۷)</sup>

به نوشته حائری مازندرانی، امام عَلَيْهِ السَّلَامُ عمر بن سعد را نفرین کرد و فرمود:  
«... سَلَّطَ اللهُ عَلَيْكَ مَنْ يَذُبُّكَ مِنْ بَعْدِي عَلَى فِرَاشِكَ»؛<sup>(۱۸)</sup> «... بعد از من  
خدا کسی را بر تو مسلط کند که تو را در رختخواب بکشد.»  
ابن اثیر در «الکامل»<sup>(۱۹)</sup> می نویسد: وقتی چشم امام به علی اکبر افتاد،  
فرمود:

«قَتَلَ اللهُ قَوْمًا قَتَلُوكَ، مَا أَجْرَاهُمْ عَلَى اللهِ وَ عَلَى اتِّهَاكِ حُرْمَةِ الرَّسُولِ، عَلَى  
الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَا».

«خداوند بکشد مردمی را که تو را کشتند. چگونه بر خدا و هتک حرمت  
پیامبر جسور گردیده اند. پس از تو خاک بر سر دنیا.»  
در منتهی الآمال آمده است: امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ کلمات فوق را در حالی گفت  
که صورت به صورت علی اکبر گذاشته بود.<sup>(۲۰)</sup>

چهر عالمتاب بنهادش به چهر شد جهان تار از قران ماه و مهر  
سر نهادش بر سر زانوی ناز گفت کی بالیده سرو سر فراز  
این بیابان جای خواب ناز نیست کایمن از صیاد تیرانداز نیست  
تو سفر کردی و آسودی ز غم من در این وادی گرفتار الم  
شیخ مفید (رحمه الله) در «ارشاد» می نویسد: در این هنگام زینب در کنار  
امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ حاضر شد و از شدت غم خود را روی جسد علی اکبر

انداخت. امام عَلَيْهِ السَّلَامُ خواهر را از روی نعش علی اکبر بلند کرد و از جوانان بنی هاشم خواست تا بدن وی را به دارالحرب برسانند. <sup>(۲۱)</sup>

در ناسخ التواریخ آمده است: امام هنگام حرکت به سوی پیکر علی اکبر در میدان، «علی»، «علی» می گفت و آنگاه که علی اکبر چشمانش را گشود، گفت: پدر! به اهل خیمه بگو از داغ من چهره نخرانند. <sup>(۲۲)</sup>

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ کفی از خون علی اکبر را گرفت و به سوی آسمان پاشید و آن خون به زمین بازنگشت؛ چنانکه در کامل الزیارات آمده است: آن حضرت در این حال گفت:

«بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي مِنْ مَقْدَمِ بَيْنِ يَدَيِ أَيْبِكِ يَحْتَسِبُكَ وَ يَبْكِي عَلَيْكَ مَحْرَقاً عَلَيْكَ قَلْبُهُ يَرْفَعُ دَمَكَ بِكَفِّهِ إِلَى أَعْنَانِ السَّمَاءِ لَا تَرْجِعُ مِنْهُ قَطْرَةٌ...» <sup>(۲۳)</sup>

پدر و مادرم فدایت باد، در برابر دیدگانم به لقاء الله شتافتی. پدرت با قلبی سوزان برایت اشک می ریزد و با قلبی سوزان خون تو را به سوی آسمان می پاشد؛ خونی که قطره ای از آن به زمین باز نمی گردد.

بعضی علی اکبر را نخستین شهید از اهل بیت دانسته اند و برخی او را آخرین شهید شمرده و عبدالله بن مسلم را نخستین شهید اهل بیت به شمار آورده اند. <sup>(۲۴)</sup>

ابوالفرج می نویسد: «وَ هُوَ أَوَّلُ مَنْ قُتِلَ فِي الْوَأَقِعَةِ مِنَ الطَّالِبِيِّينَ». <sup>(۲۵)</sup>

کتاب حبیب السیر، شهادت علی اکبر را در سن ۱۸ سالگی و پس از شهادت عباس بن علی عَلَيْهِ السَّلَامُ می داند. <sup>(۲۶)</sup>

سماوی در ابصارالعین بر این عقیده است که: گریه های کوفه به گونه ای به جانب نعش علی اکبر هجوم آوردند که امام عَلَيْهِ السَّلَامُ با حالت سوزناکی خواهرش زینب را به سوی خیمه آورد و به جوانان فرمود: بروید و نعش علی اکبر را به خیمه شهدا انتقال دهید. <sup>(۲۷)</sup>

### مادر علی اکبر در کربلا نبود

علامه شهید مطهری (رحمه الله) در باب تحریف در تاریخ کربلا، مسأله حضور لیلا در کربلا را مطرح نموده و آنگاه آن را با استدلال رد می کند.<sup>(۲۸)</sup>

محدث قمی نیز در «منتهی الآمال» می نویسد: ظاهر آن است که لیلا در کربلا نبوده و من حضور لیلا در کربلا را در هیچ کتاب معتبری ندیده ام.<sup>(۲۹)</sup>

او در جای دیگر نیز می نویسد: در کتب معتبر، مطلبی که نشانگر حضور لیلا در کربلا و یا کوفه و شام باشد، وجود ندارد. البته از کلام قاتل علی اکبر، که گفته بود: «گناه همه عرب به گردن من اگر پدر او را به عزا نشانم.» می توان فهمید که: نه تنها لیلا در کربلا حضور نداشت، شاید از دنیا نیز رفته بود.

در عرف عرب گفته می شود «مادرت به عزایت بنشیند» یا «مادرت را به عزایت می نشانم» و هیچگاه این تعبیر را درباره پدر به کار نمی برند. کلام قاتل آن حضرت بیانگر این است که مادر علی اکبر در صحنه کربلا حضور نداشت و یا از دنیا رفته بود. و او از باب این که نخواست است یادی از شخص متوفی کرده باشد، گفته است: «گناه عرب به گردن من اگر پدرت را به عزایت نشانم.»

مشهور است که علی اکبر به هنگام شهادت هیجده سال داشته<sup>(۳۰)</sup> همانگونه که از حبیب السیر نیز نقل شد، لیکن اقوال دیگری هم در این باره وجود دارد.<sup>(۳۱)</sup>

### علی اصغر علیه السلام

از کسانی که در نهضت کربلا دارای نقش بود، کودکی شیرخواره نام «علی اصغر» است:

مادر علی اصغر، رباب دختر امرؤ القیس است. او یک سال پس از واقعه کربلا بدرود حیات گفت.<sup>(۳۲)</sup>

برخی نوشته اند: رباب تنها زنی است که همراه امام حسین علیه السلام به عنوان همسر او، در انقلاب کربلا حضور داشت.

بعضی از مقتل نگاران از علی اصغر علیه السلام به نام «عبدالله» نیز یاد کرده اند؛ البته بسیاری می گویند: این عبدالله (علی اصغر)، غیر از عبدالله رضیع است که در روز عاشورا به دنیا آمد.

آری، علی اصغر، غیر از نوزادی است که به عنوان عبدالله رضیع از او یاد می شود. در اقبال آمده است: «... وَ عَلِيٌّ وَ لَدَيْكَ عَلِيُّ الْأَصْغَرَ الَّذِي فَجَعْتَ بِهِ»<sup>(۳۳)</sup>.

بسیاری از ارباب مقاتل، آن جا که سخن از علی اصغر به میان می آورند، یادی از مادر او رباب می کنند و رباب مورد توجه خاص امام حسین علیه السلام بود و علی اصغر و سکینه از این مادرند. سکینه طبق نوشته ابوالفرج<sup>(۳۴)</sup> نام اصلی او نیست. او را امینه یا امیمه می خواندند که به سکینه معروف گشت و امام حسین علیه السلام درباره این دختر و مادرش اینگونه سرود:

لَعْمُرُكَ إِنَّنِي لِأَحَبُّ دَاراً      تَكُونُ بِهَا سَكِينَةٌ وَالرَّبَابُ  
أَحَبَّهُمَا وَ أَبْذَلُ جُلِّ مَالِي      وَ لَيْسَ لِعَاتِبٍ عِنْدِي عِقَابُ  
رباب دختر امرء القیس، از قبیله بنی کلب مسیحی بود. امرء القیس در زمان عمر مسلمان شد و از طرف عمر، رئیس قبیله قضاعه گردید.

... هنگامی که کودک شیرخوار را به امام علیه السلام دادند، حضرت او را بر دامن نهاد و بوسید و به سوی لشکر دشمن آورد و تقاضای آب نمود تا وی را سیراب کنند. ناگهان تیری از سوی حرمه به امر عمر بن سعد به حلقومش اصابت کرد و به شهادت رسید.

امام باقر علیه السلام می فرمایند: ... امام علیه السلام نعش خونین او را در قبری که خود با شمشیرش حفر کرده بود گذاشت.<sup>(۳۵)</sup> بعضی از مورخان نوشته اند زینب علیه السلام

کودک را به حسین علیه السلام داد و گفت: این بچه سه روز است که آب نخورده است، از این قوم برایش آب طلب کن.

امام علیه السلام او را گرفت و گفت:

«يا قومُ قَدْ قَتَلْتُمْ شِيعَتِي وَ أَهْلَ بَيْتِي وَقَدْ بَقِيَ هَذَا الطُّفْلُ، وَيَلِكُمْ أُسْقُوا هَذَا الرُّضِيعَ أَمَا تَرَوْنَهُ يَتَلَطَّى عَطْشًا مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ أَتَاهُ إِلَيْكُمْ...» <sup>(۳۶)</sup>

«ای مردم، یاران و اهل بیت مرا به قتل رساندید و تنها این کودک باقی مانده است. این شیرخواره را سیراب کنید، مگر نمی بینید که از فرط عطش بی تاب است و حال آن که هیچ گناهی حتی از نظر شما ندارد.»

و افزود: «از او که به شما چیزی نرسیده است.»

ولی متأسفانه آنان به جای دادن آب، تیری حواله کردند و گلوی علی اصغر را دریدند. امام علیه السلام در آن هنگام خواهرش زینب علیه السلام را صدا کردند و جسد کودک شهیدش را به ایشان دادند.

در *دمع السجوم* <sup>(۳۷)</sup> نوشته علامه شعرانی و *منتهی الآمال* <sup>(۳۸)</sup> نوشته محدث قمی، از سبط بن جوزی نقل کرده است که امام این فرزند را بالای دست گرفت و فرمود: «يا قوم إن لم ترحموني فارحموا هذا الطفل.»

محمد بن سلیمان تنکابنی در *اکلیل المصائب*، از قول سکینه، دختر امام حسین علیه السلام نقل می کند که آن حضرت فرمود: در روز نهم، ظرف های آب ما خالی شد. تشنگی بر من غلبه کرد. به خیمه عمّه ام زینب پناه بردم، بر خلاف انتظار دیدم زنان به گونه ای حزن آلود، گرد او جمع شده اند. برادرم علی اصغر در آغوش اوست و از شدت تشنگی بی تابی می کند. حالت او به گونه ای بود که تشنگی خود را از یاد بردم و به عمّه ام گفتم: شاید در خیمه های سایر زنان آبی مانده باشد، بدین خاطر او در حالی که علی اصغر را در آغوش داشت، به



حرکت در آمد و این خبر در میان اطفال پیچید، آنان نیز از فرط تشنگی ناله سرداده، همراه او به حرکت در آمدند. حدود ۲۰ نفر از اطفال گرد او را گرفته بودند و اشک می ریختند. عمّه ام زینب به در خیمه یکی از انصار نشست و پیشنهاد داد ظروف آب را بکاوند تا شاید کمی آب بیابند اما نیافتند. (۳۹)

### چگونگی شهادت علی اصغر علیه السلام

در چگونگی شهادت علی اصغر، دانستن چند نکته ضروری است:

۱- آیا امام علیه السلام علی اصغر را به میدان برد؟

بعضی می نویسند: امام فرزند شیرخوار خود را در جلو خیمه به عنوان وداع می بوسید که ناگه تیری آمد و بر گلوی طفل نشست. (۴۰)

سید بن طاووس در لهوف می نویسد: پس از آن که ندای طلب یاری امام علیه السلام بلند شد، صدای شیون زنان خیام برخاست. امام علیه السلام کنار خیمه آمد و فرمود: خواهرم زینب!

«ناولینی و لَدَى الصَّغِيرِ حَتَّى أُودِعَهُ، فَأَخَذَهُ وَأَوْمَأَ إِلَيْهِ لِيُقْبَلَهُ، فَرَمَاهُ حَرْمَلَةٌ بِنُ كَاهِلِ الْأَسَدِي (لع) <sup>(۴۱)</sup> بِسَهْمٍ فَوَقَعَ فِي نَحْرِهِ فَذَبَحَهُ فَقَالَ لِرَئِيسِ: خُذِيهِ، ثُمَّ تَلَّقَى الدَّمَ بِكَفِّهِ فَلَمَّا امْتَلَأَتْ؛ رَمَى بِالدَّمِ نَحْوَ السَّمَاءِ ثُمَّ قَالَ: هَوْنٌ عَلَيَّ مَا نَزَلَ بِي أَنَّهُ بَعَيْنِ اللَّهِ».

«فرزند خردسالم را بیاورید تا- به عنوان وداع- او را ببوسم، در این هنگام مردی به نام حرملة، فرزند کاهل اسدی، با تیر گلوی او را درید. امام علیه السلام خطاب به زینب فرمود: این کودک را از من بگیر و سپس مشت خود را از خون آن نازنین پر کرد و به آسمان پاشید و فرمود: تحمل آن بر من آسان است؛ زیرا در نظرگاه خدا هستیم.»

ابن اعثم کوفی نیز در «الفتوح» آورده است که امام علیه السلام در کنار خیمه، در حال وداع و بوسیدن کودک شیرخوار بود که تیری آمد و بر سینه اش نشست و او جان داد و امام علیه السلام بدن او را دفن کرد.<sup>(۴۲)</sup>

وی همچنین می نویسد: امام علیه السلام علی اصغر را به میدان آورد و فرمود: ای قوم، اگر من به زعم شم - گناهکارم، این طفل گناهی نکرده است، او را جرعه ای آب دهید. در این هنگام تیری از سوی آن قوم آمد و بر گلوی طفل شیرخواره اصابت کرد و از آن سوی بر بازوی امام خورد. آن حضرت با دست خود تیر را از گلوی طفل بیرون آورد و او در دم جان داد. امام علیه السلام طفل را به مادرش داد و فرمود: بگیر که از حوض کوثر سیراب گردید.

۲- آیا تقاضای آب برای علی اصغر، برخلاف روحیه والای امام علیه السلام بود؟ در این باره اختلاف نظریه فراوان است؛ بعضی نوشته اند که امام علیه السلام خطاب به لشکر عمر سعد فرمودند: «أَسْقُوا هَذَا الرَّضِيعَ»؛<sup>(۴۳)</sup> «این کودک را سیراب کنید.»

استاد شهید مطهری (رحمه الله) تقاضای آب را برخلاف روحیه والای امام علیه السلام می دانند.<sup>(۴۴)</sup>

ولی مرحوم آیتی<sup>[</sup> که شهید مطهری در کتاب هایش به او عنایت ویژه ای دارد و از ایشان به عنوان فردی برجسته در تاریخ اسلام در روزگار ما یاد می کند «می نویسد: امام کودک تشنه کامی را به دست گرفت و گفت: «يَا قَوْمِ إِنَّ لَمْ تَرْحَمُونِي فَارْحَمُوا هَذَا الطُّفْلَ».<sup>(۴۵)</sup> بعید نیست که امام علیه السلام علی اصغر را به سوی سپاه عمرین سعد آورد به مردمان زمان خود و نسل های آینده بفهماند که حکومت طاغوتی اموی انسان ها را مسخ کرده و از هویت انسانی و انسانیت دور

ساخته است، تا آنجاکه به جای دادن آب به کودک تشنه لب، گلویش را با تیر دریدند.

علامه ملاّ احمد نراقی در طاقدیس، در باب حضور علی اصغر علیه السلام در مقابل دشمن و چگونگی برخورد آنان با آن حضرت، چنین می سراید:

هان! بیارید آن یکی فرزند من	وان یکی نوباوه دلبند من
هین بیاریدش به قربانگه برم	بهر مهمانی به سوی شه برم
مادرش را گر به پستان نیست شیر	شیر جوشد از دم پیکان تیر
پس نهاد آن طفل بر قریوس زین	با نشاط آمد سوی میدان کین
پس به کف بگرفت آن دُردانه را	سوختم هم دل خویش و هم بیگانه را
شربت آبی طلب کرد از عدو	تامگر تر سازد آن کودک گلو
جانب صد تیر او را راست کرد	عشق خونریز آنچه خود میخواست کرد
شه گرفت آن طفل را بر روی دست	گرد خجلت بر رخ گردون نشست
چون پی قربانی اش بر کف نهاد	شست دشمن از کمان تیری گشاد
هین بگیر این جرعه آب زلال	دیگر از بی شیری ای کودک منال
آمد آن تیر و نشستن در گلو	ای جهان دون، تفو بر تو، تفو
بر گرفت آن طفل خون آلود را	آن ذبیح کعبه مقصود را
طفل خون آلوده در آغوش شاه	شه عنان گرداند سوی خیمه گاه
کی پرستاران بگیرندش زمن	دادم از پستان پیکانش <small>لبن</small> <sup>(۴۶)</sup>

پرچم عشق حسینی بین که هفتاد و دو ملت در عجب از آن که هفتاد و دو تن جانباز دارد

ای بنازم آن سپاهی را که پیشاهنگ هنگش همچو اصغر، کودک شش ماهه ای سرباز دارد

۳- قبر علی اصغر کجاست؟

نوشته اند که امام علیه السلام پیکر بی جان فرزند خردسالش را با خون گلوی او آغشت و با نوک شمشیر قبری حفر کرد و او را در آن دفن نمود؛ <sup>(۴۷)</sup> البته بر بدن او نماز نیز خواند. <sup>(۴۸)</sup>

وی همچنین یادآور می شود: «فَنَزَلَ الْحُسَيْنَ علیه السلام فَرَسَهُ، وَ حَفَرَ لَهُ بِطَرْفِ السَّيْفِ، وَ رَمَاهُ بِدَمِهِ، وَ صَلَّى عَلَيْهِ وَ دَفَنَهُ». <sup>(۴۹)</sup>

۴- چه مدت از عمر علی اصغر می گذشت؟

در ناسخ التواریخ آمده است، علی اصغر شش ماهه بود و مادرش از شدت عطش، شیری در پستان نداشت تا به وی دهد.

و در مقتل منسوب به ابی مخنف می خوانیم: «وَلَهُ مِنَ الْعُمْرِ سِتَّةَ أَشْهُرٍ»؛ «سن او شش ماه بود.»

### ویژگی های علی اصغر علیه السلام

۱- در توصیف او آمده است: «أَشْبَهُ النَّاسِ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ». <sup>(۵۰)</sup>

۲- معروف است که سر مطهر دو شهید از بدن جدا نشد و آن ها عبارتند از: علی اصغر و حُرَبْنِ یزید ریاحی. لیکن بعضی نوشته اند: ابو ایوب غنوی دستور داد تا جسد این کودک را بیابند و سرش را از تن جدا کرده، بالای نیزه کنند و در مجلس عبیدالله سر امام حسین و سر علی اصغر در یک تشت بوده است.

۳- امام علیه السلام از میان جسدهای شهدا، تنها جسد علی اصغر را دفن کرد.

۴- امام علیه السلام بدن علی اصغر را با خون گلویش رنگین کرد و آنگاه او را دفن نمود. <sup>(۵۱)</sup>

- ۵- علی اصغر تنها شهیدی است که روی دست پدر جان داد. نوشته اند که در لحظه جان دادنش منادی از آسمان ندا داد: «دَعُّهُ يَا حُسَيْنَ فَإِنَّ لَهُ مُرْضِعًا فِي الْجَنَّةِ»؛<sup>(۵۲)</sup> «او را به خدا بسپار؛ زیرا در بهشت شیردهنده ای برای اوست.»
- ۸- امام خون او را به آسمان پاشید و قطره ای از آن به زمین نیامد.<sup>(۵۳)</sup>
- ۹- درباره اثر تیر حرمله و اصابت آن به حلقوم او، آمده است: «فَذَبِحَهُ»<sup>(۵۴)</sup> یعنی تیر گلویش را «برید»، در حالی که تیر در محل اصابت سوراخ ایجاد می کند. به نظر می رسد که نوک تیر را پهن ساخته بودند و به همین علت گلوی او را بریده است.
- ۱۰- علی اصغر مصداق کامل و بارز مظلومیت بود؛ چراکه او طفل بود و نمی توانست بر ضد سپاه دشمن کاری انجام دهد.
- ۱۱- پس از شهادت او امام علیه السلام سر به آسمان کرد و فرمود: «وَأَنْتَقِمَ لَنَا مِنَ الظَّالِمِينَ»؛<sup>(۵۵)</sup> «خدای! انتقام ما را از جفاکاران بستان!»
- ۱۲- شهادت مظلومانه او، یکی از حوادث کم نظیر و فراموش نشدنی تاریخ است.
- ۱۳- تنها جنازه ای را که امام حسین علیه السلام تشییع کرد و از میدان تا کنار خیمه ها آورد، علی اصغر بود.
- نفرین امام سجاد علیه السلام بر قاتل علی اصغر*
- امام سجاد علیه السلام دعا کرد که قاتل علی اصغر هرچه زودتر به انتقام و عذاب الهی گرفتار شود. منهای گوید: از کوفه به سفر حج می رفتم که خدمت امام سجاد علیه السلام رسیدم. امام از من پرسید: آیا حرمله زنده است؟
- گفتم: آری، امام علیه السلام دست به دعا برداشت و گفت: خدایا! حرارت آتش و داغی آهن را به او بچشان!

وقتی به کوفه بازگشتم و دیداری از مختار کردم، با هم به منطقه کناسه کوفه رفتیم. آنجا بودیم که حرمه را آوردند و مختار فرمان داد تا دست و پای او را ببندند و در آتش افکنند و من با دیدن آن صحنه «سبحان الله» گفتم. مختار پرسید: چرا چنین گفتی؟ جریان نفرین امام سجاد علیه السلام را به او گفتم و او به خاطر آن که دعای امام به دست او مستجاب شده بود به سجده افتاد. <sup>(۵۶)</sup> بعضی نوشته اند: حرمه خطاب به مختار گفت: مهلت بده تا کارهایی را که کرده ام بیان کنم و قلبت را بسوزانم:

سه تیر سه شاخه داشتم که آنها را زهر آگین ساختم!  
با یکی از تیرها گلوی علی اصغر را در آغوش حسین دریدم. با دوومی، قلب حسین را هنگامی که پیراهن خود را بالا زد تا خون پیشانی‌اش را پاک کند هدف قرار دادم و سومین تیر را به گلوی عبدالله بن حسن که در کنار عمویش حسین بود زدم. <sup>(۵۷)</sup>

### قاسم بن حسن علیه السلام

در کربلا و در رکاب امام حسین علیه السلام، چند تن به نام «قاسم» حضور داشتند که همه آنان به درجه رفیع شهادت نایل آمدند؛ از جمله:  
قاسم بن بشر <sup>(۵۸)</sup> قاسم بن حارث کاهلی <sup>(۵۹)</sup> قاسم بن حبیب ازدی <sup>(۶۰)</sup> قاسم بن حسین بن علی <sup>(۶۱)</sup> قاسم بن محمد <sup>(۶۲)</sup> و قاسم بن حسن.  
قاسم بن حسن از ناموران تاریخ کربلا است. او در کربلا سیزده سال <sup>(۶۳)</sup> و به قولی چهارده سال داشته است. <sup>(۶۴)</sup>

قاسم به همراه هفت تن از برادرانش در کربلا حضور داشت، از این هشت برادر فقط دو تن به نام های زید بن حسن و حسن مثنی در شمار مجروحان

قرار داشتند و بقیه به شهادت رسیدند؛ «وَقُتِلَ مِنْهُمْ مَعَ الْحُسَيْنِ خَمْسَةٌ وَ نَجَا مِنْهُمْ اثْنَانٌ».<sup>(۶۵)</sup>

میان مورخان در نجات یافتن حسن مثنی و زیدبن حسن اختلافی<sup>(۶۶)</sup> نیست، اما در مورد عمرین حسن، شیخ مفید می نویسد که او در کربلا شهید شد<sup>(۶۷)</sup> و در منتهی الآمال آمده است که وی شهید نشده است.<sup>(۶۸)</sup>

در شب عاشورا، آنگاه که امام حسین علیه السلام در باب حل بیعت با یاران سخن گفتند و یاران نیز همگان ابراز وفاداری کردند، قاسم رو به عمویش حسین علیه السلام کرد و گفت: آیا من هم فردا در شمار شهدا خواهم بود؟

امام علیه السلام از وی پرسید: مرگ در نظر تو چگونه است؟

او بی درنگ پاسخ داد: «أَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ»؛ «از عسل گواراتر!»

امام علیه السلام فرمود: عمویت فدایت باد! آری، تو نیز در شمار شهیدانی لیکن واقعه جانکاه و سختی برای تو رخ خواهد داد.

پاسخ قاسم به پرسش امام علیه السلام، دلالت کامل بر بلوغ فکری و رشد عقلی فوق العاده او دارد. بنابراین، نباید او را یک نوجوان دانست بلکه او در شمار رجال دل آگاه و مردان نامی بوده است.

در تاریخ آمده است که قاسم علیه السلام در روز عاشورا، بعد از شهادت علی اکبر علیه السلام، از عموی خود تقاضای شرکت در نبرد و حمله به سپاه کفر را کرد.

ابو مخنف از حمیدبن مسلم نقل می کند: هنگامی که امام علیه السلام پس از شهادت یارانش بانگ غربت سرداد و فرمود: «وَاغْرِبْتَاهُ، وَاقِلَّةَ ناصِرَاهُ، أَمَا مِنْ مَعِينٍ يُعِينُنَا، أَمَا مِنْ ناصِرٍ يَنْصُرُنَا، أَمَا مِنْ ذَابٍّ يَذُبُّ عَنَّا».<sup>(۶۹)</sup> قاسم به سوی او آمد و اجازه نبرد خواست، لیکن حضرت علیه السلام از دادن اجازه خودداری کرد، تا

این که پس از اصرار فراوان، اجازه داد و آن دو (عمو و برادر زاده)، یکدیگر را برای وداع، در آغوش گرفتند. (۷۰)

قاسم کودکی خردسال بود که پدرش را از دست داد و در دامان امام حسین علیه السلام بزرگ شد. از این رو، محبت خاصی میان آن دو وجود داشت.

پس از اصرار قاسم برای رفتن به میدان نبرد، امام به وی اجازه جهاد داد. (۷۱)

گزارشگر صحنه عاشورا، حمید بن مسلم می گوید: «خرج علینا غلام کان وجهه شقة قمر فی یده سیف و علیه قمیص و إزار و نعلان قد انقطع شسع إحداهما»؛ (۷۲) «روز عاشورا، در صحنه نبرد، ناگهان نوجوانی از لشکر حسین علیه السلام در برابر ما به نبرد برخاست، گویی صورتش پاره ماه بود. او شمشیری در دست و لباس معمولی برتن داشت.»

[ برخلاف علی اکبر که گفته بود: «وَتَقُلُّ الْحَدِيدَ قَدْ أَجْهَدَنِي»؛ «سنگینی لباس آهنین (جنگی) خسته ام کرد» ]، قاسم لباس عادی برتن داشت، بدین جهت برای گزارشگر صحنه نبرد چیز تازه ای بود و کفشی به پا داشت که حتی بند یکی از آن ها پاره شده بود. قاسم با بی اعتنایی خاص نسبت به دشمن، به میدان تاخت، شاعر می گوید:

بر فرس تندرو هرکه تو را دید، گفت برگ گل سرخ را باد کجا می برد  
حضرت قاسم بن حسن علیه السلام با چشمانی اشک آلود روی به میدان نهاد. و راز گریه او را باید در کلامش جست که می گفت: «هَذَا حُسَيْنٌ علیه السلام كَالْأَسِيرِ الْمُرْتَهَنُ»؛ (۷۳) «این حسین است که چون اسیری گروگان در میان شما ظالمان گرفتار آمده است.»

بعضی از مورخان از قاسم به عنوان عبدالله بن حسن یاد کرده اند. ابن اعثم کوفی در الفتوح می نگارد: «... و خرج من بعده عبدالله بن الحسن بن علی بن



أبي طالب عليه السلام و كان وجهه شقّ قمر و عليه قميص وازار و في يده سيف حسام قاطع وهو يرتجز ويقول:

ان تنكروني فأنا فرع الحسن سبط النبي المصطفى والمؤمن

هذا حسين كالأسير المرتهن بين اناس لا سقوا صوب المزن <sup>(٧٤)</sup>

او با حماسه ای چشمگیر و بی اعتنایی ویژه ای نسبت به عده و عده خصم، وارد میدان شد. بی اعتنایی وی از نوع لباسش کاملاً پیدا بود. در اولین برخورد خود، رشادت و شجاعت تحسین برانگیزی از خود بروز داد. مردی که گفته می شد با هزار سوار برابری می کرد را مورد تهاجم قرار داد و او را از پای درآورد. <sup>(٧٥)</sup> قاسم در ادامه حماسه آفرینی خود ۳۵ تن را به خاک و خون انداخت. <sup>(٧٦)</sup> و به روایتی ۷۰ نفر از آن ستمگران را کشت.

شهید بزرگوار مطهری (رحمه الله) می نویسد: حدود دویست تن از سپاه عمر بن سعد، قاسم را محاصره کردند. <sup>(٧٧)</sup>

وضعیت به گونه ای پیش آمد که ناگهان فریاد «یا عمّاه»؛ از قاسم به گوش حسین عليه السلام رسید و امام بی درنگ خود را به کنار او رساند ولی جنگ آنچنان مغلوبه شد که به گفته برخی از وقایع نگاران، بدن آن جناب زیر سم اسب های رزمی دشمن قرار گرفت. <sup>(٧٨)</sup>

امام عليه السلام وقتی به بالین قاسم رسید که او در حالت جان دادن بود و پاهای خود را بر زمین می سایید. دیدن این منظره برای امام عليه السلام بسیار سخت بود؛ از این رو، با اندوه خاصی فرمود: «عَزَّ وَ اللهُ عَلَى عَمِّكَ أَنْ تَدْعُوهُ فَلَا يُجِيبُكَ، أَوْ يُجِيبُكَ فَلَا يَنْفَعُكَ صَوْتُهُ...»؛ <sup>(٧٩)</sup> «به خدا سوگند برای عموی تو دشوار است که او را بخوانی و به یاری تو نشتابد و یا برای نجات تو اقدام کند ولی سودمند نباشد».

تماشاگرانِ صحنه، امام علیه السلام را دیدند که جسد بی جان قاسم را بر سینه خود چسبانیده، در حالی که پاهای قاسم بر زمین کشیده می شد، به دارالحرب برد و در کنار نعش علی اکبر علیه السلام نهاد و بانگ برآورد: «صَبْرًا يَا بَنِي عُمُومَتِي، صَبْرًا يَا أَهْلَ بَيْتِي!»؛ <sup>(۸۰)</sup> «هان، ای پسر عموهایم! و اهل بیت من! در برابر این داغ جانسوز صبور باشید».

این گونه تسلیت را امام علیه السلام در مصیبت هیچ کس جز قاسم ابراز ننموده است. در ضمن از این کلام به دست می آید که مصیبت این نوجوان دلاور برای امام علیه السلام و اهل بیت ایشان بسیار سخت و جانسوز بوده است.

#### عروسی قاسم

برخی از مورخان و نیز بعضی از تعزیه گردانان کم اطلاع، از عروسی قاسم در کربلا خبر می دهند که البته در این باره دیدگاه ضد و نقیضی به چشم می خورد از جمله:

#### نظریه علامه شهید مطهری (قدس سره)

علامه شهید مطهری (رحمه الله) گوید بعضی نوشته اند: همان وقت امام علیه السلام فرمود: حجله عروسی راه بیندازید، من آرزو دارم...، شما را به خدا بنگرید چه حرف هایی گاهی از زبان افرادی که سطح معلوماتشان در حدی بسیار پایین است می شنویم که می گویند: آرزو دارم عروسی پسر من را ببینم، عروسی دخترم را ببینم، این نوع گفتار را به فردی مثل حسین بن علی علیه السلام نسبت می دهند...!

از جمله چیزهایی که از تعزیه خوانی های قدیم ما جدا نمی شود، عروسی قاسم نوکدخدا؛ یعنی، تازه داماد است که در هیچ کتابی از کتاب های تاریخی معتبر وجود ندارد.

حاجی نوری می گوید: ملا حسین کاشفی اوّل کسی است که این مطلب را در کتابی به نام «روضه الشهداء» نوشته است... اصل قضیه صد در صد دروغ است.<sup>(۸۱)</sup>

### نظریه علامه شعرانی

علامه شعرانی در کتاب «دمع السجوم»، در ترجمه کتاب معروف «نفس المهموم» می نویسد: ... اگر تزویج قاسم، به طوری که مشهور است، صحیح باشد، باید یکی از دو احتمال را قبول کرد:

اوّل: حضرت سیدالشهدا دختر دیگری داشت به نام فاطمه، غیر از آن که به عقد حسن مثنی درآورده بود، چون مسلم نیست که دختران آن حضرت منحصر به فاطمه و سکینه بوده است. لذا در «کشف الغمه»<sup>(۸۲)</sup> از کمال الدین ابن طلحه شافعی نقل کرده که می گوید: امام علیه السلام چهار دختر داشت: سکینه، فاطمه، زینب<sup>(۸۳)</sup> و چهارم را نام نبرده است و ابن شهر آشوب می گوید: و امام علیه السلام سه دختر داشت.

دوم: دختری که به تزویج قاسم درآمده، نام دیگری داشته است و به غلط بعضی روات، فاطمه گفته اند و اگر تزویج حضرت قاسم را صحیح ندانیم باید بگوییم همان تزویج حسن مثنی با قاسم اشتباه شده است؛ مثلاً یکی از روات در کتابی قصه فاطمه نو عروس را با تازه داماد که پسر امام حسن علیه السلام باشد خوانده و در ذهن خود پسر امام حسن علیه السلام را با قاسم منطبق دانسته و همان طور نقل کرده است [او سپس یادآور می شود: «به نظر ما هیچ علتی ندارد که تزویج قاسم را انکار کنیم، چون ملا حسین کاشفی در روضه الشهداء نقل کرده است او مردی جامع و عالم و متبحر بوده و در شهر هرات می زیسته و معاصر با صاحب روضه الصفا و امیر علی شیر وزیر علم دوست بوده است و آنقدر

کتاب ادبی و تاریخی و وسایل در آن زمان در هرات وجود داشته که در هیچ زمانی، در هیچ شهر فراهم نبوده است و از غایت حرص و ولعی که وزیر مزبور به علوم؛ به خصوص به کتاب های تاریخی داشته، موجب گشت تا کتاب روضة الصفا را برای او بنویسد. این که می گویند: تزویج قاسم در آن گیرودار بعید می نماید، صحیح نیست؛ چون مصالح (اعمال) ائمه معصوم علیهم السلام برای ما روشن نیست و اگر کسی بگوید کاشفی سنی بوده است، می گوییم:

اول آن که: سنی بودن او معلوم نیست.

دوم آن که: همه علمای شیعی از سنی ها روایت می کنند؛ چنانکه شیخ مفید از مدائنی و زبیر بن بکار و طبری و... روایت کرده است. <sup>(۸۴)</sup>

وی همچنین در ضمن بیان شهادت قمر بنی هاشم می نویسد:

... جز آن که دامادی حضرت قاسم را ملا حسین کاشفی ذکر کرده است و او مردی عالم و متتبع بوده، فرق بین دو قصه در این است که مورخان معتبر چیزی را که مخالف مسأله دامادی قاسم باشد نقل نکرده اند، غایت آن که ساکت مانده اند. <sup>(۸۵)</sup>

#### نظریه محدث قمی (رحمه الله)

مرحوم محدث قمی (رحمه الله) در منتهی الآمال <sup>(۸۶)</sup> می نویسد: مخفی نماند که قصه دامادی جناب قاسم علیه السلام در کربلا و تزویج او فاطمه بنت الحسین را، صحت ندارد؛ چه آن که در کتب معتبره نرسیده و به علاوه آن که حضرت امام حسین را دو دختر (قابل ازدواج) بوده؛ چنانکه در کتب معتبره ذکر شده؛ یکی سکینه که شیخ طبرسی فرموده: سید الشهد علیه السلام او را تزویج عبدالله کرده بود و پیش از آن که زفاف حاصل شود عبدالله شهید گردید و دیگر فاطمه که زوجه حسن مثنی بوده که در کربلا حاضر بوده. چنانکه در احوال امام حسن به آن

اشاره شد و اگر مستنداتى به اخبار غير معتبره گفته شود كه جناب امام حسين عليه السلام را فاطمه ديگرى بوده، گوييم كه او فاطمه صغرى است و در مدينه بوده و او را نتوان با قاسم بن حسن بست. و الله تعالى العالم.

و شيخ اجل، محدث متتبع ماهر، ثقة الاسلام آقاى حاج ميرزا حسين نورى نورالله مرقده - در كتاب لؤلؤ و مرجان فرموده است: به مقتضاي تمام كتب معتمده سالفه مؤلفه در فن حديث و انساب و سيره، نتوان براى حضرت سيدالشهدا دختر قابل تزويج بى شوهرى پيدا كرد كه اين قضيه با قطع نظر از صحت و نظم آن به حسب نقل و قوعش، ممكن باشد.

گاهى در كتب ارباب قلم مطالبى ديده مى شود كه از سوي برخى مورد اعتراض قرار مى گيرد؛ از آن جمله مسأله عروسي قاسم است كه در اين باره هم نمى توان به گونه اى شتابزده و عجولانه به قضاوت نشست؛ زيرا موافقان و مخالفان مسأله فوق، از افراد پايين عرصه تحقيق نيستند، ليكن پرداختن به اين بحث و جرح و تعديل آن در اينجا، فايده چندانى ندارد و به نظر نمى رسد مطرح كردن آن در مقتل ها مشكلى را حل كند.

## پی نوشت ها:

۱. نک: ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین ص ۵۲ (منشورات الرضی).
۲. نک: بستانی، دائرة المعارف، واژه «حسین».
۳. نک: سپهر، ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۳۴۹
۴. «لا، أولى الناس بهذا الأمر، على بن الحسين بن علي».
۵. نک: محدث قمی، منتهی الآمال، ج ۱، ص ۳۷۶
۶. بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۶۴ و منتهی الآمال، ج ۱، ص ۳۷۵
۷. الفتوح، ج ۵، ص ۲۰۷
۸. مقتل الحسين، ص ۲۵۸، منتهی الآمال، ص ۳۷۳
۹. نک: المقرم، مقتل الحسين، ص ۲۵۸، منتهی الآمال، ص ۳۷۳؛ معالی السبطين، ج ۱، ص ۲۵۰
۱۰. بحار الأنوار، ج ۴۵، صص ۴۲-۴۳؛ مقتل الحسين، مقرم، ص ۲۵۸
۱۱. مقتل الحسين، ص ۲۵۷
۱۲. نک: ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج ۵، ص ۲۰۹
۱۳. معالی السبطين، ج ۲، ص ۲۵۱؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۴۳؛ منتهی الآمال، فضل علی اکبر، ص ۳۷۵؛ ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۳۵۵؛ حبيب السير، ج ۲، ص ۵۲
۱۴. منتهی الآمال، ج ۱، ص ۳۷۴
۱۵. مقتل الحسين، ص ۲۵۹ ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۳۵۵؛ لواعج الاشجان، ص ۱۷۱، «الارب: العضو، يقال قطعُ الذبيحة إرباً إرباً، ای عضواً عضواً».
۱۶. ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۳۵۵؛ لواعج الاشجان، ص ۱۷۱ و معالی السبطين، ص ۲۵۱
۱۷. سيد بن طاووس، لهوف، ص ۴۹، منشورات الحيدرية.
۱۸. معالی السبطين، ج ۲، ص ۲۵۱
۱۹. كامل ابن اثير، ج ۴، ص ۷۴
۲۰. منتهی الآمال، ج ۱، ص ۳۷۵
۲۱. الارشاد، ج ۲، ص ۱۱۰
۲۲. سپهر، ناسخ التواریخ، مبحث امام حسين، ص ۲۷۵؛ معالی السبطين، ج ۱، ص ۲۵۵
۲۳. بحار الأنوار، ج ۹۸، ص ۱۸۴ و لهوف ص ۷۹
۲۴. منتهی الآمال، ص ۲۶۰-۳۷۵

۲۵. ابوالفرج، مقاتل الطالبیین، ترجمه رسولى محلاتى، ص ۷۷
۲۶. نک: خواند میر، تاریخ حبیب السیر، ج ۲، ص ۵۲
۲۷. نک: ارشاد مفید، ترجمه رسولى محلاتى، ج ۲، صص ۱۱۰ و ۵۴
۲۸. علامه مطهرى، حماسه حسینی، ج ۲، ص ۲۴
۲۹. منتهی الآمال، صص ۳۷۶ و ۵۴۱
۳۰. ابن اعثم کوفى، الفتوح، ج ۵، ص ۲۰۷، طبع دارالندوة الجديدة.
۳۱. در وسائل، ص ۲۰، ص ۴۷۱ باب ۲۲ از کافى و تهذیب و قرب الاسناد نقل شده که على اکبر بچه داشته و نیز در کامل الزیارات، ص ۲۳۹ باب ۷۹ آمده است: صلّى الله عليك... و ابناک.
۳۲. نک: دکتر آیتى، بررسی تاریخ عاشورا، ص ۱۲۸؛ نفس المهموم، ترجمه شعرانى، صص ۲۶۴ و ۲۷۵
۳۳. اقبال، ص ۵۷۲
۳۴. مقاتل الطالبیین، ص ۵۹
۳۵. مقتل الحسين، صص ۲۷۲ و ۲۷۳؛ حیاة الحسين، ج ۳، ص ۲۷۶؛ نفس المهموم، ص ۱۸۷
۳۶. نک: خیابانى، وقایع الأيام، صص ۵۱۹-۵۱۸؛ معانى السبطين، ج ۱، ص ۲۵۹
۳۷. دمع السجوم، ص ۳۷۲
۳۸. منتهی الآمال، ج ۱، ص ۳۸۹
۳۹. محمد بن سلیمان تنکابنى، اکلیل المصائب، بخش روز نهم، متوفای ۱۳۰۲
۴۰. نفس المهموم، فصل شهادت على اصغر؛ منتهی الآمال، فصل شهادت على اصغر، نک: ابن اعثم کوفى، ج ۵، ص ۲۱۰
۴۱. فى حکایة المختار: لَمَّا نَظَرَ الْمُخْتَارَ إِلَى حَرْمَلَةَ قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَكَّنَنِي مِنْكَ يَا عَدُوَّ اللَّهِ ثُمَّ أَحْضَرَ الْجَزَارَ فَقَالَ لَهُ: إِقْطَعْ يَدَيْهِ وَرِجْلَيْهِ فَأَحْضَرَتْ بَيْنَ يَدَيْهِ فَأَخَذَ قَضْبًا مِنْ حَدِيدٍ وَجَعَلَهُ فِي النَّارِ حَتَّى إِحْمَرُّ ثُمَّ أَيْضُ، فَوَضَعَهُ عَلَى رَقَبَتِهِ فَصَارَتْ رَقَبَتُهُ تُقَلِّقُ مِنَ النَّارِ. سَيَأْتِي فِي تَرْجُمَتِهِ الْفَارَسِيَّةِ فِي آخِرِ الْكِتَابِ تَحْتَ عِنْوَانِ «فَرَجَامُ قَاتِلَانِ إِمَامِ حُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ».
۴۲. نک: اعثم کوفى، الفتوح، ص ۹۸، چاپ ۱۳۷۲
۴۳. مقتل الحسين، مقرر، ص ۲۷۲
۴۴. حماسه حسینی، ج ۱ و ۲
۴۵. گفتار عاشورا، ص ۳۲
۴۶. طاقديس، ص ۴۲۹

۴۷. طبرسی، احتجاج؛ منتهی الآمال، ص ۳۸۹؛ لواعج الأشجان، ص ۱۸۲
۴۸. ابن اعثم، الفتوح، ج ۵، ص ۲۱۰؛ دمع السجوم، ص ۳۷۳
۴۹. الفتوح، ج ۵، ص ۲۱۰
۵۰. ممکن است مراد امام حسین از این جمله، علی اکبر باشد نه علی اصغر، دقت شود.
- باقر شریف قرشی، حیاة الحسین، ج ۳، ص ۲۷۷؛ نک: مقرر، المقتل، ص ۲۷۳
۵۱. منتهی الآمال، ج ۱، ص ۳۸۹؛ لواعج الاشجان، ص ۱۸۱
۵۲. مقام، ص ۲۸۵؛ معالی السبطين، ج ۱، ص ۲۶۰
۵۳. ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۲، ص ۲۲۲
۵۴. ابن نما، مثير الأحزان، ص ۷۰
۵۵. مثير الاحزان، ص ۷۰، ۲۶ ابومخنف، مقتل الحسین، ۱۷۲
۵۶. منتهی الآمال، ج ۱ ص ۴۵۱، ۵۳۵، ۵۳۶؛ عوالم، ص ۶۶۵
۵۷. منهاج الدموع، ص ۴۱۱
- آنقدر گرم است بازار مکافات عمل هرچه بهتر بنگری، هرروز، روز محشر است  
به چشم خویش، دیدم در گذرگاه بزد برجان موری مرغکی را  
هنوز از صید منقارش نپرداخت که مرغ دیگر آمد کار او ساخت
۵۸. عبرات المصطفین، ج ۲، ص ۱۶۵، (پاورقی).
۵۹. شمس الدین، انصارالحسین، ص ۱۰۶
۶۰. بحار الأنوار، ج ۴۵، صص ۷۳ و ۱۰۱
۶۱. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۱۸؛ دائرة المعارف (اعلمی)، ج ۱۴، ص ۲۲۶
۶۲. دائرة المعارف (اعلمی)، ج ۱۴، ص ۲۳۸
۶۳. شهید مطهری، حماسه حسینی، ج ۱، ص ۲۸۱
۶۴. معالی السبطين، ج ۲، ص ۲۷۸
۶۵. معالی السبطين، ج ۲، ص ۲۷۸
۶۶. منتهی الآمال، ص ۶، باب امام مجتبی، ص ۲۸۴؛ سفینة البحار، ماده «حسن»، ج ۱، ص ۲۵۶
۶۷. الإرشاد، ج ۲، ص ۲۳
۶۸. برای توضیح بیشتر مراجعه شود به منتهی الآمال، ج ۱، ص ۲۴۳ و معالی السبطين، ج ۱، ص ۲۷۸



۶۹. «امان از تنهایی، امان از اندک بودن یاوران، آیا کسی به یاری ما همت می‌گمارد. آیا کسی به کمک ما می‌شتابد؟»
۷۰. منتهی الآمال، ج ۱، ص ۳۷۹؛ حماسه حسینی، ج ۱، ص ۲۸۲
۷۱. حیاة الحسین، ج ۳، ص ۲۵۴
۷۲. الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۶
۷۳. بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۳۶ منتخب التواریخ، صص ۲۶۴-۲۶۵. ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۳۲۶
۷۴. نک: ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج ۵، صص ۲۰۴ و ۲۰۵
۷۵. ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۳۲۶
۷۶. منتهی الآمال، ج ۱، صص ۳۷۹-۳۸۴.
۷۷. حماسه حسینی، ج ۱، ص ۳۰، ۳۸۱ و ج ۲، ص ۱۴۷
۷۸. بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۳۵
۷۹. منتخب التواریخ، ص ۲۶۴؛ منتهی الآمال، ص ۳۷۹؛ ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۳۲۸
۸۰. منتهی الامال، ج ۱، ص ۳۸۰. دمع السجوم: ۳۴۱، الفتوح، ج ۵، ص ۲۰۵
۸۱. حماسه حسینی، ج ۱، ص ۲۸
۸۲. کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۸
۸۳. فرید وجدی در کتاب دائرة المعارف، ج ۴، ص ۷۹۸ ذیل کلمه زینب و نیز جنات الخلود در فصل اولاد امام حسین علیه السلام از زینب به عنوان یکی از دختران آن حضرت یاد کرده اند.
۸۴. دمع السجوم، صص ۳۴۳ و ۳۴۴
۸۵. همان، ص ۳۵۶
۸۶. منتهی الامال، ج ۱، ص ۳۸۰

## عبدالله بن حسن علیه السلام

عبدالله بن حسن، برادر قاسم بن حسن، یکی از تاریخ سازان عاشورا است. عبدالله از قاسم کوچک تر بوده و سن او را یازده سال نوشته اند.<sup>(۱)</sup> بعضی از مورخان نوشته اند: آنگاه که شمر با جمعی دیگر از دشمنان، امام حسین علیه السلام را در گودال قتلگاه محاصره کردند و هرکدام به گونه ای به آن حضرت حمله ور شدند، طفلی از خیم امام علیه السلام که ناظر صحنه بود، به سرعت خود را به امام رساند، سید الشهداء خطاب به خواهرش زینب گفت: او را بازگردان، زینب آمد تا وی را به خیمه بازگرداند لیکن او به شدت مقاومت کرد و از امام جدا نمی شد. وقتی ابهر بن کعب به امام ضربتی زد او به کعب گفت:

«وَيْلَكَ يَا بَنَ الْخَيْبَةِ أَتَقْتُلُ عَمِّي؟»

«وای بر تو، ای پسر زن نابکار، عموی مرا به قتل می رسانی؟!»

در این هنگام دست خود را برای حمایت به طرف امام آورد که شمشیر کعب فرود آمد و دست آن طفل را از تن جدا کرد؛ به طوری که به پوست بدن آویزان شد. او در این هنگام بانگ برآورد: «یا عَمَّاهُ یا أَبَتَاهُ» امام او را به آغوش کشید و فرمود:

«يَا بَنَ أَخِي! إِصْبِرْ عَلَى مَا نَزَلَ بِكَ، وَاحْتَسِبْ فِي ذَلِكَ الْخَيْرَ فَإِنَّ اللَّهَ سَيُلْحِقُكَ بِآبَائِكَ الصَّالِحِينَ».

«فرزند برادرم! بر آنچه پیش می آید صبر کن، این سختی ها را به حساب خدا بگذار و خدا تو را به پدران صالحت ملحق می سازد.»

در همین لحظات بود که حمله حلقوم او را نشانه گرفت و تیری به سوی او نشانه رفت که گلوی او دریده شد.<sup>(۲)</sup> برخی نوشته اند: عبدالله رو به خیمه کرد و

گفت: مادرم! دستم را بریدند! صدای او به گوش مادرش رسید و او از خیمه بیرون آمد در حالی که فریاد می زد: «وا وَاَلدَاهُ، وَا قُرَّةَ عَيْنَاهُ».<sup>(۳)</sup>

### عَوْنُ بِنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

در میان شهدای کربلا چند نفر با نام «عون» حضور داشتند؛ از جمله: عون بن علی بن ابی طالب، برادر ناتنی امام حسین علیه السلام که مادرش اسماء بنت عمیس بود.

روز عاشورا هنگامی که «عون» از امام علیه السلام تقاضای رفتن به میدان نبرد کرد، امام علیه السلام به او فرمود: چگونه با این جمعیت انبوه نبرد خواهی کرد؟ او پاسخ داد: کسی که جان خود را نثار راهت می کند، به کم و زیاد بودن دشمن نمی اندیشد.<sup>(۴)</sup> امام علیه السلام وی را در آغوش کشید و گریست.<sup>(۵)</sup> او جنگ نمایانی کرد و به خیمه بازگشت و خطاب به امام حسین علیه السلام گفت: برگشتم تا لحظه ای دیگر تو را ببینم.

امام علیه السلام دستور داد هنگام رفتن عون به نبرد، اسب وی را عوض کردند. او در این مرحله از جنگ، صالح بن یسار را دید و وی را شناخت. صالح یکی از کسانی بود که در حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام به خاطر شرب خمر تازیانه خورده بود و مسئول اجرای حد او همین «عون» بود. او وقتی عون را شناخت به هتاک و فحاشی نسبت به او پرداخت و به وی حملهور شد ولی به خاک مذلت افتاد و به دست عون به جهنم روانه شد و اندکی بعد، عون توسط دشمن غدار دیگری به فیض شهادت رسید.<sup>(۶)</sup>

## تاریخ سازان کربلا

اکنون به شرح رشادت ها و جانبازی های یاران باوفای سید الشهداء علیه السلام می پردازیم که با نثار خونشان در راه اهداف بلند امام، جاودانه شدند و خط سرخ شهادت را در تاریخ گلگون تشیع علوی ماندگار ساختند.

### ۱ و ۲ - مسلم بن عوسجه و پسرش

یکی از ستارگان درخشان آسمان حماسه عاشورا، مسلم بن عوسجه است. وی از قبیله حبیب بن مظاهر اسدی و از اصحاب پیامبر خدا است صلی الله علیه و آله و از آن حضرت روایت نیز می کرد و از مردم کوفه برای حسین علیه السلام بیعت می گرفت و از سوی مسلم بن عقیل برافراد قبیله مذحج و اسد نمایندگی داشت. هنگامی که سالار شهیدان به کربلا رسید، حبیب بن مظاهر در بازار عطاران کوفه مسلم بن عوسجه را دید و از او پرسید کجا می روی؟ مسلم پاسخ داد: می خواهم رنگ بخرم و محاسن خود را خضاب کنم. حبیب گفت: چرا در کربلا، در رکاب پسر فاطمه علیه السلام محاسن خود را رنگین نمی کنی؟ از همان جا بود که هر دو تصمیم گرفتند راهی کربلا شوند. <sup>(۸)</sup>

سید بن طاووس در لهوف می نویسد: مسلم در حلقه عشاق، در شب عاشورا، هنگامی که امام به آن ها پیشنهاد رفتن کرد، این چنین گفت:

«نَحْنُ نُخَلِّيكَ هَكَذَا وَ نَنْصَرِفُ عَنْكَ؟ وَ قَدْ أَحَاطَ بِكَ هَذَا الْعَدُوُّ، لَا وَاللَّهِ لَا يَرَانِي اللَّهُ أَبَدًا وَ أَنَا أَفَعَلُ ذَلِكَ حَتَّى أُكْسِرَ فِي صُدُورِهِمْ رُمْحِي وَ أَضَارِبَهُمْ بِسَيْفِي مَا تَبَّتْ قَائِمُهُ بِيَدِي، وَ لَوْ لَمْ يَكُنْ لِي سِلَاحٌ أَقَاتِلُهُمْ بِهِ؛ لَقَذَفْتُهُمْ بِالْحِجَارَةِ وَ لَمْ أَفَارِقْكَ أَوْ أَمُوتُ مَعَكَ.» <sup>(۹)</sup>

«ما تو را تنها بگذاریم و از تو کناره بگیریم! در حالی که دشمنان، تو را محاصره کرده اند؟ نه به خدا سوگند، خدا هرگز چنین روزی را برای من پیش

نیاوورد. از تو جدا نشوم مگر آن که نیزه ام را در سینه های آنها بشکنم و شمشیرم را بر بدن آنها فرود آورم. تا قائمه شمشیر در دست من باشد، آنان را رها نخواهم ساخت و اگر هیچ نوع سلاحی باقی نماند، با سنگ با آنان پیکار خواهم کرد، هرگز از تو جدا نمی شوم تا در رکاب تو به شهادت رسم و فدای تو گردم. »

بزرگی مقام مسلم بن عوسجه را می توان از آخرین کلمات امام علیه السلام دریافت. امام حسین علیه السلام در برابر اجساد مطهر شهدای کربلا در حالت غربت چنین بانگ برمی داشت:

«يا حَبِيبَ بنِ مَظَاهِر، وَ يا زُهَيْرَ بنِ القَيْنِ، وَ يا مُسْلِمَ بنِ عَوْسَجَةَ... فَقومُوا عَن نَّوْمَتِكُمْ أَيُّهَا الكِرَامَ، وَ اذْفَعُوا عَن آلِ الرِّسُولِ الطُّغَاةَ اللَّئَامَ». <sup>(۱۰)</sup>

مسلم بن عوسجه و اطاعت محض از ولایت

مسلم بن عوسجه مطیع محض امام بود. او در صبح عاشورا که شمر عربده سرداده، خطاب به امام حسین علیه السلام گفت: «پیرامون حرمت آتش افروختی و جهت دخول به آتش جهنم، شتاب کردی!» مسلم گفت: یا بن رسول الله! شمر در تیررس من است، آیا اجازه می دهی تا وی را مورد هدف قرار دهم و از پایش در آورم؟ امام علیه السلام فرمود: «چنین نکن؛ زیرا دوست ندارم که آغازگر جنگ باشم» <sup>(۱۱)</sup> و مسلم از انداختن تیر خودداری کرد.

به هنگام نبرد در میدان رزم، ضربات سنگین دشمن، مسلم بن عوسجه را از مرکب به زمین افکند. هنگامی که روی شن های سوزان کربلا افتاد، حسین علیه السلام را صدا زد، و آن حضرت همراه حبیب بن مظاهر به یاری اش شتافتند. امام خطاب به وی فرمود: بر باد رحمت خداوند ای مسلم بن عوسجه و آنگاه این آیه شریفه را تلاوت کرد: ﴿... فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا

**تَبْدِيلُ** ﴿﴾ در این هنگام، حبیب بن مظاهر پیش آمد و گفت: برای من بسیار ناگوار است که تو را این چنین به روی خاک می بینم و تو را بشارت به بهشت می دهم. مسلم که نیم جانی داشت پاسخ داد: خداوند تو را به نیکی بشارت دهد! حبیب گفت: اگر نمی دانستم که بعد از تو به تو ملحق خواهم شد دوست داشتم مطالبی را که برایت اهمیت دارد بر من وصیت کنی. مسلم که در حالت بی رمقی خاص قرار داشت، گفت: بر تو سفارش می کنم که حرمت این مرد (امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ) را پاس بداری و پیش مرگ او شوی. <sup>(۱۲)</sup>

هنگامی که او به شهادت رسید دشمن یک صدا بانگ پیروزی سر داده، گفتند: «قَتَلْنَا مُسْلِمَ بْنَ عَوْسَجَةَ»؛ «مسلم بن عوسجه را از پای درآوردیم.» این اعلام شادی دشمن، اهمیت وجود او در کنار امام عَلَيْهِ السَّلَامُ را اثبات می کند ولی سابقه جهاد و ایثار او در پای اسلام به گونه ای بود که شبث بن ربعی بر قاتلان او برآشفته و گفت: «مادرانتان به عزایتان بنشینند! با دست خود انسان های گرانقدر خود را به قتل می رسانید و خود را در اختیار سوءاستفاده کنندگان قرار می دهید و از شهادت مسلم بن عوسجه شادمانی می کنید؟ به خدا سوگند در موقعیتی در جنگ آذربایجان وی را یافتم که قبل از آغاز جنگ، ۶ نفر از مشرکان را کشته بود. وی از پیشتازان بی نظیر بود. آیا خوشحالیید که چنین کسی را به قتل می رسانید. <sup>(۱۳)</sup>

#### پسر مسلم بن عوسجه

پسر مسلم بن عوسجه که دوازده سال داشت، به امر مادرش روی به میدان نهاد، امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ به او فرمود: تو کودک یتیمی هستی، اگر تو نیز کشته شوی، مادرت پناه گاه ندارد پناهگاه. مادرش فریاد زد: ای فرزند، اگر از جنگ برگردی از تو راضی نخواهم شد و شیرم را بر تو حلال نمی کنم.

پسر روی به معرکه آورد؛ «وَقَاتَلَ قَتَالَ الْأَبْطَالِ»، همچون قهرمانان بزرگ می جنگید. مادرش فریاد می زد: فرزندم! خوشا به حالت که به زودی از دست ساقی کوثر سیراب خواهی شد. این نو جوان رجزی می خواند که معرفت والای وی را نشان می داد:

أَمِيرِي حَسِينٌ وَنِعْمَ الْأَمِيرُ سُرُورُ فُوَادِ الْبَشِيرِ النَّذِيرِ

علی و فاطمة والداه فهل تعلمون له من نظير؟

له طلعة مثل شمس الضحى له غرة مثل بدر منير<sup>(۱۴)</sup>

«رهبر من حسین است چه رهبر بزرگی که سبب سرور و خوشحالی پیامبر بشیر و نذیر است.»

پدر و مادرش، علی و فاطمه اند، آیا نظیری برای او نشان دارید؟

چهره اش همچون خورشید می درخشد و همچون ماه شب چهارده

نورافشانی می کند. «<sup>(۱۵)</sup>»

### ۳- زهیر بن قین

زهیر، نامی آشنا است، گرچه در تاریخ عاشورا، رجال نامی دیگری به این

نام به چشم می خورد؛ مانند زهیر بن سیار،<sup>(۱۶)</sup> زهیر بن بشر (زهیر بن بشیر)<sup>(۱۷)</sup>

زهیر بن قیس<sup>(۱۸)</sup> زهیر بن سلیم ازدی<sup>(۱۹)</sup> ولی زهیر بن قین از برجستگی ویژه ای

برخوردار بود.

اعلمی در دائرة المعارف می نویسد:<sup>(۲۰)</sup> زهیر بن قین انماری از مردان مورد

اعتماد بود.<sup>(۲۱)</sup>

علامه تستری در «قاموس الرجال» می نویسد:

«زهیر بن قین... کان أولاً عثمانياً فحجّ فوافق الحسين عليه السلام في الطريق،

فأرسل خلفه فتهامل، فلامته زوجته دلهم، فمضى إليه فما لبث ان صار علویاً.»

<sup>(۲۲)</sup>

«زهیر نخستین مرد از پیروان عثمان بود که حج گزارده بود و در مسیر با امام حسین علیه السلام برخورد کرد. امام علیه السلام کسی را پی او فرستاد ولی او در آمدن تعلل کرد. همسر زهیر (دلهم) او را مورد سرزنش کرد و او سرانجام به نزد امام آمد و بی درنگ از علویان شد.»

زهیر در روز عاشورا، در مرتبه ای از یقین بود که به امام فرمود: امروز به دیدار جدت توفیق خواهیم یافت. امروز امام حسن و امیرالمؤمنین علیه السلام را دیدار خواهیم کرد. <sup>(۲۳)</sup>

زهیر، از دلاوران نامی اسلام بود که در فتح ارمنستان و آذربایجان شرکت داشت. او پس از شنیدن خبر از پای درآمدن عثمان، لشکر را تحت فرماندهی خود از ارمنستان به مداین بازگرداند. این جمعیت چون نسبت به اوضاع جاری مدینه و رخدادهای جدید آن ناآشنا بودند، دچار حیرت و سردرگمی شدند، لذا در بیرون شهر، در میان نخلستانی خیمه زده، به بررسی اوضاع پرداختند. بعضی به عبادت پرداختند و نمی دانستند که چه پیش آمده است و گروهی نیز در مقام خونخواهی عثمان برآمدند.

برخی زهیر بن قین را عثمانی دانسته اند و این بدان جهت است که او در آن زمان به حمایت از حکومت امیرالمؤمنین برنخاست. گروهی نیز نوشته اند که زهیر در شمار خونخواهان عثمان بود.

زهیر، جز در دوران خلافت مولا علی علیه السلام که در شمار خونخواهان عثمان بود، همواره در راه حق گام برداشت و ولایت و محبت امام حسین علیه السلام موجب نجات وی گردید.

طبری می نویسد: در غروب تاسوعا، یکی از مزدوران عمر بن سعد، به نام عزره به زهیر گفت: ای زهیر، تو که در صف شیعیان اهل بیت قرار نداشتی و



عثمانی بودی. <sup>(۲۴)</sup> گفت: پیش آمدی تا این سخن را بگویی! آری، من از آنان بودم ولی خداوند هدایتم کرد.

در برخی از نسخ چنین آمده است: «ولکنّ الطریق جمع بینی و بینه»؛ «راه، میان من او، بیوند آفرید و مرا توفیق وصال داد.»

رسول خدا ﷺ با یاران خود از محلی عبور می کردند، که زهیر بن قین را، در حالی که مشغول بازی بود، مورد نوازش قرار دادند. یاران پرسیدند: این طفل کیست؟ پیامبر ﷺ پاسخ دادند: او کسی است که حسین مرا بسیار دوست می دارد و دیدم که روزی خاک زیر پای حسین را بوسه زد. جبرئیل به من خبر داد که او در کربلا در یاری حسین شهید می گردد. <sup>(۲۵)</sup>

جمعیتی، مرکب از افراد قبیله بنی فزاره، به سرکردگی زهیر بن قین از حجاز به طرف عراق در حرکت بود، آنان همیشه در باراندازها کمی دورتر از قافله انقلاب کربلا بار می انداختند. <sup>(۲۶)</sup> زهیر، رهبر این کاروان چندان خوش نداشت که به کاروان حسین ﷺ بپیوندد <sup>(۲۷)</sup> برخی نوشته اند که راز اصلی این مسأله آن بود که او بر اثر تبلیغات مسموم برخی از عناصر ناباب در شمار خون خواهان عثمان قرار گرفته بود ولی در بین راه در منطقه قصر بنی مقاتل امام ﷺ او را به نزد خود خواندند و او سکوت کرده بود که (همسرش) «بنت عمرو» به نام دَیْلَم <sup>(۲۸)</sup> به او گفت: پیک پسر پیامبر به سوی تو می آید و تو سکوت می کنی؟!

او برخاست و به سوی امام ﷺ رفت و چیزی نگذشت که برگشت. علامه تستری در قاموس الرجال می نویسد: «وَجَاءَ مُسْتَبْشِرًا وَقَدْ اصْفَرَ وَجْهَهُ... فَطَلَّقَ زَوْجَتَهُ وَ لَازَمَ الْحُسَيْنَ»؛ «و آنگاه با چهره ای شاد و بر افروخته باز گشت... همسرش را طلاق گفت (تا به دلیل همسری وی، از سوی امویان دچار مشکل نگردد) و آنگاه ملازمت و همراهی حسین ﷺ را برگزید.»

بعضی از مورخان، از جمله خواندمیر در تاریخ حبیب السیر می نویسد: زهیر وقتی به خیمه خود بازگشت، با خانواده اش وداع کرد و گفت: حسین به من فرمود: خداوند خروج بر ستمگران را دوست دارد. تو ای زهیر می دانی که بنی امیه حکم خدا را زیر پا نهاده اند پس بیا با ما همراه باش.

زهیر هنگام وداع از اهل خود، خاطره ای نقل کرد. او گفت: من دریکی از جنگ های طاقت فرسای اسلامی که شرکت داشتم، پیروز شده بودیم و خوشحال بودم. سلمان باهلی به من گفت:

«إِذَا أَدْرَكْتُمْ شَبَابَ آلِ مُحَمَّدٍ فَكُونُوا أَشَدَّ فِرْحًا بِقِتَالِكُمْ مَعَهُمْ بِمَا أَصَبْتُمْ مِنَ الْغَنَائِمِ فَأَمَّا أَنَا فَإِنِّي اسْتَوَدَعْتُكُمْ اللَّهَ»؛

«چون جوانان دودمان محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را دریابید، به واسطه غنایمی که به دست می آورید، از جنگ با آن سخت خرسند باشید، ولی من شما را به خدا می سپارم.»

گفتنی است، زهیر بن قین پس از رسیدن سپاه حرّ به امام عَلَيْهِ السَّلَام پیوست، از این رو وقتی امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام در جمع یاران حرّ سخنرانی می کرد، زهیر برخاست و اظهار محبت نسبت به آن حضرت نمود.

زهیر، از جمله فرماندهان محبوب نزد سید الشهداء است و امام عَلَيْهِ السَّلَام در آخرین لحظات غربت خود نام چند تن را بر زبان آورد که از جمله آنان زهیر بود:

«يَا حَبِيبَ بْنِ مَظَاهِرٍ، وَيَا زُهَيْرَ بْنَ الْقَيْنِ، وَيَا مُسْلِمَ بْنَ عَوْسَجَةَ... فَقُومُوا عَن نُّوْمَتِكُمْ أَيُّهَا الْكِرَامَ، وَادْفَعُوا عَن آلِ الرَّسُولِ الطُّغَاةَ اللَّئِمَةَ.»<sup>(۲۹)</sup>

وی از فرماندهان بخش میمنه لشکر بود، امام به وی دستور داد در ظهر عاشورا در مقابل او بایستد تا نماز امام به پایان رسد.

زهیر بن قین از جمله کسانی است که در روز دوّم محرم، در آغاز ورود به سرزمین کربلا، هنگامی که امام در خطبه ای فرمودند:

«أَلَا تَرَوْنَ إِلَى الْحَقِّ لَا يُعْمَلُ بِهِ، وَإِلَى الْبَاطِلِ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ، لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ رَبِّهِ مُحِقًّا، فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً، وَالْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا».

«آیا نمی‌نگرید که به حق عمل نمی‌شود و باطل ترک نمی‌گردد؟ در چنین وضعیتی، مؤمنی که به حق می‌اندیشد، به دیدار پروردگارش رغبت می‌نماید؛ زیرا که من مرگ را جز سعادت و زندگی با ستمگران را جز ملالت آوری نمی‌بینم.»

زهیر به رسم اظهار وفاداری برخاست و گفت:

فَقَامَ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ وَقَالَ: لَقَدْ سَمِعْنَا - هَدَانَا اللَّهُ بِكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ - مَقَالَتَكَ، وَلَوْ كَانَتْ الدُّنْيَا لَنَا بَاقِيَةً وَكُنَّا فِيهَا مُخَلَّدِينَ؛ لَأَثَرْنَا النَّهْوضَ مَعَكَ عَلَى الْإِقَامَةِ فِيهَا».<sup>(۳۰)</sup>

«سخنان تو را شنیدیم، ای کسی که خداوند تو را از هدایت خاص خود برخوردار ساخت. ای پسر پیامبر ﷺ اگر زندگی دنیایی پایدار باشد و ما عمری جاویدان داشته باشیم، همچنان در خط تو برقرار خواهیم ماند و شهادت در کنار تو را برآن ترجیح می‌دهیم.»

زهیر در مقام یقین و در صفای معرفت به مرتبه ای رسیده بود که امام خود را تسلیت می‌داد و می‌گفت: از آنچه پیش آمده است دلگیر نباش که جای نگرانی و تأسف نیست.<sup>(۳۱)</sup> او با خرسندی از این که توفیق فداکاری در راه امام خود را یافته است، به امام عرضه داشت:

أَقْدَمُ هَدِيَّتِ هَادِيَا مَهْدِيًّا فَالْيَوْمَ أَلْقَى جَدَّكَ النَّبِيًّا  
وَحَسَنًا وَالمَرْتَضَى عَلِيًّا وَذَا الْجَنَاحِينَ الْفَتَى الْكَمِيًّا

و أسد الله الشهيد الحيا (۳۲)

زهیر در روز عاشورا (۳۳) مقابل دشمن حضور یافت و بانگ برآورد: ای بندگان خدا، پسر فاطمه به دوستی و یاری سزاوارتر است تا پسر سمیه! و افزود: اگر به یاری او نمی پردازید پس، در برابر او به دشمنی برنخیزید و این حالت بهتر از دشمنی با اوست. (۳۴) «أُعِيذُكُمْ بِاللَّهِ أَنْ تَقْتُلُوهُمْ...» (۳۵).

در این هنگام شمر فریادی بر ضد او سرداد و او پاسخ داد: آیا مرا به مرگ تهدید می کنی؟ و افزود:

«فَوَاللَّهِ لَلْمَوْتُ مَعَهُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الْخُلْدِ مَعَكُمْ» (۳۶)

«به خدا قسم کشته شدن در رکاب او، از زندگی جاودانه با شما بهتر است.» زهیر، همواره از ملازمان رکاب امام عَلَيْهِ السَّلَام بود و فرماندهی بخش میمنه لشکر آن حضرت را برعهده داشت؛ چنانکه فرماندهی بخش میسره با حبیب بن مظاهر بود. از چگونگی شهادت او اطلاع چندانی در دست نیست.

بعضی از مورخان نوشته اند: همسر زهیر که به کوفه رفته بود، پس از آگاهی از شهادت زهیر، کفنی را به غلام خود داد و او را به سوی کربلا روانه ساخت تا بدن زهیر را بپوشاند و دفنش نماید. غلام وقتی در کربلا، در قتلگاه حاضر شد و آن صحنه دردناک و بدن عریان و بی سر فرزند رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را روی زمین دید، کفن را انداخت و بازگشت و گزارش داد که: پیکر مولای زهیر؛ (امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام) بدون کفن روی زمین مانده من خجالت کشیدم بدن زهیر را کفن و دفن نمایم. (۳۷)

#### ۴- حبیب بن مظاهر اسدی

حبیب بن مظاهر اسدی از تیره اسدی های قبیله عدنان شمال عربستان آن روز است. او از اصحاب پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام بود و در تمام جنگ

ها با امیرالمؤمنین علیه السلام و در کنار آن حضرت با دشمنان می جنگید؛ <sup>(۳۸)</sup> همچنین در تشویق مردم کوفه در باب توجه به حسین علیه السلام نقش به سزایی ایفا کرد. وی و مسلم بن عوسجه از مردم کوفه برای امام حسین علیه السلام بیعت می گرفتند و از نویسندگان دعوت نامه به امام بودند. <sup>(۳۹)</sup>

بعضی نوشته اند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با جمعی از یاران، از جایی می گذشتند که چشم آن حضرت به حبیب افتاد، او را مورد مرحمت و نوازش قرار داد و فرمود: جبرئیل به من خبر داد که او پسر حسین را دوست می دارد و در یاری پسر حسین در کربلا کشته خواهد شد. <sup>(۴۰)</sup>

حبیب در آوردن افراد قبیله خود به یاری حسین علیه السلام (در شب عاشورا) تلاش فراوانی کرد که حرکت او در این باره توسط لشکر کفرپیشه یزیدی ناکام ماند و آنان در این رابطه چند کشته و مجروح دادند. حبیب در کربلا از ملازمان امام علیه السلام بود و همردیف زهیر بن قین همواره در رکاب آن حضرت بود. او روز عاشورا فرمانده بخش میسره لشکر امام و زهیر فرمانده بخش میمنه لشکر بودند. <sup>(۴۱)</sup>

حبیب یکی از رجال برجسته کوفه در دوران امیرالمؤمنین علیه السلام و از افراد معروف به شرطه خمیس (پلیس انتظامی) آن حضرت بود و نیز یکی از فرماندهان قسمت میسره سپاه امیرالمؤمنین بود و در همه جنگهای آن حضرت با مخالفانش حضور داشت. قابل ذکر است که حبیب بن مظاهر از اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز بوده و از آن حضرت حدیث شنیده است. او در کربلا آنچنان مورد اعتماد سالار شهیدان بود که آن حضرت فرماندهی بخش میسره لشکر خود را به او داد.

## دیدار دو یار با وفا

حبیب روز عاشورا در میدان رزم چنین رجز می خواند:

أنا حبيب و أباي مظاهر فارس هيجاء و حرب تسعر  
أنتم أعداء و أكثر و نحن أوفى منكم و أصبر  
و أنتم عندالوفاء أعذر (أعذر) <sup>(۴۲)</sup> و نحن أعلى حجّةً و أظهر <sup>(۴۳)</sup>

«من، حبیب، پسر مظاهر در روز رزم همچون شیر، دلیرم.

شما دشمنان، گرچه از حیث تعداد بیشتر می باشید ولی زود از مسئولیت،  
شانه خالی می کنید و ما نسبت به مسئولیت و مولای خود وفادار و صبوریم.  
شما در پیشگاه خدا ذلیل و دلیلی جهت حقانیت خود ندارید شما در خط  
باطلید و ما در صراط حقیم.»

## دفاع جانانه از ولایت

مورخان نوشته اند: پیش از اقامه نماز ظهر روز عاشورا، وقتی حصین بن  
نمیر، یکی از افراد لشکر کفر به امام عليه السلام زخم زبان زد و گفت: نماز تو پذیرفته  
نیست! حبیب بن مظاهر بر او لعنت فرستاد و گفت: نماز پسر خاندان رسول الله  
قبول نیست ولی نماز تو دائم الخمر (خمار) قبول است؟ <sup>(۴۴)</sup> در این هنگام جمعی  
از لشکر کفرپیشه به او حمله کردند و وی را به شهادت رساندند. در عصر  
تاسوعا نیز وقتی یکی از لشکریان کفرپیشه به زهیر بن قین زخم زبان زده، گفت:  
امشب با آب توبه خود را پاک کن! حبیب پاسخ داد: او را خدا پاک کرده است.  
ناگفته نماند که برخی از مورخان بر این اعتقادند که حبیب با امام نماز گزارد و  
بعد از آن در نبرد با کفار به شهادت رسید. <sup>(۴۵)</sup>

## زمان شهادت حبیب

برخی نوشته اند: هنگامی که امام عَلَيْهِ السَّلَامُ به یاران خود فرمود: از این قوم بخواهید جنگ متوقف شود تا نماز ظهر اقامه کنیم، یکی از لشکریان عمر بن سعد بانگ برآورد: نماز شما مردود است! حبیب در پاسخ وی بر آشفت و گفت: نماز پسر پیامبر قبول نیست ولی نماز تو قبول است، ای دشمن خدا؟! در این هنگام بود که به حبیب حملهور شدند و به شهادتش رساندند.

فقدان حبیب برای امام عَلَيْهِ السَّلَامُ گران بود، لذا فرمود: «عِنْدَ اللَّهِ أَحْتَسِبُ نَفْسِي وَحُمَاةَ أَصْحَابِي»؛<sup>(۴۶)</sup> «پاداش این شهادت ها را از خدا می گیرم»، پس از شهادت او امام در حقیقت فرمود: «اللَّهُ دَرُكٌ يَا حَبِيبُ، لَقَدْ كُنْتَ فَاضِلًا، تَخْتِمُ الْقُرْآنَ فِي لَيْلَةٍ وَاحِدَةٍ»؛<sup>(۴۷)</sup> «خداوند تو را پیامرزد! انسان برجسته ای بودی که در یک شب یک ختم قرآن می کردی.»

مردی به نام «بدیل بن صُریم تمیمی» سر آن پیر دلاور را جهت دریافت جایزه برگردن اسب خود آویخته بود و در کوفه جولان می داد، نوجوانی را دید که وی را تعقیب می کند. سبب را پرسید. او پاسخ داد: این سر پدر پیرم حبیب بن مظاهر است، آن را به من بده تا دفنش کنم. آن مرد گفت: نمی دهم؛ زیرا من باید از عبیدالله جایزه دریافت کنم!<sup>(۴۸)</sup>

## ۵- سعید بن عبدالله انصاری

اعلمی در دایرة المعارف<sup>(۴۹)</sup> و مجلسی در بحار<sup>(۵۰)</sup> از او به نام: سعید بن عبدالله الحنفی یاد کرده اند.

او همان کسی است که هنگام برپایی نمازِ آخرین (نماز خونین عشق)، امام عَلَيْهِ السَّلَامُ به او و زهیر بن قین<sup>(۵۱)</sup> فرمودند: «تَقَدَّمَا أَمَامِي حَتَّى أَصَلَّى الظُّهْرَ»؛<sup>(۵۲)</sup>

«در مقابل من بایستید تا نماز ظهر را بخوانم.»

سعید در برابر امام عَلَيْهِ السَّلَامُ، رو به دشمن ایستاد. تیرهایی را که به طرف امام می رسید به جان می خرید. او وقتی می دید تیری به سوی امام در حرکت است، سینه خود را سپر کرد و مانع از اصابت آن به امام عَلَيْهِ السَّلَامُ شد. در اثنای نماز امام عَلَيْهِ السَّلَامُ، سیزده چوبه تیر به بدن سعید اصابت کرد؛ به طوری که پس از پایان نماز، رمقی برایش نماند و به خاک افتاد. در آخرین لحظات، آنگاه که امام با دست مبارکش گرد و خاک صورت او را پاک می کرد، نگاهی به آن حضرت کرد و گفت:

«يَا بِنَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَوْفَيْتُ؟»

«آیا به وظیفه ام وفا کردم؟»

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود:

«نَعَمْ أَنْتَ أَمَامِي فِي الْجَنَّةِ»؛<sup>(۵۳)</sup>

«آری وفا کردی، تو در بهشت، در حضور من خواهی بود.»

امام افزود:

فَاقْرَأْ رَسُولَ اللَّهِ عَنِّي السَّلَامَ وَاعْلِمْنِي أَنِّي فِي الْأَثَرِ»؛

«به پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از طرف من سلام برسان و بگو که من به زودی به

محضر تو خواهم شتافت.»<sup>(۵۴)</sup>

«عبدالله الحنفی نسبة الى بنی حنیفة وهو فی اعلی درجات الثقة ولولم یکن الا ما روی فی زیارة الناحیة المقدسة فی حقّه لکفی فی الكشف عن ثقته وجلالته، قال: عَجَّلَ اللهُ تَعَالَى فِرْجَهُ: السَّلَامُ عَلٰی سَعِيدِ بْنِ عَبْدِاللهِ الْحَنْفِيِّ الْقَائِلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَدْ اذِنَ لَهُ فِي الْأَنْصِرَافِ: لَا وَاللَّهِ لَا نَخْلِيكَ حَتَّى يَعْلَمَ اللهُ أَنَا قَدْ حَفِظْنَا غَيْبَةَ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَيَكُ وَاللَّهِ لَوْ أَعْلَمَ أَنِّي أُقْتَلُ ثُمَّ أَحْيَى ثُمَّ أُذْرَى وَيَفْعَلُ



بی ذلک سبعین مرّة ما فارقتک حتّی ألقى حمامی دونک وكيف افعل ذلک وإنما هی موتة أو هی قتلة واحدة، ثمّ بعدها الکرامة الّتی لانقضاء لها أبدا، فقد لقيت حمامک وواسیت أمامک ولقيت من بعد الکرامة فی دار المقامة، حشرنا الله معکم فی المستشهدین، ورزقنا مرافقتکم فی اعلى علیین (انتهی کلامه عجل الله تعالی فرجه) وقد ازداد شرفا على شرفه صیورته وقایة للحسین علیه السلام عند الصلاة فقد روى أبو جعفر الطّبری أنّه لما صلّى الحسین علیه السلام الظهر صلاة الخوف بعد الظّهر، فاشتدّ القتال ولما قرب الأعداء من الحسین علیه السلام وهو قائم بمكانه، استقدم سعید الحنفی أمام الحسین علیه السلام فاستهدف لهم یرمونه بالنّبل یمیناً وشمالاً وهو قائم بین یدی الحسین علیه السلام یقیه السّهام طوراً بوجهه، وطوراً بصدرة، وطوراً بیده، وطوراً بجنبه، فلم یکد یصل إلى الحسین شیء من ذلک حتّی سقط الحنفی الی الأرض وهو یقول: اللَّهُمَّ الْعَنَّهُمْ لَعْنُ عَادٍ وَثَمُودَ، اللَّهُمَّ أَبْلِغْ نَبِيَّكَ عَنِّي السَّلَامَ، وَبَلِّغْهُ مَا لَقِيتُ مِنَ أَلَمِ الْجِرَاحِ فَإِنِّي أُرَدْتُ ثَوَابِكَ فِي نَصْرَةِ ابْنِ نَبِيِّكَ، ثُمَّ التَّفْتُ إِلَى الْحُسَيْنِ علیه السلام فَقَالَ: أَوْفَيْتُ يَا بِنَ رَسُولِ اللَّهِ؟ قَالَ: نَعَمْ، أَنْتَ أَمَامِي فِي الْجَنَّةِ، ثُمَّ فَاضَتْ نَفْسُهُ النَّفِيسَةَ رِضْوَانِ اللَّهِ عَلَيْهِ.

سید بن طاووس در لهوف می نویسد: هنگامی که سعید پس از نماز امام، بعد از اصابت سیزده چوبه تیر دشمن به بدن او، نقش زمین شد گفت:

«اللَّهُمَّ الْعَنَّهُمْ لَعْنُ عَادٍ وَثَمُودَ، اللَّهُمَّ أَبْلِغْ نَبِيَّكَ عَنِّي السَّلَامَ وَأَبْلِغْهُ مَا لَقِيتُ مِنَ أَلَمِ الْجِرَاحِ، فَإِنِّي أُرَدْتُ ثَوَابِكَ فِي نَصْرَةِ ذُرِّيَةِ نَبِيِّكَ...»

«خدای! دشمنان حسین را به نوع کیفر قوم عاد و ثمود گرفتار کن. خدای! سلام مرا به پیامبرت برسان و به آن حضرت ابلاغ کن که به خاطر دریافت ثواب، به یاری ذریّه پیامبرت شتافتم و این گونه به خاک افتادم...»

بعضی، از مورخان نوشته اند: امام علیه السلام هنگام اقامه نماز، خطاب به سعید و مردی به نام عمرو بن قرظله انصاری فرمود: در مقابلم بایستید و آن دو، پس از نماز بر اثر اصابت تیرهای دشمن بر زمین افتادند. وقتی سیدالشهد علیه السلام با سعید سخن می گفت، عمرو بن قرظله هم، مانند سعید خطاب به مولای خویش گفت:

«يَا بِنَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَوْفَيْتُ؟»

«آیا به میثاق وفاداری و حمایت از امام حق، وفادار بودم؟»

امام علیه السلام با مهربانی خاصی با او نیز مانند سعید سخن گفت.

طبری، مورخ معروف، معتقد است که بعد از انجام نماز ظهر و درگیری سختی که میان امام و لشکر کفرپیشه درگرفت، امام علیه السلام کمی در مکان خود ایستاد (ت شاید استراحتی کند) در این هنگام سعید به عنوان حافظ جان امام در مقابل آن حضرت ایستاد تا تیرهای دشمن را به جان بخرد و بدین وسیله امام علیه السلام کمی استراحت کند. (۵۵)

در زیارت نامه معروف به زیارت ناحیه مقدسه، در باب سعید بن عبدالله آمده است:

امام حسین علیه السلام به عنوان حلّ بیعت به او اجازه انصراف از کربلا را داده بود ولی او گفت: نه، ما تو را در میان دشمنان تنها نمی گذاریم و ما بی وفایی را پیشه خود نمی سازیم تا خدا وفاداری ما را در غیاب پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به شما بنگرد[ و افزود: «به خدا سوگند اگر در این راه کشته شوم، سپس زنده گردم و باز در به جهت حمایت از شما، میان آتشم اندازند و این، تا ۷۰ بار تکرار شود، همچنان در کنار تو خواهم ماند و دست از یاری ات برنخواهم داشت؛ چرا که قتل در رکاب تو کرامت بی پایان در پی دارد (۵۶).

سعید بن عبدالله همان کسی است که نامه مردم کوفه را در مکه به امام رساند و حتی در پاسخ نامه مردم از سوی امام حسین نام او آمده است:

«... فَإِنَّ هَانِيًا وَسَعِيدًا قَدِمَا عَلَيَّ بِكُتُبِكُمْ...»<sup>(۵۷)</sup>

«هانی و سعید (بن عبدالله انصاری) نامه های شما را به من رساندند...»

او کسی است که وقتی مسلم در کوفه نامه امام را در جمع حضار قرائت کرد، صدای گریه عشق او و یاراناش، جلسه را فراگرفت. در این هنگام عابس عاشقانه فریاد زد و گفت: من نمی دانم در دل دیگران چه می گذرد ولی من به شما قول می دهم، خواسته شما را عملی سازم. با دشمنان شما بجنگم و تا مرحله مرگ از شما دفاع کنم (و افزود): «لَا أُرِيدُ بِذَلِكَ إِلَّا مَا عِنْدَ اللَّهِ»؛ «جز اجر الهی، مقصودی ندارم»، سپس حبیب بن مظاهر و بعد از حبیب، سعید بن عبدالله انصاری همانند عابس سخن گفتند. سعید بر سر میثاق خود وفادار ماند.

#### ۶- جون یار وفادار حسین علیه السلام

جون، برده سیاه چهره ای که احتمالاً زمان پیامبر صلی الله علیه و آله را درک کرده بود.<sup>(۵۸)</sup>

او غلام فضل بن عباس بن عبدالمطلب بود، نامش «جون»، نام پدرش حَوِیٌّ وکنیه اش و ابومالک بود.<sup>(۵۹)</sup> امیرالمؤمنین علیه السلام وی را به ۱۵۰ دینار از فضل خریداری کرد و در اختیار ابوذر قرار داد تا به وی خدمت کند. جون در ربذه [تبعیدگاه ابوذر] «بر ابوذر خدمت می کرد و پس از ارتحال وی در سال ۳۲ ه. به امیر مؤمنان علیه السلام پیوست.<sup>(۶۰)</sup>

علامه مامقانی در «تنقیح المقال» می نویسد: پس از شهادت آن حضرت، به خانه امام حسن علیه السلام و پس از شهادت ایشان به خانه امام حسین علیه السلام آمد و شد داشت و بیشتر امام سجاد علیه السلام را همراهی می کرد (و در خانه امام سجاد بود)،

و همراه آنان به کربلا آمد و هنگام شعلهور شدن جنگ در روز عاشورا، امام حسین علیه السلام به او فرمود:

«أَنْتَ فِي إِذْنِ مَنِّي، فَإِنَّمَا تَبِعْتَنَا طَلَبًا لِلْعَافِيَةِ فَلَا تَبْتَلِ بِطَرِيقِنَا»؛

«تو به عنوان خدمت به ما، همراه ما بودی. اکنون مجازی که ما را ترک کنی.»

جون از پیشنهاد جدایی امام علیه السلام غمگین شد و با خوداندیشید که نکند لیاقت همراهی با امام را از دست داده است! از این رو، خود را به پای امام علیه السلام انداخت، پای آن حضرت را می بوسید و می گفت: ای فرزند پیامبر خدا! من در روزگار آسایش، با شما بودم، الآن که دنیا به شما پشت کرده، شما را رها کنم؟ و افزود لابد من که غلام سیاه، بد بو هستم، از حیث حسب و نسب در سطح پایینم، نمی خواهی در شمار شهیدان تو باشم. <sup>(۶۱)</sup> و افزود:

«لَا وَاللَّهِ لَا أَفَارِقُكُمْ حَتَّى يَخْتَلِطَ هَذَا الدَّمُ الْأَسْوَدُ مَعَ دِمَائِكُمْ»؛

«نه به خدا سوگند دست از شما بر نمی دارم تا آن که خون این سیاه با خون شما مخلوط گردد.»

در این هنگام امام حسین علیه السلام اذن جهادش داد و او پس از آن که عده زیادی از دشمنان را کشت، به فیض شهادت نایل آمد. امام هنگامی که در بالین وی حضور یافت، فرمود:

«اللَّهُمَّ بَيِّضْ وَجْهَهُ وَطَيِّبْ رِيحَهُ، وَاحْشُرْهُ مَعَ الْأَبْرَارِ، وَ عَرِّفْ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ»؛

«خدایا! صورتش را سپید و بویش را نیکو گردان! و با ابرار و نیکان محشورش کن. وی را مورد مرحمت محمد و آلش قرار ده!» <sup>(۶۲)</sup>

او که نیم جانی داشت، با دیدن امام بربالین خود، خوشحال شد و پس از آن روحش به عالم ملکوت پرواز کرد.

حایری مازندرانی در معالی السبطين نقل می کند: جمعیتی هفتاد نفره به او حملهور شدند و او از اسب افتاد. نیم رمقی داشت که امام به بالینش آمد. وی را در آغوش گرفت و صورت خود را بر صورتش نهاد و گریست. در این هنگام، چون دیدگان خود را گشود و خوشنودی خود را با تبسمی ابراز داشت و گفت: چه کسی مانند من است که پسر پیامبر، صورتش را بر صورتم نهاده؟! و سپس جان داد. (۶۳)

در تاریخ آمده است: در شب عاشورا هنگامی که امام حسین علیه السلام اشعار: «یا دَهْرُ أَفْ لَكَ مِنْ خَلِيلٍ» را بر زبان داشت، چون در خیمه مخصوص امام علیه السلام مشغول تیز کردن شمشیر و آماده سازی آنها برای فردا بود. (۶۴)

گرچه در شب سیزدهم محرم شهیدان به خاک سپرده شدند لیکن بعضی از شهدا روزهای بعد شناسایی و به خاک سپرده شدند که از جمله آنان جون بود. بدن شریف او پس از ده روز شناسایی د و دفن شد. امام باقر علیه السلام فرمود: بنی اسد پس از ده روز از راه دور با استشمام بوی خوش از او بدن وی را پیدا کردند. از بدنش بوی مشک، مشام جان را نوازش می داد و از این راه بدن او را یافتند و دفن نمودند (۶۵) و در زیارت ناحیه نام آن حضرت به چشم می خورد. (۶۶) این بوی خوش، همان اثر دعای امام حسین علیه السلام بر بالین اوست. امام علیه السلام در کربلا روز عاشورا صورت چند شهید را بوسید و گونه خود را برگونه آنان نهاد، از جمله آنان جون بود.

نازم، حسین را که چو در خون خود تپید زیباترین حماسه عالم بیافرید  
یکسان رخ غلام و پسر، بوسه داد و گفت: در دین ما سیه نکند فرق با سپید

## ۷- ابو ثمامه صاعدی <sup>(۶۷)</sup>

نام ابو ثمامه صاعدی، «عمرو بن عبدالله کعب» است. او از اصحاب امیرمؤمنان علیه السلام بود و در تمام جنگ های آن حضرت، در دوران خلافتش حضور داشت. ابو ثمامه از همزمان مسلم بن عقیل بود که آن دو، در کوفه، دارالاماره را محاصره کردند، لیکن وقتی یاران پراکنده شدند، او در مخفی گاه به سر برد تا این که به امام ملحق شد.

ابو ثمامه از سوی مسلم بن عقیل علیه السلام سمت فرماندهی قبیله تیم و همدان را داشت. و همان کسی است که فرارسیدن وقت نماز ظهر را به امام حسین علیه السلام یادآور شد. او در ظهر عاشورا به امام حسین علیه السلام گفت:

«یا ابا عبدالله نَفْسِي لِنَفْسِكَ الْفِدَاءُ هُوَ لَاءِ اقْتَرَبُوا مِنْكَ، ل و الله وَ لَا تُقْتَلُ حَتَّى أُقْتَلَ دُونَكَ، وَأُحِبُّ أَنْ أَلْقَى اللَّهَ رَبِّي وَ قَدْ صَلَّيْتُ هَذِهِ الصَّلَاةَ الَّتِي قَدْ دَنَا وَقْتَهَا».

«ای ابا عبدالله! جانم فدای جانت باد، اینان (لشکر دشمن) به تو نزدیک شده اند و البته به تو دست نخواهند یافت، جز آن که از روی نعش من بگذرند ولی دوست دارم که خدا را دیدار کنم در حالی که این نماز را که وقت انجام آن فرارسیده است، خوانده باشم. <sup>(۶۸)</sup>»

فرهاد میرزا در قمقام آورده است: «او گفت: دوست دارم آخرین نماز خود را به امامت شما به جای آورم» <sup>(۶۹)</sup> امام علیه السلام در آن هنگام نگاهی به آسمان کرد و فرمود:

«ذَكَرْتَ الصَّلَاةَ جَعَلَكَ اللَّهُ مِنَ الْمُصَلِّينَ الذَّاكِرِينَ، نَعَمْ هَذَا أَوَّلُ وَقْتِهَا... سَلُوهُمْ أَنْ يَكْفُوا حَتَّى نُصَلِّيَ»؛

«مرا به یاد نماز انداختی، خداوند تو را در شمار نمازگزارانی که به یاد نمازند قرار دهد. آری، اکنون وقت اول نماز است، از آنان (دشمنان) بخواهید تا ما را مهلت دهند نماز را بجای آوریم.»

در این هنگام بود که سید الشهدا علیه السلام یاران خود را دو دسته کرد، دسته ای مشغول نبرد و دسته ای مشغول نماز شدند. ابو ثمامه بعد از نماز به شهادت رسید لیکن چگونگی و زمان شهادت به طور دقیق مشخص نیست. <sup>(۷۰)</sup>

## پی نوشت ها:

۱. معالی السبطين، ج ۲، ص ۲۸۲
۲. نک: الأمين، اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۰۹
۳. معالی السبطين، ج ۱، ص ۲۸۲
۴. «مَنْ كَانَ بَاذِلًا فَبِكَمْ مُهْجَتَهُ لَمْ يَبَالِ بِالكَثْرَةِ وَالْقَلَّةِ.»
۵. شهدایی که امام علیؑ در حال حیات ظاهریشان بر آنها اشک ریخته باشد انگشت شمارند و از آن جمله اند: عون بن علی بن ابی طالب.
۶. معالی السبطين، ج ۱، ص ۲۶۲، مجلس هفدهم.
۷. تنقیح المقال، ج ۳، ص ۲۱۴
۸. نک: مبحث حبیب بن مظاهر در همین کتاب.
۹. معالی السبطين، ج ۱، ۲۰۸؛ بحار الأنوار، ۴۵، ص ۶۹ زیارت ناحیه مقدسه با تفاوت مختصر.
۱۰. همان، ج ۲، ص ۲۱۴
۱۱. «لَا تَرْمِهِ فَإِنِّي أكره أن أبدأهم.» حماسه عاشورا، ص ۱۹۱، چاپ اول.
۱۲. فَبَالِغٍ فِي قِتَالِ الْأَعْدَاءِ وَصَبْرٍ عَلَى أَهْوَالِ الْبَلَاءِ حَتَّى سَقَطَ إِلَى الْأَرْضِ وَبِهِ رَمَقٌ، فَمَشَى إِلَيْهِ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَعَهُ حَبِيبُ بْنُ مَظَاهِرٍ فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ: رَحِمَكَ اللَّهُ يَا مُسْلِمُ ثُمَّ تَلَا قَوْلَهُ تَعَالَى: ﴿فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا﴾، وَدَنَا مِنْهُ حَبِيبٌ وَقَالَ: عَزَّ عَلَيَّ مَضْرَعُكَ يَا مُسْلِمُ أَبَشِّرُ بِالْجَنَّةِ، فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ بِصَوْتٍ ضَعِيفٍ: بَشَّرَكَ اللَّهُ، ثُمَّ قَالَ لَهُ حَبِيبٌ: لَوْلَا أَنَّنِي أَعْلَمُ أَنِّي فِي الْأَثْرِ لَأَحْبَبْتُ أَنْ تُوصِيَ إِلَيَّ بِكُلِّ مَا أَهَمَّكَ، فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ فَإِنِّي أُوصِيكَ بِهَذَا وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى الْحُسَيْنِ ۷، فَقَاتِلْ دُونَهُ حَتَّى تَمُوتَ، فَقَالَ لَهُ حَبِيبٌ: لَأَنْعَمَنَّكَ عَيْنًا. ثُمَّ مَاتَ (رِضْوَانُ اللَّهِ تَعَالَى عَلَيْهِ).
۱۳. نک: معالی السبطين، ج ۲، ص ۲۳۳. «تكلتكم أمهاتكم تقتلون أنفسكم بأيديكم و تذلون أنفسكم لغيركم، و تفرحون أن يُقتلَ مسلم بن عوسجه، أما و الذي أسلمت له، لربِّ موقف له قد رأيت في المسلمين كريماً، لقد رأيتَه يوم سلق (آذربايجان) قتل ستة من المشركين قبل أن تلتئم خيول المسلمين، أفيقتل منكم مثله و تفرحون؟!»
۱۴. بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۲۷
۱۵. معالی السبطين، ج ۲، ص ۲۳۴



١٦. نك: فرسان الهيجه ج ١، ص ١٤١؛ وسيلة الدارين، ص ١٣٧؛ انصارالحسين، شمس الدين،

ص ١٦٣-١١٧

١٧. آرامگاه خاندان پاک پیامبر ﷺ، ص ٢٣٤، اعلمی، دائرة المعارف، ص ٢١٥

١٨. مجالس الشهداء، ص ٨٦، وقایع كربلا، ص ٩٨

١٩. نك: اعلمی دائرة المعارف، ج ١٠، ص ٢١٦

٢٠. همان منبع، ص ٢١٧

٢١. زهير بن قين الأنماري البجلي، شهيد الطف ثقة.

٢٢. نك: قاموس الرجال، ج ٤، ص ٤٨٥

٢٣. دمع السجوم، ص ٢٩٣

٢٤. تاريخ طبري، ج ٤، ص ٦١

٢٥. علامه شوشتری، المواعظ، مجلس سوم، ص ٥٩

٢٥. نك: ارشاد، مفید، چاپ بصیرتی، ص ٢٢١، باب توجه الحسين عليهما السلام إلى الكوفة.

٢٦. بنی فزاره و بنی بجيله دو قبيله از قبايل عرب بودند.

٢٧. نك: قاموس الرجال، ج ٤، ص ٤٨٥

٢٨. معالی السبطين، ج ٢، ص ٩

٢٩. امين، اعيان الشيعة، ج ١، ص ٥٩٨، بحار الأنوار: ٤٤، ص ٣٨١

٣٠. آيتی، بررسی تاريخ عاشورا، مجلس ١١، ص ١٨٧

٣١. مقتل الحسين عليهما السلام: ص ٢٢٤

٣٢. نك: اعلمی دائرة المعارف، ج ١٠، ص ٢١٧

٣٣. مقرر، مقتل الحسن، ص ٢٣١

٣٤. حياة الامام الحسين، ج ٣، ص ١٨٩

٣٥. همان، ص ٢٢١، حياة الامام الحسين، ج ٣، ص ١٨٩ و ١٩٠

٣٦. قمقام، ج ٢، ص ٤٧٣

٣٧. ابصار العين، ص ١٠٠-١٠٢

٣٨. نك: تاريخ طبري، ج ٥، ص ٣٥٢؛ الارشاد، ج ٢، ص ٣٦ و الكامل، ج ٤، ص ٢٠

٣٩. معالی السبطين، ج ١، ص ٢٢٨

٤٠. نك: اعيان الشيعة، ج ١، ص ٦٠١

٤١. معالی السبطين، ج ١، ص ٢٣٠

٤٢. نك: ابن شهر آشوب، مناقب، بخش امام حسين عليه السلام، اعلمى؛ دائرة المعارف، ج ٧، ص ٥٠٢  
و معالى السبطين، ج ١، ص ٢٣٠
٤٣. نك: فرهاد ميرزا قمقام، ج ١، ص ٤١٣؛ معالى السبطين، ص ٢٣٠
٤٤. اعيان الشيعة، ج ١، ص ٦٠٦
٤٥. نك: شمس الدين، انصار الحسين، ص ٩٤، خوارزمي، مقتل الحسين، ج ٢، ص ١٧،  
بحار الأنوار: ٤٥، ص ٢٧
٤٦. نك: آيت الله صدر، پيشواى شهيدان، ص ٣٧٠
٤٧. نك: آيت الله صدر، پيشواى شهيدان، ص ٣٧٠، معالم المدرستين، ج ٣، ص ١١٢  
در بحار الأنوار، ج ٤٥، ص ٢٦ نیز اينگونه آمده است:
- «و قيل بل قتله رجل يقال له بديل بن صريم و أخذ رأسه فعلقه فى عنق فرسه فلما دخل مكة  
رآه ابن حبيب و هو غلام غير مراهق فوثب إليه فقتله و أخذ رأسه. و قال محمد بن أبى طالب فقتل  
اثنين و ستين رجلا فقتله الحصين بن نمير و علق رأسه فى عنق فرسه.»
٤٨. نك: اعلمى، دائرة المعارف، ج ١٠، ص ٣٨٩
٤٩. نك: مجلسى، بحار، ج ١٠، ص ١٠٣
٥٠. نك: علامه تسترى، قاموس الرجال، ج ٥، ص ١٠٦
٥١. مجلسى، بحار الأنوار، ج ١٠، ص ١٠٣ و معالى السبطين، ج ١، ص ٢٣٥
٥٢. تنقيح المقال، ج ٢، ص ٢٨، مقرر مقتل الحسين، ص ٢٤٦
٥٣. عوالم، ج ١٧، ص ٨٨، مقتل مقرر، ص ٢٤٨
٥٥. نك: علامه تسترى، قاموس الرجال، ج ٥، ص ١٠٧
٥٦. نك: علامه مامقانى، تنقيح المقال، ج ٢، ص ٢٨
٥٧. نك: علامه تسترى، قاموس الرجال، ج ٥، ص ١٠٧
٥٨. محسن امين، اعيان الشيعة، ج ١، ص ٦٠٥
٥٩. نك: معالى السبطين، ج ١، ص ٢٤٠، مجلس دهم.
٦٠. نك: حائرى مازندراني، معالى السبطين، ج ١، ص ٢٤٠
٦١. «يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَنَا فِي الرَّخَاءِ الْحَسُّ قِصَاعُكُمْ، وَفِي الشَّدَّةِ أَخَذُكُمْ؟ وَاللَّهِ إِنَّ رِيحِي لَنَتْنٌ،  
وَإِنَّ حَسَبِي لَلثِيْمُ، وَلَوْ نِي لَأَسْوَدُ، فَتَنَفَّسْ عَلَيَّ بِالْجَنَّةِ فَيَطِيَّبَ رِيحِي، وَيَشْرَفَ حَسَبِي، وَيَبْيِضَّ  
وَجْهِي.»
٦٢. نك: مامقانى، تنقيح المقال، ذيل كلمه «جون».

٦٣. نك: حائري، معالي السبطين، ج ١، ص ٢٤٠. «... فَبَكَى الْحُسَيْنُ، وَاعْتَنَقَهُ وَوَضَعَ خَدَّهُ عَلَى خَدِّهِ، فَفَتَحَ عَيْنَيْهِ وَتَبَسَّمَ وَقَالَ: مَنْ مِثْلِي وَإِبْنُ رَسُولِ اللَّهِ وَاضِعٌ خَدَّهُ عَلَى خَدِّي، ثُمَّ فَاضَتْ نَفْسُهُ».

٦٤. ارشاد، ص ٢١٩، ترجمه محدثي، ص ٩٦

٦٥. بحار الأنوار: ٤٥، ص ٢٣

٦٦. بحار الأنوار، ج ٤٥، ص ٧١

٦٧. مامقاني، تنقيح المقال، ج ٢، ص ٣٣٣. ذيل ماده عمرو بن عبدالله الأنصاري ابو ثمامه رابه فتح

الناء مي داند.

٦٨. بصر العين، صص ١١٩ و ١٢٠

٦٩. نك: قمقام، ج ١، ص ٤١٢

٧٠. نك: اعيان الشيعة، ج ١، ص ٦٠٦

## 1 و 9- حرّ بن یزید ریاحی و پسرش

در تاریخ کربلا جز «حرّ بن یزید ریاحی یربوعی» کسی به این نام نیست. اعلی در «دایرة المعارف» می نویسد: حرّ بن یزید بن ناجیه ریاحی، از شیعیان مورد اعتماد است. او در کربلا همراه یاران امام علیه السلام به شهادت رسید و در حایر حسینی مدفون گردید.<sup>(۱)</sup>

درباره سن حرّ، سخنی به میان نیامده و کسی از نام مادر او یاد نکرده است. نام پدرش همراه نامش شهرت دارد؛ (یزید بن ناجیه). چون از قبیله بنی ریاح بود، او را ریاحی می گفتند.

### حرّ در حضور

جهت کنترل اوضاع کوفه، ابن نمیر از سوی عبیدالله زیاد مسئول حراست از کوفه شد. او با لشکر انبوهی به مأموریت خود همت گماشت و حرّ بن یزید ریاحی را، که مردی سلحشور و لایق و کاردان در امور نظامی بود، با هزار سوار از ناحیه قادسیه به پیش فرستاد تا بر سر راه کاروان کربلا سدّی ایجاد کند. امام علیه السلام که از ناحیه ای معروف به «بطن عقبه» به سوی «منطقه شراف» حرکت می کردند، دستورداد تا در این منزل آب بیشتری بردارند. در میان راه بود که لشکر حرّ از راه رسید. در محل بارانداز (منزل)، همگی بار انداختند. امام علیه السلام دستور داد تا لشکریان حرّ و نیز چهارپایان، آنان را سیراب کنند، هنگام نماز ظهر شد و جمعیت همراه امام علیه السلام آماده نماز جماعت شدند، در حالی که حرّ نیز با نیروهای تحت امر خود به جمعیت نمازگزار با امام علیه السلام پیوست. امام علیه السلام پیش از نماز در برابر همگان ایستادند، در حالی که به لشکر حرّ توجه داشتند، فرمودند: ای مردم، من جز در پی دعوت نامه ها و فرستادگان شما، به سوی شما نیامدم، اگر از رأی خود برگشته اید، من به دیار خود باز می گردم.

کسی سخنی نگفت و پاسخی نداد و سپس امام عَلَيْهِ السَّلَامُ نماز ظهر را به جماعت اقامه کردند و در وقت عصر نیز همچون وقت ظهر نماز جماعت برگزار گردید. امام عَلَيْهِ السَّلَامُ سرانجام پس از ادای نماز در مقابل همگان اظهار داشتند. شما اگر تقوای الهی پیشه کنید و اهل حق را بشناسید، خدا از شما رضایت بیشتری خواهد داشت و ما اهل بیت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سزاوارتر به ولایت و حکومت بر جامعه ایم....

در این هنگام بود که حرّ لب به سخن گشود و گفت: به خدا قسم، من از نامه ها و فرستادگان آن اطلاعی ندارم و در شمار نامه نویسان نیستم. امام عَلَيْهِ السَّلَامُ دستور دادند تا خورجین حاوی نامه های مردم کوفه را حاضر کنند:

حرّ گفت: ما فقط مأموریم تا شما را به عیب‌الله تحویل دهیم؛ امام عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: مرگ به تو نزدیک تر است تا عملی شدن این منظور.

سپس امام عَلَيْهِ السَّلَامُ به یاران خود دستور حرکت داد، حرّ مانع شد امام عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: مادرت به عزایت بنشیند از ما چه می خواهی؟!

حرّ گفت: هرکس از مادرم این چنین یاد می کرد من نیز مقابله به مثل می کردم ولی چه کنم که مادرت زهرا است که جز به نیکی نمی توان از او یاد کرد... و افزود: من دستور جنگ ندارم، پیشنهاد می کنم که بازگردی و به سوی کوفه هم نروی، پس راه سوّمی را در پیش گیر تا پاسخ نامه ام از سوی عیب‌الله برسد.

طبری در تاریخ و نیز ابن اثیر در الکامل<sup>(۲)</sup> یادآور می شوند که: امام آن خطبه معروف خود را که در آن آمده است: «... مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا...» در اینجا ایراد کرد و نیز آن شعر معروف خود «سَأْمُضِي وَ مَا بِالْمَوْتِ عَارٌ عَلَيَّ الْفَتَى» را در این جا سرود.

ممکن است کسی بپرسد چرا امام علیه السلام دست به شمشیر نبرد؟ پاسخ این پرسش روشن است. امام علیه السلام نمی خواست آغازگر جنگ باشد از این رو وقتی زهیربن قین در اولین لحظه های ورود به کربلا به امام گفت: چه بجاست که با این گروه پیش از رسیدن سپاه کوفه پیکار کنیم امام علیه السلام به او فرمود: من آغازگر جنگ نخواهم بود<sup>(۳)</sup> و نیز پیشتر اشاره شد که در صبح عاشورا مسلم بن عوسجه به امام گفت: شمر در تیررس من است، اگر اجازه دهی وی را هدف قرار دهم، امام فرمود: من دوست ندارم که آغازگر جنگ باشم. امام علیه السلام به حرکت خود ادامه داد تا به سرزمین کربلا رسید و بارانداز نمودند.

### جام وصال

اختلافی که میان صاحب نظران وجود دارد، این است که حرّ چه زمانی به امام روی آورد و جام وصال سرکشید، خواندمیر در تاریخ «حبیب السیر» می نویسد: صبح عاشورا، پیش از آغاز نبرد، هنگامی که مالک بن عروه به امام گفت: «أبشر بالنار» و امام در مورد وی نفرین کرد، ناگهان اسب او رم کرد و او میان آتش های کنار خیام امام سرنگون شد، حرّ احساس کرد که لشکر عمر بن سعد قصد دارد به جنگ با لشکر اندک حق پردازد، اینجا بود که توبه خود را با پیوستن به امام در معیت پسرش علی و برادرش مصعب و غلامش غرة اعلام داشت. لیکن بعضی دیگر از مورّخان نوشته اند: حرّ هنگامی که پاسخ نامه خود از سوی عبیدالله را مطالعه کرد که در آن آمده بود، حسین و همراهانش را در بیابان بی آب و علف، زمین گیر کن، «استعفا نامه» خود را برای عبیدالله فرستاد و در آن یادآور شد که اگر می خواهی با حسین بن علی پیکار کنی، مرا توان چنین کاری نیست.<sup>(۴)</sup>

روز عاشورا در گرما گرم نبرد حق و باطل، هنگامی که ندای مظلومیت و کمک خواهی امام عَلَيْهِ السَّلَام را شنید که می گفت: «آیا فریادرسی هست که به خاطر خدا از ما حمایت به عمل آورد؟ آیا دفاع کننده ای هست که از حرم رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دفاع کند؟»<sup>(۵)</sup> پیش امام آمد و گفت: نخستین کسی که به جنگ تو آمد من بودم و این ساعت به خدمت تو شتافتم تا اولین کسی باشم که در رکابت کشته می شوم، آنگاه به میدان رفته، نبرد آغاز کرد، اسب او را پی کردند و او پیاده با آنان جنگید...<sup>(۶)</sup>

به نوشته برخی از مورخان: امام عَلَيْهِ السَّلَام خطاب به گروهی سران لشکر عمر سعد؛ از جمله شیبث بن ربیع و حجار و قیس بن اشعث و زیدبن حارث گفت: آیا شما به من نامه نوشتید؟ پاسخ دادند: ما خبر نداریم.<sup>(۷)</sup> حرّ از جانب آنان پاسخ داد: آری، نامه نوشتیم و ماییم که تو را به این جا کشانیم و افزود: خدا باطل و اهل آن را از رحمت خود دور گرداند، من دنیا را بر آخرت ترجیح نمی دهم<sup>(۸)</sup> او در حالی که بیشتر فرمانده هزار سوار بود، از مقام خود چشم پوشید و خود را در پای امام افکند و توبه نمود.<sup>(۹)</sup>

نقل کرده اند که حر در روز عاشورا به عمر بن سعد نزدیک شده و گفت: ای عمر، آیا با این مرد مقاتله خواهی کرد؟ عمر بن سعد پاسخ داد: آری، به خدا قسم قتالی که سرها و دست ها را از بدن دور سازد.<sup>(۱۰)</sup> اندام حرّ با شنیدن این سخن لرزید و آخرین تصمیم خود را گرفت. سپس به قره بن قیس؛ یکی از همقطاران خود گفت: اسب خود را آب داده ای؟ و باین بهانه که می خواهد اسبش را آب دهد، از لشکر عمر سعد کناره گرفت.

طبری می نویسد: قره بن قیس، بعدها پس از واقعه کربلا می گفت: دیدم، او از کنار ما رفت و اندک اندک به حسین نزدیک شد.

مهاجر بن اوس می گوید: در آستانه پیوستن حرّ به سپاه امام حسین علیه السلام حرّ را در وضعیت ویژه ای یافتیم، به او گفتیم: چرا این چنین در وحشت و اضطرابی؟ اگر از ما درباره شجاعان می پرسیدند، نام تو را می بردیم! حرّ پاسخ داد: خودم را میان دوزخ و بهشت می بینم. به خدا قسم من جز جنت و بهشت، راهی انتخاب نخواهم کرد، گرچه قطعه قطعه شوم و یا در آتشم افکنند. <sup>(۱۱)</sup>

سپس اسب خود را به جولان درآورد، در حالی که سپر خود را واژگون حمایل کرده، دست ها را بالای سر گرفته و چشم به زمین دوخته بود، به سپاه امام نزدیک شد و با بوسیدن زمین شرمندگی و توبه خویش را به امام نشان داد؛ به طوری که امام فرمود: تو کیستی؟ سرت را بلند کن، حرّ گفت: من همان کسی هستم که راه را بر شما بستم و این همه گرفتاری را برای شما بهوجود آوردم؛ هرگز گمان نمی کردم که این قوم با شما این گونه رفتار کنند، اگر می دانستم هیچ گاه با آنان همراهی نمی کردم، اکنون به سوی تو آمده ام تا در رکابت فدا شوم. آیا توبه ام پذیرفته است؟ امام علیه السلام پاسخ داد: «خدا توبه را می پذیرد و تو را می بخشد». <sup>(۱۲)</sup>

لیکن از بعضی گزارش ها به دست می آید که حرّ، سواره به حضور بار یافت و امام علیه السلام اذن نزول داد، لذا: بعضی نوشته اند امام به وی فرمود: تو آزاد مردی، همانگونه که مادرت تو را اینگونه نام نهاد. تو در دنیا و آخرت جزو آزاد مردانی <sup>(۱۳)</sup> پس از مرکب پیاده شو و در جوار ما قرار گیر. حرّ گفت: اگر سواره باشم بهتر است از پیاده بودن؛ چرا که به زودی به وسیله دشمنان خدا از اسب پیاده می شوم. امام علیه السلام فرمود: خداوند تو را رحمت کند، آنچه را می پسندی انجام ده.»



حرّ در هنگام عزیمت به سوی امام علیه السلام رو به پسر خود علی کرد و گفت: پسر من! من نمی توانم بر آتش دوزخ صبر کنم بیا به یاری حسین بن علی بشتایم تا شاید خداوند شهادت در راه خود را روزی ما کند. پسرش گفت: من هرگز بدون رضای تو دست به کاری نمی زنم. سپس هردو به جانب خیمه امام حسین علیه السلام روان شدند <sup>(۱۴)</sup>

بعضی از نقل ها حکایت از آن دارد که حرّ، غلام خود «قره» را نیز به همراه آورد و او نیز در کربلا به شهادت رسید.

پسر حرّ در کربلا قبل از پدرش شهید شد و حرّ با دیدن شهادت پسرش، خوشحال شد و گفت: خدا را شکر که پسر من در راه حسین از دنیا رفت و به مرگ جاهلیت نمرد. <sup>(۱۵)</sup> نام پسر حرّ را «بُکیر» هم نوشته اند. <sup>(۱۶)</sup>

بنا به نقلی، برادر حرّ نیز در کربلا حضور یافت و به شهادت رسید. <sup>(۱۷)</sup> در حرم حضرت حرّ اسم پسر و برادر و پسرعموهای او که در کربلا به شهادت رسیده اند، به چشم می خورد.

### خاطره های حرّ

نقل کرده اند که خطاب به سید الشهدا علیه السلام گفت: وقتی عبیدالله زیاد مرا جهت سدّ راه ورود شما، به کوفه مأمور کرد، از پشت سر صدایی شنیدم که می گفت: ای حر، عاقبتت به خیر باد! وقتی که به طرف صدا نگرستم، کسی را نیافتم، پیش خود اندیشیدم که سد کردن راه امام علیه السلام بشارت به خیر نیست <sup>(۱۸)</sup> با خود گفتم این منادی جز شیطان نخواهد بود.

امام علیه السلام به او فرمودند: «أُبَشِّرُ يَا حَرَّ بِالْجَنَّةِ فَاحْمَدِ اللَّهَ الَّذِي وَفَّقَكَ فَإِنَّ الْمُنَادِيَ كَانَ الْخَضِرُ النَّبِيُّ»؛ <sup>(۱۹)</sup> «ای حر، تورا بشارت باد به بهشت! حمد و سپاس خدا گوی؛ زیرا آن منادی خضر پیامبر بود».

حرّ همچنين می گوید: همان روزی که از کوفه بیرون آمدم، پدرم را در خواب دیدم که گفت: این روزها دست به چه کاری می زنی؟ پاسخ دادم در آستانه گرفتن راه حسینم، پدرم گفت: و اوایل! تو را با حسین چه کار؟<sup>(۲۰)</sup> انتظارم از تو این است همان گونه که نخستین کسی هستی که بر ضدّ او خروج می کنی، نخستین کسی باشی که در رکاب وی فداکاری می کنی و به شهادت می رسی.<sup>(۲۱)</sup>

### زمان شهادت

بعضی حرّ را نخستین شهید روز عاشورا<sup>(۲۲)</sup> و گروهی اوّلین شهید پس از شرفیابی به محضر دلدار<sup>(۲۳)</sup> و دسته ای آخرین شهید در زمان برگزاری نماز امام علیه السلام در ظهر عاشورا و بالأخره عده ای آخرین شهید پس از شهادت یاران امام علیه السلام (قبل از اهل بیت) می دانند.

مقتل الحسین، شهادت حرّ را پس از شهادت حبیب بن مظاهر، پیش از نماز ظهر امام علیه السلام می دانند.<sup>(۲۴)</sup>

مورّخان، زمان شهادت حرّ را مختلف نوشته اند: هنگامی که حرّ به سپاه عمر بن سعد حمله کرد، اسب وی زخمی و او پیاده ماند و در جنگی تن به تن چهل نفر را به خاک افکند. گروهی هم نوشته اند که او و زهیر بن قین با هم به دشمن یورش بردند. حرّ در این حمله به شدت مجروح شد و نیم جانی باقی داشت که یاران امام علیه السلام جسد وی را به محضر امام علیه السلام بردند. آن حضرت دست نوازش به سر و صورت وی کشید و خاک را از صورت او پاک نمود و فرمود: «أَنْتَ الْحُرُّ كَمَا سَمَّيْتَكِ أُمَّكَ حُرّاً فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» و سپس با دستمال سر او را بست.

بلندی مقام حرّ در پیشگاه امام حسین علیه السلام را می توان از سرودن یک رباعی آن حضرت در حق وی فهمید.<sup>(۲۵)</sup>

محدث قمی می نویسد: امام در کنار حرّ این رباعی را برزبان داشت:

لِنِعْمِ الْحُرِّ حُرُّ بَنِي رِيَّاحٍ      صَبُورٍ عِنْدَ مُخْتَلَفِ الرِّمَّاحِ  
 وَنِعْمَ الْحَرُّ إِذْ وَاسَى حَسِينَا      فَجَادَ بِنَفْسِهِ عِنْدَ الصَّيَّاحِ

چه آزاد مردی است حرّ، از قبیله بنی ریاح، و چه صبور و با تحمل است هنگام رد و بدل شدن تیرها و نیزه ها.

آنگاه که حسین را صدا زد، همراه با طنین صدای خود، جان را نیز از دست داد.

بعضی نوشته اند: سپاه کفرپیشه، سر حرّ را به سوی امام عَلَيْهِ السَّلَامُ انداختند و امام آن را به دامن نهاد و گفت: مادرت به خطا نرفت از این که تو را «حرّ» نام نهاد. تو آزاده در دنیا و سعادتمند در آخرتی. لیکن برخی از مورّخان تصریح کرده اند که سر حر از بدن جدا نشد و داستان شاه اسماعیل صفوی مؤید این نظر است.

محدث قمی در «نفس المهموم» به نقل از «انوارالنعمانیه» سید نعمت الله جزایری می نویسد: بنا به دستور شاه اسماعیل، قبر حر را شکافتند، پس از آن وقتی بدنش را یافتند گویی خفته بود و دستمالی برپیشانی اش بسته داشت (که متعلّق به امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ بوده است). وقتی آن را گشودند، خون تازه ای از پیشانی اش روان شد و بند آوردن آن خون با دستمال های دیگر میسر نشد تا آن که دوباره دستمال امام عَلَيْهِ السَّلَامُ را به جای خود نهادند و خون بند آمد. وی پس از آن فرمان داد تا بر مزار حرّ گنبدی بن کنند. <sup>(۲۶)</sup>

#### قبر حرّ کجاست

اعلمی در دایرة المعارف می نویسد: حرّ را در حایر، در قسمت پایین پای علی اکبر دفن کردند و آن چه که امروز به عنوان جایگاه قبر حرّ شهرت دارد، چندان اعتباری ندارد. <sup>(۲۷)</sup>

شیخ مفید می نویسد: ما دقیقاً نمی دانیم قبر حرّ کجاست، ولی در محدوده دیوار حایر قرار دارد. <sup>(۲۸)</sup>

چند چیز موجب عاقبت به خیری و رستگاری حر شد:

۱- ادب و احترام نسبت به امام علیه السلام (او پشت سر امام نماز خواند).  
۲- عشق و محبت نسبت به اهل بیت (استعفادادوگفت: به جنگ اهل بیت نمی روم).

۳- تواضع و فروتنی، (او حتی در برابر دیدگان مردم به پای امام افتاد و عذرخواهی کرد و بر توبه خود پای فشرد و استوار ماند).

۴- روحیه زهد اسلامی و رهایی از بند دنیاگرایی.

۵- حفظ حرمت بانوی بزرگ اسلام فاطمه زهرا علیها السلام (او به امام علیه السلام فرمود: از مادرم یاد کردی، ولی هرکس به جای شما بود من مقابله به مثل می کردم، لیکن چه کنم، مادرت فاطمه است و نمی توانم چیزی بگویم!

#### ۱۰- عابس شاکری

عبس با لقب شاکری <sup>(۲۹)</sup> و نیز یشکری <sup>(۳۰)</sup> در تاریخ مطرح است.

مامقانی درباره او می نویسد: <sup>(۳۱)</sup>

عبس از افراد برجسته شیعه است. او بزرگ قبیله، شجاع، سخنور و اهل عبادت و تهجد بود. عبس از قبیله شاکری است و بنی شاکر از مخلصان اهل بیت بهویژه امیرمؤمنان علیه السلام بوده اند.

عبس، از دعوت کنندگان امام حسین علیه السلام به کوفه است، ابن اعثم کوفی می نویسد: هنگامی که مسلم بن عقیل نامه امام حسین علیه السلام را برای مردم کوفه خواند، مردی از همدان که عبس بن ابی شیبب شاکری خوانده می شد، به مسلم چنین گفت:

«من از دیگران نمی گویم و نمی دانم که در دل آنها چه می گذرد و شما را نسبت به حمایت آنان مغرور نمی سازم، به خدا سوگند آنچه را در دلم می گذرد بر زبان می آورم، به خدا سوگند هرگاه از من چیزی بخواهید اجابت می کنم و همواره با دشمنان شما نبرد می کنم و این شمشیرم را در رکاب شما به کار می گیرم تا خدا را ملاقات کنم و در این باره جز پاداش الهی منظوری ندارم.»<sup>(۳۲)</sup>

آنچه که عاشقانه و مخلصانه بر زبان عابس جاری شد، در کربلا، در کردار و عملش نیز خودنمایی کرد؛ زیرا چیزی نگذشته بود که امام حسین علیه السلام به کربلا گام نهاد و از جمله فداکارانی که به آن حضرت ملحق شدند عابس بود.

عباس، در روز عاشورا درخشید و برگی زرین در زندگانی خود به یادگار نهاد. او در عاشورا پیش از شهادت حبیب بن مظاهر به رسم خداحافظی به محضر امام علیه السلام رسید و این چنین اظهار وفاداری کرد:

«... ای اباعبدالله، در روی زمین از آشنا و ناآشنا، کسی عزیزتر از تو در نظر من نیست. اگر بتوانم، از هر راهی که میسر باشد، از تو دفاع خواهم کرد. ای اباعبدالله، خدا را شاهد می گیرم که در صراط هدایت تو و پدرت ثابت قدم هستم.»<sup>(۱)</sup>

سپس به سوی دشمن حمله برد.

عباس پیش از حبیب بن مظاهر به لقای پروردگار شتافت [و حبیب پیش از اقامه نماز ظهر به شهادت رسید] «او قهرمانی است که هیچ یک از دشمنان، جرئت نداشتند تن به تن به جنگش بیایند. لذا عمر بن سعد دستور داد تا سنگ اندازان، با سنگ به وی حمله کنند. او در کربلا بیش از دویست تن را به هلاکت رساند. بعضی از اسباب نبرد و ابزار دفاعی؛ مانند کلاه خود، زره و... را از تن

بیرون آورد و به دشمن حمله‌ور شد و سرانجام<sup>(۲)</sup> در جنگی نابرابر جان باخت؛ زیرا دست جمعی به او حمله‌ور شدند.<sup>(۳)</sup>

وقت آن آمد که من عریان شوم      جسم بگذارم سراسر جان شوم  
آنچه غیر از شورش و دیوانگی است      اندرین ره، روی در بیگانگی است  
آزمودم مرگ من در زندگی است      چون رهم زین زندگی، پایدگی است  
جوشن زیرگرفت، که ماهم نه ماهیم      مغفر زسر فکند که بازم، نیم خروس  
بی خود و بی زره به در آمد که مرگ را      در بر برهنه می کشم اینک چو نو عروس<sup>(۱)</sup>  
عابس از کسانی است که امام زمان (عج) در زیارت ناحیه، از او یاد کرده است:

«... السَّلَامُ عَلَى عَابِسِ بْنِ أَبِي شَيْبَةَ الشَّاكِرِيِّ ...»<sup>(۲)</sup>

#### ۱۱ - شوذب

روز عاشورا، عابس به دوست صمیمی خود گفت: «ای شوذب! امروز چه در خاطر داری؟» گفت: به نظر تو چه کنم؟ می خواهم با تو در رکاب پسر دختر پیامبر خدا ﷺ بجنگم تا کشته شوم». عابس گفت: گمان من نیز در مورد تو همین است.

شوذب از راهنمایی های عابس ممنون شد، به سوی امام بزرگوارش شرفیاب شد و سلام وداع را گفت و به میدان رفت تا به فیض شهادت نایل آمد.

#### ۱۲ - وهب بن عبدالله کلبی

در تاریخ عاشورا، از وهب بن عبدالله کلبی به نام های متفاوتی یاد شده است؛ از جمله: وهب بن جناب کلبی؛ وهب بن جناح کلبی؛ وهب بن حباب کلبی، لیکن شهرت او به وهب بن عبدالله کلبی، بیشتر است (هر چند که احتمال می رود نام های فوق، از آن رجال برجسته دیگری در تاریخ عاشورا باشد)؛

چنان که نام های وهب بن وهب و وهب بن کلب نیز در تاریخ عاشورا به چشم می خورد.

اعلمی در دایرة المعارف می نویسد: وهب پسر عبدالله کلبی نصرانی (مسیحی) به همراهی همسرش نزد امام حسین علیه السلام آمدند و مسلمان شدند و با هم در کربلا به شهادت رسیدند. <sup>(۴)</sup>

بعضی از تاریخ نگاران نوشته اند: امام علیه السلام هنگامی که عازم کوفه بود، در یکی از منازل، خیمه ای را مشاهده کرد، به سراغ آن خیمه رفت و زنی را در مقابل خیمه دید، از وی پرسید: صاحب خیمه کیست؟ پاسخ داد: خیمه وهب است. پرسید: او کجا رفته است؟ گفت: رفت به سراغ آب. امام اشاره ای به گوشه ای کرد و آب از آنجا جوشید سپس به آن خانم فرمود: به وهب بگویید: آیا ما را همراهی نمی کند؟ امام از آنجا رفته بود که وهب به خیمه برگشت و در جریان حضور امام قرار گرفت. تحوّل درونی در او ایجاد شده، گفت: آب اوست، او را باید جست و کام جان را باید در رکاب او سیراب کرد. از این رو با همراهی مادر و خانم خود به امام پیوستند و مسلمان شدند و در کربلا حضور عاشقانه داشتند.

در روز عاشورا مادر وهب خطاب به وی گفت: برو پسر پیامبر صلی الله علیه و آله را یاری کن. او برخاسته به میدان رفت و حمله ای مردانه کرد و مردانی را به خاک مذلت افکند آنگاه نزد مادرش بازگشت و گفت: آیا از من راضی شدی؟ مادرش گفت: «از تو رضایت ندارم جز آن که در یاری حسین علیه السلام و در کنار او کشته شوی.» او به جانب میدان می رفت که همسرش بانگ برآورد: به کجا می روی؟

مادرش گفت: پسرم! برو به حرف زنت توجه نکن.

همسرش عمود خیمه را بردوش کشید و در رکاب شوهرش به راه افتاد، اما امام علیه السلام دستور داد بازگردد و او بازگشت.

وهب به میدان تاخت و چند تن را به خاک انداخت، ولی بر اثر حمله های پی در پی دشمن، از پای درآمد. وقتی همسر او آگاه شد که شوهرش در قتلگاه مجروح بر زمین افتاده، سراسیمه خود را به کنارش رسانید. در آن هنگام، مردی از سوی شمر بن ذی الجوشن مأمور قتل و هب شد و با ضربه عمودی وی را به شهادت رساند. او نخستین زنی است که در کربلا شهید شد. <sup>(۱)</sup> این شخص همچنین سر و هب را از تن جدا کرد و به طرف مادرش انداخت.

مادر و هب سر فرزند را بوسید و دستی به آن کشید سپس آن را به سوی یکی از سپاهیان عمر سعد کوبید، به گونه ای که آن ملعون را به جهنم وصل کرد و خود عمود خیمه را گرفت و به لشکر کفرپیشه حمله کرد و دو تن را از پای در آورد و به دستور امام علیه السلام به خیمه بازگشت. <sup>(۱)</sup>

خیابانی در کتاب معروف خود «وقایع الأيام» می نویسد:

وقتی سر و هب را به سوی مادرش انداختند، آن را بردامن گرفت و بوسید و گفت:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي بَيَّضَ وَجْهِي بِشَهَادَتِكَ يَا وَلَدِي بَيْنَ يَدَيِّ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام»  
«حمد و سپاس خدای را که رویم را با شهادت تو، در پیشگاه حسین بن علی علیه السلام سفید کرد.»

سپس آن سر را با خشم ویژه ای به سوی لشکر عمر سعد پرتاب کرد و یک تن از سپاه کفر را به جهنم فرستاد. <sup>(۲)</sup>



## دو وهب

بعضی از مقتل نویسان، به این مسأله اشاره دارند که در میان شهدای کربلا، دو تن به نام «وهب» به چشم می‌خورند: ۱- وهب بن عبدالله ۲- وهب بن وهب.

مشترکات میان این دو زیاد است؛ از جمله این که هر دو با خانواده خود در رکاب امام حضور داشتند و هر دو نفر به شهادت رسیدند و هر دو با تشویق مادرشان به پایداری و رزم در راه خدا پرداختند. تنها دو تفاوت میان این دو شهید وجود دارد:

۱- دو دست وهب بن عبدالله را از تن جدا کردند و بر اثر جراحات سخت، در میان میدان افتاده بود که همسرش به کنار او آمد و مشغول پاک کردن خون‌ها از سر و صورتش گردید، غلام شمر به دستور او عمودی آهنین بر سر آن همسر وفادار زد و وی را به شهادت رساند.<sup>(۱)</sup>

۲- وهب بن عبدالله از مسلمانان اصیل است در حالی که وهب بن وهب در اصل، مسیحی بوده و توسط امام حسین علیه السلام مسلمان شده است، گرچه اعلمی وهب بن عبدالله را هم مسیحی دانسته که با همسر خود، نزد امام حسین آمدند و مسلمان شدند.<sup>(۲)</sup>

## ۱۳- سوید بن عمر

سويد بن عمر، جانبازی که در کربلا به خیل شهیدان پیوست. با اینکه در کربلا، اذن عام، از سوی امام علیه السلام برای همه یاران صادر شده بود و مسأله «حل بیعت» در شب عاشورا، اذن خروج یاران از کربلا از سوی سردار عاشورا بود، برای برخی از یاران، اذن خصوصی نیز جهت رفتن از کربلا صادر شده بود. ولی یاران در سایه صلابت ایمان و پای مردی خویش، جدایی را جایز ندانستند.

سوید بن عمر، با این که در شمار زخمیان بود و از پیکرش خون بسیار رفته بود، تا آنجا که لشکر کفرپیشه پنداشتند او به شهادت رسیده است و وی را رها کردند رفتند، ولی وقتی ندایی شنید که می گفت: «أ لَا قَدْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ»؛ «هان! بدانید حسین کشته شد!»، خون در رگش به جوش آمد و دشنه ای به دست آورد و در عین بی رمقی، از جا برخاست و به دشمنان حمله برد و سرانجام شهید گردید.<sup>(۳)</sup>

#### ۱۴ - محمد بن بشیر حضرمی

در برخی از کتب، از محمد بن بشیر بن عمرو الحضرمی<sup>(۴)</sup> به عنوان محمدبن بشر نیز یاد شده است.<sup>(۵)</sup>

در کربلا به محمدبن بشیر خبر رسید که پسر تو در ناحیه ری اسیر گردیده است. او که همراه و در کنار امام عَلَيْهِ السَّلَامُ در کربلا به سر می برد، گفت: این ناگواری را به حساب خدا می گذارم و هرگز دوست ندارم که وی اسیر گردد و من پس از او زنده باشم

وقتی امام عَلَيْهِ السَّلَامُ سخن وی را شنید، فرمود: خداوند تو را رحمت کند! تو در حِلّ و آزادی، به تو اجازه خروج از کربلا و تلاش در جهت خلاصی پسرت را دادم. خداوند رحمتت کند، بیعتم را از تو پس گرفتم. برو و برای خلاصی و رهایی پسرت اقدام کن.<sup>(۱)</sup> سپس اجناس گرانبهایی را به عنوان سرمایه کار، به او داد تا برای آزادی پسرش از آن ها استفاده کند و فرمود: «این پارچه ها را به پسرت بدهتا در راه آزادسازی برادرش آنها را خرج کند.»<sup>(۲)</sup> ولی او نپذیرفت و در کنار امام باقی ماند و گفت: «درندگان بیابان زنده زنده بدن مرا بخورند، اگر از تو جدا شوم!»<sup>(۳)</sup> و<sup>(۴)</sup>

## ۱۵- بُریر بن خُضیر هَمْدانی مشرقی

بریر بن خضیر از قاریان قرآن و از زاهدان پاکباز و عابدی راستین در قرن اوّل بود که حضور عاشقانه ای در کربلا داشت. وی از صحابه علی علیه السلام بود و کتاب «القضای و الأحکام» او حاوی مطالب و حقایقی است که از امیرمؤمنان و امام مجتبی علیه السلام استفاده کرده بود. <sup>(۵)</sup>

مامقانی درباره کتاب او می نویسد: «... و کتابه من الأصول المعتمدة عند الأصحاب»؛ «این کتاب یکی از منابع مورد اعتبار در میان اصحاب است.»  
محدث قمی در «سفینه البحار» آورده است: مردان قبیله همدان، پیش امیرمؤمنان دارای محبوبیت ویژه ای بودند. از این رو، آن حضرت در حق آنان فرمود:

«فَلَوْ كُنْتُ بَوَّابًا عَلَى بَابِ جَنَّةٍ لَقُلْتُ لِهَمْدَانَ ادْخُلُوا بِسَلَامٍ»

«من اگر دربان بهشت باشم، به مردان قبیله همدان خواهم گفت: بدون هیچ گونه تشویش خاطر وارد بهشت شوید.»  
نکته ها:

بریر، از بزرگان کوفه و از کسانی است که جهت دعوت امام حسین علیه السلام از کوفه به مکه رفت و همراه آن حضرت به کربلا آمد. <sup>(۱)</sup>  
مزاح و شوخی های بُریر در شب عاشورا با حبیب بن مظاهر یا عبد الرحمان بن عبد ربّه انصاری معروف است. وقتی درباره شوخ طبعی او اعتراض کردند، گفت:

«من به آنچه که در انتظار ماست می اندیشم و خوشحالم.» <sup>(۲)</sup>

وقتی امام حسین علیه السلام خطبه خواند، بُریر گفت:

«وَاللَّهِ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ بِكَ عَلَيْنَا أَنْ تُقَاتِلَ بَيْنَ يَدَيْكَ وَ تَقَطَّعَ فَيْكَ أَعْضَاؤُنَا ثُمَّ يَكُونُ جَدُّكَ شَفِيعَنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ».<sup>(۳)</sup>

به خدا سوگند ای پسر پیامبر خدا بر من منت نهاد و توفیق جهاد در کنار تو را به من عطا کرد و بدنم در راه تو فدا می گردد تا جدّ تو از من شفاعت کند. یزید بن معقل کور باطنان، که از یاران و همراهان عمر بن سعد است، در روز عاشورا به بُریر گفت: یادت هست که می گفتم: عثمان با دست خود، وسیله قتل خود را فراهم آورد! معاویه انسان گمراه و گمراه کننده ای است و امام حق و هدایت، علی است؟!!

بُریر پاسخ داد: آری، این نظر من است. یزید بن معقل گفت: گواهی می دهم که تو آدم گمراهی هستی. بریر گفت: آیا می خواهی در این مورد با تو مباحله کنم؟ و سپس دست به مباحله زد و پس از آن به مبارزه پرداختند<sup>(۱)</sup> بریر بعد از حرّ، به شهادت رسید.<sup>(۲)</sup>

### ۱۶- نافع بن هلال

مورخان نوشته اند که نافع بن هلال همسر عقدبسته اش را، که هنوز عروسی نکرده بودند، برای یاری حسین بن علی علیه السلام همراه خود به کربلا آورد. امام علیه السلام خطاب به وی فرمود:

«ای نافع، همسر تو، دوست ندارد از تو جدا شود و دل بکند، اگر مایلی او را بر مبارزه برگزین.»

نافع پاسخ داد: اگر امروز به یاری ات نشتابم، فردا در پیشگاه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چه جوابی دارم؟!<sup>(۳)</sup>

## ۱۷- ابی شعناء کندی

به گفته مرحوم فیروزآبادی، ابی شعناء کندی از محدثان و از شجاعان تیرانداز بود که در کنار اباعبدالله علیه السلام، در برابر سپاه کفر زانو به زمین زد و صد تیر به سوی آنان رها کرد و حضرت برایش چنین دعا کرد:

«اللَّهُمَّ سَدِّدْ رَمِيَّتَهُ، وَاجْعَلْ ثَوَابَهُ الْجَنَّةَ»؛

«خدایا! تیر او را به هدف رسان و پاداشش را بهشت قرار ده!»

بعد از آن با دشمن جنگید تا شهید شد. نام شریفش «یزید بن زیاد بهدلی» است؛ از این رو هر تیری که می انداخت، می گفت: «أَنَا بِنُ بَهْدَلَةَ - فرسان العرجلة»؛ «من پسر بهدله هستم، سواران پیاده». نقل کرده اند که این شهید بزرگوار، در آغاز از یاران ابن سعد بود، چون حق را در سپاه امام دید و باطل را در لشکر ابن سعد، بدین جهت جانب سیدالشهدا علیه السلام را گرفت و به آن حضرت پیوست.

## ۱۸- موسی بن عمیر

بعضی از یاران امام حسین علیه السلام در کربلا در شمار مجروحان قرار گرفتند و توسط بستگانشان و از سوی لشکر عمر بن سعد مورد حمایت قرار گرفته و از صحنه نبرد خارج شدند؛ از آن جمله است موسی بن عمیر.

موسی بن عمیر می گوید: روز عاشورا امام حسین علیه السلام به من فرمود: از قول من به یارانم بگو: «مردی که حق الناس (دین) در گردن خود دارد با من کشته نشود». <sup>(۱)</sup>

و نیز فرمود: در میان یارانم، از قول من اعلام کن که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم فرمود: کسی که از دنیا برود و حق الناس بر ذمه داشته باشد، از حسنات او به نفع طلب کار استرداد خواهد شد. <sup>(۲)</sup>

امام علیه السلام در ضمن نکوهش از مزدوران عمر بن سعد در روز عاشورا، فرمود:  
شما در برابر رهنمودهای من متمرّد هستید و به سخنان من توجهی ندارید و این  
بدان خاطر است که حقوق شما را از اموال حرام می دهند و در نتیجه شکم شما  
از لقمه های حرام انباشته شده است؛ «... كُلُّكُمْ عَاصٍ لِمَا مَرَى، غَيْرُ مَسْتَمِعٍ قَوْلِي  
قَدْ أَنْخَلْتُمْ عَطِيَّاتِكُمْ مِنَ الْحَرَامِ، وَ مُلِّتُمْ بُطُونَكُمْ مِنَ الْحَرَامِ، فَطُبِعَ عَلَيَّ  
قُلُوبِكُمْ...»<sup>(۳)</sup>.

## پی نوشت ها:

۱. «حرّ بن یزید بن ناجیة الرّیاحی إمامی ثقة، قُتِلَ مَعَ الحُسَینِ وَ أصحابِهِ بِالطَّفِّ، وَ دُفِنَ فی الحائر.»
- نک: اعلامی، دائرالمعارف، ج ۷، صص ۵۹۸-۶۰۰، چاپ بیروت مؤسسه اعلامی.
۲. کامل فی التاریخ، ج ۴، صص ۸۳-۸۲
۳. مفید، ارشاد، باب حرّ بن یزید ریاحی، ص ۲۲۶ (چاپ بصیرتی) الارشاد (ترجمه)، ج ۲ صص ۷۸-۸۵
۴. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۸۰؛ معالی السبطين، ج ۱، ص ۱۷۳
۵. «أما من مُغِثٍ يُغِثُنَا لِوَجْهِ اللَّهِ؟ أَمَا مِنْ ذَابٍ يَذُبُّ عَن حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ؟» منتهی الامال، ص ۳۴۶ و ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۲۵۳
۶. ابن اعثم الفتوح، ص ۹۰۴
۷. عوالم بحرانی، ج ۱۷، ص ۱۶۸؛ دمع السجوم، ص ۲۷۵
۸. الکامل، ج ۴، ص ۶۲؛ حیاة الحسین، ج ۳، ص ۱۹۵؛ لواعج الاشجان، صص ۱۴۰-۱۳۴
۹. المواعظ، ششتری، مجلس ششم، ص ۹۵
۱۰. الکامل، ج ۴، ص ۶۴؛ فصول المهمه - ص ۱۹۲؛ منتهی الآمال، ص ۳۴۷؛ ارشاد فصل حرّ، مقتل الحسین، ص ۲۳۸؛ امالی صدوق، مجلس ۳۰؛ حیاة الحسین، ج ۳، ص ۱۹۶؛ دمع السجوم، ص ۲۷۳، ص ۱۳۱ و منتخب التواریخ، ص ۲۸۷
۱۱. «وَ اللَّهُ إِنِّي أَخَيْرُ نَفْسِي بَيْنَ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ فَإِنَّ اللَّهَ لَا أُخْتَارُ عَلَى الْجَنَّةِ شَيْئاً وَ لَوْ قُطِّعَتْ وَ أُحْرِقَتْ.»
- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۲۵ (مطبعة الاستقامة بالقاهرة)، ج ۳، جزء ششم، ص ۲۴۴
۱۲. «يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْكَ»، مقرر، در مقتل الحسین، شهادت حرّ را پیش از نماز ظهر عاشورا و پس از شهادت حبیب بن مظاهر می داند (نک: مقرر، مقتل الحسین، ص ۲۴۵ بخش حرّ).
۱۳. «أَنْتَ الْحُرُّ كَمَا سَمَّكَ أُمَّكَ حُرّاً فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»
۱۴. ناسخ التواریخ، بحث امام حسین، ص ۲۵۴، کامل، ج ۵، ص ۱۷۲، قندوزی در ینابیع المودة، ص ۴۱۴ می نویسد: «ان الحرّ جاء الحسین مع ولده».
۱۵. حبیب السیر، ج ۲، ص ۵۲؛ مقتل الحسین، کاشف الغطاء، ص ۳۴
۱۶. معالی السبطين، ج ۱، ص ۲۲۷

۱۷. ارشاد مفید، ج ۲، ص ۱۰۸؛ حیاتة الحسین، ج ۳، ص ۲۲۱؛ معالی السبطين، ص ۲۲۶
۱۸. لواعج الاشجان، ص ۱۳۶ عوالم امام حسين عليه السلام، ج ۱۷، ص ۲۵۸ و منتخب التواريخ، ص ۲۸۷
۱۹. باقر شريف قرشي، حیاتة الحسین، ج ۳، ص ۱۹۷؛ ابن اثیر، کامل، ج ۳، ص ۲۸۹
۲۰. معالی السبطين، ۲۲۴، این خواب را از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است.
۲۱. حیاتة الحسین، ج ۳، ص ۱۹۷؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۸۹
۲۲. بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۳. علامه مجلسی (رحمه الله) در کتاب پر ارج خود، بحار الأنوار می نویسد: این که حرّ می گوید اولین شهید در راه تو می باشم منظور این است که او (حرّ) اولین شهید بعد از توبه خود است و گرنه قبل از او جمعی از اصحاب امام به شهادت رسیده بودند.
۲۳. بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۳
۲۴. مقتل الحسین، ص ۲۴۵
۲۵. نک: مرقم، مقتل الحسین، ص ۲۴۵ (الریاحی).
۲۶. دمع السجوم، ص ۱۲۹
۲۷. ر. ک: اعلمی، دایرة المعارف، ماده «حرّ»... «اما المرقد الذی بعد عن کربلا وعلیه قبه و مزار يعرف بقبر الحرّ فقیه شک كما فی ارشاد المفید و غیره من سیر المورّخین».
۲۸. در ارشاد: ۲، ص ۱۳۰ آمده است: «فأما أصحاب الحسین رحمة الله عليه الذين قُتِلُوا مَعَهُ فَإِنَّهُمْ دُفِنُوا حَوْلَهُ، ولسنا نحصل لهم أجدثاً على التحقيق و التفصيل إلاّ أنا لا نشكّ أن الحائط محیط بهم».
۲۹. تنقیح المقال، ج ۲، ص ۱۱۲
۳۰. امین، اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۰۶
۳۱. نک: تنقیح المقال، ج ۲، ص ۱۱۲
۳۲. نک: ابن اعثم، الفتوح، ح ۵، ص ۵۶، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۶۴؛ قاموس الرجال، ج ۵، ص ۱۰۷. «أما بعد، فإنّی لا أخبرک عن الناس بشيء، ولا أعلم ما فی أنفسهم و ما أغرک، والله أحدثک عمّا أنا موطن علیه نفسی، والله لأجیبنکم إذا دعوتهم، ولأقاتلن معکم عدوکم، ولا ضربن بسیفی دونکم أبزداً حتّى ألقى الله، أنا لا أريدُ بذلك إلاّ ما عند الله.»
۳۳. نک: امین، اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۰۶. «يا أبا عبد الله أما والله ما أمسى على وجه الأرض قریبٌ و لا بعيدٌ أعزُّ علىّ، و لا أحبُّ إلىّ منك، و لو قدرت إن أدفع عنک الضیم، أو القتل بشيء أعزّ من نفسی و دمی لفعلت، السّلام عليك يا أبا عبد الله، أشهد الله أنّی على هداك وهدى أبيك».



٣٤. نك: امين، اعيان الشيعة، ج ١، ص ٦٠٦
٣٥. نك: محدث قمى، سفينة البحار، ماده «عبس».
٣٦. نك: محدث قمى، سفينة البحار، ماده «عبس».
٣٧. نك: تنقيح المقال، ج ٢، ص ١١٢
٣٨. «أقاتل معك دون ابن بنت رسول الله ﷺ حتى أقتل».
٣٩. نك: اعلمى، دايرة المعارف، ج ١٥، ص ٨٤.
٤٠. نك: بلاذرى، انساب الأشراف، ص ١٩٤؛ فرهادميرزا، قمقام، ج ١، ص ٤١٩؛ معالى السبطين، ج ١، ص ٢٣٧
٤١. بحراني، عوالم امام حسين، صص ٢٦١ - ٢٦٢
٤٢. خيابانى، وقايع الأيام، ص ٤١٦؛ معالى السبطين، ص ٢٣٧
٤٣. نك: محدث قمى، نفس المهموم، صص ٢٨٦ - ٢٨٥
٤٤. قابل ذكر است كه اختلاف در نقل اقوال و وقايع تاريخى، مطلبى عادى است.
٤٥. قمقام، ج ١، ص ٤٢٦؛ ابصارالعين، صص ١٦٩ - ١٧٠ و نك: سيد بن طاووس، لهوف، ص ٤٨
٤٦. نك: اعلمى، دائرة المعارف، ج ١٦، ص ٢٩٣
٤٧. نك: خيابانى، وقايع الأيام، ص ٣٢٢
٤٨. «وَ قِيلَ لِمُحَمَّدٍ بْنِ بَشِيرٍ الْحَضْرَمِيِّ فِي تِلْكَ الْحَالِ: قَدْ أُسِرَ إِلَيْكَ بِنَعْرِ الرَّيِّ، فَقَالَ: عِنْدَ اللَّهِ أَحْتَسِبُهُ وَنَفْسِي مَا كُنْتُ أَحِبُّ أَنْ يُوسَرَ وَأَنَا أَبْقَى بَعْدَهُ. فَسَمِعَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَوْلَهُ قَالَ: رَحِمَكَ اللَّهُ أَنْتَ فِي حِلٍّ مِنْ بَيْعَتِي فَاعْمَلْ فِي فَكَاكِ إِلَيْكَ.»
٤٩. فقال: فَأَعْطِ ابْنَكَ هَذِهِ الْأَثْوَابَ وَالْبُرُودَ يَسْتَعِينُ بِهَا فِي فَكَاكِ أَخِيهِ، فَأَعْطَاهُ خَمْسَةَ أَثْوَابٍ قِيمَتُهَا أَلْفُ دِينَارٍ. «
٥٠. «فَقَالَ: أَكَلْتَنِي السَّبَاعَ حَيًّا إِنْ فَارَقْتُكَ».
٥١. نك: بحار الأنوار، ج ٤٤، ص ٣٩٤؛ ابصارالعين، ص ١٧٣
٥٢. مامقانى، تنقيح المقال، ج ١، ص ١٦٧، ذيل كلمه «برير».
٥٣. مامقانى، تنقيح المقال، ج ١، ص ١٦٧، ذيل كلمه «برير».
٥٤. «... والله إنى لمُستبشر بما نحن لاقون».
٥٥. نك: علامه تسترى، قاموس الرجال، ج ٢، ص ٢٩٤.
٥٦. نك: علامه تسترى، قاموس الرجال، ج ٢، ص ٢٩٤

٥٧. علامه دهخدا، ماده «برير»، تاريخ حبيب السير، ج ٢، ص ٥٥؛ بحار الأنوار، ج ٤٥، ص ١٠
٥٨. معالى السبطين، ج ١، ص ٣٨٤؛ موسوعة كلمات الإمام الحسين، ص ٤٤٧
٥٩. «أَنْ لَا يُقْتَلَ مَعِيَ رَجُلٌ عَلَيْهِ دَيْنٌ».
٦٠. نك: علامه تسترى، احقاق الحق، ج ١٩، ص ٤٢٩
٦١. نك: موسوعة كلمات الإمام الحسين، ص ٤٢٢

## مترددان عاشورا

### ۱- هرثمه بن سلیم

هرثمه بن سلیم،<sup>(۱)</sup> که در برخی از منابع «هرثمه بن ابی مسلم» آمده است، در روز عاشورا، همچون حرّ بن یزید ریاحی، از سپاه کفر فاصله گرفت و به جبهه حق ملحق شد، ولی سرانجام این دو تن، یکسان نبود. حرّ به فوز عظیم شهادت در راه حق دست یافت ولی هرثمه توفیق استقامت نداشت و از جبهه حق فاصله گرفت.

هرثمه، از یاران امیر مؤمنان بود، لیکن پس از آن به لشکر باطل پیوست و تا روز عاشورا جزو لشکریان عمر سعد بود. هرثمه در ضمن بیان خاطراتش، می گوید: من در شمار لشکر عبیدالله بن زیاد بودم. روز عاشورا در کربلا، با دیدن درختی، به یاد خاطره ای افتادم و این تجدید خاطره، موجب دگرگونی در درون من و عامل جدایی ام از لشکر عمر بن سعد شد.<sup>(۲)</sup>

در برخی از کتب تاریخی آمده است: هرثمه در روز عاشورا، سوار بر مرکب شد و رسماً به دیدار امام حسین علیه السلام رفت و این خاطره را برای آن حضرت بیان کرد:

«هنگامی که از صفین همراه علی بن ابی طالب علیه السلام باز می گشتیم، آن حضرت پس از نماز صبح، مشتی از خاک برداشت و با صدایی بلند گفت:

«وَاهَا أَيُّهَا التُّرْبَةُ لَيُخْشَرَنَّ مِنْكَ أَقْوَامٌ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ»؛<sup>(۳)</sup>

«آفرین بر تو ای خاک، مردمانی از تو در قیامت در محشر حاضر می شوند

که بی حساب وارد بهشت می گردند.»

من در آن روز متوجه نشدم، اما امروز از آن آگاه شدم، امام علیه السلام به او

فرمود: عاقبت کار بر من پوشیده نیست، تو چه می کنی؟

هرثمه پاسخ داد: من عیالوارم و از ابن زیاد هراسان.

امام علیه السلام فرمود: پس از این منطقه دور شو تا صدای استغاثه مرا نشنوی! در این هنگام از امام خداحافظی کرد و رفت.

گفتنی است میان مورخان اختلاف است که آیا هرثمه در لشکر امام حسین علیه السلام بود و کناره گرفت یا در لشکر عمر سعد بود و به حسین بن علی علیه السلام نزدیک شد و سپس جنگ را رها کرد و رفت.

صدوق در امالی <sup>(۴)</sup> می نویسد: هرثمه در جمع کسانی بود که عبیدالله آنان را به کربلا گسیل داشت، ولی علامه شوشتری، در المواعظ می نویسد: هرثمه از یاران علی علیه السلام در صفین بود و در کربلا امام حسین علیه السلام را همراهی می کرد و تا صبح عاشورا در میان سپاه امام حضور داشت ولی از آن حضرت جدا شد.

هرثمه، در خاطرات خود گفته است: من پس از بازگشت از صفین، سخنان علی علیه السلام را در کربلا برای همسرم که از محبان علی بود نقل کردم، همسرم گفت: «يُهَا الرَّجُلُ فَإِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَمْ يَقُلْ إِلَّا حَقًّا»؛ «ای مرد، امیر مؤمنان جز کلام حق و مطابق با واقع، بر زبان نمی آورد.»

همچنین در خاطرات او آمده است: امام حسین علیه السلام به من فرمود: «یاور مایی یا دشمن ما؟ پاسخ دادم، نه یاور و نه دشمن تو هستم، من دختر خود را در کوفه برجای نهاده ام دلم برای او ناراحت است که نکند مورد ستم عبیدالله قرار گیرد.» <sup>(۵)</sup>

او می گفت: امام حسین علیه السلام به من فرمود: «از اینجا برو، به گونه ای که قتلگاه ما را نبینی و صدای کمک خواهی ما را نشنوی. قسم به آن که جان حسین در دست اوست، اگر کسی فریاد استغاثه ما را بشنود و به یاریمان نشتابد، خداوند او را در آتش افکند.» <sup>(۶)</sup> و <sup>(۷)</sup>

## ۲- ضحاک بن عبدالله مشرقی

ضحاک بن عبدالله مشرقی همراه عمویش، در منزل بنی مقاتل (باراندازگاه بین راه) به محضر امام حسین علیه السلام رسیدند، امام علیه السلام به آن دو فرمود: آیا به یاری من آمده اید؟ پاسخ دادند خیر. امام فرمود: پس، از این اطراف دور شوید تا صدای کمک خواهی مرا نشنوید. در این هنگام ضحاک بر اثر موعظه امام علیه السلام تصمیم گرفت که به یاری امام بپردازد ولی به امام گفت: من تا هنگامی که وجودم در کنار شما مفید و به نفع باشد، با شما همراه خواهم بود و گرنه جدا می شوم و می روم.

فرهاد میرزا در قمقام <sup>(۸)</sup> می نویسد: ضحاک بن عبدالله مشرقی پیاده جهاد می کرد. او چند تن را کشت و به محضر امام رسید و امام در حق او دعا کرد. ضحاک خطاب به امام علیه السلام گفت: یابن رسول الله طبق بیعت مشروط خودم آمدم، من پیشتر، در هنگام بیعت، گفته بودم تا هنگامی که تو دارای نیرو و توان جنگ هستی نبرد می کنم و گرنه بازمی گردم. اکنون که یار و یاور نداری، اجازه بده بازگردم. امام علیه السلام فرمود: آری، بیعت تو مشروط بود، می توانی بروی. ضحاک به سوی خیمه رفت و اسب خود را که در آن پنهان کرده بود، سوار شد و از گوشه ای گریخت. پانزده تن از لشکریان عمر بن سعد تعقیبش کردند، ولی او از معرکه جان سالم به در برد.

او در ضمن بیان خاطراتش می گوید: در روز عاشورا، آنگاه که دریافتم دشمن در صدد نابود کردن ابزار رزمی؛ از جمله اسب های یاران امام است، من اسب خود را در خیمه ای پنهان کردم. لذا پیاده حمله می کردم، امام علیه السلام مرا زیر نظر داشت و هرگاه فردی را به خاک می افکندم، می فرمود: «... دستان تو درد نکند، و خداوند جزای خیرت دهد!» <sup>(۹)</sup> وقتی یاران امام یکی پس از دیگری

کشته شدند، از آن حضرت اذن رفتن خواستم و سرانجام از کربلا گریختم. طبری مورخ معروف می نویسد:

ضحاک بن عبدالله مشرقی می گوید: روز عاشورا، آنگاه که یاران امام علیه السلام یکی از پس از دیگری شهید شدند و بیش از چند تن باقی نمانده بود، به آن حضرت گفتم: «به شما گفته بودم تا هنگامی که یارانی داری، در راه تو می جنگم و تو را یاری می دهم و آنگاه که حضور من برای تو سودی ندارد، از کنار تو خواهم رفت». <sup>(۱۰)</sup>

امام علیه السلام فرمود: «آری، راست گفتمی، چگونه از سپاه من بیرون رفته و از تیررس دشمنان ما نجات خواهی یافت؟». <sup>(۱۱)</sup>

امام حسین علیه السلام آنگاه افزود: «اگر می توانی بروی و نجات می یابی، آزادی و برو». <sup>(۱۲)</sup> و من بر اسب خود، که در میان خیمه ها مخفی کرده بودم، سوار شدم و تیری به سوی دشمن انداختم و آنان را کمی پراکنده ساختم و از میانشان بیرون رفتم. چند تن از آنان به دنبال آمدند و مرا تعقیب کردند اما من به دهی در آن حوالی پناه بردم و عده ای از اهل آن مرا شناختند و حمایت کردند و سرانجام نجاتم دادند.

برخی از مورخان؛ از جمله طبری، جریان حلّ بیعت شب عاشورا توسط امام حسین علیه السلام و اظهار وفاداری یاران را از قول همین ضحاک نقل کرده اند. <sup>(۱۳)</sup> آری، ضحاک بدین سان از جبهه حق گریخت و زندگی چند روزه دنیا را به رستگاری و بهشت فروخت؛ «اللَّهُمَّ اخْتِمْ لَنَا بِالسَّعَادَةِ»؛ «خدای! زندگی ما را به سعادت منتهی ساز و عاقبتمان را به خیر گردان!»

### ۳- مسروق وائل

در دوسوی سپاه حقّ و باطل، گروهی بودند که از نیمه راه باز می گشتند؛ برخی از اینان به گروه مقابل می پیوستند و برخی دیگر از صحنه نبرد دور می شدند و به دنبال زندگی عادی خویش می رفتند. از این دسته انسان ها هم در میان همراهان امام علیه السلام بودند و هم در میان لشکریان عمر بن سعد. همانطور که گفتیم بعضی از آنان به امام پیوستند؛ مانند حرّ و حدود ۳۲ نفر دیگر. گروهی نیز مانند مسروق ابن وائل، گرچه از سپاه باطل جدا شدند ولی توفیق پیوستن به سپاه حق را هم نیافتند.

مسروق وقتی دید حوزة بن تمیمی <sup>(۱۴)</sup> با نفرین امام حسین علیه السلام به طرز فجیعی به درک واصل شد، کمی به خود آمد، ولی بیداری و به خود آمدن، دوام نیافت، و لذا به اردوگاه حق ملحق نگشت.

### ۴- عبیدالله حرّ

امام حسین علیه السلام در منطقه قصر بنی مقاتل خیمه ای را دید و پرسید آن خیمه از آن کیست؟ گفتند: خیمه عبیدالله بن حرّ جُعی است؛ کسی که با علی علیه السلام در صفین جنگید.

امام علیه السلام کسی را در پی او فرستاد تا به سوی آن حضرت دعوت کند، عبیدالله پذیرفت و سوگند یاد کرد: من از کوفه بیرون نیامدم، مگر به این علت که مبادا حسین داخل کوفه شود و من با او روبرو گردم.

فرستاده امام مراجعت کرد و سخن او را به امام ابلاغ کرد. امام علیه السلام با عده ای از اصحاب به خیمه او رفتند. عبیدالله بن حرّ احترام کرد و امام را در صدر مجلس جای داد.

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ او را به یاری خود خواند و فرمود: «تو گناهان بسیار داری، آیا حاضری به عملی اقدام کنی که تمام گناهانت را نابود سازد؟».

عبیدالله پرسید: «ای فرزند پیامبر خدا آن چیست؟» امام فرمود: یاری کنی فرزند دختر پیغمبر را و با او بر ضد دشمنانش مقاتله و جنگ کنی».

عبیدالله گفت: «می دانم هرکه از تو پیروی کند، در آخرت سعادتمند و خوشبخت است، لیکن من این همت را ندارم، از من بگذر. و افزود: اگر اسب می خواهی اسبم را با خود ببر».

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: حال که خود حاضر نیستی ما را همراهی کنی ما را به اسب تو نیازی نیست؛ بلکه به خود تو هم نیازی نمی باشد: ﴿وَمَا كُنْتَ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَصْدًا﴾؛ «من از کسی که راه گمراه کنندگان را برگزیده، کمک نمی گیرم»، و افزود من تو را نصیحت می کنم اگر توانایی داری که ندای ما را نشنیده بگیری و حاضر نشوی، چنین کن، سوگند به خدا، هرکس ندای ما را بشنود و ما را یاری نکند، خدا او را در آتش جهنم جای می دهد. <sup>(۱۵)</sup>

نوشته اند که پس از عاشورا عبیدالله زیاد او را فراخواند و از وی پرسید: کجا بودی؟! گفت: مریض بودم! ابن زیاد گفت: دلت بیمار بود یا تن تو؟ وقتی فهمید مورد خشم ابن زیاد قرار گرفته، به گونه ای غافلگیرانه از دارالاماره گریخت و به مداین رفت.

او در قیام مختار، وی را همراهی کرد و در لشکر ابراهیم بن مالک اشتر حضور یافت، لیکن پس از چندی، از گروه آنان نیز فاصله گرفت. او پس از آن، به مصعب برادر عبدالله بن زبیر پیوست و در قتل مختار شرکت جست. پس از چندی از مصعب نیز فاصله گرفت و سرانجام در سال ۶۸ هـ. خود را در آب فرات انداخت و غرق شد. <sup>(۱۶)</sup>



در همین مکان، دو نفر دیگر، به نام عمرو بن قیس و پسرعمویش، خدمت امام عَلَيْهِ السَّلَامُ آمدند، حضرت فرمود: «برای یاری من آمده اید؟» گفتند: «ما عیالواریم و امانت های مردم در دست ماست و از عاقبت امر بی خبریم». حضرت فرمود: «از اینجا بروید، کسی که بشنود ندای ما را یا ببیند شخص ما را، پس اجابت ننماید دعوت ما را. برخدای بزرگ است که او را در آتش به رو دراندازد». <sup>(۱۷)</sup>

### عقب ماندگان از کاروان سعادت

در نهضت کربلا، چند دسته از مردم، از کاروان سعادت جا ماندند. بیشتر کسانی که از پیوستن به امام و یاری اش خودداری می کردند، عبارت بودند از:

#### ۱- مرفهین و پول داران

آنگاه که هلال بن نافع و عمر بن خالد از کوفه خدمت امام رسیدند. امام تمایل مردم نسبت به خود را از آنان جویا شد، پاسخ دادند: «أَمَّا الْأَغْنِيَاءُ فَقَلُّوهُمْ إِلَىٰ ابْنِ زِيَادٍ وَ أَمَّا بَاقِي النَّاسِ فَقَلُّوهُمْ إِلَيْكَ». «دل پول داران با ابن زیاد است و دل دیگران با شما» و البته کسانی که دلشان با امام بود، یک دست نبودند. یکی از کوفیان در گزارش خود درباره وضعیت مردم کوفه به امام گفته بود: «وَإِنَّ قَلْبَهُمْ مَعَكَ وَسَيُوفُّهُمْ عَلَيْكَ».

و امام فرمود:

«إِنَّ النَّاسَ عَبِيدُ الدُّنْيَا وَ الدِّينُ لَعَقٌ عَلَى السِّنْتِهِمْ، يَحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَائِشُهُمْ فَإِذَا مُحْصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ». <sup>(۱۸)</sup>

«مردم بنده دنیایند و دین به عنوان مکیدنی در سر زبان آنان است و در هنگام گرفتاری ها و امتحان ها (معلوم می شود که) دینداران اندکند.»

## ۲- حرام خواران [ربا خواران]

حرام خواری یکی از علل دل مردگی است و باعث می شود که آدمی در برابر ندای حق بایستد و آن را نپذیرد.

امام حسین علیه السلام در روز عاشورا، پس از نصیحت و رهنمود دادن ها، فرمود:  
«مُلِّتْ بُطُونُكُمْ مِنَ الْحَرَامِ، فَطَبِعَ عَلَى قُلُوبِكُمْ...».

## ۳- حق الناس

کسانی که حق الناس بر ذمه دارند، توفیق شرکت در جهاد و شهادت را نمی یابند. امام در روز عاشورا رسماً اعلام کرد: «لَا يُقْتَلُ مَعِيَ رَجُلٌ عَلَيْهِ دَيْنٌ»؛<sup>(۱۹)</sup> «کسی که حق دیگران بر ذمه دارد سعادت کشته شدن در جبهه من (و در راه حق) را ندارد.

## پیش مرگان عاشورا<sup>(۲۰)</sup>

### ۱- مسلم بن عقیل

یکی از تاریخ سازان عاشورا و شهدای آن نهضت، مسلم بن عقیل است. کنیه مسلم «ابو ابراهیم»، نام پدرش عقیل بن ابی طالب و نام مادرش «علیه» است.<sup>(۲۱)</sup> دو پسر او به نام های محمد و عبدالله نیز در کربلا به شهادت رسیدند و به نقلی دو پسر دیگر او که به «طفلان مسلم» مشهورند، به دست حارث به شهادت رسیدند. و طبق نوشته برخی: دختر یازده ساله او به نام عاتکه، که هفت سال داشت، در حمله کفرپیشگان یزیدی به خیام امام حسین علیه السلام، در روز عاشورا زیر دست و پای آنان ماند و شهید شد.<sup>(۲۲)</sup> گفتنی است، حضرت مسلم بن عقیل، نخستین شهید نهضت عاشورا و پسر او عبدالله نیز (به نوشته بعضی از مورخان) اولین شهید اهل بیت در روز عاشورا است.<sup>(۲۳)</sup>

گر چه بعضی از تاریخ نگاران تولّد او را سال ۳۲ نوشته اند، لیکن حضور او در جنگ جمل و نهروان، در کنار امام حسن و امام حسین علیهما السلام و عبدالله بن جعفر نشان می دهد که او (مسلم) پیش از تاریخ فوق به دنیا آمده است. مورّخ معاصر، آقای جعفر مرتضی، در کتاب «التاریخ و الإسلام»<sup>(۲۴)</sup> می نویسد:

«احتمال می رود که مسلم، در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به دنیا آمده باشد؛ زیرا او در جنگ جمل و صفین در کنار امام حسن و امام حسین علیهما السلام و عبدالله جعفر می جنگید و آنان در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله متولّد شدند. بنابراین، باید مسلم نیز از جهت سنی هم سان با آنان بوده و در آن زمان به دنیا آمده باشد.

دینوری (متوفای سال ۲۷۶) می نویسد: از فرزندان عقیل، نه تن در کربلا، در رکاب امام حسین علیه السلام به شهادت رسیدند که مسلم شجاع ترین آنان بود.<sup>(۲۵)</sup>

در اعیان الشیعه نام فرزندان شهید عقیل در کربلا، این چنین آمده است:

۱- مسلم ۲- جعفر ۳- عبدالرحمان ۴- عبدالله اکبر ۵- عبدالله بن مسلم ۶- عون بن مسلم ۷- محمد بن مسلم ۸- محمد بن ابی سعید بن مسلم ۹- جعفر بن محمد بن مسلم.<sup>(۲۶)</sup>

ابو الفرج اصفهانی و شیخ عباس قمی<sup>(۲۷)</sup> از شهید دیگری به نام «محمد بن ابی سعید الأحول بن عقیل» یاد می کنند. بنابر آنچه گفته شد، فرزندان عقیل در کربلا از پیشقراولان شهدای اهل بیت بودند؛ زیرا طبق نوشته «خواند میر» در «حبيب السیر»؛ پس از عبدالله بن مسلم، دو عمویش جعفر و عبدالرحمان بن عقیل به میدان رفتند و به فیض شهادت نائل آمدند.

مسلم بن عقیل، نماینده امام حسین علیه السلام در کوفه بود که بنا به نوشته برخی از مورخان، هشتاد هزار نفر به عنوان نماینده امام حسین علیه السلام با او بیعت کردند

ولی با آمدن عبیدالله به کوفه و زندانی شدن مختار و هانی و همچنین انتشار خبر آمدن لشکری انبوه از شام، اطراف او را خلوت کردند.

مسلم در نیمه رمضان سال ۶۰هـ. از مکه با همراهی قیس بن مسهر صیداوی عازم مدینه و از آنجا در پنجم شوال وارد کوفه شد (۲۰ روز در راه بود) و پس از ۶۳ روز توقف در کوفه، در نهم ذیحجه، روز عرفه همان سال به شهادت رسید.

در حدیثی آمده است که علی عَلَيْهِ السَّلَام از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پرسید: «آیا عقیل را دوست می داری؟ پیامبر فرمودند: آری، به خدا قسم من او را به دو جهت دوست دارم؛ یکی به خاطر آن که خود او مورد محبت من است و دیگر به خاطر آن که او محبوب ابوطالب بود و از آنجا که من ابوطالب را دوست دارم، فرد مورد علاقه او را نیز دوست می دارم. (و افزود:) او دارای فرزندی است که در رکاب پسرت (حسین) کشته می شوند و چشم های مؤمنان برایشان داغدار می شود و دیدگان فرشتگان مقرب نیز بر ایشان اشک می ریزند؛ پس رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گریست به گونه ای که اشک های او بر سینه اش چکید و سپس فرمود: از آنچه که بر سر عترت من می آورند به خدا شکایت می برم.» (۲۸)

ابن ابی الحدید می نویسد: عقیل مورد محبت شدید ابوطالب بود. او با همراهی عمویش عباس به اجبار مشرکان، در جنگ بدر بر ضد پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شرکت جستند و پس از اسارت، با دادن فدیة آزاد گردیدند. او پیش از صلح حدیبیه به طور رسمی اسلام آورد و به مدینه هجرت کرد و در جنگ مؤته به فرماندهی جعفر بن ابی طالب حضور یافت.

## عقیل، در روایات اهل سنت

جابر بن عبدالله انصاری می گوید: هنگامی که عقیل به محضر پیامبر خدا ﷺ آمد، پیامبر ﷺ خطاب به وی فرمود: «مَرْحَباً بِكَ يَا أَبَا يَزِيدٍ! كَيْفَ أَصْبَحْتَ؟» «آفرین بر تو ای ابو یزید، چگونه شب را صبح کردی؟!» عقیل پاسخ داد: «أَصْبَحْتُ بِخَيْرٍ صَبَّحَكَ اللَّهُ يَا أَبَا الْقَاسِمِ»؛ «به خیر و نیکی شب را به صبح آوردم. خداوند صبح تو را به خیر گرداند، ای ابو القاسم.» <sup>(۲۹)</sup>

جابر همچنین می گوید: عقیل در جنگ مؤته، به نفع اسلام جنگید. عبدالرحمان بن سابط گوید: پیامبر ﷺ همیشه به عقیل می فرمود: من تو را به دو جهت دوست می دارم؛ یکی به خاطر خودت و دیگر به خاطر ابوطالب که تو را دوست می داشت.» <sup>(۳۰)</sup>

عقیل در سال ۵۰ ه. در سن ۹۶ سالگی از دنیا رفت و در بقیع به خاک سپرده شد. او چون نابینا بود، در هیچ یک از جنگ های صفین، نهروان و جمل حضور نداشت. البته ایشان با پسران خود مهیبای نبرد در رکاب حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بودند که امام او را از شرکت در جنگ معاف کردند. <sup>(۳۱)</sup>

## شجره طیبه مسلم بن عقیل

همانگونه که اشاره شد، مسلم پسر عقیل و عقیل پسر ابوطالب است. در تاریخ آمده است که چند تن از پسران عقیل با دختران امیرالمؤمنین، علی عَلَيْهِ السَّلَامُ ازدواج کردند؛ امّ حبیبه بنت ربیع، یکی از همسران علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بود. عمراطراف و رقیه، فرزندان امیر مؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ، از این همسر بوده اند. رقیه همسر مسلم بن عقیل شد؛ چنان که دختر دیگر امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ زینب صغری همسر برادر مسلم، عبدالرحمان بن عقیل بود. پیشتر گفتیم که عبدالرحمان در کربلا به شهادت رسید.

همچنین امّ هانی خواهر دیگر رقیه، با عبدالله بن عقیل ازدواج کرد.  
عبدالله اکبر فرزند دیگر عقیل خدیجه دختر علی علیه السلام را به همسری برگزید.

(۳۲)

بنا به نوشته برخی از مورخان، دو تن از دختران امیرالمؤمنین علیه السلام بر اثر عطش و دهشت در روز عاشورا به شهادت رسیدند.

مسلم، افسر جوانی است که به نمایندگی از سوی پیشوای انقلاب کربلا وارد کوفه شد تا زمینه ها و اقدام های لازم را جهت یک انقلاب همه جانبه در کوفه مهیا سازد.

او سلحشوری است که در جنگ صفین در میمنه لشکر حضرت علی علیه السلام همراه امام حسن و امام حسین علیهما السلام حضور داشت. <sup>(۳۳)</sup>

مسلم، هجده سال داشت که پدر خود عقیل را از دست داد. او از رقیه، دختر علی علیه السلام دارای فرزندان به نام های: عبدالله، علی، محمد و... گردید <sup>(۳۴)</sup>

بنا به نوشته بعضی از مورخان، او در سال ۳۱ ه. تولد یافت و در سال ۶۰ ه. در کوفه به دست عبیدالله به شهادت رسید و به قول ابوالفرج در مقاتل الطالبیین، وی نخستین کشته از یاران حسین بن علی علیه السلام است.

متن نامه امام حسین علیه السلام به مردم کوفه

متن نامه امام حسین علیه السلام به مردم کوفه، که توسط مسلم بن عقیل به کوفه رسید، بن به روایت ابن شهر آشوب، چنین است:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى الْمَلَائِكَةِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ الْمُسْلِمِينَ. أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ هَانِيًا وَسَعِيدًا قَدَمَا عَلَيَّ بِكُتُبِكُمْ، وَكَانَا آخِرَ مَنْ قَدِمَ عَلَيَّ مِنْ رُسُلِكُمْ وَ قَدْ فَهَمْتُ كُلَّ الَّذِي قَصَصْتُمْ وَ ذَكَرْتُمْ وَ مَقَالَتُمْ جُلُوكُمْ: فَإِنَّهُ لَيْسَ لَنَا إِمَامٌ لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَجْمَعَنَا وَ إِيَّاكُمْ عَلَيَّ الْهُدَى، وَ أَنَا بَاعَثَ إِلَيْكُمْ أَخِي وَ ابْنَ عَمِّي وَ ثِقَتِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، فَإِنْ كَتَبَ إِلَيَّ أَنَّهُ قَدْ أَجْمَعَ رَأْيَ أَحْدَاثِكُمْ وَ ذَوِي الْفَضْلِ مِنْكُمْ

علی مثل ما قدمت به رسلکم و تواترت به کتبکم أقدم علیکم وشیکاً إن شاء الله  
و لعمری ما الإمام إلا الحاکم القائم بالقسط الدائن بدین الله، الحابس نفسه علی  
ذات الله». (۳۵)

فَإِنَّهُ لَيْسَ لَنَا إِمَامٌ لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَجْمَعَنَا وَإِيَّاكُمْ عَلَى الْهُدَى وَالْحَقِّ  
اولین پایگاه مسلم

مسلم بن عقیل از مکه راهی مدینه و از آن جا عازم کوفه شد. در کوفه نامه  
امام عَلَيْهِ السَّلَام را در میان مردم خواند و پس از آن، ۱۲ هزار نفر (۳۶) با آن حضرت  
بیعت کردند. نعمان بن بشیر از سوی شام، والی کوفه بود. عمر بن سعد به شام  
نوشت که نعمان در مدیریت ضعیف است از این رو، یزید عبیدالله بن زیاد را به  
کوفه ولایت داد.

میان مورخان اختلاف نظریه است که مسلم، هنگام ورود خود به کوفه در  
ابتدا به خانه چه کسی وارد شد. ابن شهر آشوب می نویسد: مسلم در اولین لحظه  
ورود، به خانه سالم بن مسیب وارد شد، (۳۷) لیکن بعضی از مورخان خانه هانی  
بن عروه (۳۸) و عده ای خانه مختار بن ابی عبیده ثقفی (۳۹) و برخی خانه سلیمان بن  
صرد (۴۰) را اولین مرکز انقلاب و پایگاه مسلم می دانند.

ورود عبیدالله به کوفه

مسلم، پس از آنکه مردم با وی بیعت کردند، نامه ای برای امام نوشت و در  
آن یادآور شد که، زمینه مردمی در کوفه، جهت حضور شما مهیاست و مردم  
منتظر ورود فرزند پیامبر به کوفه هستند. خبر این فعالیت ها به شام گزارش شد.  
یزید پس از مشورت با سرجون، مشاور ویژه معاویه، عبیدالله بن زیاد والی بصره  
را، با حفظ سمت، به ولایت کوفه گماشت و تأکید کرد هرچه زودتر وارد کوفه  
شود و حرکت های مخالف را سرکوب نماید. ابن زیاد به مطالعه ای جدید از

اوضاع کوفه پرداخت و با توجه به این مسأله که مردم کوفه منتظر حسین بن علی علیه السلام هستند، به گونه ای ناشناس، شب هنگام وارد کوفه شد و به دارالاماره رفت.

اقدامات عبیدالله بن زیاد در این مأموریت:

۱- مسلم، هانی، قیس بن مسهر صیداوی و میثم تمار و دیگر مردان حق را به قتل رسانید.

۲- بیش از چهارهزار نفر از مردم کوفه و از حامیان مسلم بن عقیل را زندانی کرد که از آن جمله بود، مختار بن ابی عبیده ثقفی.

۳- سپاه جراری به کربلا فرستاد و به نظر خود، کار حسین و یارانش را یکسره کرد.

۴- سرهای شهدا و نیز مسلم و هانی را به شام فرستاد.

۵- اسرای کربلا را به کوفه و از آنجا به شام گسیل داشت.

۶- در سال ۶۷ ه. جهت سرکوب کردن قیام خون خواهان (به رهبری مختار، به فرماندهی ابراهیم بن مالک اشتر) وارد عمل شد و با هفتاد هزار تن از مزدورانش در این پیکار به هلاکت رسیدند. <sup>(۴۰)</sup>

۷- ابن زیاد، شب هنگام عمامه سیاه بر سر نهاد و در شکل و شمایل امام حسین و به رسم مسافران حجاز صورت خود را پوشانید و وارد کوفه شد. زنی بانگ برآورد، پسر پیامبر خدا وارد شد! مردم با شنیدن آن بانگ ازدحام کردند، سلام می دادند، خوش آمد می گفتند و فریاد می زدند: ای پسر پیامبر، ما چهل هزار نفر یاور تویم؛ (... عَلَيْهِ عَمَامَةٌ سَوْدَاء... إِنَّا مَعَكَ أَكْثَرُ مِنْ أَرْبَعِينَ أَلْفًا... مَرْحَبًا بِكَ يَا بِنَ رَسُولِ اللَّهِ). <sup>(۴۱)</sup>



عبیدالله در گام نخست نسبت به تقویت نیروهای دارالاماره پرداخت و آنگاه به تماس رؤسای قبایل همت گمارد و در پی آن به زندانی کردن بانیان و دعوت کنندگان نهضت حسینی پرداخت. او ابتدا مختار و سپس هانی و پس از آن بسیاری از افراد سرشناس و غیر مشهور را به زندان انداخت و در مجموع چهارهزار و پانصد تن را حبس کرد. عبیدالله وضعیت عمومی کوفه را دگرگون ساخت و در این حال مسلم پس از دستگیری هانی، به ناچار بر ضد عبیدالله برخاست. منادی او با ندای «یا منصور امت» چهار هزار نفر و به قول مسعودی هشت هزار تن را جمع و آنان دور مسلم را گرفتند، ولی عبیدالله با وعده و وعید به رؤسای بعضی از قبایل، مردم را از اطراف مسلم پراکنده ساخت؛ به گونه ای که مسلم آن شب در خانه طوعه، غریب ماند!

#### شجاعت مسلم

این شهر آشوب در مناقب می نویسد: پس از دستگیری هانی، زمینه قیام بر ضد حاکمان یزیدی هموار شد. مسلم با هشت هزار نفر، قصر دارالاماره را محاصره کرد. ابن زیاد که اوضاع را آشفته دید، بعضی از سران قبایل را که در کنار او بودند، وادار کرد تا از پشت بام قصر، بانگ برآورند که: سپاهی جرّار از شام می رسد، هرکس متفرق شود در امان است. از هشت هزار تن (سی تن) باقی ماندند و آنان نیز پس از نماز، مسلم را تنها گذاشتند...

آری، مسلم پس از نماز، غریب و تنها در کوچه های محله کُنده متحیرانه قدم می زد که طوعه، در خانه را گشود و منتظر پسرش بود. مسلم از او آب خواست و او ظرف آبی برایش آورد و پرسید: ای بنده خدا، شهر پر آشوب است، چرا این جا نشسته ای؟ برو به خانه ات. مسلم چیزی نگفت: او حرف خود را تکرار کرد. مسلم گفت: در این شهر نه خانه ای دارم و نه قبیله ای. (۴۲)

طوعه گفت: به گمانم تو مسلمی؟! وی را به خانه خود فراخواند، ولی پسر او، صبح هنگام حضور مسلم در خانه خود را گزارش داد، عبیدالله هفتاد نفر به فرماندهی محمد بن اشعث به جنگ مسلم فرستاد که ۴۱ تن از آنان از پای درآمدند. محمد اشعث در پاسخ ملامت عبیدالله گفت: «أَيُّهَا الْأَمِيرُ إِنَّكَ بَعَثْتَنِي إِلَى أَسَدِ ضَرَّغَامٍ، وَ سَيْفِ حَسَامٍ، فَي كَفَّ بَطْلَ هَمَامٍ مِنْ آلِ خَيْرِ الْأَنْبِيَاءِ»<sup>(۴۳)</sup> ای امیر تو مرا به سوی شیری شرزه فرستادی او شمشیری برنده در دست قهرمانی بی همتا از آل محمد است.

در کتاب معالی السبطين آمده است: سبید تن از مزدوران عبیدالله دور خانه طوعه را، که مسلم در آن جا بود، محاصره کردند و جنگی تمام عیار و تن به تن درگرفت که مسلم در آغاز نبرد چند تن از آنان را به خاک افکند.

در سفینه البحار، ماده «سلم» آمده است: مسلم جنگجویان عبیدالله را با دست خود به پشت بام ها پرتاب می کرد و مردانه رجز می خواند و هم‌آورد می طلبد و حماسه می آفرید. او چنین می خواند:

أَقْسَمْتُ لَا أَقْتُلُ إِلَّا حُرًّا      وَإِنْ رَأَيْتُ الْمَوْتَ شَيْئًا نُكْرًا  
كُلُّ أَمْرٍ يَوْمًا يُلَاقِي شَرًّا      أَكْرَهُ أَنْ أُخْدَعَ أَوْ أُغْرَأَ<sup>(۴۴)</sup>

«سوگند یاد کرده ام که کشته نشوم مگر در حال آزادگی، گرچه مرگ تلخ است.»

ولی هرکسی در فرجام آن را می چشد. خوف آن دارم که علیه من فریب و نیرنگی به کار گیرند یا به من دروغ بگویند. «

اعثم کوفی در ادامه رباعی فوق، این مصرع را می افزاید که مسلم فرمود:  
«أَضْرِبُكُمْ وَلَا أَخَافُ ضُرًّا»؛ «با شما می جنگم و از مشکلات نمی هراسم.»

(۴۵)

این سخنان، رجز و جواب شرافتمندانه ای بود به پیشنهادی که محمدبن اشعث به مسلم داد و گفت: «ای مسلم، در امانی، تسلیم شو»، ولی مسلم فرمود: تسلیم شدن مساوی است با مرگ! و من مرگ شرافتمندانه را انتخاب می‌کنم. مسلم در کوفه یک تنه می‌جنگید و حال آن که در حدود صد هزار نفر از بی‌وفایان کوفه دست بیعت با او داده بودند. (۴۶)

ابن زیاد برای محمدبن اشعث، فرمانده لشکر، پیام داد که: تو به جنگ یک تن رفتی چرا نیروی کمکی طلب کردی؟ او پاسخ داد: گمان می‌بری که مرا به جنگ بقالی از بقال‌های کوفه فرستاده‌ای؟! من با شمشیری برنده، از شمشیرهای پیامبر می‌جنگم. محدث قمی در «نفس المهوم» می‌نویسد: محمدبن اشعث در پیام خود به عبیدالله گوشزد کرد که مرا به سوی شیری سهمیگن، شمشیری برنده و دلاوری بزرگ از خاندان بهترین مردم فرستاده‌ای. (۴۷)

از این رو، ابن زیاد به مسلم امان داد و مسلم بر اساس قوانین جنگ آن روز، تسلیم شد.

ابن زیاد وقتی از مسلم پرسید: چرا به کوفه آمده‌ای؟ تو باعث اختلاف میان جامعه هستی!

مسلم گفت: من نیامده‌ام که اختلاف ایجاد کنم؛ بلکه پدرت رجال و نیکمردان آنان را کشت. شما مردم را بر اساس خشم، کینه و سوء ظن به قتل می‌رسانید. فسق و فجور را رواج می‌دهید و شرافت و انسانیت را سرکوب می‌کنید و در جامعه همچون کسری و قیصر بر مردم حکم می‌رانید و... حال ما آمده ایم تا معروف را رواج دهیم و از منکر پیشگیری کنیم. (۴۸)

ابوالفرج در «مقاتل الطالبیین» از ابی مخنف نقل می کند که تشنگی بر مسلم چیره شد، آب خواست، ظرف آبی به او دادند، چون به نزدیک لب خود برد، قطره خونی از لب او بر آن ریخت، او آب را نخورد و ظرف دیگر خواست و این بار نیز چنین شد. در این حال گفت: «لَوْ كَانَ لِي مِنَ الرَّزْقِ الْمَقْسُومِ شَرِبْتُهُ». اگر این آب برای من مقدّر بود آن را می آشامیدم.

عمرو باهلی گفت: ای مسلم، تا طعم مرگ را نچشی آب ننوشی، ولی قدحی دیگر آب آوردند و دندان های آن حضرت که خون آلود بود در ظرف افتاد و مسلم آب نخورد. به او گفتند: «وصیت کن».<sup>(۴۹)</sup>

مسلم سه وصیت کرد:

۱- بعد از شهادت پیکر او را دفن کنند.

۲- نامه ای به امام حسین علیه السلام بنویسند تا به کوفه نیاید.

۳- اثاثیه او را بفروشند تا هفتصد درهم قرض وی را بدهند.<sup>(۵۰)</sup>

مسلم، آنگاه در فراق امام حسین علیه السلام به شدت گریست؛ «بکی بُكاءاً شديداً علی فراقِ الحُسَینِ».

مرا به عشق توام می کشند غوغایی است بیا به بام نظر کن عجب تماشایی است

مسلم در آن حال تکبیر سرداد و گفت: خدای! میان ما و این گروه حکم کن. گروهی که نسبت به ما مکر و حيله کردند. ما را از پای در آوردند و به ما دروغ گفتند. او سپس به جانب مدینه نگریست و به حسین علیه السلام سلام کرد.

بعضی از صاحبان نظریه، بر این باورند: بکربن حمران ضربتی به مسلم زده بود که بر اثر آن ضربت، دو دندان وی از جا کنده شد.

مسلم را سوار بر مرکب نموده، به دارالاماره بردند. در حالی که بسیار غمگین بود. عبیدالله بن زیاد گفت: کسی که به کار مهمی دست می زند، نباید گریه کند. مسلم پاسخ داد: من از کشته شدن باکی ندارم. برای حسین علیه السلام و اهل بیت او که در راه کوفه اند می گریم؛ «أَبْكِي لِأَهْلِ الْمُقْبِلِينَ إِلَيَّ، أَبْكِي لِلْحُسَيْنِ وَ آلِ الْحُسَيْنِ». <sup>(۵۱)</sup>

به قول بعضی از وقایع نگاران: این جمله را مسلم در پاسخ یکی از ناظران، که به وی گفت: فردی مثل تو نباید در برابر این گونه مسائل اشک بریزد، گفته است. <sup>(۵۲)</sup>

مسلم از محمد بن اشعث خواست تا کسی را بفرستد و امام علیه السلام را خبر دهد که به کوفه نیاید. <sup>(۵۳)</sup>

پس از شهادت مسلم علیه السلام ابن زیاد از ابن بکران، قاتل مسلم پرسید: آخرین سخن مسلم چه بود؟ ابن بکران گفت:

«كَانَ يُكَبِّرُ وَيُسَبِّحُ وَيُهَلِّلُ وَ وَ يَسْتَغْفِرُ اللَّهَ، فَلَمَّا أَدْنَيْتَاهُ لِنَضْرِبَ عُنُقَهُ قَالَ: اللَّهُمَّ احْكُمْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ قَوْمِ غَرَّوْنَا وَ كَذَّبُونَا ثُمَّ خَذَلُونَا وَ قَتَلُونَا». <sup>(۵۴)</sup>

او همواره تکبیر، تسبیح، و تهلیل می گفت و از خداوند درخواست بخشش می کرد. آنگاه که او را پیش آوردیم تا گردنش را بزنیم، گفت: خداوندا! میان ما و این قوم که بر ما حيله کردند و دروغ گفتند و خوارمان شمردند و برخی از ما را کشتند، به عدالت رفتار کن!»

ذهبی در تاریخ الإسلام <sup>(۵۵)</sup> آورده است: مسلم از عمر بن سعد، که در کنار ابن زیاد بود، خواست تا به وصایای او عمل کند و عمر بن سعد قول داد. (به وصایای مسلم بیشتر اشاره شد).

کارگزاران ابن زیاد به مسلم وعده داده بودند که جسد او را به خاک بسپارند، لیکن ابن زیاد پس از شهادت مسلم و هانی:

اول: سر آنان را از تن جدا کرد و همراه با نامه ای جهت نوید پیروزی به شام فرستاد.

ثانی: بدن آن دو را، طبق دستور (ابن زیاد) در میان کوچه هابا طناب به این سو و آن سو کشیدند.

ثالث: آن دو را در بازار کوفه به دار آویختند. (۵۶)

خبر شهادت مسلم در منزل ثعلبیه (به قولی منزل زباله) به امام عَلَيْهِ السَّلَامُ رسید، امام با شنیدن خبر شهادت مسلم و هانی، با هاله ای از غم و اندوه فرمود: **﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾**؛ سپس فرمودند: «لَا خَيْرَ فِي الْعَيْشِ بَعْدَ هَؤُلَاءِ»؛ «پس از شهادت اینان، زندگی را صفایی نیست.»

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ دختر ۱۳ ساله مسلم را مورد مرحمت و تفقد قرار داد. او را که فرزند خواهرش نیز بود، در کنار خود نشاند و برای مسلم سخت گریست و اظهار داشت: من به جای پدر تو هستم و زینب به جای مادرت. (۵۷) (و قربها من مجلسه). (۵۸)

### قتل صبر

قتل صبر، یک اصطلاح است و در مورد کسی به کار می رود که دست و پایش را ببندند و مورد شکنجه اش قرار دهند و زجرکشش کنند. قتل مسلم بن عقیل و هانی از نوع قتل صبر بود.

### گزارشی از دارالاماره

مسلم، پس از یک مرحله جنگ تن به تن، دچار نیرنگ و فریب دشمنان و بی‌وفایی یاران شد و دشمن به ظاهر امانش داد، لیکن پس از تسلیم، فریب

کاری و حيله برملا شد و او را به دارالإماره نزد عبیدالله بردند و گفتند: به امير سلام کن. مسلم گفت: به خدا سوگند او امير من نيست که سلامش کنم، او قاتل من است!

در اين هنگام عبیدالله گفت: به من سلام دهی يا ندهی، کشته خواهی شد. مسلم گفت: اگر مرا به قتل برسانی مهم نيست (و يك امر عادی است)، چون فردی بدتر از تو، بهتر از مرا کشته است.

ابن زياد خطاب به مسلم گفت: تو عليه پيشوای مسلمانان شورش کرده ای و جامعه يکپارچه مسلمانان را گرفتار فتنه و تفرقه ساخته ای.

مسلم گفت: ای پسر زياد، دروغ گفتی. به خدا سوگند معاويه خليفه مورد نظر مسلمانان نبود. او از راه فریب و دغل کاری، غضب حق خليفه پيامبر کرد و فرزندش يزيد نيز مانند اوست و البته تو و پدرت، فتنه انگيز می باشيد (و افزود): من اميدوارم خداوند شهادت در راه خود را به دست بدترين خلق خود نصيب سازد...

به خدا سوگند من با امام عادل به مخالفت برنخاسته ام و کافر هم نشده ام و تغييری در دين نيز ايجاد نکرده ام. من در اطاعت اميرالمؤمنين حسين عليه السلام هستم و ما برای خلافت شايسته ايم نه معاويه و پسرش.

در اين هنگام بود که عبیدالله متوسل به تهمت و ترور شخصيت شد و رو به مسلم کرد و گفت: «يا فاسق! أَلَمْ تَكُنْ تَشْرِبُ الْخَمْرَ فِي الْمَدِينَةِ؟!»، «ای فاسق، مگر تو نبودی که در مدينه، شراب می خوردی؟!»

مسلم: شرابخوار کسی است که آدم بی گناه را به قتل می رساند و با خون مردم چنان بازی می کند که گویی هيچ حساب و کتابی در کار نيست!

ابن زیاد: ای فاسق، وقتی خدا این مقام بلند (خلافت) را برای دیگران در نظر گرفته است، تو تلاش می کنی آن را غصب کنی؟!  
مسلم: خداوند چه کسی را در نظر گرفته است؟  
ابن زیاد: یزید و معاویه را.  
مسلم: خدا را شکر که فقط او می تواند میان من و تو حکم کند.  
ابن زیاد: گمان می کنی تو هم سهمی از حکومت داری؟  
مسلم: گمان نیست؛ بلکه یقین دارم که حکومت حقّ ماست.  
ابن زیاد: خدا مرا بکشد که اگر تو را نکشم.  
مسلم: اگر واقعاً قصد قتل را داری، مردی از قریش را پیش من حاضر کن تا وصیت های خود را با او در میان بگذارم.  
در این هنگام عمر بن سعد پیش آمد و گفت: می توانی وصیت هایت را با من در میان بگذاری.  
مسلم: از تو انتظار دارم طبق وصیتم عمل کنی.  
ابن زیاد خطاب به عمر بن سعد گفت: عمل به وصیت های او بر تو واجب نیست؛ زیرا او با دست خود، خویشتن را به کشتن داده است.  
مسلم: اسب و شمشیر مرا بفروش و هفت صد درهم قرضم را ادا کن و جسمم به خاک بسیار و نامه ای به حسین علیه السلام بنویس که بدین سوی نیاید.  
ابن زیاد: چرا به این دیار آمده ای؟ آمده ای تا تفرقه در یکپارچگی جامعه ایجاد کنی.  
مسلم: شما منکرات را رواج داده اید و معروف را تعطیل کرده اید و ما می خواهیم عکس آن رفتار کنیم. شما در جامعه همچون کسری و قیصر عمل می کنید (نظام فرهنگی طاغوت را اجرا می کنید) شما از کسانی هستید که در برابر



خلیفه رسول خدا (علی بن ابیطالب علیه السلام) سر به شورش برداشتید. در برابر شما فقط این آیه را می خوانم که: ﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾. <sup>(۵۹)</sup>  
در این هنگام ابن زیاد نسبت به امام علی، امام حسن و امام حسین علیهم السلام ناسزا گفت.

مسلم: تو و پدرت به اینگونه حرفها سزاوارترید.

ابن زیاد: او را پشت بام ببرید و سرش را از تن جدا کنید.

پس از دقایقی، خواسته ابن زیاد توسط جلاد، به اجرا درآمد. <sup>(۶۰)</sup>

## پی نوشت ها :

۱. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۵۵، هرثمة بن ابی مسلم آمده است.
۲. نک: علامه جزائری، انوار النعمانیة، ج ۳، ص ۲۴۱
۳. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۵۵ حدیث ۴، ج ۳۲، ص ۳۳۷
۴. امالی، ص ۸۱۷
۵. «مَعَنَا أُمَّ عَلَيْنَا؟ فَقُلْتُ: لَا مَعَكَ وَلَا عَلَيْكَ، خَلَفْتُ صَبِيَّةَ أَخَايَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِنِزَارِ بْنِ زِيَادٍ».
۶. «فَأَمَضَ حَيْثُ لَا تَرَى لَنَا مَقْتَلًا وَلَا تَسْمَعُ لَنَا صَوْتًا فَوَالَّذِي نَفْسُ حُسَيْنٍ بِيَدِهِ لَا يَسْمَعُ وَاعَيْنَا أَحَدًا فَلَا يُعِينُنَا إِلَّا أَكْبَهُ اللَّهُ لَوَجْهِهِ فِي جَهَنَّمَ»
۷. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۵۵ - ۲۵۶ موسوعة كلمات الامام الحسين، ص ۳۸۰
۸. قمقام، ج ۱، ص ۴۲۴
۹. «لَا تَسْلُ، لَا يَقْطَعُ اللَّهُ يَدَكَ، جَزَاكَ اللَّهُ...»
۱۰. «يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! قَدْ عَلِمْتَ مَا كَانَ يَبْنِي وَيَبْنِيكَ...»
۱۱. «نَعَمْ صَدَقْتَ وَكَيْفَ لَكَ بِالنَّجَاةِ؟»
۱۲. «إِنْ قَدَّرْتَ عَلَيَّ ذَلِكَ فَانْتَ فِي حِلٍّ».
۱۳. نک: طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۳۳۹، شرح سال ۶۱ هجری، مؤسسه علمی بیروت و معالی السبطين، ص ۲۴۴ و دمع السجوم، ص ۳۱۴
۱۴. نوشته اند که در صبح روز عاشورا، عبدالله بن حوزة، به طرف خیمه امام آمد و بانگ برآورد: «ای حسین، بشارت باد تو را به آتش جهنم!»، در این هنگام امام علیه السلام دست ها را به آسمان بلند کرد و فرمود: «اللَّهُمَّ حَزَّهُ إِلَى النَّارِ»، «خدای! در جهنم سرنگونش ساز!»  
حوزة با اسب به طرف امام علیه السلام حرکت کرد که اسب او به جولان درآمد و سرنگونش کرد و پایش در رکاب گیر کرد. اسب خشمگین، وی را به این سو و آن سو می کشید، تا آن که پای او از بدن جدا شد و او را در میان آتش دور خیام امام درافکند. مسروق بن وائل می گفت: من به طمع کشتن حسین علیه السلام و دستیابی به جایزه کلان بیرون آمده بودم ولی این صحنه در من تأثیرگذار بود و فهمیدم که اهل بیت پیش خدا منزلتی دارند. پس از آن، لشکر عمر بن سعد را ترک کردم، اوفق می گفت: «لَأُقَاتِلُهُمْ فَأَكُونَ فِي النَّارِ»، «با اهل بیت، درگیر نمی شوم که به جهنم واصل گردم». (مقتل الحسين، ص ۲۳۱، معالی السبطين، صص ۲۳۰ و ۲۳۱).
۱۵. صدوق، امالی، مجلس ۳۰

۱۶. نک: منتخب التواریخ، ص ۴۸۴

۱۷. نک: کشی، رجال، ص ۷۴

۱۸. تحف العقول، ص ۲۴۵؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۹۰؛ تذکرة الخواص، ص ۲۵۱

۱۹. موسوعه، ص ۳۹۹

۲۰.

هفتاد و دو تن شهید بی چون	هفتاد و دو بی قرار مجنون
هفتاد و دو واژه سـمائی	هفتاد و دو مهر ماورایی
هفتاد و دو عشق دار بر دوش	هفتاد و دو کوب کفن پوش
هفتاد و دو نوبهار دوران	هفتاد و دو شعله فروزان
هفتاد و دو آفتاب تابان	هفتاد و دو اسوه مسلمان

۲۱. نک: سماوی أبصار العین، فصل مُسلم. ترجمه مقاتل الطالبیین.

۲۲. نک: معالی السبیین، ج ۲، ص ۵۲

۲۳. نک: خواندمیر، تاریخ حبیب السیر، ج ۲، ص ۵۲

۲۴. التاریخ و الإسلام، ج ۱، صص ۲۱۳ و ۲۱۴ (انتشارات اسلامی).

۲۵. المعارف، ص ۱۱۸

۲۶. ج ۱، ص ۶۱۰

۲۷. مقاتل الطالبیین، ص ۶۱؛ منتهی الآمال، ج ۱، ص ۳۷۸

۲۸. معالی السبیین، ج ۱، ص ۲۳۰؛ «إِنَّكَ لَتَحِبُّ عَقِيلًا؟ قَالَ: أَيَّ وَاللَّهِ إِنِّي لِأُحِبُّهُ حُبِّيْنِ؛ حُبًّا لَهُ وَ حُبًّا لِحُبِّ أَبِي طَالِبٍ وَ إِنَّ وَكْدَهُ لَمَقْتُولٌ فِي مَحَبَّةٍ وَ لَدَيْكَ فَتَدْمَعُ عَلَيْهِ عُيُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَ تُصَلِّي عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ، ثُمَّ بَكَى رَسُولُ اللَّهِ حَتَّى جَرَّتْ دُمُوعُهُ عَلَى صَدْرِهِ وَ قَالَ: إِلَى اللَّهِ أَشْكُو مَا تَلْقَى عِترتی مِنْ بَعْدی»

۲۹. کنز العمال.

۳۰. نک: الهندی، کنز العمال، ج ۱۳، ح ۳۷۴۵۰ و ۳۷۴۵۱ و ۳۷۴۵۲

۳۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، به نقل از سفینه البحار، ماده «عقل».

۳۲. منتخب التواریخ، ص ۱۶۰، فصل پنجم.

۳۳. سفینه البحار، ماده «سلم».

۳۴. منتهی الآمال، ج ۱، ص ۳۱۷، چاپ اسلامیة، پس از نقل شهادت مسلم نوشته است: مسلم پنج فرزند داشت بنام های عبدالله، محمد، ابراهیم و یک دختر. از این میان تنها عبدالله از رقیه است و بقیه از زن های دیگر بودند.
۳۵. مناقب، ج ۴، ص ۹۰
۳۶. ۱۸ هزار تا ۸۰ هزار تن نیز نوشته اند.
۳۷. ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۹۹
۳۸. ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۱۷۰
۳۹. اعلی، دائرة المعارف، ج ۱۸، ص ۳۸۲
۴۰. نک: قمقام، ج ۲، ص ۷۵۱
۴۱. امین، اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۹۰
۴۲. «ما لی فی هذا المِصرَ مَنْزِلٌ وَلَا عَشِیرَةٌ».
۴۳. نک: مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۱۰
۴۴. نک: مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۸
۴۵. نک: اعثم کوفی، الفتوح، ج ۵، ص ۹۴، طبع دارالندوة الجديدة و معالی السبطين، ص ۱۴۵
۴۶. معالی السبطين، ج ۱، ص ۲۳۶
۴۷. نفس المهوم، ص ۵۱
۴۸. شبیه این الفاظ در بحار، ص ۴۴ و ۳۵۶، والکامل، ج ۴، ص ۳۵ دیده می شود. معالی السبطين، ص ۱۴۷ و ۱۴۸ و حیاة الامام الحسین، ج ۲، ص ۴۰۶؛ الفتوح، ج ۵، ص ۱۰۱
۴۹. مقاتل الطالبیین، ص ۱۰۶
۵۰. الکاامل، ج ۴، ص ۳۴؛ مقتل الحسین، ص ۱۶۲
۵۱. نک: معالی السبطين، ج ۱، ص ۱۴۶
۵۲. این عبارت دقیقاً در ارشاد آمده است.
۵۳. ارشاد، ص ۲۱۴ و معالی السبطين، ج ۱، ص ۲۳۸ و قمقام، ج ۱، ص ۳۱۱
۵۴. نک: مروج الذهب، ج ۳، صص ۶۰ و ۶۱؛ معالی السبطين، ج ۱، ص ۲۴۱ و بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۵۷، باب ۳۷
۵۵. ج ۴، ص ۱۷۰
۵۶. نک: اعلی، دائرة المعارف، ج ۱۷، ص ۱۳۲؛ ابصار العین، ص ۸۷
۵۷. قمقام، ج ۱، ص ۳۴۸

٥٨. نك: معالى السبطين، ج ١، ص ٢٦٦

٥٩. شعراء: ٢٢٧

٦٠. نك: ابن اعثم كوفى، الفتوح، ج ٥، صفحات ١٠٣ - ٩٧

## ۲- طفلان مسلم: (ابراهیم - محمد)

گرچه شهادت ابراهیم و محمد (طفلان مسلم) پس از واقعه عاشورا رخ داد ولی بنا به نقل مشهور، دستگیری آنان، که زمینه ساز شهادتشان بود، پیش از عاشورا صورت گرفت. براین اساس، می توان آنان را از شهدای پیشتاز عاشورا به حساب آورد.

سماوی، در ابصارالعین آورده است: از مسلم بن عقیل چهار پسر در نهضت عاشورا شهید شدند؛ محمد و ابراهیم که به عنوان «طفلان مسلم» شهرت دارند و محمد و عبدالله که در روز عاشورا، در کربلا به شهادت رسیدند.<sup>(۱)</sup>

البته، بنا به نوشته بعضی، حمیده بنت مسلم نیز در روز عاشورا، هنگام یورش سپاه ظلم به خیام امام علیه السلام به شهادت رسید.<sup>(۲)</sup>

اشاره شد که دو تن از پسران مسلم به نام های محمد (۷- ساله) و ابراهیم (۵ ساله) نیز از ظلم یزیدیان در امان نماندند و کشته شدند.

مادر آن دو طفل، رقیه دختر امیرالمؤمنین علیه السلام است. بعضی از مقتل نویسندگان نوشته اند: طفلان مسلم، هنگام حمله لشکر عمر سعد به خیام امام، در روز عاشورا گریختند و پس از چندی اسیر و کشته شدند ولی بسیاری نوشته اند: طفلان مسلم همراه پدرشان وارد کوفه شدند و در هنگام بلوای کوفه مسلم آنان را به شریح قاضی سپرد و پس از شهادت مسلم اسیر گشتند و به زندان افتادند که پس از چندی از زندان گریختند ولی دوباره دستگیر شدند و توسط حارث به شهادت رسیدند. لیکن برخی از مورخان معتقدند طفلان مسلم در همراهی اسرای کربلا وارد کوفه، و از طرف عبیدالله زیاد بازداشت شدند و...<sup>(۳)</sup>

## مدت زندان

در میان مورخان، مسأله مدت مکث طفلان مسلم در زندان کوفه، به گونه ای برجسته مورد توجه قرار نگرفته است ولی از بعضی عبارات می توان به دست آورد که حدود یک سال در زندان مانده اند.

در کتاب «نفس المهموم»<sup>(۴)</sup> به نقل از امالی شیخ صدوق آمده است: چنان که سالی بر آمد، یکی از آنان به برادر خود گفت: در زندان بسیار ماندیم و نزدیک است عمر ما به سرآید و بدن ما بیوسد...

در «معالی السبطين»<sup>(۵)</sup> آمده است: «فلما طال بالغلامين المکث حتى صارا في السنة قال أحدهما لصاحبه: يا أخی قد طال بنا مکثنا و یوشک أن تفسی أعمارنا و تبلی أبداننا».

از تعبیرهای «چنان که سالی برآمد» و «حتی صارا فی السنة» به دست می آید که آن دو، حدود یک سال از عمرشان را در زندان به سر برده اند و سرانجام توسط مشکور آزاد شده اند.

## رهایی از زندان

در یکی از کتب مقتل آمده است: «آنگاه که یک سال از مدت حبس آنان سپری شد، یکی از آن دو برادر به دیگری گفت: ... هرگاه زندانبان آمد، خود را به او بشناسانیم، شاید آب و غذای ما را تغییر دهد، چون شب شد زندانبان برای آنان غذای هر شب را آورد، پسر کوچک از او پرسید: آیا محمد را می شناسی؟ گفت: چگونه نشناسم! گفت: آیا جعفر بن ابی طالب را می شناسی؟ گفت: چگونه نشناسم و حال آن که خداوند برای او دویال قرار داد که با فرشتگان پرواز می کند. گفت: آیا علی بن ابی طالب را می شناسی؟ گفت: چگونه نشناسم کسی را که پسرعموی پیغمبر و برادر او است. گفت: ای شیخ، ما از عترت محمدیم، ما

فرزندان مسلم بن عقیلم که در دست تو اسیریم، از تو غذای خوب خواستیم به ما ندادی، آب سرد می خواهیم نمی دهی، زندان را بر ما...»<sup>(۶)</sup>

آن دو، پس از شناساندن خود به مشکور زندانبان که شیعه بود، از زندان کوفه آزاد شدند.

مشکور در هنگام بازجویی گفت: چون آنان فرزندان پیامبر بودند آزادشان کردم. پس از این ماجرا، مشکور مورد غضب عبیدالله قرار گرفت و بر او پانصد تازیانه زدند که در اثر این شلاق ها بدرود حیات گفت<sup>(۷)</sup> صاحب نفس المهموم از قول فرهاد میرزا در قمری می نویسد: طفلان مسلم در کربلا شب یازدهم متواری و پس از چندی توسط مأموران عبیدالله دستگیر گردیدند و بعد، از زندان متواری گشتند. یکی از طفلان مسلم در خانه حارث خواب دید که پیامبر ﷺ خطاب به مسلم گفت: آیا دلت راضی شد که دو طفل خود را در میان دشمنان رها ساختی و آمدی؟ مسلم پاسخ داد: اینان فردا شب مهمان ما هستند. او هنگامی که از خواب بیدار شد نزدیک بودن شهادت خود را به برادر خود خبر داد.<sup>(۸)</sup>

در برخی از کتب مقتل آمده است که حارث در آغاز به غلام خود دستور داد تا طفلان مسلم را بکشد، او از آن کار شانه خالی کرد و گفت از پیامبر ﷺ خجالت می کشم! حارث عصبانی شد و وی را کشت. پس از آن، همسر حارث دخالت کرد و به حمایت برخاست و حارث وی را مجروح نمود، پس پسر حارث به حمایت از مادر به حارث اعتراض کرد و حارث که در کوره خشم می گذاخت شمشیری برآورد و وی را از پای درآورد و سپس خود به کشتن آن دو طفل بی گناه اقدام کرد<sup>(۹)</sup> آنگاه که حارث در صدد قتل فرزندان مسلم برآمد.

آنان پیشنهادهایی به حارث دادند:



۱- انتساب ما به رسول الله را در نظر بگیر و ما را رها کن. (حارث بدان توجه نکرد).

۲- برکودکی ما رحم کن و دست از ما بردار. (حارث گفت: اصلاً خدا در دلم رحم نیافریده است!).

۳- ما را در بازار بفروش. (این پیشنهاد نیز پذیرفته نشد).

۴- ما را زنده پیش عبیدالله برسان، شاید او بر ما ترحمی روا دارد. (قبول نکرد).

۵- اجازه بده تا نماز بخوانیم. (بنا به قولی اجازه داد).

۶- برادر بزرگ تر گفت: اول مرا بکش. (پذیرفت).<sup>(۱۰)</sup>

حارث پس از کشتن آن دو، بدنشان را در آب شط کوفه انداخت و جهت دریافت جایزه، سرها را به دربار عبیدالله برد. نوشته اند که وقتی پیکر بی سر و خونین برادر بزرگ تر را در آب شط انداخت، بدن روی آب نمودار بود تا آن که بدن برادر دیگر بدان ملحق شد و سپس در آب ناپدید گشتند.

مرحوم علامه شیخ جعفر شوشتری در «خصائص الحسینیّه» می نویسد: وقتی که چشم عبیدالله به سرهای آن دو نوجوان افتاد، عواطفش به جوش آمد و دستور داد در همان مکان سر حارث را نیز از تن جدا سازند.

حارث در میان راه، در برابر آزادی اش، ده هزار درهم به قاتل وعده داد، لیکن او نپذیرفت و گفت: حتی اگر حکومت کوفه را به من می دادند این قدر خوشحال نمی شدم.<sup>(۱۱)</sup>

آنقدر گرم است بازار مکافات عمل مرد اگر بینا بود هر روز محشر است

### ۳- هانی بن عروه

بیشتر آوردیم که نخستین زمینه ساز نهضت عاشورا مسلم بن عقیل و پس از وی فرزندان او بودند و به تفصیل در مورد آنان نوشتیم. اکنون به سرگذشت یکی دیگر از تاریخ سازان و رجال برجسته تاریخ عاشورا، هانی بن عروه می پردازیم.

اعلمی در دائرة المعارف می نویسد: «هانی بن عروه مرادی، از قبیله مذحج، شیعه و مورد وثوق است. او همراه مسلم بن عقیل به شهادت رسید. از بزرگان شیعه بود و دوران پیامبر ﷺ را درک کرد و در نشست های آن حضرت حضور داشت».<sup>(۱۲)</sup>

بعضی می گویند: هانی نامه های مردم کوفه را در مکه به امام رساند. در ضمن باید توجه داشت که این هانی، غیر از آن هانی است که هانی بن هانی سبعی نام داشت.

هنگامی که مسلم بن عقیل به عنوان نماینده امام علیؑ مأموریت یافت تا در کوفه اوضاع را بررسی کند، به منزل هانی وارد شد<sup>(۱۳)</sup> و البته در این باره که مسلم، در چه زمان و موقعیتی وارد خانه هانی شد، دیدگاه دیگری نیز به چشم می خورد؛ از جمله: مسلم که در خانه سلیمان بن سرد (امیرالتوابعین) مستقر شده بود و پس از ورود عبیدالله زیاد به کوفه، به منزل او وارد شد. اعلمی معتقد است که مسلم از خانه مختار به منزل هانی آمد؛ زیرا مختار دستگیر و حبس کرده بودند.<sup>(۱۴)</sup>

ابوالفرج اصفهانی می نویسد: عبیدالله زیاد برای عیادت شریک بن اعور، که در منزل هانی بستری شده بود، رفت و شریک به مسلم پیشنهاد داد که عبیدالله

را از پای درآورد و او پذیرفت لیکن پس از آن، از انجام این عمل سرباز زد و شریک از او پرسید: چرا او را نکشتی؟ مسلم گفت: دو چیز مانع شد:

۱- هانی خوش نداشت این مرد در خانه او کشته شود.

۲- حدیثی است از پیامبر خدا ﷺ که آن حضرت فرمود: اسلام، کشتن غافلگیرانه (ترور) را منع کرده است و هیچ مسلمانی نباید غافلگیرانه کشته شود. شریک در پاسخ گفت: وی مسلمان نبود بلکه فاسق و فاجر و کافر مکاری بود که کشتن وی منعی نداشت! <sup>(۱۵)</sup> ناگفته نماند که ابن نما، در *مثیرالأحزان* <sup>(۱۶)</sup> نقل می کند وقتی شریک پرسید چرا عبیدالله را نکشتی؟ مسلم فرمود: خانمی به من قسم داد که این کار را نکنم. هانی در جواب گفت: وای بر او که هم مرا به کشتن داد و هم خودش را.

بنابراین، جلوگیری هانی از قتل عبیدالله که ابوالفرج اصفهانی <sup>(۱۷)</sup> نوشته است، به نقل از دشمنان است و می تواند تهمتی برای آن بزرگوار باشد. نکته دیگر این که چطور غیر از ابوالفرج، کسی این روایت را از مسلم نقل نکرده است؟ <sup>(۱۸)</sup> روزی عبیدالله در دارالاماره یادی از هانی کرد. گفتند او مریض است. عده ای وساطت کردند تا او پیش عبیدالله بیاید. وقتی هانی برعبیدالله وارد شد، عبیدالله به او گفت: گمان می کنی از پناه دادن مسلم خبر ندارم؟ هانی پناه دادن مسلم را انکار کرد. عبیدالله دستور داد تا جاسوس او معقل را آوردند و او جریان را فاش کرد. پس از آن، عبیدالله هانی را زندانی کرد. به دنبال آن، قبیله هانی با شمشیر اطراف دارالاماره را محاصره کردند، شریح قاضی قیام قبیله او را با رساندن خبر سلامت هانی خاموش کرد.

بعضی نوشته اند که عبیدالله از هانی خواست تا آدرس محل سکونت مسلم را فاش کند و هانی خودداری نمود.

ابن شهر آشوب می نویسد: ابن زیاد از هانی خواست تا مسلم را به او تسلیم کند، او گفت: چنین چیزی عملی نیست! و نیز گفت: «به خدا سوگند که برای من بزرگ ترین ننگ ثبت خواهد شد که با وجود بازوان سالم و نیروی کمکی فراوان پناهنده و میهمانم را تسلیم کنم.»<sup>(۱۹)</sup>

پس از شهادت مسلم بن عقیل، به دستور عبیدالله هانی را از زندان به دارالاماره آوردند و دست و پایش را محکم بستند و او فریاد می زد: قبیله من کجایند؟ و نیز فریاد می کشید که عصا یا خنجر برایم نیست تا از خود دفاع کنم. در آن جلسه جلاد گفت: گردنت را پیش بیاور. هانی گفت: من در این باره سخاوتی ندارم. جلاد ضربه ای به آن حضرت زد.

هانی می گفت: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ سپس جلاد ضربه ای دیگر وارد آورد تا اینکه هانی به شهادت رسید. او هنگام شهادت ۸۹ سال داشت.<sup>(۲۰)</sup>

#### شهادت یحیی فرزند هانی

بعضی از وقایع نگاران می نویسند: پس از شهادت هانی، پسرش یحیی بن هانی متواری شد و پس از ورود امام حسین علیه السلام به کربلا، به ایشان پیوست و در رکاب آن حضرت جنگید و به فیض شهادت نایل گشت.<sup>(۲۱)</sup>

#### ۴- قیس بن مسهر صیداوی (عبدالله بن یقطر)

از رجال نامور در تاریخ عاشورا که زمینه ساز این نهضت بود، عبدالله بن یقطر است. در برخی از منابع قیس بن مسهر صیداوی و در برخی از منابع نیز بشیر بن مسهر صیداوی ذکر شده است.

دو اختلاف تاریخی: در میان مورخان، در مورد عبدالله بن یقطر، دوگونه اختلاف نظریه وجود دارد که عبارتند از:

۱- نام او چیست؟

۲- نامه او از سوی چه کسی بود؟

شیخ مفید (رحمه الله) در ارشاد از این مرد در یک فصل به نام قیس یاد می کند و در فصل دیگر به نام عبدالله بن یقظر.

می گویند، عبدالله بن یقظر، یا قیس بن مسهر صیداوی برادر رضاعی امام حسین علیه السلام بوده است. <sup>(۲۲)</sup> علامه محسن امین می نویسد: قیس بن مسهر صیداوی به امر امام علیه السلام همراه مسلم بن عقیل به سوی کوفه حرکت کرد، پس از چندی نامه مسلم را در مکه به امام رساند <sup>(۲۳)</sup> و سپس با نامه ای از آن حضرت به سوی کوفه آمد امام در این نامه نوشتند:

... در روز سه شنبه هشتم ذی الحجه، از مکه به سوی شما حرکت کردم و چون پیک من به شما رسید، باید کمر متابعت بر بندید و اسباب کاروزار را آماده سازید و مهیای نصرت من باشید که به زودی خود را به شما می رسانم، والسلام.

راز ارسال این نامه این بود آن بود که: مسلم بیست و هفت روز قبل از شهادت خود به امام علیه السلام نامه ای نوشت و در ضمن آن، آمادگی مردم کوفه را جهت حمایت و بیعت با آن حضرت خاطرنشان کرد. البته جمعی از اهل کوفه نیز نامه هایی نوشته بودند و تأکید داشتند که در این جا صد هزار شمشیرزن برای نصرت تو مهیاست، هرچه زودتر خود را به شیعان برسان. <sup>(۲۴)</sup>

عبدالله (یا قیس) - سفیر امام علیه السلام در قادسیه به دست حصین بن نمیر، گرفتار شد. وی بی درنگ نامه را پاره کرد. او را نزد ابن زیاد بردند. ابن زیاد پرسید چرا نامه را پاره کردی؟

قیس جواب داد: تا تو از متن آن آگاه نشوی.

ابن زیاد گفت: نامه از چه کسی و برای چه کسانی نوشته شده بود؟

قیس گفت: از حسین؛ برای جماعتی از اهل کوفه و من نام آنها را نمی دانم. ابن زیاد غضبناک شد و گفت: تو را رها نمی کنم تا اسامی آنان را فاش کنی و یا آن که بالای منبر بروی و بر حسین و برادر و پدرش ناسزا بگویی. او گفت: نام های یاران امام علیه السلام را نمی گویم ولی مطلب دیگر را قبول می کنم. و آنگاه بالای منبر رفت و پس از حمد و ثنا بر امام حسین و برادر و پدرش و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام بر ابن زیاد و پدرش و بنی امیه لعن و نفرین نثار نمود و گفت: ای اهل کوفه من پیک حسین به سوی شما هستم. فرزند رسول الله عازم این دیار است، به سوی او بشتابید. <sup>(۲۵)</sup>

پس از این سخنان کوبنده، او را به دستور ابن زیاد از بالای بام قصر به پایین انداختند و به شهادتش رساندند. <sup>(۲۶)</sup>

در ارشاد اضافه شده است: آن بزرگوار را با دست های بسته از پشت بام پرت کردند و استخوان های بدنش خرد شد و هنوز رمقی داشت که عبدالملک بن عمیر لخمی سرش را از بدن جدا کرد.

قیس همان کسی است که با پنجاه سوار نامه های جمعی از مردم کوفه را با پیمودن سیصد فرسنگ راه به مکه رساند و همراه مسلم بن عقیل به کوفه بازگشت و سپس نامه موفقیت مسلم را به حسین علیه السلام و نامه امام علیه السلام را به کوفه آورد که دستگیر شد.

امام حسین علیه السلام بعد از طی دو بیست فرسخ راه، چون خبر شهادت او را شنید، برای او اشک ریخت و این آیه را قرائت کرد: ﴿فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا﴾.

فرهاد میرزا در «مقام» از مسعودی در «مروج الذهب» نقل می کند: هنگامی که به امام علیه السلام خبر شهادت مسلم بن عقیل، هانی و عبدالله بن یقطر را به همراهان خود داد، جمعی از همراهان آن حضرت که پانصد تن سواره و یک

صد تن پیاده بودند، از امام علیه السلام جدا شدند. از این رو، امام با بقیه یاران خود مقداری آب برداشتند و حرکت کردند <sup>(۲۸)</sup> آنچه در مروج الذهب آمده چنین است: «... فَعَدَلَ إِلَى كَرْبَلَاءَ، وَ هُوَ فِي مِقْدَارِ خَمْسِ مِائَةِ فَارِسٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ أَصْحَابِهِ وَ نَحْوِ مِائَةِ رَاجِلٍ» همراهان امام علیه السلام شامل پانصد سواره و یکصد پیاده بوده اند. پس از عبارت فوق، از کثرت حضور لشکر عمر سعد در کربلا سخن به میان آورده است، لیکن متذکر نمی شود که این گروه یاران امام در چه مقطعی از تاریخ و در کجا از کنار امام پراکنده شدند و فقط می نویسد: «وَ كَانَ جَمِيعُ مَنْ قُتِلَ مَعَ الْحُسَيْنِ فِي يَوْمِ عَاشُورَاءَ بِكَرْبَلَاءَ سَبْعَةً وَ ثَمَانِينَ» <sup>(۲۹)</sup>

مجموع یاران امام علیه السلام که به فیض شهادت نایل آمدند ۸۷ نفر بودند.

گرچه اعلی در «دایرة المعارف» از «بحار الأنوار»، <sup>(۳۰)</sup> نقل می کند که: «کَانُوا أَصْحَابَ الْحُسَيْنِ مِقْدَارَ أَلْفِ فَارِسٍ»؛ اصحاب امام حسین علیه السلام در آن هنگام حدود هزار سوار بودند. ولی توضیح نمی دهد که چه زمانی از امام حسین علیه السلام جدا شده اند.

قابل ذکر است که ابن شهر آشوب می نویسد: آنگاه که مسلم بن عقیل موفقیت خود را مشاهده کرد، نامه ای به امام حسین علیه السلام نوشت و وی را در جریان امور کوفه قرار داد و از او خواست تا به سوی کوفه حرکت کند. این نامه توسط عبدالله بن یقظر برای امام ارسال شده بود که توسط عمال عبیدالله زیاد دستگیر شد، او توسط ابن زیاد کشته شد. <sup>(۳۱)</sup>

ابن شهر آشوب از کسی که نامه امام را به طرف مردم کوفه آورد و دستگیر گردید، به نام قیس بن مسهر صیداوی یاد می کند.

## ۵- میثم تمّار

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه می نویسد: میثم فرزند یحیی، ایرانی، مکنّی به ابوسالم، به رسم بردگان در مدینه، در میان قبیله بنی اسد زندگی می کرد. (۳۲)

میثم از زمینه سازان و پیشمرگان عاشورا است. ابن زیاد آنگاه که جامعه را آبدستن تحوّل عظیم دید و ترسید که مردم به امام حسین علیه السلام پیوندند و بر ضدّ حکومت شام همصدا شوند، اقدام به دستگیری و کشتار یاران آن حضرت کرد. عبید الله میثم و نیز مختار را در بند کرد و در ۲۸ ذیقعدّه (سال ۶۰) ده روز پیش از حرکت به سوی عراق، با وضعیتی سخت، به شهادت رساند.

بعضی از مورّخان می نویسند: ده روز پیش از حضور سالار شهیدان - حسین بن علی علیه السلام در کربلا، حدود ۲۰ روز پس از شهادت مسلم و هانی، میثم تمّار توسط عبیدالله بن زیاد در کوفه به شهادت رسید. میثم تمّار در ضمن سخنان خود گفته بود: به خدا سوگند، این امت پسر دختر پیامبر را در دهم محرم الحرام خواهند کشت و دشمنان دین، آن روز را عید خواهند گرفت و سپس برای امام حسین علیه السلام گریست. (۳۳)

## ملاقات حبیب و میثم

فضیل بن زبیر گوید: میثم تمّار و حبیب بن مظاهر در نزدیکی محله ای از بنی اسد سواره با هم روبه رو شدند و با یکدیگر به گفتگو پرداختند. آن دو، به قدری به هم نزدیک شدند که گردن اسبانشان، به موازات هم درآمد.

حبیب گفت: من پیرمرد اصّلع (کسی که موهای قسمت پیشین سرش ریخته است) شکم بزرگ خرم فروش را می بینم که (نزدیکی دارالزرق کوفه) به جرم



حبّ و دوستی خانواده نبوت به دار آویخته شده و شکم او را دریده اند و برچوبی آویخته اند.

میشم گفت: پس من هم به تو خبر دهم از مرد سرخ فامی که دارای دوگیسوی آویخته از دو سوی چهره است. او را می بینم که از کوفه برای یاری فرزند دختر پیامبر خارج شده و با فداکاری بی مانند خود، به این جرم شهید می گردد و سرش را در کوفه می گردانند. <sup>(۳۴)</sup>

جمعی از شاهدان که سخنان آنان (حبیب و میثم تمار) را می شنیدند گفتند: از این دو، دروغگوتر ندیدیم. پس از آن که آن دو رفتند. رشید هجری یکی دیگر از عاشقان علی علیه السلام سر رسید، سخنان آن دو را به او باز گفتند، او گفت: خدا رحمت کند برادرم میثم تمار را چرا نگفت که به آورنده سر حبیب، از کربلا به کوفه، صد درهم بیشتر از دیگران جایزه می رسد. شنوندگان با شگفتی گفتند: این مرد از آن دو دروغگوتر است ولی چیزی نگذشت که میثم تمار در کوفه به دار آویخته شد و پس از آن سر حبیب را در کوفه گرداندند. <sup>(۳۵)</sup>

علامه محسن امین می نویسد: میثم تمار، غلام زنی از قبیله بنی اسد بود، امیرالمؤمنین علیه السلام وی را خرید و آزاد کرد. نام پدر او یحیی بود <sup>(۳۶)</sup> هنگامی که میثم به محضر امام رسید. حضرت از او پرسید: نامت چیست؟ پاسخ داد: سالم. امام فرمود: پیامبر به من خبر داد که نام تو از سوی پدرت که انتخاب نموده بود میثم است.

میشم گفت: خدا و رسول و امیرالمؤمنین علیه السلام راست گفتند: پدرم مرا میثم نامید.

امام فرمود: چرا به همان نام که پدرت انتخاب کرده است باز نمی گردی؟ و تأکید کرد که نامت همان میثم باشد و میثم پذیرفت.

امام عَلَيْهِ السَّلَام از عاقبت او و چگونگی شهادت و کیفیت پایداری اش خبر داد. حتی مکانِ دار و درخت مورد نظر را به او نشان داد. میثم زیر آن درخت همواره نماز می گزارد و به عمرو بن حُرَیث می فرمود: من همسایه ات خواهم بود و او گمان می کرد که میثم یکی از خانه ها در همسایگی وی را خواهد خرید.

در سال ۶۰ هـ. پس از مرگ معاویه، میثم به مدینه رفت و به دیدار امّ سلمه شتافت و خود را معرفی کرد. امّ سلمه به او گفت: پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بارها از تو به امیرالمؤمنین سفارش هایی داشت. میثم احوال امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام را جویا شد، امّ سلمه گفت: در باغ مشغول کار است. او گفت: سلام مرا به حضرتش ابلاغ کنید. امّ سلمه عطری آورد و گفت محاسن خود را خوشبو کن و افزود: محاسن تو به زودی با خونت خضاب خواهد شد.

او از آنجا وارد کوفه شد و زمانی نگذشت که از سوی عبیدالله دستگیر گردید.

- وقتی آن درخت پیشگفته را بردند، او دانست که شهادتش نزدیک است. او در جلسه عبیدالله، مورد بازجویی قرار گرفت. عبیدالله پرسید: این مرد همان کسی است که، علی را برگزید؟ و سپس گفت: «أَيْنَ رَبِّكَ؟»؛ «خدایت کجاست؟»، میثم پاسخ داد: «بِالْمِرْصَادِ لِكُلِّ ظَالِمٍ وَأَنْتَ أَحَدُ الظَّالِمَةِ»؛ «خدا در کمین ظالمان است و تو یکی از آنان هستی».

عبیدالله گفت: عجم را جرئت تا بدان جاست که هر چه بخواهد بگوید؟!

ابن زیاد گفت: میثم! مولایت درباره من چه خبر داد؟

میثم گفت: مولایم خبر داد تو مرا به دار خواهی آویخت و دار من از سایر دارها کوچک تر است.

در همان حال، دهان مرا لجام خواهی زد و افزود مولایم جایگاه به دار  
آویخته شدن مرا به من نشان داد.

عبیدالله گفت: من باید خلاف پیشگویی او رفتار کنم. از این رو، میثم را در  
زندان هم بند مختار نمود. او در زندان به مختار گفته بود که تو آزاد خواهی شد  
ولی مرا به دار خواهند آویخت و این چنین شد. مردم پای دار میثم جمع شدند  
و او از فضایل علی سخن می گفت. به ابن زیاد خبر دادند که او تو را و خاندان  
بنی امیه را رسوا کرد. عبیدالله گفت: به دهانش لجام بزنید، (اول کسی را که در  
بالای دار لجام زدند، میثم بود). پس از سه روز با خنجر وی را ضربت زدند و  
او صدای تکبیر خود را بلند نمود؛ به طوری که از دهانش خون جاری شد و  
پس از چندی از بالای دار به دیار عالم ملکوت شتافت.

شیخ مفید<sup>(۳۷)</sup> می گوید: ده روز مانده به ورود امام حسین علیه السلام به کربلا، میثم  
به شهادت رسید. او (میثم) خرما فروش بود؛ از این جهت او را تمّار می گفتند و  
همین لقب برایش ماندگار شد. میثم هنگام قتل مسلم بن عقیل در زندان به سر  
می برد.

### تاسوعا

از روز دوم محرم الحرام، که سپاه نور به کربلا قدم نهاد، لشکر ظلمت نیز  
وارد آنجا شد. همواره بر تعداد آنان افزوده می شد و این فزونی به نمایش  
قدرت شبیه تر بود تا یک رزم جدّی و تمام عیار. ولی پس از هفتم محرم صحنه  
کربلا شاهد دگرگونی مهمی شد. تصمیم سردمداران لشکر ظلمت، بسیار مایوس  
کننده بود؛ به طوری که پانصد و به قولی چهارهزار سوار، میان شریعه فرات و  
سپاه امام حسین علیه السلام حایل شدند.

تعدادی از افراد امام، مانند فراس بن جعه و... یکی پس از دیگری از امام جدا شدند. پیشگیری از پیوستن هفتاد سوار از سلحشوران بنی اسد به دعوت حبیب بن مظاهر به سپاه نور از سوی لشکر کفر، و نیز نامه ای که شمر از کوفه برای عمر بن سعد و همچنین «امان نامه» ای که برای عباس بن علی و برادرانش آورده بود،<sup>(۳۸)</sup> همه از یک تصمیم خونین در امر برخورد با پسر پیامبر ﷺ حکایت داشت و یانصد سوار و به قولی چهارهزار سوار میان شریعه فرات و سپاه امام حایل شدند.

امام صادق علیه السلام درباره «تاسوعا» می فرماید: «تاسوعا روزی است که حسین علیه السلام و اصحابش در کربلا محاصره شدند» سپس فرمودند:

«بِأَبِي الْمُسْتَضْعَفِ الْغَرِيبِ»؛<sup>(۳۹)</sup>

«پدرم، فدای آن مستضعف دور از وطن باد!»

آری؛ تاسوعا روز «محاصره» است.

علامه قزوینی در ریاض القدس نقل کرده که حضرت سکینه علیها السلام فرمود:

«عَزَّ مَاؤُنَا فِي يَوْمِ التَّاسِعِ مِنَ الْمُحَرَّمِ»؛

«در روز نهم محرم آب برای ما کمیاب شد».

وقتی که رفتم به عمه ام زینب، جریان تشنگی خود را بگویم، دیدم؛

«أَخِي الرُّضِيعُ فِي حِضْنِهَا وَهِيَ تَارَةٌ تَقُومُ وَتَارَةٌ تَقْعُدُ، وَهُوَ يَضْطَرِبُ

كَاضْطِرَابِ السَّمَكَةِ فِي الْمَاءِ»؛

«برادر شیرخوارم، در آغوش اوست. عمه ام از فرط تشنگی گاهی می ایستاد

و گاه می نشست و آن کودک همانند ماهی در آب، نا آرام و بی قرار بود».

وقتی مرا دید تسلی داد و فرمود:

«صَبْرًا صَبْرًا يَا بَنَ أَخِي»؛

«فرزند برادرم! شکبیا باش، شکبیا باش»

من وقتی این صحنه را دیدم تشنگی خود را فراموش کردم.<sup>(۴۰)</sup>

عمر بن سعد، جهت دریافت نظر نهایی ابن زیاد، در روز هشتم، نامه ای به او نوشت، و در آن یادآور شد: «خداوند آتش جنگ را خاموش نمود، امر امت را اصلاح کرد و حسین قول داد که به سرزمین خود بازگردد و یا مانند یکی از مسلمانان در جایی زندگی کند».<sup>(۴۱)</sup>

ابن زیاد در جواب عمر بن سعد نوشت: «بنگر که حسین و اصحاب او، براساس نظر من عمل می کنند یا خیر؟ اگر تسلیم شدند آنان را به سوی من گسیل دار و گرنه با آنان مقاتله و جنگ کن تا کشته شوند. سپس آنان را «مثله» کن. آنها مستحق این عقوبتند! اگر آنان را کشتی، برنانشان اسب بتاز؛ زیرا آنان «عاق و ظلوم» اند. گرچه این عمل پس از کشته شدن آنان برایشان دردآور نیست، ولی قول مرا نادیده بگیر و بدان عمل کن!»

هنگامی که درخواست عبیدالله بن زیاد را به امام ابلاغ کردند، امام فرمودند:

«مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ أَنْزَلَ عَلَيَّ حُكْمَ ابْنِ مَرْجَانَةَ أَبَدًا».<sup>(۴۲)</sup>

هنگامی که شمر نامه عبیدالله را به عمر بن سعد داد، عمر بن سعد پیش بینی کرد که امام حسین علیه السلام هرگز تسلیم نخواهد شد؛ زیرا روحیه پدرش در وجود اوست.

شمر به عمر بن سعد گفت: «جنگ را آغاز کن در غیر این صورت حکم را به من واگذار!»، عمر بن سعد گفت: «خود بدان اقدام خواهم کرد».

شمر که از آغاز در کربلا بود، وقتی دید در شب هشتم محرم جلسه ای میان حسین بن علی علیه السلام و عمر بن سعد تشکیل شده، به کوفه رفت و به عبیدالله بن

زیاد هشدار داد، از این رو عبیدالله در نامه ای به عمر بن سعد نوشت: «اگر نمی توانی کار را یکسره کنی، حکم سپهسالاری را به شمر واگذار.»<sup>(۴۳)</sup>

عصر تاسوعا، امان نامه ای از سوی عبیدالله به حضرت عباس علیه السلام و برادرانش عرضه شد، لیکن اینان پاسخ دادند: «ما را نیازی به امان شما نیست، امان الهی بهتر از امان پسر سمیه است.»

پس از ارسال این نامه، شمر پیش آمد و بانگ برآورد: «یا بنی اُختی اُنتمُ آمِنونَ»، «شما ای خواهرزادگانم! در امانید.»

آنها پاسخ دادند:

«لَعَنَكَ اللهُ وَلَعَنَ أَمَانَكَ، لَئِنْ كُنْتَ خَالِنَا، أَتُؤْمِنُنَا وَابْنِ بِنْتِ رَسُولِ اللهِ لَا أَمَانَ

لَهُ»<sup>(۴۴)</sup>

«خداوند بر تو و امان نامه ات لعنت کند! اگر تو دایی ما هستی، به ما امان

می دهی ولی برای پسر پیامبر خدا امانی نیست؟!»

در عصر تاسوعا آنگاه که سپاه باطل به سوی لشکر حق حمله ای کرد، امام علیه السلام سر بر زانوی خویش نهاده، به خواب رفته بود. ناگهان صدای غمگین زینب علیه السلام از خواب بیدارش کرد. در همان لحظه، پیامبر صلی الله علیه و آله را به خواب دید که به او فرمودند: «فردا شب میهمان ما خواهی بود.»

امام به برادرش عباس فرمود: «یا عَبَّاسُ ارْكَبْ بِنَفْسِي أَنْتَ يَا أُخِي» طبق نوشته برخی از مورخان امام فرمود: «یا أُخِي ارْكَبْ بِنَفْسِي أَنْتَ»<sup>(۴۵)</sup> برادرم! جانم فدای تو باد! سوار بر مرکب شو و بین اینان چه می خواهند. عباس پاسخ داد: «بلکه، جان من فدای تو باد!»

و آنگاه همراه «زهیر بن قین و حبیب بن مظاهر» و شانزده یا هیجده سوار، در مقابل لشکر عمر بن سعد قرار گرفتند و از آنان پرسیدند: «چرا ناگهان به حرکت درآمدید؟».

پاسخ دادند: «دستور امیر (ابن زیاد) است؛ عیدالله از شما می خواهد که یا جنگ را اختیار کنید و یا تسلیم را».

عباس رضی الله عنه فرمودند: «صبر کنید تا این مسأله را به برادرم گزارش دهم و نظر ایشان را جو یا شوم».

امام رضی الله عنه به عباس فرمودند: «امشب را از آنان مهلت بگیر تا در پیشگاه خدا به نماز بایستیم و به دعا و استغفار پردازیم. چه، او می داند که من نماز، تلاوت قرآن و عبادت را دوست می دارم» <sup>(۴۶)</sup>

در احوال امام می نویسند:

«... فقام الليل كله يُصلي و يستغفر و يدعو و يتضرع، و قام أصحابه كذلك، يُصلون و يدعون و يستغفرون» <sup>(۴۷)</sup>.

«همه ساعات شب را در حال نماز و استغفار و دعا و تضرع در پیشگاه خدا به سربرد. و اصحاب آن حضرت نیز به نماز، دعا و استغفار پرداختند.»

## پی نوشت ها:

۱. نک: سماوی، ابصارالعین، ص ۲۲۳ و ۱۰۵؛ و نک: کمره ای، عنصر شجاعت هفتاد و دو تن و یک تن، ج ۳، ص ۱۶۴. درباره محمد پسر مسلم بن عقیل، شیخ طوسی در رجال خود و سید ضامن در تحفة الأظهار و شیخ اردبیلی در جامع الرواة نقل کرده اند که وی در کربلا به شهادت رسید، اما کسی برای مسلم پسری به نام ابراهیم ذکر نکرده است، به جز علامه مجلسی در بحار که برای آن مدرکی ارائه نداده و مرحوم شیخ عباس قمی در منتهی الآمال از وی نقل کرده است. (سید عبدالرزاق کمّونه حسینی، آرامگاه های خاندان پاک پیامبر، ترجمه صاحبی، ص ۳۰۲، چاپ آستان قدس رضوی).

۲. نک: معالی السبطين، ج ۱، ص ۲۶۶

۳. سپهر، ناسخ التواریخ، ج ۲، فصل فرزندان مسلم؛ امالی صدوق، مجلس ۱۹، صص ۷۶، ۸۱

ح ۲

۴. نفس المهموم، ص ۱۶۱

۵. معالی السبطين، ج ۲، ص ۴۵

۶. بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۰۰، باب ۳۸

«فلما طال بالغلامين المكث حتى صارا في السنة، قال أحدهما لصاحبه يا أخی، قد طال بنا مکتنا و یوشک أن تفتی أعمارنا و تبلی أبداننا فإذا جاء الشیخ فأعلمه مکاننا و تقرب إليه بمحمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لعله یوسع علينا فی طعامنا و یزیدنا فی شرابنا فلما جنهما اللیل أقبل الشیخ إليهما بقرصین من شعیر و کوز من ماء القراح، فقال له الغلام الصغیر: یا شیخ أتعرف محمداً؟ قال: فکیف لا أعرف محمداً و هو نبی! قال: أفتعرف جعفر بن أبی طالب؟ قال و کیف لا أعرف جعفرأ و قد أنبت الله له جناحین یطیر بهما مع الملائکة کیف یشاء. قال: أفتعرف علی بن أبی طالب؟ قال: و کیف لا أعرف علیاً و هو ابن عم نبی و أخو نبی! قال له یا شیخ، فنحن من عترة نبیک محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و نحن من ولد مسلم بن عقیل بن أبی طالب بیدک أساری، نسألك من طیب الطعام فلا تطعمنا و من بارد الشراب فلا تسقینا و قد ضیقت علينا سجننا...»

۷. نفس المهموم، ص ۶۹؛ معالی السبطين، ج ۲، ص ۴۲؛ دمع السجوم، ص ۱۶۶

۸. نفس المهموم، ص ۶۹؛ معالی السبطين، ج ۲، ص ۴۳

۹. نک: زندگانی امام حسین، عمادزاده، ج ۱، ص ۲۷۵؛ معالی السبطين، ج ۲، ص ۴۴

۱۰. معالی السبطين، ج ۲، ص ۴۷ با تفاوتی مختصر.

۱۱. خصائص الحسينیه، بخش فرزندان مسلم؛ معالی السبطين، ج ۲، صص ۴۴ و ۴۵



١٢. دائرة المعارف، ج ١٨، ص ٣٨٢، «هاني بن عروة المرادي المذحجي الإمامي الثقة الشهيد بالكوفة مع مسلم بن عقيل، كان من اشراف الكوفة وأعيان الشيعة أدرك النبي وتشرّف بصحبته».
- و نیز نک: مامقاني، تنقيح المقال، ج ٣، صص ٢٨٨ - ٢٩٠، چاپ قديم - ابن شهر آشوب، مناقب، ج ٤، ص ٩٨
١٣. نک: ذهبي، تاريخ الاسلام، ج ٤، ص ١٧٠
١٤. دائرة المعارف علمي، ج ١٨، ص ٣٨٢
١٥. ترجمه مقاتل الطالبين، ص ٩٧؛ كامل، ج ٤، ص ٢٧
١٦. مشيرالأحزان، ص ١٤
١٧. نک: مقاتل الطالبين، ص ٩٧
١٨. نک: رجال السيد بحر العلوم، ج ٤، صص ٣٣ - ٣٦
١٩. «و الله على أعظم العار إن أسلم جارى و ضيفى و رسول بن رسول الله و أنا حى صحيح الساعدين كثير الأعوان».
٢٠. نک: رجال السيد بحر العلوم، صص ٣٣ - ٣٦
٢١. رجال السيد بحر العلوم، ج ٤، ص ٥٢، «لما قتل هاني مع مسلم بن عقيل فرأبته يحيى واختفى عند قومه خوفاً من ابن زياد - لعنه الله - فلما سمع بنزول الحسين عليه السلام بكرلاء جاء وانضم إليه ولزمه إلى أن ثبت القتال يوم الطّف، فتقدّم وقُتل من القوم رجالاً كثيرة، ثم نال شرف الشهادة - رضوان الله عليه».
٢٢. ارشاد مفيد، صص ٢٢٠ و ٢٣
٢٣. اعيان الشيعة، ج ١، ص ٥٨٩
٢٤. معالى السبطين، ج ١، صص ١٤٠ و ١٤١؛ منتهى الآمال، ج ١، ص ٣٢٤؛ دمع السجوم، ص ١٨٥
٢٥. دمع السجوم، صص ١٨٥ و ١٨٦
٢٦. جلاء العيون، ص ٥٣٨؛ مقرر، ص ٢٠٦؛ ارشاد مفيد، ج ٧٢، ص ٢٢٠ چاپ بصيرتى.
٢٧. آيت الله كوه كمره اى، عنصر شجاعت، ج ١، ص ١٨٢
٢٨. نک: قمقام (فرهاد ميرزا) ج ١، ص ٢٤٩، بخش خروج امام به سمت عراق.
٢٩. نک: مسعودى، مروج الذهب، ج ٣، ص ٧١، طبع دارالمعرفة - بيروت.
٣٠. بحار الأنوار، ج ١٠، ص ٢٠٩، طبع قديم.

٣١. نك: ابن شهر آشوب، مناقب، ج ٤، ص ١٠٠ و ١٠١، نامه مسلم: «أما بعد: فإنني أخبرك أنه قد بايعك من أهل الكوفة كذا، فاذا أتاك كتابي هذا فآلَعَجَل العجل فإن الناس معك وليس لهم في يزيد رأي ولا هوى...»

٣٢. شرح نهج البلاغه، ج ٢، صص ٢٩١ و ٢٩٢

٣٣. نك: ميرزا ابوالفضل تهراني، شفاء الصدور.

٣٤. قاموس الرجال، ج ٣، ص ٦

٣٥. نك: كشّي، رجال ج ١، ص ٢٩٢

٣٦. نك: امين، اعيان الشيعة، ج ١٠، ص ١٩٨

٣٧. ارشاد، ص ١٨٨

٣٨. بلاذري، انساب الأشراف، ج ٢، صص ١٨٩ - ١٨٦

٣٩. سفينة البحار، ذيل كلمه تسع.

٤٠. رياض القدس، ج ٢، ص ٢٥٤

٤١. وقايع الأيام، صص ٢٨٤، ٢٩٢، ٢٩٧، ٢٩٨

٤٢. بلاذري، انساب الأشراف، ج ٢، ص ١٨٣؛ وقايع الأيام - صص ٢٩٢، ٢٩٧ و ٢٩٨

٤٣. وقايع الأيام، ص ٢٩٩

٤٤. الكامل، ج ٤، ص ٥٦؛ تاريخ طبري، ج ٦، ص ٣١٥

٤٥. بلاذري، انساب الاشراف، ج ٢، ص ١٨٩؛ ارشاد، مفيد، ص ٢٣٠

٤٦. «إِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَصْرِفَهُمْ عَنَّا فِي هَذَا الْيَوْمِ؛ فَافْعَلْ لَعَلَّنَا نُصَلِّيَ لِرَبِّنَا فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ، فَإِنَّهُ يَعْلَمُ

أَنِّي أَحِبُّ الصَّلَاةَ لَهُ وَتِلَاوَةَ كِتَابِهِ...»

٤٧. شيخ مفيد، ارشاد، ص ٢٣٢

## عاشورا

ابن اثیر در «النهایه» ذیل واژه «عشر» آورده است: عاشورا روز دهم محرم را گویند و یک نام اسلامی است.<sup>(۱)</sup>

فیروز آبادی در قاموس، ذیل ماده «عشر» می نویسد: عاشوراء و عَشوراء و عاشور، دهم یا نهم محرم را گویند.<sup>(۲)</sup>

بعضی از لغت دانان گفته اند: اینکه عاشورا یک اسم اسلامی است سخن بجا و درستی است؛ زیرا، کلمه عاشورا در مناجات موسای کلیم آمده است:

«خداوند! چرا اُمّت محمد را بر دیگر اُمّت ها برتری بخشیدی؟ خداوند در پاسخ وی فرمود: به جهت ده ویژگی... و عاشورا.»

وقتی موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ پرسید عاشورا چیست؟! ندا رسید:

«عاشورا روز گریه و حالت گریستن بر فرزند محمد و روز سوگواری و عزاداری بر مصیبت فرزند مصطفی است.»<sup>(۳)</sup>

بنابراین، پیش از اسلام از کلمه «عاشورا»، به معنای روز عزاداری حسین بن علی عَلَيْهِ السَّلَامُ یاد شده است.

عاشورا در تاریخ قبل از اسلام همواره مورد توجه اقوام و صاحبان اندیشه بوده و به عنوان یکی از «روزهای خدا» شهرت داشته است؛ «إِنَّ عَاشُورَاءَ يَوْمٌ مِنْ أَيَّامِ اللَّهِ».<sup>(۴)</sup>

### عاشورا کدامین روز از هفته بود؟

در این که عاشورا در چه روزی از هفته رخ داد، اختلاف نظریه وجود دارد:

۱- گروهی نوشته اند روز جمعه به وقوع پیوست.<sup>(۵)</sup>

۲- برخی این رخداد را روز پنج شنبه می دانند.<sup>(۶)</sup>

۳- تعدادی بر این باورند که روز دوشنبه بوده است.<sup>(۷)</sup>

۴- بعضی روز چهارشنبه را نوشته اند. <sup>(۸)</sup>

۵- و در بعضی روایات آمده است که عاشورا روز شنبه بهوقوع پیوسته است؛ «يَخْرُجُ الْقَائِمُ يَوْمَ السَّبْتِ يَوْمَ عَاشُورَاءَ». <sup>(۹)</sup>

### شام عاشورا

صاحب عوالم می نویسد: امام عَلَيْهِ السَّلَامُ در شام عاشورا، که به عنوان حل بیعت، با یاران سخن می گفت، پس از مطالبی کوتاه، به آنان فرمود:

«این تاریکی شب را برای خود شتر راهوار پندارید و از چشم دشمن دور شوید؛ زیرا آنان تنها مرا می جویند و اگر بر من دست یابند، با شما کاری نخواهند داشت. شما آزادید و من بیعت را از شما برداشتم؛ بنابراین، می توانید بروید.»

آنان یک صدا اظهار داشتند: «نه، به خدا قسم! هرگز چنین نخواهد شد.»

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود:

«فردا همه کشته خواهید شد و کسی نجات نمی یابد.»

یاران ابا عبدالله گفتند: «حمد، سزاوار خداوندی است که توفیق شهادت در کنار تو را به ما عنایت کرد.» <sup>(۱۰)</sup>

در شب عاشورا، یاران امام چنان عاشقانه به عبادت پرداختند که به گفته راوی:

«لَهُمْ دَوِيٌّ كَدَوِي النَّحْلِ مَا بَيْنَ قَائِمٍ وَقَاعِدٍ وَ رَاكِعٍ وَ سَاجِدٍ». <sup>(۱۱)</sup>

«آنان را زمزمه ای است چونان زمزمه ای که از کندوی زنبور عسل شنیده می شود. آن شب را گروهی در حال رکوع بودند، بعضی در سجود و بعضی در ذکر و دعا به سر بردند.»

نیز در حدیث آمده است:

«بأثوا قارئین ساجدین»<sup>(۱۲)</sup>

«آنان شب را در قرائت قرآن و سجده گذراندند.»

جمعی از سربازان عمر بن سعد با دیدن این حالت، متحوّل شدند و حدود ۳۲

تن به امام عَلَيْهِ السَّلَام پیوستند.<sup>(۱۳)</sup>

### اعمال شب عاشورا

#### 1- احیا در شب عاشورا

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درباره عظمت و اهمّیت عرفانی شب عاشورا فرمود:

«مَنْ أَحْيَا لَيْلَةَ عَاشُورَاءَ فَكَأَنَّمَا عَبَدَ اللَّهَ عِبَادَةَ جَمِيعِ الْمَلَائِكَةِ وَ أَجْرُ الْعَامِلِ

فِيهَا كَأَجْرِ سَبْعِينَ سَنَةً»<sup>(۱۴)</sup>

«کسی که شب عاشورا احیا بگیرد، گویی به اندازه عبادت تمام فرشتگان

عبادت کرده است و پاداش عبادت در آن شب، به اندازه پاداش هفتاد سال

عبادت است.»

#### 2- نماز (عملیات عرفانی) و دعا

ابن عباس گوید: پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: در شب عاشورا چهار رکعت نماز با

کیفیت خاصّ خوانده شود و پس از نماز دعای ویژه ای مورد توجّه آن حضرت بوده است.

از نمازهایی که در شب عاشوار مورد توجّه پیامبر بود، عبارت است از: چهار

رکعت که در هر رکعت پس از حمد پنجاه بار سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» خوانده

می شود و پس از نماز ذکر صلوات بسیار بر محمّد و آل محمّد مورد تأکید است

و نیز لعن و نفرین بر مخالفان آل محمّد عَلَيْهِمُ السَّلَام و دعایی خاصّ نیز در کتاب بحار

آمده است.

بنابراین، احیا و انجام نماز و پرداختن به دعا در شب عاشورا توسط یاران امام حسین علیه السلام در راستای دستورات فوق بوده است. <sup>(۱۵)</sup>

### 3- حضور در کربلا

امام صادق علیه السلام فرمود:

«مَنْ بَاتَ عِنْدَ قَبْرِ الْحُسَيْنِ علیه السلام لَيْلَةَ عَاشُورَاءَ لَقِيَ اللَّهَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مُطْخًا بِدَمِهِ كَأَنَّمَا قُتِلَ مَعَهُ فِي عَرَصَةِ كَرْبَلَاءَ». <sup>(۱۶)</sup>

«کسی که شب عاشورا را در کنار قبر حسین علیه السلام تا صبحدم بیتوته کند، مانند کسی است که در کربلا همراه امام علیه السلام با دشمنان جنگیده است.»

ابن اثیر در الکامل می نویسد:

«فَلَمَّا أَمْسَوْا قَامُوا اللَّيْلَ كُلَّهُ يُصَلُّونَ وَ يَسْتَغْفِرُونَ وَ يَتَضَرَّعُونَ وَ يَدْعُونَ». <sup>(۱۷)</sup>

«هنگامی که شب فرا رسید، همه به نماز، استغفار، تضرع و دعا در پیشگاه خدا پرداختند.»

بلاذری در انساب الأشراف نیز می نویسد: وقتی شب فرا رسید حسین و

یارانش، همگی به نماز، تسبیح، تهلیل، استغفار و دعا پرداختند؛

«وَلَمَّا جَنَّ اللَّيْلُ عَلَى الْحُسَيْنِ علیه السلام وَأَصْحَابِهِ قَامُوا اللَّيْلَ كُلَّهُ يُصَلُّونَ وَيُسَبِّحُونَ وَيَسْتَغْفِرُونَ وَيَدْعُونَ وَيَتَضَرَّعُونَ». <sup>(۱۸)</sup>

شب عاشورا، شب یاران امیرالمؤمنین علیه السلام در صفین را تداعی می کرد؛ شبی

که علی علیه السلام به دلیر مردان همراه خود توصیه کرد:

«أَلَا إِنَّكُمْ مُلَاقُوا الْعَدُوِّ إِنْ شَاءَ اللَّهُ، فَاطْبِلُوا اللَّيْلَةَ الْقِيَامَ وَ أَكْثِرُوا تِلَاوَةَ الْقُرْآنِ وَ اسْأَلُوا اللَّهَ الصَّبْرَ وَ النَّصْرَ»؛ <sup>(۱۹)</sup>

«هان! بدانید، به زودی با دشمن درگیر خواهید شد. پس امشب را بیشتر به

نماز و تلاوت قرآن مشغول شوید و از خداوند صبر و نصرت بخواهید.»

## عباس علیه السلام در اندیشه آینده

زهیر بن قین شب عاشورا عباس بن علی علیه السلام را گریان دید، راز آن را جویا شد. عباس پاسخ داد: به حال اهل بیت حسین علیه السلام در شب آینده می اندیشم و می گریم. <sup>(۲۰)</sup>

آن شب امام حسین علیه السلام نیز با خنجر، خارهای حوالی خیمه را بریدند و به کناری انداختند. وقتی سبب را پرسیدند، فرمود: فردا دختران من از روی همین خارها عبور خواهند کرد.

امام علیه السلام شب عاشورا در جمع یاران خود این چنین خطبه خواندند:

«با بهترین وجه به ستایش و ثنای خدا می پردازم و در همه حال، از خوشی و تلخکامی، خدا را شکر و سپاس می گویم. خدای! تو را حمد می گویم که ما را به «نبوت» پیامبر صلی الله علیه و آله گرامی داشتی و قرآن را به ما آموختی و ما را در دین فقیه و بینا ساختی و به ما گوش ها، چشم ها و دل ها (راه های درک حقایق) ارزانی داشتی و ما را در شمار مشرکان قرار ندادی.

اما بعد؛ من اصحابی برتر و اهل بیته نیکوکارتر و عامل تر به قانون صله رحم، از اصحاب و اهل بیت خود سراغ ندارم. خداوند همه شما را جزای خیر عنایت کند! (و افزودند) جدّم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مرا خبر داده، از آینده ام که به طرف عراق حرکت خواهم کرد و در سرزمینی به نام «عمورا- کربلا» <sup>(۲۱)</sup> فرود خواهم آمد و در همان جا به شهادت خواهیم رسید و آن وعده نزدیک است. آگاه باشید! که من از فردا خبر دارم و به شما اذن رفتن از این سرزمین را می دهم. پس برخیزید و بروید و از ناحیه من آزادید. از پوشش تاریکی شب استفاده کنید و هریک از شما دست یکی از اهل بیت مرا بگیرد و از این سرزمین بروید و خدا همه شما را بهترین جزا عنایت کند! پس به سوی آبادی ها و

شهرهای خود متفرق گردید. این قوم فقط مرا می جویند. هنگامی که به من دست (یابند) با کس دیگر کاری ندارند». (۲۲) و (۲۳)

امام سجاد علیه السلام می گوید: من از شکاف خیمه ام، سخنان پدرم را در جمع اصحاب می شنیدم، سکوت باشکوهی بود.

امام پس از سخنانی چند، با ابراز احساسات خالصانه یاران با وفا مواجه شد، لذا لب به سخن گشوده، فرمودند: «شما را بشارت دهم به جنت دنیوی. به خدا سوگند! ما به قدری که خدا می داند مکث و درنگ می کنیم تا آن قائم ما ظهور کند، او از دشمنان ما انتقام می گیرد و من و شما مشاهده می کنیم آنان را در زنجیرها و زندانها و انواع کیفرها...»

### تحلیلی از مسأله «حل بیعت»

در مسأله حل بیعت اختلاف چندانی به چشم نمی خورد و اختلاف در جدایی تعدادی از یاران از امام علیه السلام در شب عاشورا است که سه نظریه عمده به چشم می خورد:

۱- در شب عاشورا جمعی از یاران از امام جدا شده، دست از یاری اش برداشتند.

۲- هیچ کس از یاران امام از آن حضرت جدا نشدند.

۳- جمعی از یاران از امام جدا شدند، ولی نه در شب عاشورا؛ بلکه در میان راه.

در تحلیل حل بیعت، بهتر است ابتدا به تعداد شهدای کربلا اشاره کنیم و سپس به بیان دیدگاه و در آخر به اظهار نظر نهایی بپردازیم. (۲۴)



## تعداد یاران امام حسین علیه السلام و شهدای کربلا

آیا در شب عاشورا، کسی از یاری امام حسین علیه السلام دست برداشت؟

در مورد تعداد یاران امام حسین علیه السلام در شب عاشورا اختلاف است؛ چنان که در باب جدایی و عدم جدایی یاران در شب عاشورا اختلاف به چشم می خورد.

علامه مجلسی (رحمه الله) این مسأله را یادآور می شود که: محفل و انس عرفانی یاران امام علیه السلام در شب عاشورا، موجب بیداری ۳۲ تن از سپاهیان عمر سعد و پیوستن آنان به امام شد. <sup>(۲۵)</sup>

فرهاد میرزا در قمقام می نویسد: امام حسین علیه السلام با ۱۸ تن از اهل بیت و ۶۰ تن از انصار، به کربلا وارد شد. <sup>(۲۶)</sup> همچنین سید بن طاووس در لهوف با نقل حدیثی از امام باقر علیه السلام بر این نکته پای می فشارد که تعداد یاران امام علیه السلام ۴۵ سواره و ۱۰۰ نفر پیاده بوده اند. او به جدا شدن کسی از سپاه امام علیه السلام اشاره ای نمی کند. <sup>(۲۷)</sup>

ابن قتیبه، مورخ نامی (۲۷۰ هـ) می نویسد: «جمعی در شب عاشورا از یاری امام حسین علیه السلام دست برداشتند و تنها سیصد نفر باقی ماند». <sup>(۲۸)</sup> البته برخی از مورخان نوشته اند: «همه رفتند و تنها چهل تن پیاده و سی و دو تن سواره باقی ماندند».

مسعودی در مروج الذهب آورده است: یاران امام حدود پانصد نفر بودند که هشتاد و هفت نفر از آنان به شهادت رسیدند <sup>(۲۹)</sup> ولی توضیح نمی دهد که افراد دیگر (غیر از شهیدان) چه زمانی و چگونه از امام جدا شدند. همین نویسنده در اثبات الوصیه، مبحث امام حسین علیه السلام، یاران امام علیه السلام را شصت و یک تن دانسته، می گوید همه آنان شهید شدند. <sup>(۳۰)</sup>

در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، در ذیل آیه ۳۴ سوره مبارکه بقره، آمده است: «جمعی از اصحاب امام در آن شب از آن حضرت جدا شدند». مرحوم سپهر نیز همین عبارت را در کتاب ناسخ التواریخ ترجمه کرده است، ولی بسیاری از مورخان نامور و سیره نویسان، بر این مسأله تأکید دارند که: «حل بیعت و اذن جدایی از امام، مورد استقبال یاران قرار نگرفت»،<sup>(۳۱)</sup> و حتی مسلم بن عوسجه گفته است که: «وَمَا نَعْتَذِرُ إِلَى اللَّهِ فِي أَدَاءِ حَقِّكَ؟»؛ «اگر از تو جدا شویم، در باب ادای حق تو، در پیشگاه خدا چه عذری خواهیم داشت؟» و سپس همگان؛ از جمله اهل بیت نیز اظهار وفاداری کردند.<sup>(۳۲)</sup>

امام سجاد علیه السلام می گوید: «در شب عاشورا پدرم همراهان و یاوران خود را یکجا جمع کردند و فرمودند:

«يَا أَهْلِي وَشِيعَتِي اتَّخِذُوا هَذَا اللَّيْلَ جَمَلًا لَكُمْ فَأَنْجُوا بِأَنْفُسِكُمْ، فَلَيْسَ يَطْلُبُونَ غَيْرِي، وَأَنْتُمْ فِي حِلٍّ وَسَعَةٍ مِنْ بَيْعَتِي وَعَهْدِي أَلَذَى عَاهَدْتُمْونِي عَلَيْهِ».

«ای پیروان من، تاریکی شب را به سان شتری راهوار پندارید و خود را نجات دهید؛ زیرا آنان کسی را غیر از من طالب نیستند و شما از بیعت و پیمانی که با من بسته اید آزادید.»

آنگاه که یاران، سخن امام را شنیدند، همگی به یک زبان گفتند: «مولای م! سوگند به خدا هرگز دست از دامن تو بر نمی داریم!»<sup>(۳۳)</sup>

بلاذری می نویسد: «شب عاشورا کسی از امام جدا نشد، تنها در شب هفتم، سه شب قبل از شام عاشورا، هنگامی که موقعیت صحنه روشن شد «فراس جعده» از همراهی امام منصرف شد و امام علیه السلام هم به او اجازه رفتن داد. این مسأله هنگامی بود که پانصد سوار میان امام و شریعه فرات، فاصله انداخته، او را در محاصره بی آبی قرار داده بودند.»<sup>(۳۴)</sup>

## دیدگاه‌ها

آنچه از تاریخ به دست می‌آید، آن است که دنیا پرستان با امام عَلَيْهِ السَّلَامُ همراهی نداشتند و اگر ایامی را همراه آن حضرت سپری کردند، در هنگام مخصه و حساس، آن حضرت را تنها گذاشتند و اختلاف در مکان و زمان این جدایی است که بعضی گفته‌اند پس از ملاقات سپاه امام با سپاه حر در میان راه بوده و بعضی بر این باورند که این جدایی، هنگام رسیدن خبر شهادت مسلم به امام عَلَيْهِ السَّلَامُ در میان راه، منزل زباله، و یا شب عاشورا بوده است. به نظر می‌رسد شب عاشورا این مسأله رخ نداده است.

آری؛ آنگاه که امام عَلَيْهِ السَّلَامُ از مکه عازم کوفه بودند، در میان راه، پیش از برخورد با سپاه حر، در خطبه ای به یاران فرمودند:

«أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ أَتَانَا خَيْرٌ فَطِيعٍ، قُتِلَ مُسْلِمٌ بَنُ عَقِيلٍ وَ هَانِي بَنُ عُرْوَةَ وَ عَبْدِ اللَّهِ بَنُ يَقْطُرٍ، وَ قَدْ خَذَلْنَا شِيعَتَنَا، فَمَنْ أَحَبَّ مِنْكُمْ الْإِنصِرَافَ فَلْيَنْصِرِفْ فِي غَيْرِ حَرْجٍ، لَيْسَ عَلَيْهِ مِنَّا ذِمَامٌ. فَتَفَرَّقَ النَّاسُ عَنْهُ، وَ أَخَذُوا يَمِيناً وَ شِمَالاً حَتَّى بَقِيَ فِي أَصْحَابِهِ الَّذِينَ جَاءُوا مَعَهُ مِنَ الْمَدِينَةِ وَ نَفَرِ يَسِيرٍ مِمَّنْ انْضَمُّوا إِلَيْهِ»<sup>(۳۵)</sup>.

پس از خطبه امام، همه رفتند، جز کسانی که از مدینه همراه امام آمده بودند و چندتن از دیگران، که در راه به امام پیوسته بودند.

ابن اثیر می‌گوید: «وقتی خبر شهادت مسلم و برادر رضاعی امام عَلَيْهِ السَّلَامُ به ایشان ابلاغ شد، امام عَلَيْهِ السَّلَامُ خطبه ای خواندند و به همگان خطاب کردند و فرمودند: «قَدْ خَذَلْنَا شِيعَتَنَا...».

پس از سخنان امام، اصحاب از چپ و راست متفرق شدند و تنها یارانی که از مکه با امام بودند، ماندند.<sup>(۳۶)</sup>

مقتل نویسان معتبر؛ از جمله سید بن طاووس می نویسد: «هنگامی که خبر شهادت مسلم به امام رسید و مطلب برای همراهان امام بازگو شد، همراهان طماع و اهل تردید، راه خود را از امام جدا کردند و تنها اهل بیت و شایستگان از اصحاب او ماندند.» <sup>(۳۷)</sup>

برخی از مورخان نوشته اند که امام علیه السلام به برادرش - عون - دستور دادند: «به هرکس که جدا می شود، پنج دینار به عنوان خرجی راه بپردازد.» <sup>(۳۸)</sup>

طبری <sup>(۳۹)</sup> می نویسد: امام در منزلگاه بیضه، در جمع یاران و سپاه حر، خطبه ای ایراد کرد و در پایان آن فرمود:

«فَلَكُمْ فِيَّ أُسْوَةٌ، وَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَتَقْضَتْمْ عَهْدُكُمْ وَخَلَعْتُمْ بَيْعَتِي مِنْ أَعْنَاقِكُمْ فَالْعَمْرِي مَا هِيَ لَكُمْ بُنْكَرٌ، لَقَدْ فَعَلْتُمُوهَا بِأَبِي وَأَخِي وَابْنِ عَمِّي مُسْلِمٍ.»

«من اسوه شمایم و اگر مانند من عمل نکنید و عهد پیمانتان را نادیده بگیرید و بیعتم بشکنید، به جان خودم سوگند که این در نظر شما امر ناپسندی نیست؛ زیرا شما با به پدر، برادر و پسر عمویم مسلم چنین معامله ای را کردید.»

این مطالب نشان می دهد که بی وفایانی در کنار امام بودند و از او جدا شدند؛ زیرا کلام امام در جمع عشاق، در شب عاشورا، حکایت از آن دارد که یاران امام یک دست و همگان مورد اعتماد آن حضرت بوده اند. میان این دو سخن، تفاوت فاحشی است و از آن به دست می آید که افرادی قبل از شب عاشورا از امام علیه السلام جدا شدند.

حدیث معروفی از حضرت سکینه علیها السلام نقل شده که می گوید:

«در شب عاشورا آنگاه که پدرم به یاران گفتند: «در این لحظه هدفی جز قتل من و کسانی که به همراه من جهاد می کنند، ندارند» <sup>(۴۰)</sup> پدرم سر به پایین گرفت و آنان ده نفر، ده نفر و گاهی بیست نفر، بیست نفر رفتند.» <sup>(۴۱)</sup>

از میان معاصرین نیز علامه تستری صاحب «قاموس الرجال»<sup>(۴۲)</sup> در شرح حال زهیر بن قین می نویسد: «... إِنَّهُ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مَسَاءِ النَّاسِعِ: هَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَكُمْ فَاتَّخِذُوهُ جَمَلًا»، كِنَايَةً عَنِ أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَفَعَ الْبَيْعَةَ عَنْهُمْ فَيَذْهَبُوا حَيْثُ شَاءُوا. وی در ادامه همین کلام می نویسد: «زهیر برخاست و گفت: دوست دارم در راه تو هزاران بار کشته شوم» اگر کسی از امام جدا شده بود، مورد اشاره قرار می گرفت.

حقیقت امر همان است که، امام عَلَيْهِ السَّلَامُ در میان راه واقعیت را با آنان در میان گذاشتند و بعضی از آنها، از امام جدا شدند. هرچند که امام در شب عاشورا نیز مسأله انصراف را بزرگوارانه پیش کشیدند، لیکن کسی در این مرحله، از امام جدا نگشت. مؤید این نظر حداقل، نکات ذیل است:

- ۱- نگهبانان عمر بن سعد که تمام حوالی آن منطقه را زیر نظر داشتند، درباره برخورد با جدشدگان از کاروان امام، گزارشی ارائه نداده اند.
- ۲- در تاریخ مشاهده نشده که کسی از جدشدگان، در شرح خاطرات خود گفته باشد من در شب عاشورا از امام جدا شدم.
- ۳- مقتل نویسان مورد اطمینان نیز، مسأله رفتن همراهان در شب عاشورا را نفی کرده اند. (هرچند بعضی در این باره سکوت را برگزیده اند).
- ۴- در سخنان هیچ یک از یاران، که اظهار وفاداری کرده اند، کنایه ای از رفتن دیگران و یا گلایه ای از آنان نیست. بی شک اگر کسی یا جمعی جدا می شد، در اظهار وفاداری یاران منعکس می گردید.

۵- مقتل نویسان پیوستن ۳۲ تن از سپاه عمر بن سعد به سپاه امام را گزارش کرده اند<sup>(۴۳)</sup> بدیهی است اگر کسی از سپاه امام جدا می شد، آن را نیز می نوشتند.

۶- امام علیه السلام در جمع یاران در شب عاشورا فرمودند: من کسی را با وفاتر و بهتر از اصحابم نمی شناسم و اصحاب کسی را از حیث نیکی و پرداختن به صله رحم، همسنگ اصحاب خود نمی یابم؛

«... فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا أَوْفَى وَلَا خَيْرًا مِنْ أَصْحَابِي وَلَا أَهْلَ بَيْتِ أَبْرَ، وَلَا أَفْضَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، فَجَزَاكُمْ اللَّهُ عَنِّي خَيْرَ الْجَزَاءِ»<sup>(۴۴)</sup>.

به دنبال این سخن بود که امام علیه السلام سخن از حل بیعت به میان آورد. و شرح آن پیشتر گذشت و این سخن گواه است بر عدم استحکام حدیث جدایی یاران در شب عاشورا.

۷- بلاذری در انساب الأشراف و دیگران؛ از جمله: محدث قمی، در دو اثر معروف خود،<sup>(۴۵)</sup> روایات فرار برخی از یاران از کنار امام در شب عاشورا را ذکر نکرده اند.

همچنین دکتر محمد ابراهیم آیتی در کتاب «بررسی تاریخ عاشورا» در این مورد، می نویسد: «شیخ مفید، طبری، ابوالفرج و ابن کثیر این خطبه را نقل کرده اند، ولی هیچ نگفته اند که در این هنگام، کسی از اصحاب، از کنار امام، رفته باشد»<sup>(۴۶)</sup>.

علامه مجلسی (رحمه الله) نیز در جلاء العیون، خطبه فوق را اصل قرار داده، از حدیثی که مفاد آن «برخی رفتند» می باشد، با بی اعتنایی خاص به عنوان «قیل» یاد کرده است.

در شب عاشورا، زینب علیها السلام با افسردگی ویژه ای رو به امام علیه السلام کرده، گفتند: «آیا یاران را آزموده ای تا تو را فردا تحویل دشمن ندهند؟!»  
 علامه نراقی در طاقدیس، راجع به «حل بیعت» از سوی امام علیه السلام و پاسخ یاران چنین می سراید:

گرد آورد آن شهنشاه سترگ	جمله اصحاب از خرد و بزرگ
از برادر و ز برادر زادگان	هم ز فرزندان و یاران جملگان
گفت با ایشان که ای آزادگان	ای همه از طینت ما زادگان
ای همه از خاک علیین پاک	ای همه در خاک مهر تابناک
بیعت خود از شما برداشتم	من شما را با شما بگذاشتم
این شب تار است و دشت بیکران	راه ها پیدا به اطراف جهان
دشمنان در خواب ظلمت پرده دار	راه های روشن اندر هرکنار
با من اینان را سرکار است و بس	چون که من هستم نجویند هیچ کس
بهر من این آسیا در گردش است	بهر من این سیل اندر جنبش است
چونکه جانبازان میدان وفا	این شنیدند از شه ملک صفا
جمله یکبار آمدند اندر خروش	لجه دریای عشق آمد به جوش
جمله گفتند ای خلیفه کردگار	ای جمال حق ز رویت آشکار
جسم خوش باشد فدای جان شود	از برای جان خود قربان شود <sup>(۴۷)</sup>

### دلداری خواهر

ابن اثیر می نویسد: در شب عاشورا هنگامی که امام علیه السلام مشغول تیزکردن شمشیر بودند، این چنین زمزمه می کردند:

يَا دَهْرُ أَفْ لَكَ مِنْ خَلِيلٍ كَمْ لَكَ بِالْأَشْرَاقِ وَالْأَصِيلِ

مِنْ طَالِبٍ وَصَاحِبِ قَتِيلٍ وَالِدَهُرٌ لَا يَقْنَعُ بِالْبَدِيلِ  
وَكُلُّ حَيٍّ فَآلِي سَبِيلٍ مَا أَقْرَبُ الْوَعْدُ إِلَى الرَّحِيلِ

راوی می گوید: زینب علیها السلام با شنیدن این اشعار، اختیار از دست داد و به سوی حسین حرکت کرد و فریاد برآورد:

«وَاتَكْلَاهُ! لَيْتَ الْمَوْتَ أَعْدَمَنِي الْحَيَاةَ، الْيَوْمَ مَاتَتْ أُمِّي فَاطِمَةُ، وَأَبِي عَلِيٌّ، وَ  
أَخِي الْحَسَنُ، يَا خَلِيفَةَ الْمَاضِينَ وَثِمَالَ الْبَاقِينَ».

امام علیها السلام بدو نگریست و فرمودند:

«يَا أُخْتَاهُ! لَا يَذْهَبَنَّ بِحِلْمِكَ الشَّيْطَانُ».<sup>(۴۸)</sup>

سخنانی میان امام حسین علیها السلام و خواهرش رد و بدل شد. زینب علیها السلام با شنیدن کلام امام حسین علیها السلام که فرمود:

«لَوْ تَرَكْتُ الْقَطَا لَيْلًا لَنَامَ»؛

«اگر پرنده قطا را به حال خود وامی گذاشتند می خوابید.»<sup>(۴۹)</sup>

آنچنان بی تاب شد که بر زمین افتاد. امام علیها السلام برخاسته، روی خواهر خود زینب آب پاشیدند و او را به هوش آوردند و فرمودند: «(خواهرم!) همه ساکنان زمین می میرند و همه اهل آسمان از بین می روند و همه چیز فانی می شود، جز پروردگار متعال، پدرم، مادرم، برادرم که بهتر از من بودند، از دنیا رفتند و پیامبر اسوه من و تمام آنان است.»<sup>(۵۰)</sup>

آنان که مال دیگران بر ذمه دارند از لشکر من جدا شوند

امام علیها السلام و یارانش، چون آب در خیمه ها نایاب شد، نماز صبح عاشورا را با تیمم و به جماعت برگزار کردند.<sup>(۵۱)</sup> و پس از نماز، حضرت خطبه ای کوتاه فرمودند:

«أَشْهَدُ أَنَّهُ قَدْ أَذِنَ فِي قِتَالِكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاصْبِرُوا»<sup>(۵۲)</sup>



سپس صفوف یاران خود را برای جهاد در راه خدا مرتب کرد<sup>(۵۳)</sup> و دستور داد منادی در میان یاران ندا دهد و به آنان بگوید: «هرکس مال دیگران را بر ذمه دارد، از لشکر من جدا شود».<sup>(۵۴)</sup>

### خاطره صفین در کربلا

عصر روز دوم محرم الحرام، کاروان عاشورا، به سرزمین کربلا قدم نهاد. امام علیه السلام با دیده ملکوتی و حقیقت آشنای خود، به آینده کاروان و کربلا نظری افکند و فرمود:

«این جا، جایگاه گرفتاری ها و مشکلات است. این جا سواره ها، زمین گیر خواهند شد. این جا محل بارانداز ما است، قتلگاه مردان ما و محل ریختن خون های ما است.»<sup>(۵۵)</sup>

امّ کلثوم علیه السلام - خواهر امام حسین علیه السلام - گفت: زمین خوفناکی است. دلم در اضطراب است! امام به او نگریست و خاطره ای را اینگونه بیان کرد:

«هنگامی که در رکاب پدرم به صفین می رفتیم، در راه (همین جا) بارانداز کردیم. پدرم که در کنار برادرم حسن علیه السلام - قرار داشت، اندکی به خواب رفت، سپس بیدار شد؛ ولی می گریست! برادرم راز گریه ایشان را جویا شد. پدرم پاسخ داد: در خواب دیدم که این صحرا، دریایی از خون است و حسین من در میان آن دست و پا می زند، ولی کسی به فریاد او نمی رسد! در این هنگام، پدرم به من نگاه کرده، گفت: «كَيْفَ تَكُونُ يَا أبا عَبْدِ اللَّهِ إِذَا وَقَعَتْ هَيْهُنَا الْوَأَقَعَةُ؟»؛ «چه خواهی کرد ای اباعبدالله! در صورت وقوع آن واقعه؟» گفتم: «صبر می کنم»

### تفرین امام

پیش از آغاز نبرد، آنگاه که سپاه عمر بن سعد مهبیای جنگ شدند، امام علیه السلام بریر بن خضیر را برای نصیحت دشمنان، به جانب آنان فرستاد، ولی آنان

گوش به موعظه‌ها و تذکرات وی ندادند. بعد از او خود امام، سوار بر ناقه و به قولی، سوار بر اسب خود شد و در مقابل لشکر دشمن حضور یافت. خطبه‌ای خواند و آنان را نصیحت کرد، رهنمود داد، و سرزنش نمود و (آنگاه که آنان را غرق در غفلت یافت) فرمود:

«ای بردگان امت، ای جمعیت ویژه (تافته جدا بافته)، ای پاره‌کنندگان قرآن، ای تحریف‌گران حقیقت، ای بقایای گناهان، ای باد دهن شیطان، ای نابودکنندگان سنت‌ها، آیا این قوم (یزید و یارانش) را کمک و حمایت می‌کنید و ما را تنها می‌گذارید؟

«این آدم بدکاره، پسر بدکار مخیرم کرد میان مرگ و ذلت و البته زیر بار ننگ و ذلت رفتن از ما به دور است؛ زیرا خدا، رسول، مؤمنان و دامن‌های آزاده و پاک زادگان، رفتن زیر بار ننگ و ذلت را از ما نمی‌پذیرند.»<sup>(۵۶)</sup>

و در پایان همین خطبه، امام آنان را در سه جمله نفرین کرد:

۱- خدایا! باران رحمت را از آنان دریغ دار ۲- قحط سالی دوران یوسف را بر آنان تحمیل کن! ۳- غلام ثقیف (حجاج بن یوسف ثقفی) را بر آنان مسلط گردان<sup>(۵۷)</sup> و سپس امام از آنان فاصله گرفت و وقتی به خیمه بازگشت، عمر بن سعد با انداختن تیری به سوی خیام، فرمان جنگ را عملاً صادر کرد.

## پی نوشت ها:

۱. ابن اثیر، النهاية، ج ۳، ص ۲۴۰
۲. فیروزآبادی، قاموس المحيط، ج ۲، ص ۹۲
۳. «وَفِي حَدِيثٍ مُنَاجَاةِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَدْ قَالَ: يَا رَبِّ لِمَ فَضَلْتَ أُمَّةَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى سَائِرِ الْأُمَمِ؟ فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى: فَضَلْتُهُمْ لِعَشْرِ خِصَالٍ. قَالَ مُوسَى: وَمَا تِلْكَ الْخِصَالُ الَّتِي يَعْمَلُونَهَا حَتَّى أَمَرَ بَنِي إِسْرَائِيلَ يَعْمَلُونَهَا. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: الصَّلَاةُ وَالزَّكَاةُ وَالصَّوْمُ وَالْحَجُّ وَالْجِهَادُ وَالْجُمُعَةُ وَالْجَمَاعَةُ وَالْقُرْآنُ وَالْعِلْمُ وَالْعَاشُورَاءُ. قَالَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا رَبِّ وَمَا الْعَاشُورَاءُ؟ قَالَ: الْبُكَاءُ وَالتَّبَاكِيُّ عَلَى سَبْطِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالْمَرْتَبَةُ وَالْعَزَاءُ عَلَى مُصِيبَةِ وُلْدِ الْمُصْطَفَى. يَا مُوسَى مَا مِنْ عَبْدٍ مِنْ عِبِيدِي فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ بَكَى أَوْ تَبَاكَى وَتَعَزَّى عَلَى وُلْدِ الْمُصْطَفَى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَّا وَكَانَتْ لَهُ الْجَنَّةُ...» مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۳۱۸
۴. المعجم لالفاظ الحديث النبوی، ماده «عشر».
۵. نک: مفید، ارشاد، ص ۲۳۳، چاپ اعلمی، بیروت.
۶. نک: ملبوبی: الوقایع والحوادث، ج ۲، ص ۲۴۸
۷. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۰۱. فی یوم عاشوراء فی یوم الجمعة فی سنة إحدى و ستین و يقال فی یوم عاشوراء یوم الإثنين
۸. علامه مجلسی، جلاء العیون، ص ۴۶۵
۹. نک: سفینه البحار، ماده عشر.
۱۰. عوالم، ص ۳۵۰ «قادتنا» اثر آیت الله میلانی، ج ۶، صص ۳۴ و ۳۵
۱۱. مقتل الحسین، صص ۲۱۶ و ۲۱۷- اعیان الشیعة، ج ۱، ص ۶۰۱
۱۲. همان.
۱۳. قمقام، ج ۱، ص ۳۸۶

## شام وداع

در آستانه شام عاشورا بود که سپاه کفر کیش حمله ناگهانی خود را به سوی خيام امام عليه السلام آغاز کردند، چنان که در فصل قمر بنی هاشم یادآوری شد، عباس به امر امام عليه السلام در برابر دشمن یک تنه ایستاد و پیشنهاد آن حضرت را به آنان ابلاغ کرد که در آن آمده بود: جنگ به فردا موکول شود تا ما امشب را به عبادت و دعا بگذرانیم و این چنین شد.

یکی از واقعه نگاران می نویسد: آن شب در خیمه گاه تاریخ سازان عاشورا از ذکر و دعا و غوغا بود: «بأنّ الحسين وأصحابه تلك الليلة ولهم دويّ كدويّ النحل مابين راعع وساجد وقائم وقاعد»، (بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۹۴).

او می افزاید: در پرتو این حالت معنوی و حلقه های ذکر بود که جمعی از یاران عمر سعد، هدایت یافتند و ۳۲ تن از آنان به سپاه امام عليه السلام ملحق گشتند: «فعبّر إليهم في تلك الليلة من عسكر عمر بن سعد إثنان وثلاثون رجلاً»، (بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۹۴).

۱۴. بحار الأنوار، ج ۹۵، ص ۳۳۶

۱۵. بحار الأنوار، ج ۹۵، ص ۳۳۸، باب ۸، الأعمال المتعلقة بليلة عاشور؛ وسائل الشيعة، ج ۸، ص ۱۸۲، باب استحباب صلاة أول المحرم و...

عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «تُصَلِّي لَيْلَةَ عَاشُورَاءَ أَرْبَعِ رَكَعَاتٍ فِي كُلِّ رَكَعَةٍ الْحَمْدُ مَرَّةً وَقُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ خَمْسِينَ مَرَّةً فَإِذَا سَلَّمْتَ مِنَ الرَّابِعَةِ فَأَكْثِرْ ذِكْرَ اللَّهِ تَعَالَى وَالصَّلَاةَ عَلَى رَسُولِهِ وَاللَّعْنَ لِأَعْدَائِهِمْ مَا اسْتَطَعْتَ.»

۱۶. وسائل الشيعة، ج ۱۴، ص ۴۷۷

۱۷. الكامل، ج ۴، ص ۵۹

۱۸. انساب الأشراف، ج ۲، ص ۱۹۱

۱۹. پرورش روح، ج ۲، ص ۳۸۱ مبحث حماسه عاشورا.

۲۰. سخنان امام حسین از مدینه تا کربلا- فصل ابوالفضل.

۲۱. نک: کتاب قادتنا «آیت الله میلانی» ج ۶، ص ۹۸

۲۲. مقتل الحسين، ص ۲۱۳

۲۳. أثنى على الله أحسن الثناء و أحمده على السراء و الضراء اللهم إني أحمدك على أن أكرمتنا بالنبوة و علمتنا القرآن و فقّهتنا في الدين و جعلت لنا أسماً و أبصاراً و أفئدة فاجعلنا من الشاكرين أما بعد فإني لا أعلم أصحاباً أوفى و لا خيراً من أصحابي و لا أهل بيت أبرّ و لا أوصل من أهل بيتي فجزاكم الله عنى خيراً». بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۹۲؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۹۱

«... و إني قد أذنت لكم فانطلقوا جميعاً في حلّ ليس عليكم منى ذمام هذا الليل قد غشيتكم فاتخذوه جَمَلًا و ليأخذ كل رجل بيد رجل من أهل بيتي و تفرّقوا في سوادكم و مدائنكم فإنّ القوم إنّما يطلبونني و لو قد أصابوني للهوا عن طلب غيري» المناقب، ج ۴، ص ۹۸

«... ثمّ نظر إلى بني عقيل و قال: حسبكم من القتل بصاحبكم مسلم، إذهبوا فقد أذنت لكم».

کتاب لهوف

۲۴. روزنامه ها در صبح روز ۱۱ بهمن سال ۵۷ ساعتها پیش از حرکت امام خمینی (قدس سره) از پاریس به ایران، نوشتند ایشان به یاران خود فرمود: من بیعت خود را از شما برمی دارم جان خود را به خطر نیفکنید ما به سوی کار بزرگی می رویم (نقل از برنامه سلام صبح بخیر تلویزیون شبکه اول، ۷۹/۱۱/۱۱ اخبار بامدادی ساعت هفت صبح). (تردیدی نیست که گفتار امام خمینی (قدس سره) جمله درس هایی است که از عاشورا به یادگار دارد)

۲۵. بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۹۴

۲۶. قمقام، ج ۱، ص ۳۳۵

۲۷. لهوف، ص ۴۳. «فَرَوَى عَنْ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُمْ كَانُوا خَمْسَةً وَأَرْبَعِينَ فَارِسًا وَمِائَةً رَاجِلًا وَرُؤَى غَيْرُ ذَلِكَ.»

۲۸. فریشلر، امام حسین و ایران، ص ۱۹۴

۲۹. مروج الذهب، ج ۳، ص ۷۱

۳۰. مسعودی، اثبات الوصیه، ص ۱۶۲

۳۱. طبری، ج ۲، ص ۳۱۸؛ ارشاد، ص ۲۳۱؛ ابن کثیر، بدایه، ج ۸، ص ۱۷۷؛ تاریخ یعقوبی،

ج ۲، ص ۲۳۱؛ اعلام الهدی، ص ۲۳۵؛ روضة الواعظین، ص ۱۸۳؛ الکامل، ج ۴، ص ۵۷، ۵۵؛

لهوف ص ۴۰

۳۲. وقایع الأيام، صص ۳۳۶ و ۳۳۲

۳۳. خیابانی، وقایع الأيام، صص ۳۳۶-۳۳۲

۳۴. بلاذری، انساب الأشراف، ج ۲، ص ۱۹۰

۳۵. ارشاد، مفید، ص ۲۲۳

۳۶. الکامل، ج ۴، ص ۴۳

۳۷. لهوف، ص ۳۲. «... حَتَّى بَلَغَ «زُبَالَةَ» فَأَتَاهُ فِيهَا خَبْرُ قَتْلِ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ، فَعَرَفَ بِذَلِكَ جَمَاعَةٌ مِمَّنْ تَبِعَهُ فَتَفَرَّقَ عَنْهُ أَهْلُ الْأَطْمَاعِ وَالْإِزْتِيَابِ، وَبَقِيَ مَعَهُ أَهْلُهُ وَخِيَارُ الْأَصْحَابِ.»

«

۳۸. امام حسین و ایران، ص ۱۹۴، معالی السبطين، ص ۲۰۷

۳۹. طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۳۰۴

۴۰. «الآن لَيْسَ لَهُمْ مَقْصِدٌ إِلَّا قَتْلِي وَقَتْلَ مَنْ يُجَاهِدُ بَيْنَ يَدَيَّ...»

۴۱. وقایع الأيام، ص ۳۲۴

۴۲. قاموس الرجال، ج ۴، ص ۴۸۷، باب الزاء.

٤٣. بحار الأنوار، ج ٤٤، ص ٤٩٤
٤٤. الكامل، ج ٤، ص ٥٧
٤٥. الكامل، ج ٤، ص ٥٧
٤٦. منتهى الآمال و نفس المهموم.
٤٧. بررسی تاریخ عاشورا، مجلس چهارم، ص ٦٩
٤٨. طاقديس، ص ٤٢٢
٤٩. بلاذري، انساب الأشراف، ج ٢، ص ١٩١
٥٠. ضرب المثل معروفی است میان عرب.
٥١. «... واعلمی أن أهل الأرض يموتون، وأهل السماء لا يبقون، وأن كل شيء هالك إلا وجهه،  
أبي خير مني وأمي خير مني وأخي خير مني ولي ولهم لكل مسلم برسول الله أسوة»
- الإرشاد، ج ٢، ص ٩٣ والكامل، ج ٤، ص ٥٩
٥٢. معالی السبطين، ج ١، ص ٣٤١
٥٣. تاریخ طبری، ج ٤، ص ٣٢٧
٥٤. منتهى الآمال، صص ٢٤٨ و ٢٤٩
٥٥. احقاق الحق، علامه شوشتری، ج ١١، ص ٤٣٧
٥٦. «هذا موضع كرب و بلاء، هيئنا مناخ ركابنا، و محط رحالنا، و مقتل رجالنا، و مسفك دماننا»
- علامه شوشتری - مواعظ، مجلس سوم، ص ٥٨
٥٧. «فَسُحِقًا لَكُمْ يَا عِبِيدَ الْأُمَّةِ، وَ شُدَّاذَ الْأَحْزَابِ، وَ نَبَذَةَ الْكِتَابِ، وَ مُحَرَّفِي الْكَلِمِ، وَ عُصْبَةَ الْأَثَامِ، وَ نَفْتَةَ الشَّيْطَانِ، وَ مُطْفِي السُّنَنِ، أ هَوْلَاءِ تَعْضُدُونَ وَ عَنَّا تَتَخَاذَلُونَ؟  
أَلَا إِنَّ الدَّعِيَّ ابْنَ الدَّعِيِّ قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَتَيْنِ: بَيْنَ السَّلَّةِ وَالذَّلَّةِ، وَهَيْهَاتَ مِنَّا الذَّلَّةُ، يَا بِي اللَّهِ ذَلِكَ لَنَا وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَ حُجُورٌ طَابَتْ وَ حُجُورٌ وَطَهَرَتْ...»
٥٨. «اللَّهُمَّ أَحْبِسْ عَنْهُمْ قَطَرَ السَّمَاءِ، وَ ابْعَثْ عَلَيْهِمْ سِنِينَ كَسَنِي يُوسُفَ، وَ سَلِّطْ عَلَيْهِمْ غُلَامَ تَقِيفٍ فَيَسُومُهُمْ كَأَسَا مُصْبَرَةً فَإِنَّهُمْ كَذَّبُونَا وَ خَدَلُونَا...» (لهوف، ص ٤٣).

## آغاز جنگ و شهدای گروه اول

صبح عاشورا عمر بن سعد در کنار پرچمدار سپاه خود قرار گرفت، تیری به کمان گذاشت و لشکر امام حسین علیه السلام را نشانه رفت و گفت: «ای مردم! گواه باشید، اوّل کسی که تیر به لشکر حسین انداخت من بودم!»

آنگاه لشکرش به پیروی از وی، یاران اباعبدالله علیه السلام را تیرباران کردند که به قول سید بن طاووس (رحمه الله) تیر مانند باران بر سر یاران آن امام علیه السلام می ریخت. حضرت در آن حال رو به اصحاب خود کرد و فرمود: «مهیا شوید و برخیزید به سوی مرگی که چاره ای نیست خداوند در این مقاتله شما را مورد رحمت خود قرار دهد!»

در گزارشی آمده است جمعی از یاران امام حسین علیه السلام شربت شهادت نوشیدند که مرحوم محدّث قمی نام آنان را بدین ترتیب آورده است:

- ۱- نعیم بن عجلان ۲- حمران بن کعب ۳- حنظلة بن عمرو شیبانی ۴-
- قاسط بن زهیر ۵- مقسط ۶- کنانه بن عتیق ۷ عمرو بن مشیعة تمیمی ۸-
- ضرغامه بن مالک تغلبی ۹ و ۱۰- عامر بن مسلم عبدی و مولای او ۱۱- سالم
- ۱۲- سیف بن مالک نمری ۱۳ عبدالرحمان ارحبی ۱۴- حباب بن عامر التیمی
- ۱۵- عمرو الجندعی ۱۶ حلاس بن عمرو ۱۷- نعمان بن عمرو ۱۸- سوّار بن
- ابی عُمیر فهمی که مجروح گشت و او را اسیر کردند و بعد از مدتی در حالی که
- در بند و بیمار بود وفات نمود. ۱۹- عمّار بن ابی سلامه ۲۰ زاهر بن عمرو ۲۱
- جبلّة بن علی الشیبانی ۲۲ و ۲۳- مسعود ابن الحجاج التیمی و پسرش ۲۴-
- زهیر بن بشر الخثعمی ۲۵- عمّار بن حسان ۲۶- مسلم بن کثیر ازدی ۲۷
- زهیر بن سلیم ۲۸ و ۲۹- عبدالله و عبیدالله (پسران زیدبصری) ۳۰ جندب بن
- حجر کندی خولانی ۳۱- جنادة بن کعب انصاری ۳۲- عمرو بن جناده ۳۳-

سالم بن عمرو ۳۴ قاسم بن حبیب ازدی ۳۵- بکر بن حیّ تیمی ۳۶- جُوین ابن مالک التیمی ۳۷ امیّة بن سعد الطائی ۳۸- عبدالله بن بشر ۳۹- بشر بن عمرو ۴۰- حجاج بن بدر بصری ۴۱- قعنب بن عمر نمری بصری ۴۲- عاذ بن مجمّع بن عبدالله عائذی و ده نفر از غلامانش به نام های: اسلم بن عمرو- قارب بن عبدالله دئلی منجح بن سهم- سعدین حرث- نصرین ابی نیزر- حرث بن نیهان و چند تن دیگر، که نام آنان مشخص نیست. (۱)

پیش از شروع جنگ، امام علیه السلام در برابر سپاه دشمن قرار گرفت و به عنوان اتمام حجت، سخن آغاز کرد ولی آنان سر و صدا راه انداختند تا کسی سخن امام را نشنود. امام علیه السلام به آنان فرمود: راز این مسأله که به سخن من گوش نمی دهید در آن است که شکم شما از لقمه حرام پر شده است «فَقَدْ مَلِئْتُ بُطُونَكُمْ مِنْ الْحَرَامِ» پس از آن کمی آرامش ایجاد شد و امام علیه السلام به سخنان میسوطی پرداختند. (۲)

حضرت در حالی که فرزندش علی اکبر، وی را همراهی می کرد، لشکر کفر را مخاطب ساخت و گفت:

«أَتَطْلُبُونِي بِقَتِيلٍ؟ - أَوْ بِمَالٍ اسْتَهْلَكْتُهُ؟ أَوْ بِقِصَاصٍ مِنْ جِرَاحَةٍ جَرَحْتُهَا؟» (۳)  
 «آیا کسی از شما را کشتیم که خون او را طلب می کنید، اموالی از شما را نابود کرده ام، جراحاتی بر شما وارد ساخته ام؟»

کسی جواب نداد، امام «شبث» و «قیس» را صدا زد و فرمود: «مگر شما مرا دعوت نکردید؟» گفتند «خیر...». در این هنگام، - طبق نقل بلاذری - حرّ بن یزید ریاحی که از جریان دعوت نامه های آنان آگاهی داشت، به طور رسمی به سپاه نور پیوست و در برابر لشکر کفر، به ارشاد و نصیحت پرداخت که ناگهان، عمر بن سعد رسماً نبرد را با انداختن تیری به سوی سپاه نور آغاز کرد.



## نماز و عاشورا

اندیشمند بزرگ اسلامی، سید بن طاووس (متوفای سال ۶۶۴) در کتاب معروف خود «اللّهوف» می نویسد: «هنگامی که نامه های مردم کوفه در مکه نزد امام علیه السلام جمع شد، آن حضرت در کنار کعبه، بین رکن و مقام، ابتدا نماز گزارد و آنگاه پاسخ نامه کوفیان را داد. <sup>(۴)</sup>

پرسش: چرا امام علیه السلام، به نماز اهمیت بسیار می داد؟

پاسخ: ابراهیم بن طلحه در پایان سفر کربلا، از امام سجاد علیه السلام پرسید: «مَنْ الْغَالِبُ؟» «پیروز این میدان کیست؟»

امام علیه السلام پاسخ داد: «هنگامی که وقت نماز فرا رسید، اذان و اقامه بگو تا بشناسی پیروز کیست. <sup>(۵)</sup>»

این مطلب کنایه از این است که نماز اساس اسلام است؛ «أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ...».

## نماز در ظهر عاشورا

در، الکامل ابن اثیر <sup>(۶)</sup> و تاریخ طبری <sup>(۷)</sup> آمده است: «در گرماگرم نبرد، ابو ثمامه صاعدی (عمر بن کعب) به امام علیه السلام گفت: فدایت شوم، دوست دارم تا آخرین نمازم را به امامت شما به جای آورم.»

امام علیه السلام سر خود را به طرف آسمان گرفته، نگاهی کرد و گفت: «نماز را به یادم آوردی، خدا تو را از نمازگزاران و ذاکران محسوب بدارد. آری؛ این ساعت، ساعت نماز است، از آنان بخواه که از جنگ دست بردارند تا نماز اقامه کنیم.» <sup>(۸)</sup>

از سوی امام علیه السلام «آتش بس موقت» پیشنهاد شد.

«حصین بن نمیر» از میان لشکر کفر پاسخ داد: «إِنَّهَا لَا تُقْبَلُ»؛ «نماز شما پذیرفته نیست!» حبیب بن مظاهر، پاسخ داد: «نماز پسر پیامبر پذیرفته نیست ولی نماز شما پذیرفته است؟!». بار دیگر درگیری اوج گرفت. امام لشکر خود را به دو گروه تقسیم کردند؛ گروهی مشغول نبرد شدند و گروهی دیگر به نماز ایستادند و امام علیه السلام نماز ظهر و عصر آن روز را به صورت «نماز خوف» خواندند؛ <sup>(۹)</sup> چنانکه در تاریخ طبری آمده است: امام علیه السلام در ظهر عاشورا نماز خوف خواند. <sup>(۱۰)</sup>

برخی نوشته اند: فقط امام علیه السلام به نماز ایستادند و یاران پروانه وار با ایما و اشاره نماز گزار شدند.

گروهی نیز نوشته اند: چون امام مسافر بود، نماز را شکسته (قصر) به جای آورد و همراهان گمان بردند که امام «نماز خوف» خواند. <sup>(۱۱)</sup>

علامه شوشتری می نویسد: «امام علیه السلام نماز خوف خواند و زهیر بن قین و سعید بن عبدالله انصاری محافظ ایشان بودند و سیزده چوبه تیر به سعید، اصابت کرد، او مثل «طایر عرشی» پر درآورد. وقتی نماز پایان یافت، برزمین افتاد و گفت: «أَوْفَيْتُ؟» - امام علیه السلام فرمود: «بَلَى وَفَيْتَ». <sup>(۱۲)</sup> سعید با این جمله از امام علیه السلام رضایت طلبید و امام علیه السلام نه تنها از او اعلام رضایت کرد که فرمود: «أَنْتَ أَمَامِي فِي الْجَنَّةِ»؛ «تو در بهشت پیش روی من خواهی بود.»

پس از نماز، جنگ سنگین در گرفت، امام علیه السلام از فرط تشنگی بانگ برآورد: «أَسْقُونَا مَاءً»؛ «به ما آب بدهید.»

مردی در جواب درخواست امام علیه السلام تیری به سوی آن حضرت رها کرد. آن تیر به قسمت زاویه دهان مبارک آن حضرت اصابت کرد و آن قسمت را درید.

امام علیه السلام در حق وی نفرین کرد، عطش بر آن مرد غلبه کرد که از فرط تشنگی خود را به شط فرات انداخت و به هلاکت رسید. <sup>(۱۳)</sup>

پیش از این اشاره شد که نخستین شهید از اهل بیت، عبدالله بن مسلم بن عقیل است و پس از او، دو عمویش جعفر و عبدالرحمان پسران عقیل و بعد از آن دو، عبدالله جعفر و سپس برادرش عون و آنگاه، دیگر اهل بیت؛ همچون عباس بن علی علیه السلام. آنگاه علی اکبر علیه السلام به سوی میدان رفت و پس از آنکه تشنگی بر وی سخت شد، حضور پدر آمد و تقاضای آب کرد، امام زبان خود را به دهان پسر نهاد و انگشتی خود را در کام او نهاد...

علی اکبر آخرین رزمنده ای بود که شهید شد و دیگر جز حضرت سجاد و حضرت محمد باقر علیه السلام باقی نماندند. امام حسین علیه السلام علی اصغر، کودک شیرخوارش را به میدان برد تا سیرابش کند که گلوی آن سرباز شیرخوار توسط حرمه دریده شد و بدین وسیله وی نیز به شهادت رسید.

پس از شهادت قمر بنی هاشم، عباس، ندای استنصار و کمک خواهی امام علیه السلام برای چندمین بار شنیده شد.

نوشته اند در این هنگام بود که حضرت سجاد علیه السلام عصایی به دست گرفت و برای یاری امام از خیمه بیرون آمد. امام حسین علیه السلام به امّ کلثوم علیه السلام فرمودند: «فرزندم را از حرکت به سوی دشمن بازدار، تا زمین از نسل آل محمد صلی الله علیه و آله خالی نماند».

امام علیه السلام اهل و عیال خود را امر به سکوت کردند و از خواهرش زینب پیراهن کهنه ای خواستند. زینب پیراهنی آورد، امام چند جای آن را با شمشیر پاره کردند و شلوار کهنه ای نیز آوردند و آن را زیر لباس های خود پوشیدند.

(۱۴)

بعد از شهادت «علی اصغر» بود که امام دیگر بار بر آن قوم حمله برد و این چنین رجز خواند:

أَلَمَوْتُ أَوْلَى مِنْ رُكُوبِ الْعَارِ وَالْعَارُ أَوْلَى مِنْ دُخُولِ النَّارِ»<sup>(۱۵)</sup>

«مرگ بهتر از ننگ بیعت با شما است و شکست ظاهری بهتر از ورود در جهنم است.»

### شعار امام علیه السلام

امام علیه السلام در روز عاشورا، به شعار و تأثیر آن عنایت داشتند، و شعار او عبارت بود از: «یا مُحَمَّد».<sup>(۱۶)</sup>

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«شعارُ الحُسَيْنِ، یا مُحَمَّد، وَ شِعَارُنَا یا مُحَمَّد».<sup>(۱۷)</sup>

«شعار امام حسین هنگام نبرد، یا محمد بود و شعار ما نیز یا محمد است.»

### وداع با امام سجاد علیه السلام و اهل حرم

امام حسین علیه السلام جهت وداع با فرزندش علی بن الحسین علیه السلام، پسر ارشد و وصی خود، که در کربلا مریض بود (و ناتوانی جسمی و ضعف عمومی داشت)، به خیمه او آمد. زین العابدین علیه السلام با کمک عمه گرامی اش از جای برخاست و نشست و سخنانی میان او با پدرش به رسم وداع به میان آمد و سرانجام، آن حضرت از پدر اذن جهاد خواست، امام حسین علیه السلام فرمود:

«لَيْسَ عَلَيْكَ جِهَادٌ وَأَنْتَ الْحُجَّةُ وَالْإِمَامُ عَلَى شِيعَتِي وَأَنْتَ أَبُو الْأُمَّةِ...»

«شرکت در جهاد، بر شما واجب نیست؛ زیرا تو امام و حجت خدایی. تو

پس از من خلیفه و ولی بر شیعیانی و تفسیر و ترویج حقایق دینی با تو است.»

امام علیه السلام وصیت ها را با فرزندش در میان نهاد و موارث انبیا را تسلیم او

نمود<sup>(۱۸)</sup> سپس وداع کرد و از خیمه خارج شد. راوی گوید:

امام علیه السلام سری به خیمه های برادران پدر و عموهای خود زد و آن ها را خالی یافت. پس از آن، سری به خیمه های فرزندان عقیل (بنی عقیل) زد و دید آن خیمه ها نیز خالی است و آنگاه به خیمه یاران رفت و همواره می گفت: «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ».

امام علیه السلام سپس به سوی خیمه های اهل حرم رفت و پس از آن دوباره به خیمه حضرت سجاد علیه السلام آمد، در حالی که زینب پرستار ایشان بود: «فَدَخَلَ عَلَيْهِ وَ عِنْدَهُ زَيْنَبُ تَمْرُضَهُ» حضرت سجاد علیه السلام نشست و پرسید: «پدر! با منافقان چه کردی؟» و امام علیه السلام پاسخ داد: «فرزندم! شیطان بر آنان چیره شده است». (۱۹)

پس پرسید: ای پدر، عمویم عباس کجاست؟ این پرسش، زینب علیه السلام را منقلب کرد و منتظر بود که امام چه پاسخی می دهد. امام حسین علیه السلام فرمود: «پسرم! عمویت را کشتند و دو دست وی را در کنار فرات از تن جدا کردند» (۲۰) علی بن الحسین علیه السلام گریست و از هوش رفت. (۲۱) او را به هوش آوردند. پرسش هایش را ادامه داد و امام حسین علیه السلام در هر مورد پاسخ می داد: «قَدْ قُتِلَ». در این هنگام امام حسین علیه السلام فرمود: «پسرم! در خیمه، جز من و تو از مردان کسی باقی نیست». حضرت سجاد علیه السلام باز به شدت گریست (۲۲) و سپس گفت: «عمه جان، زینب! عصا و شمشیری بیاور تا در این جهاد شرکت کنم» در این لحظه امام حسین علیه السلام ایشان را از این کار نهی کردند. (۲۳)

می توان گفت سه مسأله موجب گریه امام سجاد علیه السلام شد:

- ۱- بی کسی، تنهایی و غربت پدر (مظلومیت حسین علیه السلام) ۲- مصیبت وارده بر یاران، به ویژه داغ عباس ۳- نداشتن توان برای شرکت در جهاد و یاری پدر.

گروهی از مقتل نویسان نوشته اند: امام در آخرین لحظات وداع با اهل حرم، دستور داد عمود خیمه عباس را کشیدند (شاید امام می خواست با این کار به اهل حرم بفهماند که خود را برای اسارت آماده کنند). همچنین در آخرین لحظات، امام به عنوان وداع، در کنار خیمه ها ایستاد و بانگ برآورد:

«یا سُكِينَةَ، یا فاطِمَةَ، یا زَيْنَبَ، یا اُمُّ کُلثُومَ، عَلَیْکِنَّ مِنَ السَّلَامِ».

سکینه علیها السلام پرسید:

«یا اَبَةَ اسْتَسَلَّمْتَ لِلْمَوْتِ؟»

«پدرم! تسلیم مرگ شده ای؟»

امام علیها السلام پاسخ دادند:

«کَيْفَ لَا یَسْتَسَلِّمُ لِلْمَوْتِ مَنْ لَا ناصِرَ لَهُ وَ لَا مُعینَ؟»

«چگونه تسلیم مرگ نشود کسی که یار و یاورى ندارد؟»

سکینه علیها السلام گفت: «پدر جان! پس ما را به مدینه جدمان بازگردان»؛ (رُدْنَا إِلَى حَرَمِ جَدِّنا).

امام علیها السلام فرمود:

«لَوْ تُرِكَ الْقَطَا لَنَامَ»؛

«اگر مرغ قطا را به حال خود گذارند آرام می گیرد و می خوابد.» <sup>(۲۴)</sup>

آنگاه امام علیها السلام، سکینه را به آغوش کشید و فرمود:

لَا تَحْرِقِ قَلْبِي بِدَمْعِ حَسْرَةٍ مَا دَامَ مِنِّي الرُّوحُ فِي جُثْمَانِي

فَإِذَا قُتِلْتُ فَأَنْتَ أَوْلَى بِالَّذِي تَأْتِينَهُ يَا خَيْرَةَ النِّسْوَانِ <sup>(۲۵)</sup>

«با اشک حسرت بار خود، دلم را آتش مزین و تا زنده ام چنین نکن.»

هنگامی که کشته شدم تو نخستین کسی هستی که بر من اشک خواهی ریخت، ای بهترین زنان!».

امام علیه السلام به اهل خيام توصیه کردند: «چادرها را به سر کنید»؛ «وَتَغَطِّينَ بِإِزَارِكُنَّ»<sup>(۲۶)</sup>.

و بار دیگر با اهل بیت خود وداع کرده، فرمودند:

«إِسْتَعِدُّوا لِلْبَلَاءِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى حَافِظُكُمْ وَحَامِيكُمْ، وَسَيُنَجِّيكُمْ مِنْ شَرِّ الْأَعْدَاءِ... فَلَا تَشْكُوا، وَلَا تَقُولُوا بِإِسْنَتِكُمْ مَا يَنْقُصُ مِنْ قَدْرِكُمْ»<sup>(۲۷)</sup>.

«خود را برای رویارویی با مشکلات مهیا سازید و بدانید که خدا حافظ و یاور شما است و شما را از شر دشمنان نگه می دارد. هرگز فریاد گله و شکایت سر ندهید و سخنی را بر زبان نیاورید که از شأن شما کاسته شود.»

به خواهرش زینب علیها السلام خطاب کرد:

«يَا أُخْتِي لَا تَنْسِينِي فِي نَافِلَةِ اللَّيْلِ»<sup>(۲۸)</sup>؛

«خواهرم! در نماز شبت فراموشم نکن.»

هنگامی که امام علیه السلام عازم میدان شد، احساس کرد که صدای «مَهْلًا، مَهْلًا» دخترش به گوش می رسد، از اسب پیاده شد و او را تسلی داد. او با خود می گفت: «پدر! آیا بار دیگر به خیمه باز می گردی؟»<sup>(۲۹)</sup>

صدوق در «امالی»<sup>(۳۰)</sup> آورده است: روز عاشورا امام حسین علیه السلام به شمشیر خود تکیه کرد و با صدایی رسا خطاب به لشکر دشمن گفت: آیا می دانید جدم پیامبر خدا، پدرم علی مرتضی، مادرم فاطمه زهرا و جده ام خدیجه، عموی پدرم حمزه و عمویم جعفر طیار است؟

همگی پاسخ دادند: آری.

امام علیه السلام افزود: آیا می دانید عمامه ای که بر سر دارم، عمامه پیامبر صلی الله علیه و آله و

شمشیری که به دست گرفته ام شمشیر اوست؟

پاسخ دادند: آری.

امام علیه السلام بار دیگر پرسید: آیا می دانید که علی، نخستین مسلمان است؟ و او عالم ترین، با حلم ترین و ولی همه مؤمنان است؟  
گفتند: آری، می دانیم.  
فرمود: چرا خون مرا مباح می دانید، در صورتی که در قیامت در کنار حوض کوثر جمع شوید ولواء الحمد در دست پدر من است؟!  
گفتند: هرچه گفتی، صحیح است ولی تا تو را به قتل نرسانیم رهایت نمی سازیم.

#### پیراهن کهنه (قدیمی)

از ودیعه های رسالت، که از ابراهیم علیه السلام به خاندان اسماعیل، عبدالمطلب، ابوطالب، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سرانجام به فاطمه علیها السلام رسید، پیراهنی بود که میان بسته ای قرار داشت. فاطمه در آستانه ارتحال، آن را به زینب سپرد و فرمود: دخترم! هرگاه برادرت این پیراهن را از تو طلب کرد، بدان که ساعتی پس از آن کشته خواهد شد.

سال ها گذشت، (پنجاه سال، از آن وصیت سپری شد) روز عاشورا فرا رسید، امام چندین نوبت به میدان رفت تا ناگهان زینب را صدا کرد و فرمود: «ایتینی بثوب عتیق»؛ «خواهرم! پیراهنی قدیمی (و به ظاهر کم قیمت، که کسی را بدان رغبتی نباشد) برایم بیاور.» با شنیدن این سخن، قلب زینب دگرگون شد.

راوی گوید: امام علیه السلام آن را در زیر لباس رزم پوشید؛ درحالی که از چند جای بدنش خون جاری بود. آنگاه به زینب فرمود: خواهرم! این خون که به زمین ریخته شد، فوران خواهد کرد و زنده خواهد ماند. هرگز احساس خسارت نمی کنم؛ زیرا طبق وظیفه ام عمل کرده ام. <sup>(۳۱)</sup> شاعر می گوید:



لباس کهنه بپوشید زیر پیرهنش که تابرون نکند خصم بدمنش ز تنش  
ولی ز جور عدو کز جفای سُمّ ستور تنی نماند که پوشند خرّقه یا کفنش

### بوسه بر گلوی حسین علیه السلام وصیت مادر

در برخی از تواریخ آمده است: هنگامی که امام حسین علیه السلام چند قدمی از  
خیمه ها دور شد، حضرت زینب علیه السلام از خیمه بیرون آمد و صدا زد: «برادرم!  
لحظه ای درنگ کن تا وصیت مادرم فاطمه علیه السلام را نسبت به تو عمل کنم».

امام علیه السلام توقف کرد و پرسید: آن وصیت چیست؟

زینب علیه السلام فرمود: مادرم به من وصیت کرده بود: هنگامی که نور چشم  
حسین روانه میدان جنگ با دشمن شد، عوض من گلویش را ببوس. آنگاه  
زینب گلوی برادر را بوسید و به خیمه بازگشت. <sup>(۳۲)</sup>

برادر به قربان خلق نکویت اجازه بفرما ببوسم گلویت

### سکینه در کربلا

سکینه دختر حسین بن علی علیه السلام و مادر ایشان و علی اصغر رباب است. <sup>(۳۳)</sup>

سکینه علیه السلام در کربلا شش سال داشته است.

به نوشته برخی از مورخان فاطمه بنت الحسین، همان سکینه است. <sup>(۳۴)</sup> نام  
وی در اصل امینه یا امیمه بود. ابو الفرج اصفهانی نیز نام سکینه را امینه و  
همچنین امیمه ثبت کرده است. <sup>(۳۵)</sup>

روز عاشورا، آنگاه که امام علیه السلام چند قدم به سوی میدان برداشت. ناگاه  
صدای ضعیفی از پشت سر شنید که کسی می گوید: ای پدر، اندکی تأمل کن،  
حاجتی دارم.

امام علیه السلام وقتی به پشت سر نگریست، دید سکینه با سرعت می آید. عنان  
اسب را کشید و ایستاد. سکینه سر رسید و رکاب امام را گرفت و گفت: حاجتم

این است که بار دیگر از اسب فرود آیی و مرا در کنار خود بگیری و مانند یتیمان نوازشم کنی.

امام علیه السلام پیاده شد و روی خاک نشست و سکینه را کنار خود گرفت و دست نوازش بر سر وی کشید و اشک هایش را پاک کرد و او را دلداری داد و به خیمه بازگردانید. <sup>(۳۶)</sup>

سیدبن طاووس در لهوف می نویسد: در روز یازدهم عاشورا که کاروان اسیران را به سوی کوفه حرکت دادند، مسیرشان از قتلگاه بود. خواهران و دختران امام وقتی چشمشان به قتلگاه افتاد، خود را از بالای شتر به زمین افکندند. سکینه در قتلگاه جسد پدر را چنان در آغوش گرفت که هنگام حرکت کاروان، جمعی از ستم پیشگان وی را با ضرب و شتم از جسد پدر جدا کردند! <sup>(۳۷)</sup>

### فاطمه بنت الحسین

فاطمه دختر حسین بن علی علیه السلام و نام مادرش امّ اسحاق دختر طلحة بن عبیدالله بوده است. <sup>(۳۸)</sup> وی می گوید: هنگامی که غارتگران به خیمه ما هجوم آوردند، یکی از آنان، خلخال را که به عنوان زینت در پایم بود، به زور گرفت. او در آن حال اشک می ریخت. خطاب به وی گفتم: چرا اشک می ریزی؟ گفت: چگونه نگریم که وسایل زینتی دختر پیامبر را به غارت می برم. گفتم: پس چنین نکن.

گفت: اگر من غارت نکنم دیگران آن را می ربانید! <sup>(۳۹)</sup>

### مصیبت وداع به سفارش زهرا علیه السلام

میرزا یحیی ابهری می نویسد: در عالم خواب، علامه مجلسی (رحمه الله) را دیدم که در صحن مطهر سیدالشهدا علیه السلام و در طرف پایین پای آن حضرت - در

طاق الصفا - نشسته و مشغول تدریس است. علامه به موعظه و پند و اندرز پرداخت و چون خواست مرثیه و مصیبت بخواند، شخصی آمد و گفت: حضرت زهرا علیها السلام می فرماید:

«أَذْكَرُ الْمَصَائِبِ الْمُشْتَمَلَةَ عَلَى وِدَاعِ وَكَلْدَى الشَّهِيدِ»؛

«مصیبت وداع فرزند شهیدم را بخوان.»

در آن هنگام، علامه مجلسی مصیبت وداع را خواند و شیون از جمعیت برخاست؛ به طوری که مانند آن را در عمر خود ندیده بودم و در همان رؤیاست که امام حسین علیها السلام به علامه مجلسی فرمود:

«قُولُوا لِأَوْلِيَانِنَا وَأَمْنَانِنَا يَهْتَمُونَ بِإِقَامَةِ مَصَائِبِنَا»؛

«به دوستان ما بگویید که در برپاداشتن جلسه های مصیبت برای ما کوشش کنند.»

امام حسین علیها السلام پس از حمله های کاری و حماسه ای، لحظاتی به استراحت پرداخت که ناگهان یکی از دشمنان سنگی به سویش انداخت و به پیشانی مبارکش خورد و خون بر صورت نازنینش جاری شد. حضرت جامه ای برداشت تا چشم و صورت خود را از خون پاک کند که تیری زهرآلود و سه شعبه بر سینه - و به گفته ای بر قلب مبارکش - اصابت کرد و از پشت بیرون آمد. <sup>(۴۰)</sup> در این حال بود که فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَعَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ».

### در آخرین لحظات

امام حسین علیها السلام در آخرین لحظات، آنگاه که تیر سه شعبه بر سینه اش اصابت کرد، بر آسمان نگریست و فرمود: خدای من! تو می دانی این گروه مردی را به قتل می رسانند که بر روی زمین پسر پیغمبری جز او نیست. سپس با

دست خویش آن تیر را از پشت بیرون کشید و از جای آن تیر، خون مانند ناودان سرازیر شد. دستش را جای جراحت گرفت، چون از خون پُر شد، آن را به سوی آسمان پاشید (و از آن خون شریف قطره ای به سوی زمین برنگشت).  
(۴۱)

کف دستش را بار دیگر پر از خون کرد و به سر و صورت و محاسنش کشید و فرمود: «با سر و صورت خون آلود، همچنان خواهم ماند تا جدم پیامبر خدا ﷺ را دیدار کنم و نام قاتلان خود را به او بگویم.»

در این هنگام ضعف و ناتوانی بر آن حضرت چیره شد و از کارزار باز ایستاد، تا آن که مالک بن یسر به حضرت دشنام داد و با شمشیر ضربه ای بر سر مبارکش زد؛ چنانکه راوی می گوید:

«كَانَ عَلَيْهِ قُلْنُسُوءَةٌ فَقَطَعَهَا حَتَّى وَصَلَ السَّيْفُ إِلَى رَأْسِهِ فَأَذْمَاهُ، فَأَمْتَلَاتُ الْقُلْنُسُوءَةَ دَمًا»؛

«به گونه ای که کلاه آن حضرت شکافته شد و شمشیر به سر مقدسش رسید و خون از آن جاری گشت، و آن کلاه پُر از خون شد»

امام علیؑ در حق او نفرین کرد و سپس آن کلاه پُر از خون را از سر مبارک انداخت و با دستمالی زخم سر را بست و عمامه ای بر آن نهاد.

لشکر دشمن لحظاتی از جنگ با حضرت درنگ نمود، لیکن دوباره پیرامونش را گرفتند. زینب کبری وقتی مشاهده کرد که جمعی امام را در میان گرفته اند، به طرف خیمه عمر بن سعد شتافت و به او گفت:

«وَيَحْكَا يَا عُمَرُ! أَيُقْتَلُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ وَأَنْتَ تَنْظُرُ إِلَيْهِ؟»؛

«ای عمر (بن سعد)، حسین را می کشند و تو تماشا می کنی؟!»

راوی می گوید: «هنگامی که دشمن دید، امام عَلَيْهِ السَّلَامُ همچنان حمله می کند، به گروه تیرانداز دستور دادند تا همگان یکباره به سوی او یورش ببرند و این دستور عملی شد.»<sup>(۴۲)</sup>

هلال بن نافع می گوید: در کنار عمرین سعد بودم که ناگهان بانگ برآمد حسین کشته شد، من به پیش دویدم، دیدم جمال حسین همچون آفتاب، می درخشد به گونه ای که مجذوب درخشش سیمای او شدم؛ «وَلَقَدْ شَغَلَنِي نُورٌ وَجْهِهِ وَجَمَالُ هَيَأْتِهِ»<sup>(۴۳)</sup>.

#### سرهای مبارک شهدا

علامه مجلسی در «جلاءالعیون» می نویسد: «همان روزی که حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ کشته شد، سرهای شهدا را از بدن هایشان جدا کردند.»<sup>(۴۴)</sup>

یکی از مورخان می نویسد: «هفتاد سر را میان رؤسای قبایل تقسیم کردند (بنا به نقلی سر حرّ و علی اصغر را از بدن جدا نکردند).

یکی دیگر از مورخان می نویسد: «تعداد سرها به ۷۸ می رسید.»<sup>(۴۵)</sup>

همچنین در قمقام آمده است: «نخستین سری که در اسلام بر نیزه شد، سر حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ بود.» «أَوَّلَ رَأْسٍ حُمِلَ عَلَى الرَّمْحِ عَلَى رُمْحٍ فِي «الْإِسْلَامِ رَأْسُ الْحُسَيْنِ»»<sup>(۴۶)</sup>.

ابن اثیر تعداد سرهای شهدا را هیجده سر از اهل بیت و شصت سر از دیگر شهدا می داند.<sup>(۴۷)</sup>

## رخدادهای غم‌انگیز، پس از شهادت

### ۱- حضور ذوالجناح کنار خیام

آنگاه که حضرت سید الشهدا علیه السلام به درجه رفیع شهادت رسید، اسب آن حضرت خود را به خون امام آغشته کرد و به سوی خیمه‌ها شتافت. آن حیوان در حالی که شیهه می‌کشید، دست‌های خود را بر زمین می‌کوبید. وقتی خواهران و دختران و اهل بیت حضرت، صدای این حیوان را شنیدند، از خیمه بیرون آمدند و آن را بی‌صاحب و بی‌سوار و غرق خون دیدند و فهمیدند که امام علیه السلام را کشته‌اند. در این حال بود که با صوتی حزین، فریاد به گریه و شیون بلند کردند. امّ کلثوم علیها السلام دستانش را بر سر گذاشت و گفت: «یا محمدا!، یا جداه! ای پیامبر! ای ابوالقاسم! ای علی! ای جعفر! ای حمزه! ای حسن!... این حسین شماس است که در خاک کربلا افتاده و کشته شد. سر او را از پشت گردن بردند و عمامه و لباسش را به غارت بردند.» <sup>(۴۸)</sup>

### ۲- غارت و تاراج خیمه‌ها

لشکر عمر بن سعد برای تاراج خیمه‌های خاندان پیامبر و نور چشم زهرا علیها السلام، بریکدیگر پیشی می‌گرفتند. آنان در شقاوت تا آنجا پیش رفتند که حتی چادرها را از سر زنان و دختران خاندان حرم پیامبر صلی الله علیه و آله کشیدند، درحالی که آنان در فراق حامیان و عزیزان خود شیون سرداده بودند. <sup>(۴۹)</sup>

### ۳- خیمه‌ها در آتش

راوی گوید: بانوان در حالی که حتی جامه‌هایشان به تاراج رفته، پاهای مبارکشان برهنه شده، اشک چشمشان جاری بود، از خیمه‌ها بیرون شده، با حالت تحقیر به اسارت رفتند. <sup>(۵۰)</sup>

#### ۴- تاخت و تاز بر روی اجساد شهیدان

حدود ده تن از دشمنان، اسب های خود را مهیا کرده، به قولی نعل جدید زدند و روی اجساد شهدا به اسب تازی پرداختند: به گونه ای که اجساد شریف شهیدان، از پا در آمدند.

راوی در این باره می گوید: «... فَدَاسُوا الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِحَوَافِرِ خَيْلِهِمْ حَتَّى رَضُوا صَدْرَهُ وَظَهْرَهُ...» (۵۱).

این ده تن، پس از اسب تازی، در برابر پسر زیاد ایستادند و از کردار شوم خود (درکوفه) چنین گزارش دادند:

نَحْنُ رَضْنَا الصَّدْرَ بَعْدَ الظَّهْرِ بِكُلِّ يَعْجُوبٍ شَدِيدِ الْأَسْرِ (۵۲)

«ما همانهاییم که ابتدا پشت حسین و سپس سینه اش را با اسبان تیزرو، بلند قامت و قوی هیکل در هم شکستیم.»

ابوعمر و زاهدی می گوید: وقتی در زندگی نامه این ده تن، بررسی کردم، مشخص شد که همه آنان، زنازاده بوده اند. و همه آنان توسط مختار گرفتار شدند و به کیفر اعمال خود رسیدند. (۵۳)

#### جانبازان کربلا

این پرسش همواره مطرح است که آیا از میان یاران سید الشهداء و اهل بیت، در روز عاشورا، کسی یا کسانی بودند که زخمی شده، جان سالم به در برند؟ در پاسخ به این پرسش باید گفت: نمی توان انکار کرد که بعضی زخمی شدگان از یاران امام حسین عليه السلام در کربلا، شفا یافتند، لیکن اینان از نظر تعداد، مورد اتفاق صاحب نظران نیستند.

در منابع تاریخی آمده است که هفت تن از فرزندان امام مجتبی عليه السلام در رکاب امام حسین عليه السلام در کربلا حضور داشتند که پنج تن از آنان به شهادت

رسیدند و دو تن دیگر در شمار زخمی‌ها بودند و نجات یافتند؛<sup>(۵۴)</sup> یکی از آن دو «حسن مثنی» است که دایی وی اسماء خارجه (که در میان لشکر یزید بود) او را از میدان جنگ به کوفه برد، تحت درمان قرار داد و به مدینه روانه ساخت.

(۵۵)



## پی نوشت ها:

۱. بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۶۴. ابن شهر آشوب نیز نامهای شهدای کربلا را اینگونه آورده است:  
نعیم بن عجلان، عمران بن کعب بن حارث الأشجعی، حنظلة بن عمرو الشیبانی، قاسط بن زهیر،  
کنانة بن عتیق، عمرو بن مشیعة، ضرغامة بن مالک، عامر بن مسلم، سیف بن مالک النمیری،  
عبدالرحمن الأرحبی، مجمع العائذی، حباب بن حارث، عمرو الجندی، الجلاس بن عمرو الراسبی،  
سواربن اَبی حمیر الفهمی، عمار بن اَبی سلامة الدالانی، النعمان بن عمرو الراسبی، زاهر بن عمرو  
مولی ابن الحمق، جبلة بن علی، مسعود بن الحجاج، عبد الله بن عروة الغفاری، زهیر بن بشیر  
الخنعمی، عمار بن حسان، عبد الله بن عمیر، مسلم بن کثیر، زهیر بن سلیم، عبد الله، عبید الله ابنا زید  
البصری، عشرة من موالی الحسین علیهم السلام، اثنان من موالی امیر المؤمنین علیه السلام.
۲. اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۰۲
۳. بلاذری، انساب الأشراف، ص ۱۹۳
۴. اللهوف، ص ۱۶، چاپ مطبعة الحیدریه، نجف. «... فَعِنْدَهَا قَامَ الْحُسَيْنُ علیه السلام فَصَلَّى رُكْعَتَيْنِ  
بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ وَسَأَلَ اللَّهَ الْخَيْرَةَ فِي ذَلِكَ، ثُمَّ طَلَبَ مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ وَأَطْلَعَهُ عَلَى الْحَالِ وَكَتَبَ مَعَهُ  
جَوَابَ كُتُبِهِمْ...»
۵. مقتل الحسین، ص ۳۵۷. «إِذَا دَخَلَ وَقْتُ الصَّلَاةِ أَدْنُ وَأَقِمَّ، تَعْرِفْ مِنَ الْغَالِبِ»
۶. ج ۳، ص ۳۹
۷. ج ۷، ص ۳۴۷
۸. «ذَكَرْتُ الصَّلَاةَ جَعَلَكَ اللَّهُ مِنَ الْمُصَلِّينَ الذَّاكِرِينَ. نَعَمْ، هَذَا أَوَّلُ وَقْتِهَا، سَلُوهُمْ أَنْ يَكْفُوا عَنَّا  
حَتَّى نُصَلِّيَ»
۹. کامل، ج ۴، ص ۷۱ و انساب الأشراف، ص ۱۹۵
۱۰. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۲۶
۱۱. نک: علامه حلی، المختلف، ج ۳، ص ۳۴ فصل سوم، طبع جدید.
- نماز خوف دو رکعت است. در صورتی که نیروهای اسلام در وقت ادای نماز، در عملیات  
رزمی باشند می توانند «نماز خوف» به جای آورند و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در برخی از غزوه ها از  
جمله غزوه «ذی قرد». سال ششم ه (تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، ص ۴۰۰) و غزوه «ذات الرقاع» در  
سال چهارم هجری نماز خوف خواند. (مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۸۸)
۱۲. مواعظ، مجلس ششم.

۱۳. ذخائر العقبی، طبری، ص ۱۴۴. «عن رجل من کلب قال: صاح الحسین بن علی علیه السلام اسقونا ماءً فرماه رجل بسهم فشقّ شذقه. فقال: لا أرواک الله، فعطش الرجل إلى أن رمی نفسه فی الفرات حتی مات». (نک: مجمع الزوائد، هیشمی، ج ۹، ص ۱۹۳). بعضی از محققین بر این عقیده اند که امام حسین علیه السلام هرگز از دشمن درخواست آب نکرده است.

۱۴. مقرر، مقتل الحسین، ص ۲۷۱

۱۵. همان، ص ۲۷۴

۱۶. نک: وسایل الشیعه، ج ۱۱، ص ۱۰۵، موسوعه، ص ۴۹۷

۱۷. معالی السبطين، ج ۲، ص ۱۷

۱۸. در برخی از احادیث آمده است که امام وصایای خود را با زینب علیها السلام در میان نهاد- به فصل «زینب کبری» مراجعه شود.

۱۹. «يَا وَلَدِي قَدْ اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ».

۲۰. «يَا بُنَيَّ إِنَّ عَمَّكَ قَدْ قُتِلَ وَ قَطَعُوا يَدَيْهِ عَلَي شَاطِئِ الْفُرَاتِ»

۲۱. «فَبَكَى عَلَي بن الحسین بكاءً شديداً حتّى غشى عليه».

۲۲. «فَبَكَى عَلَي بن الحُسَيْنِ بكاءً شديداً».

۲۳. نک: معالی السبطين، ج ۲، صص ۱۰-۱۲

۲۴. میان عرب ضرب المثل است.

۲۵. نفس المهموم، فصل عاشورا، ص ۱۸۴

۲۶. مواعظ، مجلس دهم، ص ۱۴۳

۲۷. نفس المهموم، ص ۲۴۶ و ۲۵۵- مقرر، مقتل الحسین، ص ۲۷۶

۲۸. نقدی، زینب کبری.

۲۹. مواعظ، علامه شوشتری، مجلس دهم، ص ۱۴۰

۳۰. امالی، ص ۱۵۹

۳۱. بیرجندی، کبریت احمر، بخش روز عاشورا و نک: در کتاب وقایع الأيام همین فصل.

۳۲. ملا حبیب الله کاشانی، تذکرة الشهداء، ص ۳۱۱

۳۳. بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۳۳۰. «... سکينة أمّها رباب بنت إمري القيس الكندية...»

۳۴. حبیب السیر، ج ۲، ص ۶۱

۳۵. مقاتل الطالبیین، ص ۵۹

۳۶.

٣٧. لهوف، ص ٥٩. «ثُمَّ إِنَّ سَكِينَةَ إِعْتَنَقَتْ جَسَدَ أَبِيهَا الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاجْتَمَعَ عِدَّةٌ مِنَ الْأَعْرَابِ حَتَّى جَرُّوهُ عَنْهُ».

٣٨. بحار الأنوار، ج ٤٥، ص ٣٣٠. «... فاطمة أمها أم إسحاق، بنت طلحة بن عبيد الله...»

٣٩. قالت فاطمة بنت الحسين: دخلت الغارة علينا و أنا جارية صغيرة و فى رجلى خلخالان من ذهب، فجعل رجل يفضّ الخلخالين من رجلى و هو يبكى، فقلنا: ما يبكيك يا عدو الله؟ فقال: كيف لا أبكى و أنا أسلب بنت رسول الله ﷺ فقلت: لا تسلبنى، قال: أخاف أن يجيء غيرى فيأخذه، قالت: وانتهبوا ما فى الأفنية حتى كانوا ينزعون الملاحف عن ظهورنا؛ (انوار نعمانيه، ج ٣، ص ٢٤٧، چاپ سوق المسجد الجامع).

٤٠. «فَوَقَفَ يَسْتَرِيحُ سَاعَةً وَقَدْ ضَعُفَ عَنِ الْقِتَالِ، فَبَيْنَمَا هُوَ وَاقِفٌ إِذَا آتَاهُ حَجْرٌ فَوَقَعَ فِي جَبْهَتِهِ، فَأَخَذَ التُّوبَ لِيَمْسَحَ الدَّمَ عَنْ وَجْهِهِ فَآتَاهُ سَهْمٌ مَحْدَدٌ مَسْمُومٌ، لَهُ ثَلَاثُ شُعَبٍ، فَوَقَعَ السَّهْمُ فِي صَدْرِهِ، وَفِي بَعْضِ الرِّوَايَاتِ: عَلَى قَلْبِهِ...».

٤١. «فَأَنْبَعَثَ الدَّمُ كَالْمِزَابِ، فَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى الْجُرْحِ، فَلَمَّا امْتَلَأَتْ رَمَى بِهِ إِلَى السَّمَاءِ».

٤٢. انساب الأشراف، ص ٢٠٣

٤٣. اعيان الشيعة، ج ١، ص ٦١٠

٤٤. جلاء العيون، ص ٣٧٧

٤٥. قمقام، ج ٢، ص ٤٧٣

٤٦. همان.

٤٧. الكامل فى التاريخ، ج ٤، ص ٨٣

٤٨. نك: منتهى الآمال، ص ٤٦٨ و ٤٦٩ و نفس المهموم، ص ٣٧٥-٣٧٢، «وا مُحَمَّدَاهُ! وَجَدَاهُ! وَنَبِيَّاهُ! وَ أَبَ الْقَاسِمَاهُ! وَ عَلِيَّاهُ! وَ جَعْفَرَاهُ! وَ حَمَزَاهُ! وَ حَسَنَاهُ! هَذَا حُسَيْنٌ بِالْعِرَاءِ، صَرِيحٌ بِكَرْبَلَاءَ، مَحْزُوزُ الرَّأْسِ مِنَ الْقَفَاءِ، مَسْلُوبُ الْعِمَامَةِ وَالرِّدَاءِ».

٤٩. نك: سيد بن طاووس، لهوف ٥٩، «تَسَابَقَ الْقَوْمُ عَلَى نَهْبِ بَيْوتِ آلِ الرَّسُولِ، وَقُرَّةِ عَيْنِ الْبَتُولِ، حَتَّى جَعَلُوا يَنْزِعُونَ مَلْحَفَةَ الْمَرْأَةِ عَنْ ظَهْرِهَا، وَخَرَجْنَ بَنَاتُ آلِ الرَّسُولِ وَحَرِيمُهُ يَتَسَاعَدْنَ عَلَى الْبُكَاءِ، وَيَنْدُبْنَ لِفِرَاقِ الْحُمَاةِ وَالْأَحْبَاءِ».

٥٠. نك: سيد بن طاووس، لهوف ٥٩، «قال الراوى: ثم أخرجوا النساء من الخيمة، وأشعلوا فيها النار، فخرجن حواسر مسلبات حافيات باكيات، يمشين سبايا فى أسر الذلة».

٥١. نك: سيد بن طاووس، لهوف ٥٩

٥٢. نك: سيد بن طاووس، لهوف ٥٩

۵۳. نک: سید بن طاووس، لهوف ۵۹

۵۴. نک: مبحث حضرت قاسم علیه السلام.

۵۵. نک: خراسانی، منتخب التواریخ، ص ۳۸۲

## بخش دوم: حوادث پس از عاشورا

### حوادث پس از عاشورا

#### ۱- شب یازدهم (شام غریبان)

عاشورا، با غم و اندوهی سنگین و جان فرسا پایان یافت. شب که فرا رسید، آتش جنگ با فروکش کردن تحرک میدان، فرو نشست. لشکر عمر بن سعد، مست غرور پیروزی بودند و جهت دریافت جایزه های آنچنانی دل خوش کرده و درانتظار به سر می بردند. عمر بن سعد و تمامی یزیدیان که نماز مجسم را سر بریدند و به جنگ همه جانبه با دین رفتند و در جهت از پای آوردن نخل ایمان، کمر بستند، ریاکارانه، باچهار هزار نفر نماز مغرب و عشا را به جماعت برگزار کردند!

#### ۲- روز یازدهم محرم

عمر بن سعد در این روز دستور داد اجساد لشکرش را جمع آوری کرده، پس از گزاردن نماز بر اجساد آنها، به خاک بسپارند، لیکن پیکر پاک امام حسین علیه السلام و یارانش با وضع اسفبار و رقت انگیزی در قتلگاه برجای ماند. <sup>(۱)</sup> بعد از ظهر روز یازدهم، عمر بن سعد فرمان داد بازماندگان نهضت کربلا را به رسم اسارت، سوار برشتران، به سوی کوفه به حرکت درآورند. از سوی اهل حرم پیشنهاد شد آنان را از قتلگاه عبور دهند تا برای آخرین بار با عزیزان خود وداع کنند و این پیشنهاد عملی شد.

زنان و دختران امام علیه السلام با دیدن اجساد قطعه قطعه و عریان شهدا، از خود بی خود شدند. زینب علیه السلام در کنار پیکر برادرش حسین علیه السلام دست خود را زیر گردن بی سر برادر نهاد و به سوی آسمان بلند کرده، گفت:

«إِلٰهِي تَقَبَّلْ مِنَّا هَذَا الْقُرْبَانَ»؛ <sup>(۲)</sup> «خدای من! این قربانی را از من بپذیر.»

آیا این استواری و شجاعت ویژه را در زنی غیر از زینب علیها السلام می توان سراغ گرفت؟!

دیدن آن صحنه برای همگان، به ویژه برای امام سجاد علیه السلام که در حال کسالت و بیماری بود، بسیار دشوار می نمود. حال آن حضرت دگرگون شد که زینب به ایشان گفت:

«ما لی أراکَ تَجُودُ بِنَفْسِکَ یا بَقِیَّةُ جَدِّی وَ أبی وَ أخی.»

«ای یادگار جد، پدر و برادرم! چرا جان خود را به خطر می اندازی؟»

و افزود: «به خدا قسم! این واقعه از زمان های پیش، مورد پیش بینی جدم و پدرت بوده است و در آینده گروهی که میثاق آنان بر همیاری با شهدا بسته شده است، این اجساد را به خاک خواهند سپرد. آنان این اعضای پراکنده را جمع آوری و دفن می کنند و پرچمی روی این قبرها نصب خواهند کرد که تا ابد و در همه ادوار تاریخی به اهتزاز در خواهد آمد و پیروان کفر و طاغوت های زمان، همواره می کوشند تا این چراغ پر فروغ الهی را خاموش کنند لیکن جز روشن تر شدن این چراغ، نتیجه ای عاید آنها نخواهد شد.» <sup>(۳)</sup>

در کربلا به سید سجاد، عمه گفت بیند جهان، شکوه نمایان کربلا  
این شعله را زبانه بُود در زمانه ها بی انتهاست چشمه جوشان کربلا  
در بارگاه شام چنین گفت با یزید زینب، طلایه دار و سخندان کربلا  
هرگز تو را توان شکست قیام ما نبود نبود خزان به رونق بستان کربلا  
در آخرین لحظاتی که اهل بیت، در کربلا، کنار جسدهای شهیدانشان به عزاداری مشغول بودند، سکینه در کنار پدر، زبان به تظلم گشود و گفت:

«پدرم! به سرهای بی پوشش ما بنگر. به دل های خونین و غمبار ما نظر کن و به عمه ام (زینب) که چگونه مورد ضرب و شتم دشمنان قرار گرفته است؟ و

چه سان مادرم را کشان کشان از کنار شهیدان دور نموده آماده حرکتش می کنند؟!»<sup>(۴)</sup> و<sup>(۵)</sup> بدین ترتیب، در حالی که اسرا ۷۲ تن از شهدای خود را روی زمین نظاره گر بودند، از کربلا بیرون رفتند.

### کلام زینب در قتلگاه

بلاذری می نویسد: هنگامی که اسیران را عازم کوفه کردند، زنان شیون سوزناکی سردادند و به ماتم نشستند و زینب دختر علی عَلِيٍّ فریاد می زد:

«ای محمد، فرشتگان آسمان بر تو درود فرستند - این حسین تو است با بدن عریان و قطعه قطعه شده، در خاک افتاده است. ای محمد، این دختران تو هستند که آنها به اسارت می روند و اینان ذریه تو هستند که به قتل رسیده اند، و نسیم صحرا بر آنان می وزد».<sup>(۶)</sup>

عمر بن سعد فریب کارانه بر بدن های مزدوران خود نماز خواند و آنان رابه خاک سپرد، در حالی که بدن نماز مجسم و راستین و یارانش هنوز روی زمین، بدون کفن بر جای مانده بودند؛ صحنه به گونه ای بود که وقتی غلام زهیر بن قین، که از سوی همسر زهیر کفنی برای او به قتلگاه آورده بود، ب مشاهده آن منظره، کفن را به کناری انداخت و به همسر زهیر گزارش داد شرم آمد که بدن «عبد» را کفن کنم در حالی که بدن «مولا» بی کفن، روی خاک باشد!<sup>(۷)</sup>

زینب در کنار جسد بی سر برادرش، در قتلگاه، چنان فریاد غم آلود کشید که به گفته راوی، دوست و دشمن را به گریه واداشت. سید بن طاووس در لهوف می نویسد: او به جدّ خود خطاب کرد و فرمود:

«... یا مُحَمَّدَاهُ! صَلَّى عَلَيْكَ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ هَذَا حُسَيْنٌ بِالْعَرَاءِ، مُرْمَلٌ بِالْدَمَاءِ مُفْطَعُ الْأَعْضَاءِ، وَبَنَاتُكَ سَبَايَا، إِلَى اللَّهِ الْمُشْتَكِي وَإِلَى مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى، وَإِلَى عَلِيٍّ الْمُرْتَضَى، وَإِلَى فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ، وَإِلَى حَمْزَةَ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ. يَا مُحَمَّدَاهُ! هَذَا حُسَيْنٌ»

بِالْعَرَاءِ تَسْنِفِي عَلَيْهِ الصَّبَا: قَتِيلٌ أَوْلَادِ الْبُعَايَا، وَاحْزَنَاهُ! وَكُرْبَاهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ!  
الْيَوْمُ مَاتَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَا أَصْحَابَ مُحَمَّدًا هُوَ لَأَيُّ ذُرِّيَةِ الْمُصْطَفَى  
يُسَاقُونَ سَوْقَ السَّبَايَا.

و در روایت دیگر آمده است که گفت:

«يَا مُحَمَّدَاهُ! بِنَاتِكَ سَبَايَا وَذُرِّيَّتِكَ مُقْتَلَةٌ، تَسْنِفِي عَلَيْهِمْ رِيحُ الصَّبَا وَهَذَا حُسَيْنٌ  
مَجْزُوزُ الرَّأْسِ مِنَ الْفَقَا مَسْلُوبُ الْعِمَامَةِ وَالرِّدَاءِ، بِأَبِي مَنْ أَضْحَى عَسْكَرُهُ فِي يَوْمِ  
الْاِثْنَيْنِ نَهْبًا!

بِأَبِي مَنْ فَسْطَاطُهُ مُقَطَّعُ الْعَرَى.

بِأَبِي مَنْ لَا غَائِبٌ فَيُرْتَجَى وَلَا جَرِيحٌ فَيُدَاوَى.

بِأَبِي مَنْ نَفْسِي لَهُ الْفِدَاءُ.

بِأَبِي الْمَهْمُومِ حَتَّى قَضَى.

بِأَبِي الْعَطْشَانِ حَتَّى مَضَى.

بِأَبِي مَنْ شَيْبَتُهُ تَقْطُرُ بِالْدَّمَاءِ.

بِأَبِي مَنْ جَدُّهُ مُحَمَّدٌ الْمُصْطَفَى.

بِأَبِي مَنْ جَدُّهُ رَسُولُ إِلَهِ السَّمَاءِ.

بِأَبِي مَنْ هُوَ سَبْطُ نَبِيِّ الْهُدَى.

بِأَبِي [ابن] مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى.

بِأَبِي [ابن] خَدِيجَةَ الْكُبْرَى.

بِأَبِي [ابن] عَلِيٍّ الْمُرْتَضَى.

بِأَبِي فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ.

بِأَبِي مَنْ رُدَّتْ لَهُ الشَّمْسُ حَتَّى صَلَّى»<sup>(۸)</sup>



زینب در قتلگاه به گونه ای حزن آلود سخن گفت که دوست و دشمن بر حال او اشک ریختند:

«قال الراوی: فَأَبْكَتَ وَاللَّهِ كُلَّ عَدُوٍّ وَصَدِيقٍ».<sup>(۹)</sup>

زینب علیها السلام در حالی که نعش عریان و بی سر دو پسر، هفت برادر، چهار عموزاده (پسران عقیل) و چند تن برادرزاده و اجساد یاران و اصحاب حسین علیها السلام را در قتلگاه بر روی زمین تفتیده مشاهده کرد، در کنار پیکر برادرش حسین علیها السلام با سوز دل گریست.

حرکت کاروان، همراه سرهای شهدا

سرهای شهدا را میان قبایل تقسیم کردند و همراه اسرا به حرکت در آوردند. زینب در کنار پیکر بی سر حسین علیها السلام به گونه ای می گریست که راوی می گوید:

«به خدا سوگند زینب با گریه اش هر دوست و دشمنی را گریاند!»؛ (فَأَبْكَتَ وَاللَّهِ كُلَّ عَدُوٍّ وَصَدِيقٍ).<sup>(۱۰)</sup>

در روز یازدهم بود که ضرب و شتم بازماندگان شهیدان، توسط سپاه عمر بن سعد صورت گرفت؛ به طوری که یکی از وقایع نگاران کربلا می نویسد: سکینه دختر امام حسین علیها السلام آنچنان جسد پدر را در بر گرفته بود که جمعی از لشکر عمر سعد وی را به ضرب تازیانه از او جدا کردند؛ «ثُمَّ إِنَّ سَكِينَةَ<sup>(۱۱)</sup> إِعْتَنَقَتْ جَسَدَ أَبِيهَا الْحُسَيْنِ علیها السلام فَاجْتَمَعَ عِدَّةٌ مِنَ الْأَعْرَابِ حَتَّى جَرُّوْهَا عَنْهُ».<sup>(۱۲)</sup>

تعداد اسیران

در منابع معتبر، در مورد تعداد اسیران کربلا، اتفاق نظریه وجود ندارد. اسیران آل ط-ه مرکب از سه گروه: زنان؛ کودکان و جمعی از مردان بودند، ولی از حیث تعداد، هریک از گروه ها، نظریه ای داده اند.

در حدیثی آمده است امام سجاد علیه السلام فرمود: ما - دوازده تن از مردان - را در حالی که به غل و زنجیر بودیم وارد مجلس یزید کردند؛ «أَدْخَلْنَا عَلَيَّ يَزِيدَ وَ نَحْنُ إِثْنِي عَشَرَ رَجُلًا مَغْلُولًا». <sup>(۱۳)</sup>

در گزارشی دیگر آمده است، زنان اهل بیت امام حسین علیه السلام بیست نفر بودند <sup>(۱۴)</sup> همچنین در برخی از کتاب های تاریخی، اسامی هفده تن از زنان اسیر را ذکر کرده اند. <sup>(۱۵)</sup>

ابن اثیر در «الکامل فی التاریخ» می نویسد: «سرهای شهدای اهل بیت سیدالشهدا علیه السلام به هیجده می رسید و شصت سر مربوط به شیعیان بود». <sup>(۱۶)</sup>

### ۳- روز دوازدهم محرم

#### مسجد حنانه

مسجد حنانه در جایگاه ستونی از گچ و آجر که «عَلَم» نامیده می شد، احداث شده است و تاریخ بنای این مسجد در دست نیست. امیرالمؤمنین علیه السلام در دوران خلافت، در دل شب ها، کنار آن نماز می خواند. این عَلَم در زمان های پس از عاشورا نیز باقی بوده است. نوشته اند: هنگامی که جسد مطهر امیرالمؤمنین علیه السلام را در دل شب مخفیانه و غریبانه تشییع می کردند، از کنار دیوار آن مسجد عبور دادند، دیوار آن مسجد به نشانه احترام به انحناء گرایید، به همین جهت آن را حنانه خواندند و بر همین اساس خواندن دو رکعت نماز در آن مسجد وارد شده است.

در برخی از کتب مربوط به تاریخ کربلا آمده است: شب دوازدهم، اسرای کربلا را به طور موقت در کنار مسجد حنانه جای دادند و سر مطهر سالار شهیدان را در میان این مسجد نهادند تا فردا [روز دوازدهم] «با برنامه خاصی، اسرا را وارد شهر نمایند و از این رو در آنجا زیارت امام حسین علیه السلام وارد

است. <sup>(۱۷)</sup> و قابل ذکر است که برخی از صاحب نظران روز ورود اسرا به کوفه را سیزدهم محرم می دانند.

روز دوازدهم روز ورود اسرای کربلا به رهبری زینب کبری به کوفه است. از عجایب روزگار است که زینب علیها السلام روزی در کوفه به عنوان دختر خلیفه المسلمین و همچنین بزرگ ترین بانوی اسلام، کرسی تدریس تفسیر قرآن برای زنان اداره می کند و روزی نیز رهبری کاروان اسیران را <sup>(۱۸)</sup> به عهده می گیرد، با وضعیتی آشفته و داغدار، در حالی که مادر دو شهید، خواهر هفت شهید، عمه چند شهید و خاله برخی از شهداست. <sup>(۱۹)</sup>

در آستانه شهادت امیر مؤمنان علیه السلام، در ۲۱ ماه مبارک رمضان سال چهل هجری، که لحظاتی به ارتحال خورشید ولایت مانده بود، هنگام خداحافظی با پدر، زینب از پدر پرسید: ام ایمن به من گفته است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: حسین مرا در کربلا خواهند کشت. آیا این سخن صحت دارد؟ امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «الْحَدِيثُ مَا حَدَّثَكَ أُمُّ أَيْمَنٍ...»؛ «آنچه که ام ایمن به تو گفته، صحیح است.» (وافزود:) می بینم تو و جمعی از اهل بیت به عنوان اسیر وارد کوفه می شوید، در حالی که شما را خارجی می نامند. مردم شادمانند و شهر را آذین بسته اند! (سپس فرمود:) هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر شهادت حسین در کربلا را به ما دادند، افزودند: ابلیس با مسرت خاصی فرزندان و دستیاران خود را جمع کرده، می گوید: من قصاص خود را از فرزند آدم گرفتم. <sup>(۲۰)</sup>

#### ۴- ورود اهل بیت به کوفه

روز ورود اهل بیت به کوفه، شهر کوفه از طرف حکومت تعطیل شد. مأموران ابن زیاد کوفه را تحت نظر گرفتند و دستور صادر شد: هیچ کس با سلاح از منزل بیرون نیاید و به دنبال آن دستور، ده هزار سواره، کوچه و بازار و راه ها و

خیابان ها را محاصره کردند تا مبادا غیرت و حمیت مردم به جوش آید و بر ضد حکومت به پا خیزند و از طرفی فرمان داده شد سرها را جلو کاروان حمل نمایند تا بدینوسیله ترس و واهمه در مردم ایجاد گردد و تسلیم حکومت شوند. با دیدن آن منظره، اهل کوفه نوحه سردادند و گریه کردند. حضرت زین العابدین علیه السلام فرمود:

«أَتَوْحُونَ وَتَبْكُونَ مِنْ أَجْلِنَا؟ فَمَنْ ذَا الَّذِي قَتَلَنَا؟!».

«شما به خاطر ما نوحه می خوانید و می گریید؟ پس چه کسی افراد ما را کشت؟!» (۲۱)

در مقتل ابی مخنف است که راوی گوید: از حج بر می گشتم که وارد کوفه شدم، بازار تعطیل بود، دیدم گروهی از مردم گریانند و برخی خندان. زن های کوفه را دیدم گریان پاره کرده، موها از هم می افشانند و به صورت می زنند. نزد پیرمردی رفتم و پرسیدم: قضیه چیست؟ آیا مراسمی دارید که من متوجه آن نیستم؟ دست مرا گرفت و به کناری برد و گریه سختی نمود و گفت: مراسمی نداریم، گریه آن دسته به خاطر دو لشکر است: قشون شکست خورده و لشکر پیروز. گفتم: کدامند آن دو لشکر؟ گفت: قشون حسین که شکست خورده و لشکر ابن زیاد که چیره گشته است. در این هنگام گریه بلندی کرد، هنوز کلامش تمام نشده بود که صدای بوق و کرنا به گوش رسید و کاروان اسرا را وارد ساختند. در همان لحظه سر امام حسین علیه السلام را دیدم که نور از آن ساطع بود. گریه بر من غالب شد، آنگاه اسیران را دیدم، امام زین العابدین بر شتر بی جهازی سوار بود و از پاهای او خون می ریخت. سپس زن زیبایی را دیدم که بر شتر بی جهاز سوار بود. پرسیدم: این زن کیست؟ گفتند: ام کلثوم است. با فریاد می گفت:

«يا أَهْلَ الْكُوفَةِ غُضُّوا أَبْصَارَكُمْ عَنَّا...».

«ای مردم، چشمان خود از ما بپوشید. آیا از خدا و رسول شرم ندارید که به سوی حرم رسول الله نگاه می کنید، در حالی که اسیرند؟!»  
آنگاه به باب بنی خزیمه ایستادند:

«فَلَمَّا نَظَرَتْ أُمَّ كَلْثُومٍ إِلَى رَأْسِ أَخِيهَا بَكَتْ وَ شَقَّتْ جَبِيهَا».

«چون نگاه امّ کلثوم به سر برادر افتاد، گریست و گریبان چاک زد»  
و گفت:

مَاذَا تَقُولُونَ إِذْ قَالَ النَّبِيُّ لَكُمْ مَاذَا فَعَلْتُمْ وَأَنْتُمْ آخِرُ الْأُمَّمِ  
بِعِزَّتِي وَ بِأَهْلِي بَعْدَ مُفْتَقَدِي مِنْهُمْ أُسَارَى وَمِنْهُمْ ضُرِّجُوا بِدَمٍ  
مَا كَانَ هَذَا جَزَائِي إِذْ نَصَحْتُ لَكُمْ أَنْ تُخْلِفُونِي بِسُوءٍ فِي ذَوِي رَحِمِي  
إِنِّي لَا خَشْيَ عَلَيْكُمْ أَنْ يَحِلَّ بِكُمْ مِثْلَ الْعَذَابِ الَّذِي يَأْتِي عَلَى الْأُمَّمِ

- طبق نقل برخی از ارباب مقاتل، زینب روز دوازدهم در کوفه خطبه ای خواند و بر مردم خموش تماشاجی، که با هرکه به قدرت می رسید کنار می آمدند، برآشفت.

- احتمالاً روز دوازدهم بود که: زینب در مجلس عبیدالله، انقلابی به پا کرد و جلسه را بر ضد عبیدالله شوراند و در پاسخ او که پرسیده بود، کار خدا را در کربلا چگونه دیدی؟

گفت: «مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلاً»!

- زینب با لباس بسیار عادی و کهنه وارد کوفه شد: ابن نما در «مثير الأحزان» می نویسد: «لَبِسَتْ أَرْدَأَ ثِيَابَهَا» و مفید در «ارشاد» می گوید: «لَبِسَتْ أَرْدَلَ ثِيَابَهَا»؛ «پست ترین و بی ارزش ترین لباس را پوشید.» و می

گفت: ما در پای نخل اسلام، نه تنها خون دادیم، بلکه آسایش و راحتی را هم فدا کردیم.

زنی هنگام ورود اسرا پرسید: «مِنْ أَىِّ الْأَسَارَى أَنْتُنَّ؟»؛ «شما اسیران کدامین قبیله اید؟» پاسخ دادند: «نَحْنُ أُسَارَى آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ»؛ «ما از خاندان آل محمدیم.» آن زن دوید و چادری برایش آورد. (۲۲)

با اینکه پس شهادت حسین و یارانش علیهم السلام زمینه سخن گفتن فراهم نبود، اما زینب در آغاز ورود به کوفه، همچون شام، جنایات امویان و خیانت کوفیان و مظلومیت اهل بیت علیهم السلام را با کمال شهامت بیان کرد و صحنه ای به وجود آورد که دشمن هرگز آن را پیش بینی نمی کرد. یکی از ناظران و تماشاچیان می گوید: زینب علیها السلام در آن روز مسأله ن ممکنی را ممکن ساخت و با اراده ای پولادین، جلسه را برای سخن گفتن و افشاگری مهیا ساخت؛ به گونه ای که «فَارْتَدَّتِ الْأَنْفَاسُ وَ سَكَتَتِ الْأَجْرَاسُ»؛ «نفس ها در سینه ها حبس شد و زنگ ها از صدا افتادند.» به قول شاعر:

در سینه ها خفتند آوای جرس ها اندر گلو ماندند فریاد نفس ها  
قهرمان کربلا، در آن جو نامساعد، در خطبه ای، حمد و ثنای الهی گفت و  
نسب و شخصیت خانوادگی خود را بازگو کرد. مردم کوفه، به ویژه تماشاچیان را  
مورد نکوهش قرار داد و آنان را از پیامدهای ناگوار کارشان آگاه ساخت و  
بانگ سرزنش زد که:

«وَيَلِكُمْ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ! أَ تَدْرُونَ أَىِّ كَبِدٍ لِرَسُولِ اللَّهِ فَرَيْتُمْ؟ وَ أَىِّ كَرِيمَةٍ لَهُ  
أُبْرَزْتُمْ؟ وَ أَىِّ دَمٍ لَهُ سَفَكْتُمْ؟ وَ أَىِّ حُرْمَةٍ لَهُ أَنْتَهَكْتُمْ؟ لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئاً إِدًّا، تَكَادُ  
السَّمَاوَاتُ يَنْفَطِرْنَ مِنْهُ، وَ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ، وَ تَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا...» (۲۳)

«وای بر شما! ای اهل کوفه، آیا می دانید که چگونه جگر رسول الله را پاره پاره کردید؟ و نوامیس او را در دید عموم قرار دادید و چه خونی از پیامبر ریختید و چه حرمتی از آن حضرت را هتک کردید. کار عجیبی از شما سرزد که جا دارد آسمان ها متلاشی و زمین شکافته و کوه ها پراکنده شوند!»

زینب در کوفه توفان به پا کرد و همه را مبهوت ساخت، تا آنجا که امام سجاد علیه السلام خطاب به وی گفت:

«أُسْكُتِي يَا عَمَّةَ فَأَنْتَ بِحَمْدِ اللَّهِ عَالِمَةٌ غَيْرَ مُعَلَّمَةٍ، وَ فَهِيَةٌ غَيْرَ مُفْهِمَةٍ.»

«عمه! سخن بس کن. سپاس خدای را که تو دانای مکتب نرفته و حکیم

استاد ندیده ای.»

زینب سکوت را برگزید و لب فرو بست، لیکن شیون و ناله ای عظیم شهر را فر گرفت. این سخن امام سجاد علیه السلام به عمه اش زینب، دلیل بر احاطه و آگاهی زینب از علوم لدنی او است. <sup>(۲۴)</sup>

زینب علیه السلام، پس از عاشورا و در وضعیت بسیار اسفبار اسارت، در حالی که به نوشته ابن اثیر در «الکامل»، کهنه ترین و بی ارزش ترین لباس هایش را برتن داشت <sup>(۲۵)</sup>، با ابّهت و شوکت ویژه، بسان فاتح پیروزمندی که از جنگی طاقت فرسا فاتحانه بازگشته باشد، وارد دارالاماره کوفه و جلسه عبیدالله شد.

نوشته اند که او به گونه ای ناشناس وارد شد. <sup>(۲۶)</sup> او چنان بی اعتنا به مجلس گام نهاد که عبیدالله احساس حقارت کرد و با خشم پرسید: «مَنْ هَذِهِ الْمَتَكْبِرَةُ؟»؛ «این زن متکبر کیست؟» یکی از ندیمان پاسخ داد: «هَذِهِ زَيْنَبُ بِنْتُ فَاطِمَةَ.» <sup>(۲۷)</sup>

بعضی نوشته اند او گفت: «هَذِهِ زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيٍّ»؛ ولی ابن اثیر می نویسد: کسی به سؤال ابن زیاد پاسخ نداد و او سؤال خود را تکرار کرد. زنی از همراهان زینب علیه السلام لب به سخن گشود و گفت: «هَذِهِ زَيْنَبُ بِنْتُ فَاطِمَةَ علیه السلام»

و همچنین شیخ مفید<sup>(۲۸)</sup> آورده است: «هذه زَيْنَبُ بِنْتُ فَاطِمَةَ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ».<sup>(۲۹)</sup>

علامه محسن امین در «اعیان الشیعه»<sup>(۳۰)</sup> می نویسد: ابن زیاد به زینب عَلَيْهَا نگریست و پرسید: «كَيْفَ رَأَيْتِ صُنْعَ اللَّهِ بِأَخِيكِ وَأَهْلِ بَيْتِكَ؟»؛ «کار خدا را درباره اهل بیت و برادرت چگونه دیدی؟»

زینب عَلَيْهَا پاسخ داد:

«ما رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلاً»؛<sup>(۳۱)</sup> «من جز شکوه و زیبایی (بندگی و ایثار) چیزی ندیدم»

و بانگ زد و گفت:

«تَكَلَّتْكَ أُمُّكَ يَا بِنَ مَرْجَانَةَ»؛ «مادرت به عزایت بگرید ای پسر مرجانه.»

او چنان عیب‌الله را به محاکمه کشید و شجاعانه سخن گفت و پاسخ‌های دندان شکن به او داد که عیب‌الله در یک عقب نشینی انفعالی اظهار داشت:

«هذه سَجَاعَةٌ»<sup>(۳۲)</sup> وَلَعَمْرِي لَقَدْ كَانَ أَبُوكَ شَاعِرًا وَ سَجَاعًا».

«به جان خودم سوگند! که این زن سخنور است و البته پدر او نیز سخنور بود.»<sup>(۳۳)</sup>

بعضی نوشته اند که عیب‌الله گفت: او زن شجاع و قوی دل است و پدر او نیز چنین بود.

دستورالعمل زینب عَلَيْهَا در کوفه

در ایام اسارت، زنان عرب ساکن کوفه به دیدار زینب آمدند، لیکن حضرت آنان را نپذیرفت و فرمود:

«لَا يَدْخُلَنَّ عَلَيْنَا عَرَبِيَّةٌ إِلَّا أُمٌّ وَوَلَدٌ أَوْ مَمْلُوكَةٌ فَإِنَّهُنَّ سُبَيْنٌ كَمَا سُبِينَا».<sup>(۳۴)</sup>



مرحوم جزایری<sup>(۳۵)</sup> می نویسد: کسی اجازه دیدار از اسرا را نداشت جز کنیزکان که آنها زحمت اسیری را دیده بودند و غیر عرب؛ از جمله زنان ایرانی؛ زیرا زینب علیها السلام فرمود: از زنان عرب جز کنیزکان حق ندارند از ما دیدن کنند، آنان اسیرند همچون ما. از این بیان به دست می آید که ایرانیان حاضر در کوفه، هیچ کدام در کربلا نبودند و در کربلا فقط کوفیان عرب حضور داشتند، حتی از مردم شام نیز کسی در کربلا نبوده است؛ لذا در مروج الذهب<sup>(۳۶)</sup> آمده است:

«وَكَانَ جَمِيعٌ مِّنْ حَضْرٍ مَّقْتَلِ الْحُسَيْنِ مِنَ الْعَسَاكِرِ وَ حَارِبِهِ، وَ تَوَلَّى قَتْلَهُ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ خَاصَّةً لَمْ يَحْضُرْهُمْ شَامِيٌّ».

«تمام لشکریانی که کربلا بر ضد امام حسین گرد آمدند و جنگیدند، از کوفه بودند و کسی از شامیان در میان آنان حضور نداشت.»

موضع گیری فوق نشان می دهد که ستم پیشگان حاضر در کربلا، غیر عرب نبودند.

#### ۵- شب سیزدهم: (شب دفن شهیدان)

- در شب دفن شهدا که شب سوم شهادت شهدای کربلا بود، امام سجاد علیه السلام با استفاده از ولایت خویش، بگونه «طیّ الأرض» به یاری بنی اسد در کربلا شتافت و در شناسایی و نیز انجام نماز و دفن شهدا همکاری نمود.

آن حضرت پس از دفن جسد مطهر پدرش، در حالی که به شدت می گریست، فرمود:

«... طُوبَى لِرِضٍ تَضَمَّنَتْ جَسَدَكَ الطَّاهِرَ، فَإِنَّ الدُّنْيَا بَعْدَكَ مُظْلَمَةٌ، وَالْآخِرَةُ بِنُورِكَ مُشْرِقَةٌ، أَمَا اللَّيْلُ فَمُسَهَّدٌ، وَالْحُزْنُ فَسَرْمَدٌ أَوْ يَخْتَارُ اللَّهُ لِأَهْلِ بَيْتِكَ دَارِكَ الَّتِي أَنْتَ بِهَا مُقِيمٌ، عَلَيْكَ مِنَ السَّلَامِ يَا بِنِ رَسُولِ اللَّهِ وَرَحْمَةَ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ».<sup>(۳۷)</sup>

«خوشا به حال زمینی که بدن پاک تو را در آغوش گرفت. دنیا پس از تو تاریک گشت و آخرت با نور تو نورانی شد. پس از تو شب هایم سخت و حزنم طولانی است تا اینکه خداوند سرایی را که تو در آن استقرار یافتی، برای اهل بیت مقرر بدارد. از من به تو درود باد و رحمت و برکات الهی.»

سپس با انگشت مبارک خود روی قبر آن حضرت نوشت:

«هَذَا قَبْرُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ الَّذِي قَتَلُوهُ عَطْشَانًا غَرِيبًا.»<sup>(۳۸)</sup>

«این قبر حسین بن علی بن ابی طالب است که او را در حالی که لب تشنه

بود و غریب، کشتند.»

امام سجاد در آن شب، همچنین پس از دفن بدن مطهر عباس، عموی

بزرگوارش فرمود:

«عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَا يَا قَمْرَ بَنِي هَاشِمٍ، وَعَلَيْكَ مِنِّي السَّلَامُ مِنْ شَهِيدٍ

مُحْتَسَبٍ وَرَحْمَةً اللهُ وَبَرَكَاتُهُ.»<sup>(۳۹)</sup>

«خاک بر سر زندگی این دنیای بی حضور تو. ای قمر بنی هاشم، از من درود

و سلام باد بر شهید راه خدا و درود و رحمت الهی بر تو باد.»

همانگونه که پیشتر اشاره شد، مراسم دفن اجساد شهدا دو روز پس از

عاشورا، انجام گرفت. این مراسم توسط مردان بنی اسد، زیر نظر امام سجاد

برگزار گردید.

در آن شب همه شهدا، جز بدن های علی اصغر، حرّ و جون را دفن کردند؛

زیرا علی اصغر علیه السلام را امام حسین علیه السلام دفن کرده بود و بدن حرّ را، به نقلی

قبیله اش از صحنه قتلگاه بیرون برده و در جای دیگر دفن کرده بودند و به نقلی

حرّ نیز همراه با دیگر شهدا در کنار مرقد مطهر ابا عبدالله علیه السلام دفن گردید. و

همچنین جون را پس از ده روز، بنی اسد یافتند و درحالی که خوشبو و معطر بود دفن کردند.

#### ۶- دگرگونی های خونین در طبیعت

پس از شهادت سالار شهیدان، دگرگونی هایی خونین، در طبیعت مشاهده گردید؛ دگرگونی هایی که هریک برای صاحبان بصیرت، درس های عبرت آموز و برای غافلان، بانگ «بیدارباش» بود! هنگامی که امام عَلَيْهِ السَّلَامُ شهید شدند، چنان تیرگی همه جا را فراگرفت که ستارگان در آسمان دیده می شدند:

«إِنَّ السَّمَاءَ أَظْلَمَتْ يَوْمَ قَتْلِ الْحُسَيْنِ حَتَّى رَأَوْا الْكَوَاكِبُ»<sup>(۴۰)</sup>.

سیوطی در «درالمنثور» ذیل آیه ۲۹ سوره مبارکه دخان<sup>(۴۱)</sup> این حدیث را نقل می کند:

«وَإِنَّ حُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ يَوْمَ قُتِلَ أَحْمَرَّتْ السَّمَاءُ».

در حدیث دیگر آورده است: «... إِحْمَرَّتْ آفَاقُ السَّمَاءِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ».

و دگرگونی های دیگری هم گفته اند مانند:

الف: آفتاب با چهره خونین و غمناک ظاهر شد.

ب: زیر خشت ها و سنگ ها، خون به چشم می خورد.

ج: چهره افق تیره و تار شد. سیاهی شب بگونه ای خاص همه جا را فراگرفت.

د: از دیوار دارالاماره کوفه، خون جاری گشت.

ه: منادی میان زمین و آسمان شهادت مظلومانه پسر دختر پیامبر خدا را اعلام کرد.

و: باران خون از آسمان بارید.

موارد فوق و سایر موارد در جوامع تاریخی و کتب حدیثی شیعه و سنی به‌وفور به چشم می‌خورد. <sup>(۴۲)</sup>

مسعودی در «اثبات الوصیه» می‌نویسد:

«إِنَّ السَّمَاءَ بَكَتْ عَلَيْهِ أَرْبَعَةَ عَشَرَ يَوْمًا فَسُئِلَ: مَا عِلْمَةُ بُكَاءِ السَّمَاءِ؟ فَقَالَ: كَانَتْ الشَّمْسُ تَطْلُعُ فِي حُمْرَةٍ وَتَغْرِبُ فِي حُمْرَةٍ»؛ <sup>(۴۳)</sup>

«آسمان در عزای حسین علیه السلام تا چهارده روز می‌گریست، از نشانه گریستن آسمان سؤال شد، فرمود: خورشید با هاله‌ای از سرخی طلوع و غروب می‌کرد.»

در کلام امام صادق علیه السلام آمده است که به زراره گفت:

«يَا زُرَّارَةَ! إِنَّ السَّمَاءَ بَكَتْ عَلَى الْحُسَيْنِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا» <sup>(۴۴)</sup>.

«زراره! آسمان تاچهل شبانه روز درسوگ حسین علیه السلام گریست.»

## پی نوشت ها:

۱. در محدوده حایر اختلاف است؛ بعضی تمام کربلا را حایر دانسته اند و بعضی حرم حضرت را. (نک: العروة الوثقی، ج ۲، ص ۱۶۴ و ۱۶۵ مسأله ۱۱ فی احکام صلاة المسافر، چاپ المكتبة علمية الاسلاميه)
۲. مقتل الحسين، مقرر، ص ۳۰۷
۳. فصل زينب كبرى، نک: منتهی الآمال، ج اول، صص ۴۰۴ و ۴۰۵، فضل محرم، ص ۳۰۸
۴. رضی بن نبی، تظلم الزهراء، فصل عاشور. «أُنْظِرْ إِلَى رُؤُوسِنَا الْمُكْشَفَةِ، وَإِلَى أَكْبَادِنَا الْمُلْتَهَبَةِ، وَإِلَى عَمَّتِي الْمَضْرُوبَةِ، وَإِلَى أُمِّي الْمَسْحُوبَةِ»
۵. انساب الأشراف، ص ۲۱۱
۶. «وا محمداه، صَلَّى عَلَيْكَ (مَلِيكُ) مُلْكِ السَّمَاءِ، هَذَا حُسَيْنٌ بِالْعَرَاءِ مُرْمَلٌ بِالِدَّمَاءِ، مُقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ، يَا مُحَمَّدَاهُ؛ وَبَنَاتِكَ سَبَايَا وَذُرِّيَّتِكَ مُقْتَلَةٌ تَسْفَى عَلَيْهَا الصَّبَا».
۷. قمقام، ج ۲، ص ۴۷۲ و ۴۷۳
۸. اللهوف، ص ۵۸
۹. اللهوف، ص ۵۸
۱۰. نک: اللهوف ۵۸
۱۱. سُكَيْنَةُ: بِنْتُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَرِيمَةَ نَبِيلَةٍ، كَانَتْ سَيِّدَةَ نِسَاءِ عَصْرِهَا (توفيت سنة ۱۱۷هـ. ق).
۱۲. نک: اللهوف، ص ۵۹
۱۳. نک: خراسانی، منتخب التواريخ، صص ۳۸۳ و ۳۸۸
۱۴. نک: خراسانی، منتخب التواريخ، صص ۳۸۳ و ۳۸۸
۱۵. همان.
۱۶. کامل، ج ۴، ص ۸۳
۱۷. نک: معالی السبطين، ج ۲، ص ۵۶
۱۸. در سن ۵۵ سالگی.
۱۹. رقيه دختر اميرالمؤمنين همسر مسلم بن عقيل، خواهر زينب است که از فرزندان او نيز در کربلا به شهادت رسيدند.
۲۰. بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۸۳ و نفس المهموم، ص ۲۵
۲۱. اللهوف، ص ۳۳۸

۲۲. قمقام، ج ۲، ص ۵۱۵

۲۳. طبرسی، احتجاج، ص ۱۹۶

۲۴. خطبه زینب در کوفه: و

قال بَشِيرُ بْنُ خُرَيْمِ الْأَسَدِيِّ: وَنَظَرْتُ إِلَى زَيْنَبَ بِنْتِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَئِذٍ وَلَمْ أَرَ خُفْرَةَ قَطُّ وَاللَّهِ أَنْطَقَ مِنْهَا كَأَنَّهُا تُفْرِغُ مِنْ لِسَانِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَقَدْ أَوْمَأَتْ إِلَى النَّاسِ أَنْ اسْكُتُوا فَارْتَدَّتِ الْأَنْفَاسُ وَسَكَتَتِ الْأَجْرَاسُ ثُمَّ قَالَتْ:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ وَالصَّلَاةُ عَلَى أَبِي (جَدِّي) مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الْأَخْيَارِ. أَمَا بَعْدُ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ، يَا أَهْلَ الْخَلْتِ وَالْعَدْرِ! أَتَبْكُونَ؟ فَلَا رَقَاتِ الدَّمْعَةِ، وَلَا هِدَاةِ الرَّثَةِ، إِنَّمَا مَثَلُكُمْ كَمَثَلِ الَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ. أَلَا وَهَلْ فِيكُمْ إِلَّا الصَّلْفُ النَّطْفُ وَالصَّدْرُ وَالشَّنْفُ وَمَلَقُ الْأِمَاءِ وَعَمَزُ الْأَعْدَاءِ؟ أَوْ كَمَرَعِيَّ عَلَى دِمْنَةٍ أَوْ كَفِضَةَ عَلَى مَلْحُودَةٍ، أَلَا سَاءَ مَا قَدَّمْتُمْ لَكُمْ أَنْفُسَكُمْ أَنْ سَخَطَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَفِي الْعَذَابِ أَنْتُمْ خَالِدُونَ. أَتَبْكُونَ وَتَتَّحِبُونَ؟ إِي وَاللَّهِ فَابْكُوا كَثِيرًا وَاضْحَكُوا قَلِيلًا فَلَقَدْ ذَهَبْتُمْ بِعَارِهَا وَشِنَارِهَا وَلَنْ تَرَحُّضُوهَا بِغُسْلِ بَعْدِهَا أَبَدًا، وَأَنْتِ تَرَحُّضُونَ قَتْلَ سَلِيلِ خَاتِمِ النَّبُوَّةِ وَمَعْدِنِ الرَّسَالَةِ وَسَيِّدِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَمَلَاذِ خَيْرَتِكُمْ وَمَفْرَغِ نَارِلَتِكُمْ وَمَنَارِ حُجَّتِكُمْ وَمَدْرَةِ سُنَّتِكُمْ. أَلَا سَاءَ مَا تَزْرُونَ، وَبَعْدًا لَكُمْ وَسُخْقًا. فَلَقَدْ خَابَ السَّعْيُ وَتَبَّتِ الْأَيْدَى وَخَسِرَتِ الصِّفْقَةُ وَبُوتِمَ بَعْضُ مِنْ اللَّهِ وَضُرِبَتْ عَلَيْكُمْ الدَّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ.

وَيَلِكُمْ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ! أَتَذْرُونَ أَيَّ كَبِدٍ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَرِيْتُمْ؟ وَأَيَّ كَرِيْمَةٍ لَهُ أَبْرَزْتُمْ؟ وَأَيَّ دَمٍ لَهُ سَفَكْتُمْ؟ وَأَيَّ حُرْمَةٍ لَهُ أَنْتَهَكْتُمْ؟ لَقَدْ جِئْتُمْ بِهَا صَلْعَاءَ عَنَقَاءَ سَوْدَاءَ قَقْمَاءَ (وَفِي بَعْضِهَا) خَرْقَاءَ شَوْهَاءَ كَطِلَاعِ الْأَرْضِ أَوْ مِلَاءِ السَّمَاءِ أَفَعَجِبْتُمْ أَنْ مَطَرَتِ السَّمَاءُ دَمًا، وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَى، وَأَنْتُمْ لَا تُنْصَرُونَ، فَلَا يَسْتَخْفِنُكُمْ الْمُهْلُ فَإِنَّهُ لَا يَخْفِزُهُ الْبِدَارُ، وَلَا يَخَافُ فَوْتَ النَّارِ. وَإِنَّ رَبَّكُمْ لِبَالْمِرْصَادِ...»

قال الراوي: فوالله لقد رأيتُ الناسَ يَوْمَئِذٍ حَيَارَى يَبْكُونَ وَقَدْ وَضَعُوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ. وَرَأَيْتُ شَيْخًا وَاقِفًا إِلَى جَنْبِي يَبْكِي حَتَّى اخْضَلَّتْ لِحْيَتُهُ...»

(نك: ابن اعثم كوفى، الفتوح، ج ۵، صص ۲۲۵-۲۲۳).

۲۵. (ابن نما در مثيرالأحزان از لباس زینب با عنوان: «أَرْدَةُ ثِيَابِهَا»؛ «ارزان ترین و پایین ترین لباسهايش» یاد می کند. ولی مرحوم شیخ مفید، در ارشاد از آن با عنوان «أَرْدَلُ ثِيَابِهَا»؛ «بی ارزش ترین لباسها» نام می برد.

۲۶. «وَكَاثَتْ زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيٍّ قَدْ لَبِسَتْ أَرْدَةً ثِيَابِهَا وَهِيَ مُتَنَكِّرَةٌ...». نك: ابن نما، مثيرالأحزان،

ص ۹۰

٢٧. نك: ابن نما، مثير الأحران، ص ٩٠
٢٨. ارشاد، ص ١١٧
٢٩. بحار، ج ٤٥، ص ١١٥
٣٠. اعيان الشيعة، ج ١، ص ٦١٤
٣١. نك: مكرم، مقتل الحسين، ص ٣٢٤ اللهوف، ص ٧٠؛ معالي السبطين، ح ٢، صص ٦٦ و ٧٦
٣٢. سجاعة به زنى گویند که با نظم و قافیه سخن می گوید.
٣٣. الكامل، ج ٤، ص ٨٢
٣٤. زينب الكبرى، ص ١٩ و ٣٤
٣٥. خصائص الحسينيه، ويزگی های حضرت زينب عليها السلام، صص ٢٨٧ و ٢٨٨
٣٦. مروج الذهب، ج ٣، ص ٧١
٣٧. نك: علامه شبر، جلاء العيون، ج ٢ ص ٢١٦ - حياة الإمام الحسين ج ٣، ص ٣٢٤ - اعلمى - دائرة المعارف ج ٣ ص ٣٤٠
٣٨. همان
٣٩. همان
٤٠. بلاذرى، انساب الأشراف، ص ٢١٤
٤١. نك: درالمنثور، ج ٥، ص ٧٤٩
٤٢. شيخ طوسى، تهذيب، ج ٢، ص ٧ (فصل الحسين عليه السلام).
٤٣. مقتل الحسين، مكرم، انساب الأشراف، ص ٢٠٩
٤٤. مسعودى، اثبات الوصيه، ص ١٦٤، نك: باب ٤٠... من بكاء السماء والأرض، ج ٤٥ بحار الأنوار، ص ٢٠١

## اسیران و ادامه رسالت

اسیران کربلا، پیام آوران حماسه عاشورا، احیاگران خون شهیدان، حافظان و نگهبانان و مروّجان قیام عاشورا بودند و می توان گفت: اگر کاروان اسیران به حرکت در نمی آمد، حرکت عاشورا در همان عصر و همان سرزمین به وسیله دشمن، همراه اجساد مطهر آنها دفن شده بود.

### ۱- مهم ترین وظایف کاروان

الف- نشان دادن اهمیت قیام؛ زیرا دشمن می کوشید که قیام عاشورا به دیگران و یا نسل های بعد معرفی و شناسانده نشود.

و سعی می کرد قیام و حرکت تاریخ ساز شخصیتی همچون سیدالشهدا را کم رنگ، معمولی و عادی جلوه دهد و زمینه فراموشی آن را فراهم سازد و زینب سردار و رهبر کاروان اسیران بود که با خطبه هایی در کوفه و شام و موضع گیری های حکیمانه، اهمیت آن را به نمایش گذارد. زینب در کوفه نه تنها با خطبه خود مردم را بیدار کرد و عمق فاجعه را برای عموم آشکار ساخت، بلکه زنان کوفه را علیه مردانشان بسیج کرد.

ب- پیشگیری از تحریف ها و بدلکاری ها؛ دشمن سعی می کرد از آشکار شدن قیام حق علیه باطل پیشگیری کند و خود را حق و حسین را باطل بشناساند؛ از این رو، اسیران را خارجی (شورش) لقب داده بود.

ج- انتقال صحیح جریان تاریخی قیام؛ این کاروان توانست حقیقت تاریخی قیام و گردانندگان اصلی آن و جزئیات واقعه را به طور صحیح به نسل های بعد از خود و یا برای غایبان صحنه روشن سازد.



همسر امام حسین، سرِ جدا از بدن آن حضرت را در مجلس عبیدالله به آغوش کشید و گفت: حسین من! فراموشت نمی‌کنم و به چشم خود دیدم که شمشیرهای ناپاکان تو را در میان گرفته بودند.

د- انتقال اهداف و پیام‌های قیام؛ این کاروان اسیران بود که هدف و پیام نهضت کربلا را به دنیا رساند و باید گفت: این است فلسفه آن سخن معروف امام از زبان جدش که: «إِنَّ اللَّهَ شَاءَ أَنْ يَرَاهُنَّ سَبَايَا». <sup>(۱)</sup> «خداوند می‌خواهد شما را اسیر ببیند.»

## ۲- اسرا در شام

وقتی نخستین مرحله مأموریت تاریخ سازان عاشورا در کربلا پایان یافت، تداوم آن، قیام تازه ای بود که به رهبری امام سجاد علیه السلام و زینب کبری علیها السلام انجام گرفت و کاروان اسیران هجوم عاشورایی علیه اهریمنان شام و کوفه را آغاز کرد.

اهل بیت در بند را روز یازدهم از کربلا به سوی کوفه حرکت دادند. ابن زیاد آنان را در کوفه زندانی کرد و نامه ای برای یزید فرستاد و از او کسب تکلیف کرد. پاسخ نامه از سوی یزید، پس از چندی دریافت شد که در آن آمده بود: اسرا و سرهای کشتگان را به شام بفرستید <sup>(۲)</sup> و ابن زیاد با همراهی چهل مأمور مسلح، اسرا و سرهای شهدا را روانه شام کرد. <sup>(۳)</sup>

شیخ بهایی و محدث کاشانی، روز ورود اهل بیت عصمت و طهارت به شام را اول ماه صفر دانسته اند. <sup>(۴)</sup>

## مسجد السَّقَطِ یادآورِ خاطره ای تلخ!

هنگام ورود اسرا به شام، شهر را آذین بسته، جشن عمومی برگزار کردند. سرها را بالای نیزه زده، همراه کاروان حرکت می‌دادند. در پیشاپیش سرها، سرِ

عباس بن علی قرار داشت، پس از آن سر حضرت حسین بن علی علیه السلام بود که به آسمان می نگریست و نور ویژه ای از آن تلالو می کرد.

عباس بن علی در کربلا پرچمدار و پیش مرگ برادش امام حسین علیه السلام بود؛ از این رو در مسیر حرکت به شام نیز سر مبارکش به رسم پرچمداری، پیشاپیش قافله قرار داشت.

از میان تماشاگران پیر زنی، با کینه خاصی، سنگی به طرف سر حسین پرتاب کرد.

### ۳- دربار یزید

بیشتر دربار یزید را برای ورود اسرا، مهیا کرده، سفراء، رجال و شخصیت های داخلی را دعوت نموده بودند. جمعیت در صحن و سالن کاخ موج می زد. یزید عبایی بردوش انداخته، با قیافه ای شادمان در جایگاه ویژه قرار گرفت. <sup>(۵)</sup> به دستور دربار، اهل بیت امام را با ریسمانی بستند و آنان را با وضعیتی رقت بار به مجلس یزید وارد کردند.

امام سجاد علیه السلام در حضور همگان، رو به یزید کرده، فرمود: «ما ظنک بالرسول لو یرانا علی هذا الحال؟»؛ «اگر پیامبر صلی الله علیه و آله ما را در چنین حالتی ببیند، با تو چه خواهد کرد؟»

سؤال امام سجاد علیه السلام با گریه شدید حضار روبه رو شد. وقتی یزید صحنه را برخلاف خواست خود دید، دستور داد تا ریسمان را از دست و گردن آنان گشودند. <sup>(۶)</sup>

وضعیت حضور اسرا مطابق میل یزید پیش نرفت، به ویژه آنگاه که یزید به «نعمان بن بشیر» - که در کنارش نشسته بود - گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَتَلَهُ»؛ «حمد و سپاس خدا را که او (حسین) را کشت.»

نعمان گفت: «اگر معاویه زنده بود، هیچ گاه دست به چنین کاری نمی زد.»<sup>(۷)</sup>  
 این پاسخ نیز انبساط خاطر یزید را برهم زد.  
 آنگاه تشتی در برابر یزید قرار دادند که سر حسین علیه السلام در آن بود. یزید  
 دست به عصای دستی تشریفاتی اش برد و به دندان پیشین امام علیه السلام کوبید و  
 گفت: «يَوْمٌ بِيَوْمِ بَدْرٍ»؛<sup>(۸)</sup> «امروز، عوض روز بدر!»  
 او در حضور همگان به سر مبارک امام جسارت کرد و مستانه این شعر را  
 زمزمه کرد:<sup>(۹)</sup>

لَيْتَ أَشْيَاخِي بَدْرٌ شَهْدُوا

تا آن جا که گفت:

قَدْ قَتَلْنَا الْقُرْمَ مِنْ سَادَاتِهِمْ وَ عَدَلْنَا بِبَدْرٍ فَاعْتَدَلْ

لَعَيْتُ هَاشِمٌ بِالْمُلْكِ فَلَا خَيْرَ جَاءَ وَلَا وَحْيٌ نَزَلَ

«ما بزرگان آنان (بنی هاشم) را کشتیم و ما از کشتگان خود در بدر، انتقام  
 گرفتیم.»

بنی هاشم دین و حکومت را به بازی گرفتند در حالی که نه نبوت در کار  
 است و نه چیزی به عنوان وحی نازل شده است. «

حامل سر امام حسین علیه السلام به خاطر دریافت جایزه اینگونه سرود:

أَوْقِرْ رِكَابِي فِضَّةً وَ ذَهَبًا إِنِّي قَتَلْتُ السَّيِّدَ الْمُحَجَّبَا

قَتَلْتُ خَيْرَ النَّاسِ أُمَّاً وَ أَبَاً

«رکاب مرا از نقره و طلا کن؛ همانا من شخصیت پاکدامنی را از پای  
 در آوردم.»

و کسی را کشتم که از نظر پدر و مادر برترین انسان بود. «

یزید پرسید: تو که او را بهترین مردم یاد می کنی چرا کشتی؟ گفت: کشتم تا جایزه دریافت کنم.

وقتی چنین پاسخ شنید، فرمان داد: گردن او را زدند. (۱۰)

یزید همچنان مشغول جسارت به سر و صورت امام بود که ابو بَرزَه اسلمی به او گفت: من دیدم که پیامبر ﷺ دندان های پیشین او و برادرش را می بوسید و فرمود: شما دو تن - بزرگ جوانان بهشتید و نیز فرمود: «قَتَلَ اللَّهُ قَاتِلَكُمَا» یزید از حرف ابو برزه خشمگین شد و دستور داد او را از مجلس بیرون کردند. (۱۱)

#### ۴- خطبه حضرت زینب علیها السلام در مجلس یزید

آنگاه که یزید گستاخی های بسیار کرد و از پیروزی خود دم زد، لازم بود که پاسخ دندان شکن بشنود و غرورش شکسته شود. او که آیات قرآن را به غلط به نفع خود تأویل می کرد، لازم بود سرچایش بنشیند و مردم نیز باید آگاه می شدند و از گمراهی به هدایت راه می یافتند و از پیام شهیدان کربلا و هدف آنان آگاه می شدند. از این رو، زینب قهرمان این میدان، که صلابت و شجاعت را از پدر و مادر به ارث برده بود، و در پرتو نورانیت برادرش امام حسین علیه السلام رشد کرده بود، از جا برخاست و خطبه خود را چنین آغاز کرد:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ، صَدَقَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ كَذَلِكَ يَقُولُ: ﴿ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوْأَى أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ﴾» (۱۲)

«حمد و سپاس از آن خداست که پروردگار جهانیان است. درود خداوند بر جدّم که سرور انبیا است. چه راست گفت خدای متعال که: «فرجام کسانی که اعمال بد کردند، به جایی رسید که آیات خدا را تکذیب کردند و آن را به تمسخر گرفتند.» (۱۳)

أَظَنَنْتَ يَا يَزِيدُ - حَيْثُ أَخَذْتَ عَلَيْنَا أَقْطَارَ الْأَرْضِ وَآفَاقَ السَّمَاءِ فَأَصْبَحْنَا  
نُسَاقُ كَمَا تُسَاقُ الْأُمَاءُ أَنْ بِنَا هَوَانًا عَلَى اللَّهِ وَبِكَ عَلَيْهِ كَرَامَةٌ؟ وَإِنَّ ذَلِكَ لِعَظِيمٍ  
خَطْرِكَ عِنْدَهُ فَشَمِخْتَ بِأَنْفِكَ وَنَظَرْتَ فِي عِطْفِكَ جَدَلًا مَسْرُورًا حِينَ رَأَيْتَ الدُّنْيَا  
لَكَ مُسْتَوْتِقَةً وَالْأُمُورَ مُتْسِقَةً وَحِينَ صَفَا لَكَ مُلْكُنَا وَسُلْطَانُنَا فَمَهْلًا مَهْلًا أَنْسَيْتَ  
قَوْلَ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّ لَهُمْ خَيْرًا لِنَفْسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّ  
لَهُمْ لِيَزِدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ﴾. (١٤)

ای یزید! می پنداری که چون اطراف زمین و آفاق آسمان را بر ما بستنی، و  
راه چاره را بر ما سد کردی و ما را همانند برده به هر سو کشاندی، ما نزد خدا  
خواریم و تو گرامی و سرفراز؟! و این غلبه (ظاهری) تو بر ما از آبروی تو در  
پیشگاه خدا است؟ و از این رو بینی بالا کشیدی و تکبر نمودی و به خود  
بالیدی؟! شادمانی که دنیا بر وفق مراد تو است، و ملک و مقام رهبری بر ما،  
برای تو صاف و همواره گشته! اندکی آهسته تر، آیا سخن خداوند را از یاد برده  
ای که فرمود:

«آنان که کافر شدند (و راه طغیان پیش گرفتند) گمان نکنند که اگر به آنان  
مهلت می دهیم، به سود آنها است، این درنگ برای آن است که بر گناهان خود  
ببفرایند، و عذاب خوارکننده ای در پیش دارند.

أَمِنَ الْعَدْلُ يَا بَنَ الطُّلُقَاءِ تَخْدِيرُكَ حَرَائِرَكَ وَإِمَاءَكَ، وَسَوْفَكَ بَنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ  
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَبَايَا؟ قَدْ هَتَكَتَ سُتُورَهُنَّ، وَأَبْدَيْتَ وُجُوهَهُنَّ تَحْدُو بِهِنَّ الْأَعْدَاءُ مِنْ بَلَدٍ إِلَى  
بَلَدٍ، وَيَسْتَشْرِفُهُنَّ أَهْلُ الْمَنَاهِلِ وَالْمَنَافِلِ، وَيَتَصَفَّحُ وُجُوهَهُنَّ الْقَرِيبُ وَالْبَعِيدُ وَالِدُنِّيُّ  
وَالشَّرِيفُ، لَيْسَ مَعَهُنَّ مِنْ رِجَالِهِنَّ وَلِيٌّ، وَلَا مِنْ حُمَاتِهِنَّ حَمِيٌّ، وَكَيْفَ يَرْتَجَى  
مُرَاقَبَةً مَنْ لَفِظَ فُوهَ أَكْبَادِ الْأَزْكَيَاءِ وَنَبَتَ لَحْمُهُ مِنْ دِمَائِ الشُّهَدَاءِ؟ وَكَيْفَ يَسْتَبِطِئُ  
فِي بَعْضَاءِ أَهْلِ الْبَيْتِ، مَنْ نَظَرَ إِلَيْنَا بِالشَّفَنِ وَالشَّنَانِ وَالْأَحَنِ وَالْأَضْغَانِ؟ ثُمَّ تَقُولُ  
غَيْرَ مُتَأَثِّمٍ وَلَا مُسْتَعْظِمٍ:

لَاهُلُوهَا وَاسْتَهَلُّوهَا فَرَحًا ثُمَّ قَالُوا يَا يَزِيدُ لَا تُشَلِّ مُتَّحِيًّا عَلَيَّ تَنَائِيَا أَبِي عَبْدِ اللَّهِ  
عَلَيْهِ السَّلَامُ سَيِّدِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ تَنْكُتُهَا بِمِنْخَصْرَتِكَ.

ای پسرِ آنان که جدّمان (پیامبر ﷺ در فتح مکه) اسیرشان کرد و سپس آزادشان نمود، آیا این از عدالت است که زنان و کنیزان خود را در پشت پرده بنشانی و دختران پیامبر ﷺ را به صورت اسیر به این سو و آن سو بکشانی؟! پرده آنان را بدری و صورت هاشان را بگشایی تا دشمنان آنان را از شهری به شهری ببرند و بومی و غریب، چشم به آنها دوزند و نزدیک و دور، و شریف و غیر شریف، چهره آنها را ببینند، آن هم در وضعیتی که از مردان آنها، نه سرپرستی مانده و نه یار و نگهداری. به راستی چگونه توقع و امید دلسوزی باشد از کسی که دهانش جگر پاکان را جوید و بیرون ریخت و گوشتش از خون شهیدان بروید! چرا به دشمنی با ما برنخیزد خانواده ای که با نظر کینه و دشمنی به ما می نگرد! بی آنکه خود را گنهکار بدانی و بزرگی این گناه را درک کنی، می گویی:

«کاش پدرانم بودند و شادی سر می دادند و می گفتند: ای یزید، دستت شل

مباد...»

در حالی که چوب خیزران به دندان های ابا عبدالله، سرور جوانان اهل بهشت

عَلَيْهِ السَّلَامُ می زنی؟!!

وَكَيْفَ لَا تَقُولُ ذَلِكَ؟ وَقَدْ نَكَاتِ الْفُرْحَةَ وَاسْتَأْصَلَتِ الشَّافَةَ بِإِرَاقَتِكَ دِمَاءَ  
ذُرِّيَّةِ مُحَمَّدٍ ﷺ وَنُجُومِ الْأَرْضِ مِنْ آلِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، تَهْتَفُ بِأَشْيَاخِكَ، زَعَمْتَ  
أَنَّكَ تُنَادِيهِمْ! فَلْتَرِدَنَّ وَشِيكًا مَوْرِدَهُمْ وَلْتَوَدِّنَنَّ أُنْكَ شِلَّتَ وَبُكِمْتَ وَلَمْ تَكُنْ قُلْتَ  
مَا قُلْتَ وَفَعَلْتَ مَا فَعَلْتَ. اللَّهُمَّ خُذْ لَنَا بِحَقِّنَا وَأَنْتَقِمْ مِمَّنْ ظَلَمْنَا وَاحْلُلْ غَضَبَكَ  
بِمَنْ سَفَكَ دِمَاءَنَا وَقَتَلَ حُمَاتَنَا! فَوَاللَّهِ مَا فَرَيْتَ إِلَّا جِلْدَكَ، وَلَا حَزْرَتَ إِلَّا

لِحَمِّكَ، وَلَتَرِدَنَّ عَلَيَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بِمَا تَحَمَّلْتَ مِنْ سَفْكِ دِمَائِ ذُرِّيَّتِهِ، وَأَنْتَهَكْتَ مِنْ حُرْمَتِهِ فِي عِتْرَتِهِ وَلِحَمَّتِهِ، وَحَيْثُ يَجْمَعُ اللَّهُ شَمْلَهُمْ وَيَلْمُ شَعْنَهُمْ وَيَأْخُذُ بِحَقِّهِمْ ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾ (۱۵).

وَحَسْبُكَ بِاللَّهِ حَاكِمًا، وَبِمُحَمَّدٍ ﷺ خَصِيمًا، وَبِجِبْرِئِيلَ ظَهِيرًا.

چرا چنین نگویی، تو پوست از زخم دل ما برداشتی و شکفتی و با این خونی که از خاندان محمد ﷺ و ستارگان درخشانش، از فرزندان عبدالمطلب بر زمین ریختی، ریشه کردی، حال پدران را صدا می زنی؟! به گمانت که صدایت به گوش آنان می رسد؟! به همین زودی نزد آنان خواهی رفت و آنگاه است که آرزو کنی: ای کاش دستت شل بود و زیانت لال که چنین سخنی نمی گفتی و مرتکب چنین کاری نمی شدی.

خدایا! حق ما را بستان از آنکه بر ما ستم روا داشت. انتقام ما را بگیر و خشم خود را بر کسی که خون های ما را ریخت و یاران ما را کشت فرود آر. ای یزید! سوگند به خدا که ندردی مگر پوست خود را و نبریدی مگر گوشت خود را، و بدان با همین بار گناهی که از ریختن خون خاندان پیامبر ﷺ و هتک حرمت او در مورد خاندان و خویشانش بردوش داری، بر آن حضرت وارد خواهی شد، آنگاه که پروردگار همه را جمع خواهد کرد و پراکندگی آنان را گرد خواهد آورد و حق آنان را باز می گیرد. (خداوند می فرماید: «هرگز آنان را که در راه خدا کشته شده اند، مرده مپندار، بلکه آنها زنده اند و در پیشگاه خداوند از مواهب و نعمت ها برخوردارند.» (۱۶)

و برای تو همین بس که خداوند حاکم است، و محمد ﷺ طرف دعوا، و جبرئیل پشتیبان او.

وَ سَيَعْلَمُ مَنْ سَوَّلَ لَكَ وَمَكَنَكَ مِنْ رِقَابِ الْمُسْلِمِينَ، بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا  
وَأَيُّكُمْ شَرُّ مَكَانًا وَأَضْعَفُ جُنْدًا، وَلَكِنَّ جَرَّتْ عَلَيَّ الدَّوَاهِي مُخَاطَبَتِكَ إِنِّي

لَا سَتَصْغِرُ قَدْرُكَ، وَأَسْتَعْظِمُ تَقْرِيْعَكَ، وَأَسْتَكْثِرُ تَوْبِيْخَكَ، لَكِنَّ الْعِيُونَ عَبْرِي،  
وَالصُّدُورَ حَرِي.

أَلَا فَالْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ لِقَتْلِ حِزْبِ اللَّهِ النَّجْبَاءِ، بِحِزْبِ الشَّيْطَانِ الطُّلُقَاءِ، فَهَذِهِ  
الْأَيْدِي تَنْطَفُ مِنْ دِمَائِنَا، وَالْأَفْوَاهُ تَتَحَلَّبُ مِنْ لُحُومِنَا، وَتِلْكَ الْجُثَثُ الطَّوَاهِرُ  
الزَّوَاكِي تَنْهَابُهَا الْعَوَاسِلُ وَتُعْفِرُهَا أُمَّهَاتُ الْفِرَاعِلِ،

در آینده ای نه چندان دور، آنکه فریبت داد و بردوش مردم سوارت کرد،  
خواهد فهمید که ستمکاران را بد نصیبی است و خواهد فهمید که کدامیک از  
شما جایگاهش بدتر و سپاهش ناتوان تر است. گر چه پیش آمدهای ناگوار  
روزگار، مرا به سخن گفتن با تو واداشت، لیکن در عین حال، ارزش تو در نظر  
من ناچیز و سرزنشت بزرگ، و ملامتت بیشمار است.

چه کنم که چشم ها پر از اشک است و سینه ها سوزان. بدان، بسی مایه  
شگفتی است و بسیار شگفت آور است که انسانهای پاک و حزب خدا در جنگ  
با احزاب شیطان که بردگان آزاد شده بودند، کشته می شوند و خون ما از سر  
پنجه های شما می ریزد و گوشتهایمان از دهن های شما بیرون می افتد و این  
پیکرهای پاک، پیوسته خوراک گرگ های درنده شما گشته و در زیر چنگال  
بچه کفتارها به خاک آلوده شده است.

وَلَكِنَّ إِتَّخَذْتَنَا مَغْنَمًا؛ لَنَجِدُنَا وَشِيكًا مَغْرَمًا حِينَ لَا تَجِدُ ﴿١٧﴾ إِلَّا مَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ  
وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ ﴿١٧﴾ فَإِلَى اللَّهِ الْمُشْتَكِي وَعَلَيْهِ الْمُعْوَلُ.

فَكِدْ كَيْدَكَ، وَأَسْعَ سَعِيكَ، وَنَاصِبْ جُهْدَكَ، فَوَاللَّهِ لَا تَمْحُو ذِكْرَنَا، وَلَا تُمِيتُ  
وَحْيِنَا، وَلَا تُدْرِكُ أَمَدَنَا، وَلَا تَرَحُّصُ عَنكَ عَارَهَا، وَهَلْ رَأَيْكَ إِلَّا فَنَدًا، وَأَيَّامَكَ  
إِلَّا عَدْدًا، وَجَمْعَكَ إِلَّا بَدْدًا، يَوْمَ يُنَادِي الْمُنَادِي: أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ، فَالْحَمْدُ  
لِلَّهِ الَّذِي خَتَمَ لَنَا بِالسَّعَادَةِ وَالْمَغْفِرَةِ، وَلَا خَرْنَا بِالشَّهَادَةِ وَالرَّحْمَةِ، وَنَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ



يُكْمِلَ لَهُمُ الثَّوَابَ، وَيُوجِبُ لَهُمُ الْمَزِيدَ، وَيُحْسِنُ عَلَيْنَا الْخِلَافَةَ، إِنَّهُ رَحِيمٌ وَدُودٌ،  
وَحَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ»<sup>(۱۸)</sup>.

اگر امروز ما را برای خود غنیمتی می دانی، به همین زودی خواهی دید که  
مایه زیانت بوده ایم! و آن، هنگامی است که هر چه از پیش فرستاده ای، آن را  
خواهی دید و پروردگار تو بر بندگان ستم نمی کند. شکایت نزد خدا برم و به او  
توکل کنم.

هر نیرنگی که می خواهی به کارگیر و هر اقدامی که توانی بکن و هر کوششی  
که داری دریغ مدار، سوگند به خدا که نه نام ما را محو توانی کرد، و نه قدرت  
آن داری که نور وحی را خاموش کنی و به غایت ما نخواهی رسید و ننگ این  
ستم را نتوانی زدود. رأی تو سست است و شماره ایام دولت اندک و جمعیت  
پراکنده شوند. آن روز منادی فریاد زند: «آگاه باشید، لعنت خدا بر گروه ستمگر  
باد!» حمد و سپاس خداوندی را که اول ما را به سعادت و مغفرت ختم کرد و  
آخر ما را به شهادت و رحمت فائز گردانید. از درگاهش می خواهیم که پاداش  
آنها (شهدا) را کامل کند و بر آن بیفزاید و ما را بازماندگان نیک آنها گرداند که  
او مهربان و پر مهر است، و خداوند ما را بس است و وکیل نیکویی است. <sup>(۱۹)</sup>

آری، زینب عَلَيْهَا السَّلَامُ در مجلس شام بر یزید برآشفت و در ضمن بیان شورانگیز  
خود از ماهیت زشت خاندان بنی امیه پرده برداشت و باگفتن «يَا بَنَ الطُّلُقَاءِ»<sup>(۲۰)</sup>  
به تحقیر آنان پرداخت. این عتاب و خطاب را زینب از بیان پدرش علی عَلَيْهِ السَّلَامُ  
الهام گرفته بود که در نامه ای به معاویه نوشت: «وَمَا لِلطُّلُقَاءِ وَابْنَاءِ الطُّلُقَاءِ»<sup>(۲۱)</sup>  
و این هر دو از سخن پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در فتح مکه حکایت دارد که آن حضرت به  
اهل مکه خطاب کرد و فرمود: «إِذْهَبُوا أَنْتُمْ الطُّلُقَاءِ»<sup>(۲۲)</sup>.

## خاطره ای از حضرموتی

جاحظ در کتاب تاریخی خود «الأسخیاء» در شرح حال عبدالله جعفر می

نویسد:

سلیمان حضرموتی<sup>(۲۳)</sup> می گوید: از یمن وارد مدینه شدم. پس از چندی شترم مرد و چون زاد و توشه بازگشت هم نداشتم، بسیار اندوهگین گشتم، یکی از دوستان مرا به خانه عبدالله جعفر راهنمایی کرد، بدانجا رفتم اما خبردار شدم که او به سفر رفته و هفتاد روز دیگر باز می گردد. همانجا روی خاک نشستم و گریه مجالم نداد، زنی مجلله، مرا به درون خانه عبدالله دعوت کرد و پس از پذیرایی گفت: من زینب دختر امیرالمؤمنین علیه السلام همسر عبدالله هستم. حاجت تو چیست؟ سرگذشت خویش را باز گفتم. گفت: گله شتر عبدالله در فلان منطقه است، برو آنجا و خود را معرفی کن و هرشتی را که مورد نظر تو است انتخاب کن و به عنوان عطیه، از ما بپذیر. سلیمان می گوید: زمانی زینب را دیده بودم که وضعیت مالی آنان خوب بود و لباس های مناسب برتن داشت.

سلیمان می افزاید: روزی هم وارد شام شدم و دیدم شهر را آذین بسته اند. معلوم شد اسرای کربلا وارد شام می شوند. قضیه را از مردم پرسیدم، گفتند: زینب دختر علی همراه اسیران وارد می شوند، خود را به اسیران نزدیک ساختم و به کنار زینب رسیدم وضعیت ظاهری او مرا تکان داد؛ زیرا مندرس ترین لباس ها را بر تن داشت؛ «وَعَلَيْهَا أُرْدَلُ ثِيَابِهَا» وقتی خود را معرفی کردم و تقاضا کردم تا از من چیزی بخواهد، فرمود: پارچه ای فراهم کن تا زنان ما صورت های خود را بپوشانند و من چنین کردم.

## ۵- خطبه امام سجّاد علیه السلام

روایت شده که یزید لعنة الله علیه - فرمان داد منبری آوردند و از خطیب خواست بر فراز آن رفته، در ذمّ حسین بن علی و علی بن ابی طالب علیهم السلام سخن بگوید. خطیب بر منبر رفت و بعد از ستایش و سپاس خدا، مطالبی بر ضدّ علی و حسین علیهم السلام گفت و در توصیف و شأن معاویه و یزید لعنة الله علیهم - سخن راند و از آنان بسیار تجلیل کرد.

در این هنگام، امام سجّاد علیه السلام فریاد برآورد: وای بر تو! رضایت مخلوق (یزید) با خشم و غضب خداوند معامله کردی؟! نشیمنگاهت پر از آتش باد! آنگاه رو به یزید کرده، فرمود:

«یا یزید إِنْذَنْ لِي حَتَّى أَصْعَدَ هَذِهِ الْأَعْوَادَ فَاتَكَلَّمْ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ فِيهِنَّ رِضًا وَ لِهَؤُلَاءِ الْجُلَسَاءِ فِيهِنَّ أَجْرٌ وَ ثَوَابٌ».

«ای یزید، فرصتی در اختیارم بگذار تا بالای این چوب ها روم، و مطالبی بگویم که در آن خشنودی خدا باشد و نیز برای حاضران موجب اجر و پاداش است.

أَيُّهَا النَّاسُ أُعْطِينَا سِتًّا وَ فَضَّلْنَا بِسَبْعٍ؛ أُعْطِينَا الْعِلْمَ وَ الْحِلْمَ وَ السَّمَاخَةَ وَ الْفَصَاخَةَ وَ الشَّجَاعَةَ وَ الْمَحَبَّةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ، وَ فَضَّلْنَا بِأَنَّ مِنَ النَّبِيِّ الْمُخْتَارِ مُحَمَّدًا وَ مِنَ الصِّدِّيقِ وَ مِنَ الطَّيَّارِ وَ مِنَ الْأَسَدِ اللَّهُ وَ أَسَدُ رَسُولِهِ وَ مِنَ سَبْطِ هَذِهِ الْأُمَّةِ، مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْنِي أَنْبَأْتُهُ بِحَسْبِي وَ نَسْبِي.

ای مردم، به ما شش چیز داده شد و به هفت چیز، ما بر دیگران برتری یافتیم.

آن شش چیز که بر ما عطا شد عبارتند از: علم، حلم، جوانمردی (بخشش)، فصاحت، شجاعت و دوستی (که در دل مؤمنان جای گرفتیم).

و اما آن هفت چیز که ما با آن ها بردیگران برتری داده شدیم، عبارتند از اینکه:

- پیامبر برگزیده، حضرت محمد ﷺ از ما است.
  - صدیق (نخستین کسی که به او ایمان آورد؛ یعنی علی ع) از ما است.
  - جعفر طیار از ما است.
  - شیر خدا و شیر پیامبر خدا ﷺ (حضرت حمزه) از ما است.
  - از ما است دو سبط پیامبر ع در این اُمت (حسن و حسین ع).
- هر کس مرا شناخت که شناخت و آن کس که نشناخت، او را به حسب و نسبم خبر می دهم:

أَيُّهَا النَّاسُ، أَنَا ابْنُ مَكَّةَ وَ مِنِي، أَنَا ابْنُ زَمْرَمَ وَ الصَّفَا، أَنَا ابْنُ مَنْ حَمَلَ الرُّكْنَ بِأَطْرَافِ الرِّدَاءِ، أَنَا ابْنُ خَيْرٍ مَنْ أُنْتَرَرَ وَ ارْتَدَى، أَنَا ابْنُ خَيْرٍ مَنْ أُنْتَعَلَ وَ احْتَفَى، أَنَا ابْنُ خَيْرٍ مَنْ طَافَ وَ سَعَى، أَنَا ابْنُ خَيْرٍ مَنْ حَجَّ وَ لَبَّى، أَنَا ابْنُ مَنْ حَمَلَ عَلَى الْبُرَاقِ فِي الْهَوَاءِ، أَنَا ابْنُ مَنْ أُسْرِيَ بِهِ مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى، أَنَا ابْنُ مَنْ بَلَغَ بِهِ جِبْرَائِيلُ إِلَى سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى، أَنَا ابْنُ مَنْ ﴿دَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى﴾، أَنَا ابْنُ مَنْ صَلَّى بِمَلَائِكَةِ السَّمَاءِ، أَنَا ابْنُ مَنْ أُوحِيَ إِلَيْهِ الْجَلِيلُ مَا أُوحِيَ، أَنَا ابْنُ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى.

«ای مردم، من فرزند مکه و منایم. فرزند زمزم و صفا، فرزند کسی هستم که حجرالأسود را در میان عباى خود گذاشت و به جایش نهاد. منم فرزند بهترین انسان ها، که لباس احرام پوشید. منم فرزند بهترین انسان ها که کفش پوشید و (برای طواف) پا برهنه شد. من پسر بهترین انسان ها هستم که طواف کرد و سعی صفا و مروه نمود. فرزند بهترین کسی هستم که حج بجا آورد و لبیک گفت. من پسر کسی هستم که از مکه به مسجد اقصی سیر داده شد و (در

شب معراج) به سِدْرَةَ الْمُنْتَهَى رسید. من پسر کسی هستم که آنقدر به خدا نزدیک و نزدیک شد، تا آنکه فاصله او به اندازه دو کمان یا نزدیکتر بود. من پسر کسی هستم که فرشتگان آسمان به او اقتدا کردند و نماز گزارند. من پسر آن کسی هستم که خدای بزرگ به او وحی کرد آنچه را که وحی کرد. من پسر محمد برگزیده خدا هستم. »

أَنَا ابْنُ عَلِيٍّ الْمُتَضَى، أَنَا ابْنُ مَنْ ضَرَبَ خَرَاطِيمَ الْخَلْقِ حَتَّى قَالُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، أَنَا ابْنُ مَنْ ضَرَبَ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ سَيْفَيْنِ وَ طَعَنَ بِرُمْحَيْنِ وَ هَاجَرَ الْهَجْرَتَيْنِ وَ بَايَعَ الْبَيْعَتَيْنِ وَ قَاتَلَ بَدْرَ وَ حُنَيْنَ وَ لَمْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ طَرْفَةَ عَيْنٍ، أَنَا ابْنُ صَالِحِ الْمُؤْمِنِينَ وَ وَاثِ النَّبِيِّينَ وَ قَامِعِ الْمُلْحِدِينَ وَ يَعْسُوبِ الْمُسْلِمِينَ وَ نُورِ الْمُجَاهِدِينَ وَ زَيْنِ الْعَابِدِينَ وَ تَاجِ الْبَكَائِينَ وَ أَصْبَرِ الصَّابِرِينَ وَ أَفْضَلِ الْقَائِمِينَ مِنْ آلِ يَاسِينَ، رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، أَنَا ابْنُ الْمُؤَيَّدِ بِجَبْرِئِيلِ الْمَنْصُورِ بِمِيكَائِيلِ، أَنَا ابْنُ الْمُحَامِي عَنِ حَرَمِ الْمُسْلِمِينَ وَ قَاتِلِ الْمَارِقِينَ وَ النَّاكِتِينَ وَ الْفَاسِطِينَ وَ الْمُجَاهِدِ أَعْدَاءَهُ النَّاصِبِينَ وَ أَفْخَرِ مَنْ مَشَى مِنْ قُرَيْشٍ أَجْمَعِينَ وَ أَوْلَى مَنْ أَجَابَ وَ اسْتَجَابَ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَوْلَى السَّابِقِينَ وَ قَاصِمِ الْمُعْتَدِينَ وَ مُبِيدِ الْمُشْرِكِينَ وَ سَهْمِ مَنْ مُرَامَى اللَّهِ عَلَى الْمُنَافِقِينَ وَ لِسَانِ حِكْمَةِ الْعَابِدِينَ وَ نَاصِرِ دِينِ اللَّهِ وَ وَلِيِّ أَمْرِ اللَّهِ وَ بُسْتَانِ حِكْمَةِ اللَّهِ وَ عَيْبَةِ عِلْمِهِ

سَمَحٌ سَخِيٌّ بَهِيٌّ بُهْلُولٌ زَكِيٌّ أَبْطَحِيٌّ رَضِيٌّ مَقْدَامٌ هَمَامٌ صَابِرٌ صَوَامٌ مُهَذَّبٌ قَوَامٌ، قَاطِعُ الْأَصْلَابِ وَ مُفَرِّقُ الْأَحْزَابِ، أَرْبَطُهُمْ عِنَانًا وَ أَثْبَتُهُمْ جِنَانًا وَ أَمْضَاهُمْ عَزِيمَةً وَ أَشَدَّهُمْ شَكِيمَةً أَسَدٌ بَاسِلٌ يُطْحِنُهُمْ فِي الْحُرُوبِ إِذَا ازْدَلَفَتِ الْأَسِنَّةُ وَ قَرُبَتِ الْأَعِنَّةُ طَحْنِ الرَّحَى وَ يَذْرُوهُمْ فِيهَا ذَرَوُ الرِّيحِ الْهَشِيمِ، لَيْثُ الْحَجَازِ وَ كَبْشُ الْعِرَاقِ، مَكِّيٌّ مَدَنِيٌّ خَيْفِيٌّ عَقَبِيٌّ بَدْرِيٌّ أُحُدِيٌّ شَجْرِيٌّ مُهَاجِرِيٌّ مِنَ الْعَرَبِ سَيِّدُهَا وَ مِنَ الْوَعْيِ

لَيْتُهَا، وَارِثُ الْمُشْعَرِيِّنَ وَ أَبُو السَّبْطِيِّنَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ ذَاكَ جَدِّي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ.

«من فرزند علی مرتضی هستم؛ کسی که سران مشرک را کوبید تا گفتند: معبودی جز خدای یکتا نیست. من پسر کسی هستم که در پیشاپیش رسول خدا ﷺ با دو شمشیر با دشمن می جنگید و با دو نیزه نبرد می کرد، و دوبار هجرت کرد. من پسر کسی هستم که دوبار بیعت کرد و در جنگ بدر و حنین با دشمن جنگید. او حتی یک لحظه و به اندازه یک چشم به هم زدن کافر نشد. من پسر صالح مؤمنان و وارث پیامبران و نابود کننده ملحدان و پیشوای مسلمانان و مایه روشنی چشم مجاهدان و زینت پرستش کنندگان خدا و سرور مناجات کنندگان بسیار گریه کننده درگاه خدا و با استقامت ترین استقامت کنندگان و بهترین برخاستگان برای عبادت از آل یاسین، رسول پروردگار جهانیان هستم؛ آن کس که با خارج شدگان از دین جنگید و با بیعت شکنان و یاغیان نبرد کرد و با دشمنان ناصبی جهاد کرد. من پسر کسی هستم که سرافرازترین فرد قریش و نخستین مؤمن و تصدیق کننده خدا و رسول و پیشتاز پیشگامان و کوبنده متجاوزان و نابود کننده مشرکان و تیری از تیرهای خدا بر منافقان و زبان شناخت عابدان و حامی دین خدا و ولی امر خدا و باغ حکمت الهی و مخزن علم خدا است.

کسی که جوانمرد، بخشنده، زیبا، هوشمند، پاک، از سرزمین حجاز، مرضی خدا، پیشگام، پیشوای بلند همت، صابر، بسیار روزه گیر، تهذیب شده، بسیار عبادت کننده، قطع کننده پشت های مشرکان و پراکنده کننده حزب های کفر، از همگان پر جرئت تر و قوی دل تر و با صلابت تر و خلل ناپذیرتر در برابر کافران و شیر دلاور بود.

آن که در جنگ‌ها هنگام به هم خوردن نیزه‌ها و نزدیک شدن پیشتازان جنگ، کافران را مانند سنگ آسیا، خرد می‌کرد و می‌کوبید و مانند طوفان توفنده و در هم کوبنده، که خار و خاشاک را در هم می‌ریزد، دشمنان را در هم می‌ریخت.

آن که شیر حجاز و یکه سوار عراق، سردار مکه و مدینه و خیف و منا و عقبه، بدر و احد بود.

آن که یکه تاز بیعت (تحت شجره رضوان) و هجرت و آقای عرب و پهلوان جنگ و وارث مشعر و عرفات و پدر دو نبیره رسول خدا ﷺ؛ حسن و حسین ﷺ بود.

و اوست جدّ علی بن ابی طالب ﷺ.

أَنَا ابْنُ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ، أَنَا ابْنُ سَيِّدَةِ النِّسَاءِ، أَنَا ابْنُ خَدِيجَةَ الْكُبْرَى، أَنَا ابْنُ الْمُقْتُولِ ظُلْمًا، أَنَا ابْنُ الْمَجْزُورِ الرَّأْسِ مِنَ الْقَفَاءِ، أَنَا ابْنُ الْعَطْشَانِ حَتَّى قَضَى، أَنَا ابْنُ طَرِيحِ كَرْبَلَاءِ، أَنَا ابْنُ مَسْلُوبِ الْعِمَامَةِ وَالرِّدَاءِ...

من فرزند فاطمه زهرایم. من فرزند خدیجه کبرایم. من فرزند کسی هستم که از روی ظلم کشته شد. فرزند کسی هستم که سرش از قفا بریده شد. فرزند تشنه کامی هستم که با لب تشنه به شهادت رسید و پیکرش در زمین کربلا افتاده. فرزند کسی هستم که عمامه و عبایش ربوده شد و...

حضرت سجاد ﷺ پیوسته سخن می‌گفت و مردم می‌گریستند. صدای ضجه و گریه بلند شد. یزید از ترس اینکه مبادا آشوب به پا شود، به مؤذن گفت: اذان بگو.

مؤذن فریاد زد: الله اکبر، الله اکبر.

امام سجاد ﷺ فرمود:

«لا شَيْءَ أَكْبَرُ مِنَ اللَّهِ»؛ «هیچ چیزی بزرگتر از خدا نیست.»  
مؤذن گفت: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ».

امام سجّاد علیه السلام گفت:

«شَهِدَ بِهَا شَعْرِي وَبَشْرِي وَلَحْمِي وَدَمِي».

«مو و پوست و گوشت و خونم به یکتایی خدا گواهی دهد.»

مؤذن گفت: «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ».

امام سجّاد علیه السلام خطاب به مؤذن گفت: تو را به حقّ محمد ساکت باش تا من

سخنی بگویم. از بالای منبر متوجه یزید شد و فرمود:

«يَا يَزِيدُ! مُحَمَّدٌ هَذَا جَدِّي أَمْ جَدُّكَ؟ يَا يَزِيدُ فَإِنْ زَعَمْتَ أَنَّهُ جَدُّكَ فَقَدْ كَذَبْتَ

وَكَفَرْتَ وَإِنْ زَعَمْتَ أَنَّهُ جَدِّي فَلِمَ قَتَلْتَ عِثْرَتَهُ؟».

«ای یزید، این محمد جدّ من است یا جدّ تو؟ اگر بگویی جدّ تو است، دروغ

گفته ای و کفر می‌ورزی. اگر بر این باوری که جدّ من است، پس چرا عترت و

خاندان او را کشتی؟»

این سخن را گفت و دست به گریبان برد و جامه خود را چاک زد و گریست،

سپس خطاب به مردم فرمود:

«ای مردم، آیا در میان شما کسی هست که جدّ و پدرش، رسول خدا

صلی الله علیه و آله باشد؟!»

صدای شیون و گریه از مجلس برخاست.

آنگاه فرمود: به خدا سوگند در جهان جز من کسی نیست که جدّش رسول

خدا صلی الله علیه و آله باشد. پس چرا این شخص (یزید) پدر مرا کشت و ما را مانند رومیان

اسیر کرد. ای یزید، این کارها را می‌کنی باز می‌گویی محمد صلی الله علیه و آله رسول خدا



است؟ و رو به قبله می ایستی؟ وای بر تو که در روز قیامت، جدّم و پدرم طرف  
دعوی تو هستند.

یزید فریاد زد: مؤذن! اقامه بگو، هیاهو و صدای اعتراض از مجلس  
برخاست. بعضی با یزید نماز خواندند و بعضی پراکنده شدند. (۲۴)

#### ۶- رقیه در شام

درباره دختر مظلوم حضرت سیّد الشهداء در شام چند مسأله قابل تردید  
نیست:

- ۱- قبری منسوب به حضرت رقیّه در شام می باشد.
- ۲- در آنجا کودکی از اسرای کربلا آرمیده است.
- ۳- آن کودک از فرزندان امام حسین سیّد الشهداء علیه السلام است.
- ۴- بسیاری از تاریخ نویسان و سیره نگاران، به ویژه مقتل گوینان از حضرت  
رقیّه، نامی به میان نیاورده اند و راز این مسأله بسیار آشکار است؛ زیرا آنان  
غالباً از معاریف و و تاریخ سازان حماسه عاشورا در کربلا سخن به میان آورده  
اند و از عرصه های دیگر این حماسه، چندان سخنی نگفته اند. بر این اساس نام  
و تاریخ زندگی حضرت رقیّه در کتب بزرگ تاریخی مشاهده نمی شود.  
در لغت نامه دهخدا، ج ۲۶، ص ۵۸۸ ذیل ماده «رقی» آمده: رقیّه (به فتح را و  
قاف) بنت الحسین بن علی علیه السلام که در خرابه شام شبی امام حسین علیه السلام را در  
خواب دید و بیدار شد و از حضرت زینب پدرش را خواست، همه اسرا در  
خرابه شام به شیون در آمدند و یزید آن ناله و گریه را شنید و سبب پرسید،  
جریان را گفتند: دستور داد سر امام را به خرابه بردند. همین که روپوش از سر  
مطهر برداشتند و چشم دختر بر سر پدر افتاد، چنان بی تاب و دگرگون گشت  
که از شدّت گریه و اضطراب روح از تنش جدا شد.

علامه طریحی در منتخب و علامه حائری در معالی السبطين و نیز محدث قمی در نفس المهموم و نیز در منتهی الآمال داستان ارتحال جانسوز حضرت رقیه در شام را با اندک تغییری نقل کرده اند. بعضی از این نویسندگان مسأله جان دادن حضرت رقیه را پس از مریض شدن چند روزه آن حضرت می دانند و بعضی می نویسند که آن حضرت با دیدن سر پدر، جان داد و در باب کلمات و سخنان آن حضرت در کنار سر بریده پدر نیز اختلاف نظریه جزئی میان آنان به چشم می خورد، لیکن در اصل وجود قبر حضرت رقیه در شام و جان دادن حضرت رقیه در خرابه شام در سالی که اسیران کربلا را به شام برده بودند تردیدی نباید کرد.

از کاروان زینب، بر جای مانده ام من	کز قدرت الهی بر پای مانده ام
من یادگار نورم از کربلای طورم	برگی ز شاخسار طوبای مانده ام من
من خلق را بشیرم، از کربلا سفیرم	گل قطره ای زموج دریای مانده ام من
کو شوکت یزیدی، کو دولت هریمن	سرزنده دردو عالم مولای مانده ام من
دشمن به نوبهارم بارید بس خزان ها	پرپر گلی به دشت و صحرای مانده ام من
از کربلا به کوفه، تا شام غم رسیدم	پر آبله است پایم، ای وای مانده ام من
صد داغ جان گزا را دارم به سینه یا رب	در انتظار روی بابای مانده ام من
روزم، شب، از جفای اعدای بی مروّت	آلاله ای ز باغ زهرای مانده ام من

## پی نوشت ها:

۱. میلانی، قادتنا، ج ۶ ص ۶۱
۲. اللهوف، ص ۷۴. «... لَمَّا وَصَلَهُ كِتَابُ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ وَوَقَفَ عَلَيْهِ، أَعَادَ الْجَوَابَ إِلَيْهِ بِأَمْرِهِ فِيهِ بِحَمْلِ رَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرُؤُوسٍ مَنِ قُتِلَ مَعَهُ وَبِحَمْلِ أَثْقَالِهِ وَنِسَائِهِ وَعِيَالِهِ، فَاسْتَدْعَى ابْنَ زِيَادٍ بِمُحَقَّرِ بْنِ ثَعْلَبَةَ الْعَائِذِي فَسَلَّمَ إِلَيْهِ الرُّؤُوسَ وَالْأَسْرَى وَالنِّسَاءَ فَسَارَ بِهِمْ مُحَقَّرًا إِلَى الشَّامِ، كَمَا يُسَارُ بِسَبَايَا الْكُفَّارِ يَتَصَفَّحُ وَجُوهَهُنَّ أَهْلُ الْأَقْطَارِ».
۳. عوالم، ص ۳۹۹
۴. معالی السبطين، ج ۲، مبحث ورود اهل بیت به شام نفس المهموم، ص ۲۳۹
۵. همان عبایی که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در روز فتح مکه، جهت دلجویی و اطمینان بیشتر به ابوسفیان بخشید. معاویه در اعیاد این عبا را به عنوان فخر بردوش می افکند و یزید برای اولین بار در آن مجلس به دوش افکند. (ریاض القدس، ج ۲، ص ۳۵۵).
۶. مقتل الحسین، ص ۳۵۰؛ نفس المهموم، ص ۲۴۹
۷. همان.
۸. ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۲، ص ۲۲۶
۹. نفس المهموم، ص ۲۵۲. الاتحاف، ص ۱۸؛ مقاتل الطالبین، ص ۱۲۰؛ البداية والنهاية، ص ۹۲، ۱۹۷ و ۲۴۰؛ البدء والتاریخ، ج ۶، ص ۱۲؛ سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۱۴۴، باب ابن زهری.
۱۰. نفس المهموم، ص ۲۴۱؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۷؛ کامل، ج ۴، ص ۲۹۱
۱۱. فصول المهمة، ص ۲۰۵؛ نفس المهموم، ص ۲۵۲
۱۲. الروم، الآیة ۱۰.
۱۳. روم: ۱۰
۱۴. آل عمران: ۱۷۸
۱۵. آل عمران، الآیة ۱۶۸.
۱۶. آل عمران: ۱۶۹
۱۷. حج: ۱۰
۱۸. بلاغات النساء، ص ۲۱-۲۳؛ جمهرة خطب العرب، ج ۱، ص ۱۲۹-۱۲۶؛ أعلام النساء، ج ۲، ص ۹۵-۹۷

۱۹. ترجمه اللهوف، ص ۱۸۱-۱۸۶، نفس المهموم، ص ۲۵۳-۲۵۶، بحار، ج ۴۵، ص ۱۳۳-۱۳۵.
۲۰. مقتل الحسين، ص ۳۱۲؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۳۴.
۲۱. نهج البلاغه صبحی صالح، ص ۳۸۶، نامه ۲۸.
۲۲. کامل التاریخ، ج ۲، فتح مکه، ص ۲۰۲؛ واقدی، المغازی، ج ۲، ص ۸۳؛ البداية والنهاية، ج ۴، ص ۳۰۰ چاپ دارالفکر بیروت نیز می نویسد: در سال هشتم هجری که مکه به دست سلحشوران همراه پیامبر ﷺ فتح شد و پیامبر اسلام پیروزمندانه در کنار کعبه به مردم اهل مکه که در آنجا بودند، گفتند: فکر می کنید که درباره شما چه تصمیمی خواهم گرفت؟ پاسخ دادند: جز عفو و بزرگواری انتظار نمی رود. پیامبر ﷺ فرمود: «إِذْهَبُوا أَنْتُمْ الطُّفَاءُ».
۲۳. حضرموت، بیشتر جزو یمن بوده و امروزه جزو عمان است.
۲۴. بحار، ج ۴۵، ص ۱۳۹-۱۳۷؛ مناقب، ج ۴، ص ۱۶۸؛ نفس المهموم، ص ۲۶-۲۶۰؛ مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۶۹.

## ۷- حرکت به سوی مدینه

خبر حادثه کربلا زمانی در مدینه پیچید که ابن زیاد خبر شهادت امام حسین علیه السلام را به والی مدینه - عمرو بن سعید اشرق - (عمرو بن سعید العاص) <sup>(۱)</sup> اطلاع داد و او این خبر را در شهر اعلان کرد. در این حال بود که شیون و زاری به خصوص از خانه های بنی هاشم برخاست. والی مدینه با اشاره به قبر پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: «يَوْمٌ بِيَوْمِ بَدْرٍ يَا رَسُولَ اللَّهِ»؛ «ای رسول خدا، امروز عوض روز بدر!» جمعی از انصار که گفتار او را می شنیدند بر او برآشفتند.

برخی از مقتل نویسان نوشته اند والی مدینه دستور داد خانه های بنی هاشم را خراب کردند. <sup>(۲)</sup>

کفار، همواره از زخم عمیق و خاطره تلخ شکست جنگ بدر یاد می کردند و پیوسته در صدد انتقام بودند. امیه بن ابی حذیفه، یکی از فرماندهان و از پرچمداران سپاه کفر در جنگ اُحُد بود که از شکست مسلمانان در جنگ اُحُد خشنود گشت و فریاد می زد: «يَوْمٌ بِيَوْمِ بَدْرٍ». او به دست توانمند امیر مؤمنان علیه السلام در همین جنگ به خاک افتاد و به حیاتش خاتمه داده شد.

شعار پیشگفته پس از جنگ اُحُد خاموش بود تا اینکه واقعه کربلا به وقوع پیوست، و یزید در شام <sup>(۳)</sup> و والی او در مدینه، که به ظاهر مسلمان شده بودند، بار دیگر آن شعار را سرداند.

هنگامی که خبر شهادت امام و یارانش؛ از جمله دو تن از پسران عبدالله بن جعفر به مدینه رسید، ابو السلاس، غلام او، آزرده خاطر شد و گفت: آنچه به روز ما آورد کسی جز حسین نبود! عبدالله بن جعفر با کفش خود بر سر او کوفت و فرمود: چه می گویی؟ به خدا سوگند اگر در رکاب او بودم جان خود را فدایش می کردم و افزود: آنچه در این باره بر من وارد شد چیز مهمی نیست.

او سپس در میان یاران خود حضور یافت و گفت: خدای را شاکرم که با شهادت حسین ما را سربلند ساخت. <sup>(۴)</sup>

آری، مؤمنان راستین شهادت را سربلندی می دانند ولی کفار و منافقان، آن را خسران و زیانبار می پندارند.

#### ۱- اربعین حسینی

برای بررسی «اربعین حسینی» و یافتن پاسخ به این پرسش که: «آیا جابر برحسب اتفاق اربعین حسینی را در کربلا گذرانده؟» توجه به نکات زیر ضروری است:

الف: خبر شهادت سیدالشهدا و یارانش به گونه ای معجزه آسا، در همه جا به خصوص در مدینه، انتشار یافته بود. <sup>(۵)</sup>

ب: جابر بن عبدالله انصاری، از پیرمردان کهنسال اصحاب پیامبر خدا ﷺ و از ارادتمندان خاص اهل بیت عصمت و طهارت است.

ج: این حدیث در میان مسلمانان، از پیامبر اکرم ﷺ معروف بوده که:

«إِنَّ الْأَرْضَ لَتَبْكِي عَلَى الْمُؤْمِنِ إِذَا مَاتَ أَرْبَعِينَ صَبَاحاً.» <sup>(۶)</sup>

«همانا زمین بر انسان مؤمن، هنگامی که بمیرد، چهل روز می گرید.»

همچنین امام صادق عليه السلام به زراره فرمود:

«يَا زُرَّارَةَ إِنَّ السَّمَاءَ بَكَتْ عَلَى الْحُسَيْنِ أَرْبَعِينَ صَبَاحاً...»

«ای زراره، آسمان چهل شبانه روز در سوگ حسین عليه السلام گریست.»

د: گرمی داشتن چهلم کسی که دیده از جهان فرو بسته، یکی از سنت های

دیرینه ای است که نه تنها در میان مسلمین، که در میان نصارا و یهود نیز مورد

توجه بوده است. <sup>(۷)</sup>

با توجه به این نکته ها، شیخ طوسی در کتاب «مصباح المتهجد» می نویسد: «روز بیستم صفر، جابر به همراه «عطیه» از مدینه برای زیارت قبر حسین علیه السلام به کربلا آمد و اول کسی بود که امام را به عنوان اربعین زیارت کرد».<sup>(۸)</sup>

جابر<sup>(۹)</sup> جهت تشریف به زیارت امام علیه السلام، اول در شط فرات غسل کرد و احرام بست و خود را معطر ساخت و با خشوع و خضوع کامل به زیارت شتافت. و هنگامی که به کنار قبر امام حسین علیه السلام رسید، سه بار تکبیر گفت و از شدت حزن و اندوه بیهوش روی قبر سیدالشهدا علیه السلام افتاد.<sup>(۱۰)</sup>

- ابن شهر آشوب می نویسد: سید مرتضی در بعضی از مسائل خویش گفته است:

«سر مطهر امام حسین علیه السلام را از شام به کربلا بازگرداندند و به بدن او ملحق کردند».

- شیخ طوسی نیز می نویسد: «زیارت اربعین، به همین علت است».

- در تاریخ «حبیب السیر» آمده است: «یزید سرهای شهدا را به امام سجاد علیه السلام تسلیم کرد و آن حضرت سرها را روز بیستم صفر به بدن های مطهرشان ملحق کردند و سپس به مدینه بازگشتند».<sup>(۱۱)</sup>

#### ۹- جابر بن عبدالله انصاری و عطیه

جابر بن عبدالله انصاری ۹۴ سال عمر کرد. در ۱۹ غزوه همراه پیامبر صلی الله علیه و آله شرکت داشت. در جنگ جمل، نهروان و صفین از یاران امیرمؤمنان علیه السلام بود و در یکی از جنگ ها چشمش آسیب دید و از کار افتاد.

جابر در جنگ بدر شرکت داشت و در جنگ «أحد» پدرش (عبدالله) وی را سرپرست هفت خواهرش نمود و خود به جنگ رفت و به شهادت رسید ولی در ادامه آن؛ یعنی در جنگ «حَمْرَاءُ الْأَسَد» جابر شرکت جست و در سال بعد هم

در جنگ ذات الرقاع حضور یافت. در این جنگ بود که پیامبر ﷺ از او پرسید: آیا ازدواج کرده ای؟ جابر پاسخ داد: آری، فرمود: با چه کسی؟ جابر جواب داد: با فلان زن. رسول الله ﷺ فرمود: چرا با دختری ازدواج نکردی؟ گفت: پدرم شهید شد و هفت خواهرم زیر نظر من زندگی می کنند، از این رو با کسی ازدواج کردم که سمت مادری داشته باشد. پیامبر ﷺ در حق او دعا کرد. او در جنگ خندق همراه علی بن ابی طالب علیه السلام مقابل عمرو بن عبد ودّ حاضر شد. در روز عاشورا امام حسین علیه السلام از لشکر عمر بن سعد خواست تا از جابر بن عبدالله انصاری حقانیت او را جویا شوند.

روزی امام سجاد علیه السلام همراه امام باقر علیه السلام به عیادت جابر رفتند. امام علیه السلام به فرزندش فرمود: سر عموی خود را ببوس، جابر که نابینا بود، پرسید: این جوان کیست؟ گفتند: او محمد بن علی (امام باقر علیه السلام) است. جابر به یاد پیامبر خدا ﷺ افتاد و سلام آن حضرت را به محمد بن علی علیه السلام ابلاغ کرد.

جابر که با عطیه عوفی، یکی از دانشمندان روزگارش، خود را در روز اربعین به کربلا رسانیدند، در شطّ فرات غسل کرد، با دو پارچه مانند حاجیان مُحرم شد، با سر و پای برهنه، با دلی پر از غم و اندوه به زیارت قبر محبوب خود، حسین علیه السلام مشرف شدند. در آن هنگام، ورود کاروانی نظر آنان را به خود جلب کرد. جابر به غلامش گفت: اینان کیستند؟ اگر از کارگزاران یزیدند، خودمان را پنهان کنیم و اگر زین العابدین علیه السلام و همراهان او هستند، تو را در راه خدا آزاد می کنم. غلام رفت و برگشت و گفت:

زین العابدین علیه السلام همراه با عمه ها و خواهران و همراهانند. آنان هنگامی که نزدیک شدند، جابر با سر و پای برهنه از آنان استقبال کرد و همگی گریستند. صدای شیون بلند شد. جابر خود را روی قدم های امام سجاد علیه السلام انداخت و



می بوسید و تسلیت می گفت؛ امام علیه السلام پرسید: «أنت جابر؟» جابر پاسخ داد: «أنا جابر». امام علیه السلام سپس فرمود: «ای جابر، این جا پدرم به قتل رسید. این جا جوانان ما را سر بریدند. این جا خیمه های ما را به آتش کشیدند، از این جا زنان ما را به اسیری بردند». <sup>(۱۲)</sup> (امام سجاد علیه السلام در کربلا برای جابر و همراهانش، روضه خواند).

عطیه (یا عطا) از بزرگان اسلام و تابعین بود؛ یعنی از صحابه نیست و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را ندید، ولی به زیارت صحابه نایل آمد. او از بزرگ ترین دانشمندان و مفسران نامی اسلام است. <sup>(۱۳)</sup> عطیه بر ضد حجاج بن یوسف ثقفی شورید و سر انجام به فارس گریخت. ثقفی به عطیه دست یافت و از او خواست تا از علی علیه السلام بیزاری جوید، لیکن عطیه چنین نکرد... سر و ریش او را تراشیدند و چهار صد تازیانه به او زدند. <sup>(۱۴)</sup> او مدتی در خراسان و سپس در کوفه زندگی کرد و در سال ۱۱۱ ه. ق. بدرود حیات گفت.

#### ۱۰ - تحقیقی درباره ورود اهل بیت به کربلا در اربعین

در مورد «ورود جابر در اربعین حسینی به کربلا»، جای تردید نیست و آنچه مورد اختلاف میان ارباب مقاتل است، مسأله «ورود اهل بیت از شام به کربلا» در اربعین است.

محدث قمی در منتهی الآمال می نویسد: «خیلی بعید است که اهل بیت بعد از این همه قضایا، از شام برگردند... و به کربلا وارد شوند». <sup>(۱۵)</sup>

شعرانی در ترجمه نفس المهموم می نویسد: «رسیدن اهل بیت روز بیستم صفر به کربلا (برحسب عادت) محال است». <sup>(۱۶)</sup>

ولی بسیاری از صاحب نظران طراز اول؛ از جمله علامه جبل عاملی، صاحب کتاب «اعیان الشیعه» روز اربعین را روز ورود جابر و نیز روز ورود اهل بیت به کربلا می دانند. (۱۷)

در این باره آنچه شهرت دارد، همان نظریه سیدبن طاووس در لهوف است: هنگامی که اهل بیت امام حسین علیه السلام بعد از گذراندن مراحل حساس تبلیغی خود- از شام به مدینه بازمی گشتند، در محدوده سر زمین عراق، به رییس قافله پیشنهاد کردند که آنان را از راه کربلا عبور دهد، این درخواست عملی گردید و در کربلا فرود آمدند و در آنجا با جابر بن عبدالله انصاری و جماعتی از بنی هاشم ملاقات نمودند و عزاداری ویژه ای بر مزار آزادگان شجاع کربلا بر پا کردند و زنان آبادی های مجاور نیز در این ماتم شرکت جستند و چند روزی را این چنین سپری کردند سپس عازم مدینه منوره شدند. (۱۸) ارباب مقاتل توقف کاروان انقلاب در کربلا را سه روز دانسته اند. (۱۹)

امام سجاد علیه السلام جایگاه واقعه خونین کربلا را به طور مفصل برای جابر شرح داد: «یا جابر، هیئنا والله قُتِلَتْ رِجَالُنَا، وَ ذُبِحَتْ أَطْفَالُنَا، وَ سُبِّتْ نِسَاؤُنَا، وَ حُرِّقَتْ خِيَامُنَا». (۲۰)

نعمان بن بشیر یکی از صحابه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با هیأتی سی نفره مأمور اعزام کاروان اسیران به مدینه شد (گرچه بعضی از مورخان از بشیر بن حدلم یاد می کنند لیکن بسیاری از اهل نظر از نعمان بن بشیر نام می برند). (۲۱)

سیدبن طاووس در لهوف می نویسد: در راه شام و مدینه، سخن از کربلا پیش آمد و آنان وارد کربلا شدند و سرهای شهدا را که به همراه خود آورده بودند، در کربلا دفن کردند، زنان روستاهای اطراف جمع شدند و زینب علیه السلام در میان آنان

از فرط غم، پیراهن چاک زد و بیهوش افتاد و تا سه روز اقامه عزا کردند و سپس به سوی مدینه راه افتادند. (۲۲)

### استمرار اربعین

استمرار اربعین حسینی و برگزاری مراسم اربعین در هر سال بر چه اساسی است؟

در پاسخ به این پرسش باید گفت:

الف: شهادت امام حسین علیه السلام در مقایسه با سایر شهادت ها، تفاوتی اساسی دارد. امام مجتبی علیه السلام در آخرین ساعات زندگی خود به امام حسین علیه السلام گفت: «لَا يَوْمَ كَيَوْمِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ».

امام صادق علیه السلام نیز فرمودند:

«إِنَّ السَّمَاءَ بَكَتْ عَلَى الْحُسَيْنِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا بِالدَّمِّ، وَالْأَرْضُ بَكَتْ عَلَى الْحُسَيْنِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا بِالسَّوَادِ وَ...» (۲۳)

بنابراین، باید گفت: اربعین آن حضرت نیز با اربعین شهادت دیگر امامان یکسان نیست.

ب: درباره استمرار اربعین حسینی، احادیث ویژه ای در دست است که در سایر اربعین ها چنین نیست؛ از جمله، حدیث امام عسکری علیه السلام است که می فرماید:

«عَلَامَاتُ الْمُؤْمِنِ خَمْسٌ؛ صَلَاةُ إِحْدَى وَخَمْسِينَ وَ زِيَارَةُ الْأَرْبَعِينَ، وَالْجَهْرُ بِبِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، وَ التَّخْتُمُ بِالْيَمِينِ، وَ تَغْفِيرُ الْجَبِينِ» (۲۴)

در این حدیث، امام عسکری علیه السلام «خواندن زیارت اربعین» را، هر سال در اربعین سالار شهیدان علیه السلام، یکی از نشانه های مؤمنان راستین دانسته اند. (۲۵)

## ۱۱ - بازگشت کاروان اهل بیت به مدینه

فریاد شیون و زاری، زمانی در مدینه بالا گرفت که بشیر بن حذلم در کنار مسجدالنبی توجه همگان را به خود جلب کرد و با صدای دردآلود خویش گفت:

يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ بِهَا قُتِلَ الْحُسَيْنُ فَأَذْمَعِي مِدْرَارُ  
الْجِسْمُ مِنْهُ، بِكَرْبَلَاءَ مُضَرَّجٌ وَالرَّأْسُ مِنْهُ عَلَى الْفَنَاءِ يُدَارُ

«ای اهل یثرب، در مدینه نمائید که حسین کشته شد و از این رو است که اشگم همواره ریزان است.

جسم حسین در کربلا قطعه قطعه گشت و سر او در بالای نیزه از شهری به شهر دیگر برده شد.»

بشیر، همچنین به مردم خبر داد که امام سجاد علیه السلام با خواهران و عمه ها و دیگر همراهان در بیرون مدینه اند. مردم سراغ واردین را از بشیر می گرفتند. بشیر جمعیت عظیم و سیل آسای مدینه را به بیرون مدینه هدایت کرد. چنان محشری از ازدحام جمعیت به پا شد که تا آن روز کسی چنین اجتماعی را ندیده بود. امام سجاد علیه السلام با چشمانی اشکبار از خیمه بیرون آمدند و به جمع پرشور و هیجان انگیز استقبال کنندگان عزادار پیوستند. مردم به امام سجاد علیه السلام تسلیت می گفتند و ایشان بر چهارپایه ای نشسته، از شدت گریه نمی توانستند خود را نگه دارند. صدای گریه و زاری جمعیت بالا گرفت. امام علیه السلام به مردم اشاره کردند تا ساکت شوند، همگان ساکت شدند. آنگاه لب به سخن گشودند و پس از حمد و ستایش الهی، به بیان واقعه پرداختند:

«أَيُّهَا الْقَوْمُ! إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى - وَ لَهُ الْحَمْدُ - إِبْتَلَانَا بِمَصَائِبَ جَلِيلَةٍ، وَ ثُلْمَةَ فِي الْأَسْلَامِ عَظِيمَةٍ، قُتِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَعِزَّتُهُ، وَسُيَ نِسَاؤُهُ وَصَبِيَّتُهُ، وَ دَارُوا بِرَأْسِهِ فِي الْبُلْدَانِ مِنْ فَوْقِ عَامِلِ السَّنَانِ، وَ هَذِهِ الرَّزِيَّةُ الَّتِي لَا مِثْلَهَا رَزِيَّةٌ...»

«ای قوم، خداوند تبارک و تعالی را سپاس می گویم که ما را با مصائب عظیم و... آزمود. ابو عبدالله الحسین و یاران او کشته شدند و زنان و دخترانش اسیر گشتند و همراه با سر او در شهرها گردانده شدند...»  
امام سپس افزودند:

«به خدا قسم، اگر پیامبر به جای وصیت احترام به ما، دستور کشتن ما را می دادند، اینها بیشتر از آنچه را بر سر ما آوردند، انجام نمی دادند.»<sup>(۲۶)</sup>

## ۱۲ - همسویی

بعد از خطبه امام علیه السلام، «صوحان بن صعصعه» که شخصی معلول بود - برخاست و گفت: «ای پسر پیامبر خدا! من به جهت وضع خاصی که دارم، توفیق یاری شما را نداشتم و گرنه شما را در کربلا همراهی می کردم. امام علیه السلام عذرخواهی وی را پذیرفتند و وی را مورد تفقد قرار دادند و از او تشکر کردند»<sup>(۲۷)</sup> به روایت ابن نما در مشیرالأحزان، این شخص صوحان بن صعصعه بن صوحان بود.

در همین جلسه، ابراهیم بن طلحة بن عبیدالله بر امام علیه السلام وارد شد و با قیافه ای خاص و لحن تمسخر آمیز پرسید: پیروزی از آن کیست؟ «مَنْ الْغَالِبُ؟» (کنایه از این که خوب شکست خوردید!). امام علیه السلام پاسخ دادند:

«إِذَا دَخَلَ وَقْتُ الصَّلَاةِ فَأَذِّنْ وَأَقِمْ، تَعْرِفُ الْغَالِبَ.»<sup>(۲۸)</sup>

«هنگامی که وقت نماز فرا رسید، اذان و اقامه بگو و نماز به پا دار، می فهمی که پیروز کیست؟»

(این سخن حضرت کنایه از این است که دشمن می خواست نام پیامبر را محو کند ولی نام او علی رغم خواست بدخواهان همچنان زنده است.)

### ۱۳- اهل بیت علیهم السلام در مدینه

امّ کلثوم در آغاز ورود به مدینه اینگونه زمزمه می کرد:

مدینه جدنا لا تقبلینا فبالحسرات والأحزان جینا

خرجنا منک بالأهلین طراً رجعنا لا رجال و لا بنینا <sup>(۲۹)</sup>

«ای شهر جدم، ما را نپذیر، که با حسرت و اندوه فراوان بازگشتیم.

از میان تو با همه خانواده رفتیم و بازگشتیم در حالی که مردان و پسران خود

را نیاورده ایم.»

و زینب کبری، پیش از آن که به منزل رود، به دیدار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله شتافته،

با دو بازویش دو طرف در مسجدالنبی را گرفت و گفت:

«یا جداه! انی ناعیه الیک اخی الحسین» <sup>(۳۰)</sup>

«ای جد بزرگواریم، خبر شهادت برادرم - حسین - را با سوز و گداز برایت

آوردیم.»

برخیز حال زینب خونین جگر پیرس از دختر ستم زده حال پسر پیرس

با کشتگان، به دشت بلا، گر نبوده ای من بوده ام حکایتشان سر به سر پیرس

از ماجرای کوفه و از سرگذشت شام یک قصه ناشنیده، حدیث دگر پیرس

از کودکان از سفر کوفه و دمشق پیمودن منازل و رنج سفر پیرس

دارد سکینه از تن صدپاره اش خبر حال گل شکفته ز مرغ سحر پیرس

از چشم اشکبار و دل بی قرار ما کردیم چون به سوی شهیدان گذر پیرس

بال ویرم ز سنگ حوادث به هم شکست برخیز حال طایر بشکسته پر، پیرس

<sup>(۳۱)</sup>

سکینه علیها السلام نیز در کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله فریاد برآورد و با ناله گفت:

«یا جد، به تو شکایت می کنم از آنچه بر ما گذشت. به خدا قسم! من

سنگدل تر از یزید ندیدم و کافر و مشرک، جفاکارتر، خشن تر و بدتر از او

نیافتیم. او در حالی که در برابرش نشسته بودیم، بر دندان های پدرم می زد و می گفت: «این زدن را چگونه می بینی ای حسین؟!». (۳۲)

رباب تنها همسر امام حسین علیه السلام که در کربلا حضور داشت، (۳۳) پس از بازگشت از کربلا به مدینه، هرگز زیر سقف نرفت و همیشه در حزن و ماتم بود تا این که از دنیا رفت. (۳۴) گرچه بعضی از مورخان نوشته اند که رباب در کربلا با شیعیان اطراف آنجا، باقی ماند و به مدینه بازنگشت.

### خبر واقعه کربلا در مدینه

گروهی از مورخان بر این باورند که خبر شهادت سید الشهداء و یارانش در کربلا، برای نخستین بار توسط امّ سلمه، همسر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مدینه اعلام شد. بدین صورت که ام سلمه پس از عاشورا رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دید که محزون و سر و صورتش غبارآلود است، چون علت را جویا شد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: از کربلا و از مراسم به خاک سپاری حسین می آیم. همچنین او، وقتی به شیشه ای که در آن مقداری از خاک کربلا بود، نگرست دید آن خاک خونین است و فهمید که حسین علیه السلام را کشته اند.

یعقوبی در تاریخ خود، فصل مقتل الحسین می نویسد: نخستین کسی که برای حسین شیون سرداد، امّ سلمه بود؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله شیشه ای به او داده بود که در آن قدری از خاک کربلا قرار داشت و به او فرموده بود: هرگاه دیدی این خاک، خونین گشت، بدان که حسین مرا کشته اند. (۳۵)

یعقوبی همچنین می نویسد: او همواره به آن شیشه می نگریست و آنگاه که آن را خونین یافت، شیون سرداد و در پی آن زنان از هرناحیه ای شیون سردادند و مدینه را شیون بی سابقه ای فراگرفت. (۳۶)

## تاکتیک‌ها و تدبیرهای یزید

### موضع‌گیری‌های متنوع حق‌ستیزان

یزید و سرسپردگان وی، هرگز انتظار نداشتند که روزی کام شیرین آنان تلخ، بهار بختِ آنان خزان و وضعیت سیاسی و اجتماعیشان دگرگون شود.

آری؛ به قول شاعر:

آنقدر گرم است بازار مکافات عمل مرد اگر بینا بود هر روز هر روز محسراست  
آنان با کشتن امام حسین علیه السلام راه را برای جاودانگی حکومت خود هموار  
می‌دیدند و مستانه سرود پیروزی سر داده، با پرداخت «صله» ها، جوایز و ترفیع  
مقام و برپایی جشنها و پایکوبی ها، به همدیگر شادباش می‌گفتند، لیکن دیری  
نپایید که کتاب زندگیشان ورق خورد و فصل نویی در زندگی ننگینشان نمودار  
گشت!

کارگزاران اموی برای پیشگیری از اثرهای خون امام مظلوم علیه السلام، پیش بینی  
های لازم را کردند. آنان ابتدا به ترور شخصیت امام و به انحراف اذهان عمومی  
از واقعیت‌های جاری جامعه دست زدند و در عین حال از مقدس جلوه دادن  
اعمال خود نیز غافل نبودند، ولی عاقبت به انفعال افتادند و تظاهر به همسویی و  
دلسوزی با اهل بیت را پیشه خود ساختند. سرانجام به معرفی پسر مرجانه به  
عنوان عامل کشتار کربلا پرداختند.

در نهایت، عرصه زندگی سیاسی، آن چنان بر رژیم اموی تنگ گردید که  
بیش از سه سال استحکام نیاورند و معاویه بن یزید به طور رسمی از خلافت  
کناره‌گیری کرد تا خود را از آثار کوبنده خون امام برکنار سازد. <sup>(۳۷)</sup>



## تبیین موضع گیری ها

### 1- ترور شخصیت

کارگزاران سفاک یزید، در همان آغازین کشتار خود در کربلا، سعی داشتند هویت اصلی شهدا را در پرده ابهام قرار دهند؛ تا مبدا این کشتار موجب حرکت جامعه علیه رژیم جبار یزید گردد. بر این اساس، «ترور شخصیت» شهدای کربلا در رأس برنامه های عملی و تبلیغی آنها قرار گرفت و طبق برنامه زیر عمل کردند:

الف: از سوی کارگزاران حکومت اموی در کربلا، اعلام شد: «أَحْرِقُوا بُيُوتَ الظَّالِمِينَ»؛<sup>(۳۸)</sup> «خانه های ظالمان را به آتش بکشید.»

پیش از این نیز امام علیه السلام را به آتش جهنم نوید داده بودند؛ چنان که «عبدالله بن حوزة» به امام گفته بود: «أَبْشِرِ بِالنَّارِ!» و شمر نیز صبح عاشورا به امام علیه السلام گفت: «تَعَجَّلْتَ بِالنَّارِ قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ».<sup>(۳۹)</sup>

ب: عبیدالله بن زیاد در جمع کوفیان، بعد از شهادت سیدالشهدا علیه السلام و یارانش، گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَظْهَرَ الْحَقَّ وَأَهْلَهُ، وَنَصَرَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَأَشْيَاعَهُ وَقَتَلَ الْكُذَّابَ ابْنَ الْكُذَّابِ!»؛<sup>(۴۰)</sup> «حمد و سپاس خدای را که امیرالمؤمنین (یزید) را یاری کرد و حق و اهلش را پیروز گرانید و دروغگو و پسر دروغگو؛ یعنی حسین بن علی و پیروان او را به قتل رساند!»

ج: در شام، در آغاز ورود اسیران به دمشق، از سوی یزید و کارگزاران او اعلام شده بود که: «يَا أَهْلَ الشَّامِ هَؤُلَاءِ السَّبَايَا أَهْلُ بَيْتِ الْمَلْعُونِ!»؛<sup>(۴۱)</sup> «ای اهل شام، این افراد از اسیران اهل بیت ملعون هستند!»

د: دستگاه جبار در شام و کوفه سیدالشهدا و یاران او را بیشتر با عنوان «خارجی» یاد می کردند<sup>(۴۲)</sup> که در رأس همه این ها، نسبت «فتنه گری» به امام علیه السلام قرار داشت.

از آثار همین تبلیغات شوم بود که یکی از تماشاگران، در برابر اُسرا گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَتَلَكُمْ وَأَهْلَكَكُمْ وَقَطَعَ قُرُونَ الْفِتْنَةِ»؛<sup>(۴۳)</sup> «حمد و سپاس خدای را که شما و خاندانتان را کشت و هلاکتان کرد و شاخ های فتنه را قطع نمود!»

## 2- انتساب کارها به خدا

رژیم یزید تلاش می کرد تا عمل انجام شده در کربلا را به خدا نسبت دهد. راوی گوید: وقتی امام سجاد علیه السلام بر یزید وارد شد، یزید رو به آن حضرت کرد و گفت: «ای علی بن الحسین، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَتَلَ أَبَاكَ حُسَيْنَ بْنِ عَلِيٍّ»؛ «ای علی بن حسین، حمد و سپاس خدای را که پدرت - حسین بن علی - را کشت!»

امام پاسخ دادند:

«لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى مَنْ قَتَلَ أَبِي»<sup>(۴۴)</sup>

همچنین، یزید که ابن زیاد را به عنوان قاتل حسین مورد سرزنش قرار داده بود، می گفت: «وَلَكِنْ قَضَى اللَّهُ أَمْرًا فَلَمْ يَكُنْ لَهُ مَرَدٌ»؛<sup>(۴۵)</sup> «خدا کاری را اراده کرد که چاره ای جز انجام آن نبود!»

از امام سجاد علیه السلام سؤال شد: نامت چیست؟ امام علیه السلام پاسخ داد: عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ [الحسین] علیه السلام «او گفت: أَلَمْ يَقْتُلِ اللَّهُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ؟»؛ «مگر علی بن الحسین را خدا نکشت؟» امام علیه السلام پاسخ داد: برادری داشتم که وی را علی بن الحسین می گفتند که البته، مردم (جنایتکار) او را کشتند. ابن زیاد گفت: «بَلْ قَتَلَهُ اللَّهُ»؛<sup>(۴۶)</sup> «بلکه خدا او را کشت.»

### 3- امام را مقصر اصلی معرفی کردند

یزید در مجلس خویش به امام سجاد رو کرد و این آیه را قرائت نمود:

﴿وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ﴾<sup>(۴۷)</sup>

«هرچه که بر شما آمد، حاصل کار خود شماست!»

امام سجاد علیه السلام بلا فاصله در پاسخ وی این آیه را تلاوت کرد:

﴿لَكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ...﴾<sup>(۴۸)</sup>

«هرآنچه را از دست دادید تأسف مخورید و نسبت به آنچه که به شما داده

شد، شادمان نباشید.»

### 4- انحراف اذهان

دستگاه حاکم یزیدی سعی بر آن داشت تا هرگونه بیداری و جریان افشاگری را خنثی نماید.

یزیدبن ارقم می گوید: هنگامی که سر مطهر امام حسین علیه السلام را از کنار منزلم (در کوفه) عبور می دادند، دیدم لب های مبارک او این آیه را تلاوت می کند: ﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبٌ﴾. با دیدن این صحنه موهایم راست شد و گفتم: «رَأْسُكَ وَاللَّهِ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ أَعْجَبُ وَأَعْجَبُ»<sup>(۴۹)</sup>.

این صحنه، مورد توجه یزید و عمال او قرار گرفت و از این جهت برای انحراف اذهان، هنگام ورود سرهای شهدا به شام، پیش بینی لازم را به عمل آورده بودند؛ یعنی وقتی سرهای شهدا را به دمشق آوردند، مردی در پیشاپیش سر امام علیه السلام همین آیه را تلاوت می کرد. سر امام علیه السلام با زبانی فصیح - در حالی که همگان را متوجه خود ساخته بود چنین فرمود: «أَعْجَبُ مِنْ أَصْحَابِ الْكَهْفِ قَتْلَىٰ وَحَمَلَىٰ»<sup>(۵۰)</sup> «عجیب تر از داستان اصحاب کهف، قتل من و انتقال سرم به این دیار است.»

با این اعجاز، ترفندهای یزیدی خنثی و شیطنت وی بی اثر شد. ابنوکیده می گوید: (هنگامی که صدای دلنشین قرآن را از سر بریده شنیدم)، تردید داشتم که سر مطهر امام علیه السلام، قرائت می کند؛ ولی امام به من نگریست و فرمود: «يَا بَنَ وَكَيْدِهِ أَمَا عَلِمْتَ إِنَّا مَعَاشِرُ الْأَيْمَةِ أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّنَا نُرْزُقُونَ؟» لذا تصمیم گرفتم سر امام علیه السلام را بر بایم، که امام علیه السلام فرمود: «تو در این کار موفق نخواهی شد، ریختن خون من در پیش خدا مهم تر از گرداندن من (در بالای نیزه) در شهرهاست. آنان را به حال خود واگذار، به زودی در جهنم گرفتار غل و زنجیر خواهند شد.»<sup>(۵۱)</sup>

## 5- تقدس بخشیدن به کردار زشت خود

یزید سعی می کرد تا پیروزی ظاهری خود را به عنوان یک پیروزی خداخواسته در اذهان دیگران مطرح سازد؛ از این رو بعد از ورود اسرا به مجلس، روی به همگان کرد و گفت: این شخص (امام) بر من برتری می جست و می گفت: پدرم از پدر یزید برتر است و مادر خود را از مادرم برتر می دانست و همچنین خود و جدّ خود را هم. اما در مورد ادعای اول خدا پاسخ وی را داد و از این رو پدرم در جنگ با او پیروز شد. اما مورد دوم او درست است؛ زیرا مادرش دختر رسول الله می باشد. و اما ادعای سوم، کسی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد، جدّ مرا بالاتر از محمد نمی داند و اما مورد چهارم (برتری او بر من)، گویا این آیه را قرائت نکرده است که: ﴿قُلْ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ﴾؛<sup>(۵۲)</sup> کنایه از این که من در پیشگاه خدا عزیزترم و خداوند مرا پیروز گردانیده).

همچنین، وقتی شمر، سر مطهر امام علیه السلام را از بدن جدا کرد، تکبیر گفت و به پیروی از او همگان تکبیر گفتند و نیز زمانی که سرهای مطهر را بر یزید وارد کردند، دستور داد تا صدای تکبیر و تهلیل (لااله الا الله) بلند کنند. <sup>(۵۳)</sup>

همچنین به افتخار و شکرانه پیروزی بر امام حسین علیه السلام مسجد سازی ها گسترش یافت و به نام قاتلان حسین مسجد ساختند. از جمله در کوفه چهار مسجد بدین مناسبت احداث شد: مسجد اشعث، مسجد جریر، مسجد سماک و مسجد شبث <sup>(۵۴)</sup>

## 6- عقب نشینی مزورانه (حالت انفعالی)

الف - معرفی عامل کشتار و تظاهر به مذهب:

یزید در حرکت انفعالی خود، ابن زیاد را مورد لعن و نفرین قرار داد، او را به عنوان قاتل معرفی نمود.

ابن شهر آشوب در مناقب می نویسد: «یزید در پاسخ به سخن (عبدالرحمان بن حکم) گفت: «لَعْنُ اللَّهِ بِنَ مَرْجَانَةَ...!»، اگر من در کربلا بودم تا آن جا که در توانم بود، خواسته های حسین را برآورده می ساختم، گرچه به کشته شدن فرزندانم منجر می گردید!» <sup>(۵۵)</sup>

بعد از شهادت حسین علیه السلام یزید نامه هایی چند برای رجال کشورها نوشت و به نوعی خود را از مسأله شهادت تبرئه کرد؛ از جمله به «محمد حنفیه» هنگام ملاقات گفت: «در رابطه با کشته شدن حسین، به تو تسلیت می گویم و دلم همچون تو سوخته است. اگر کار در دست من بود حسین را نمی کشتم. ولی عبیدالله از نظر اصلی من آگاه نبود و اقدام به قتل او کرد.» <sup>(۵۶)</sup>

یزید در مرحله عقب نشینی مزورانه خود، از امام سجاد علیه السلام خواست تا حاجتی از وی بخواهد، امام علیه السلام خواستند تا قاتل پدرش را به وی معرفی

نماید. یزید با مشورت درباریان، «خولی» را حاضر ساخت. او گفت: «سنان بن انس» قاتل حسین است. سنان را حاضر کردند، گفت: «شمر» قاتل حسین است. شمر را حاضر کردند گفت: «راست بگویم که قاتل حسین کیست؟» گفتند: بگو! گفت: «قاتل حسین کسی است که در خزینه را به روی سپاهیان گشود و سپاه را به کربلا فرستاد».

یزید منفعل شد و بانگ زد: «برخیزید و بروید. خدا شما را لعنت کند. شما قبلاً افتخار می کردید که قاتل حسین هستید ولی اکنون همه چیز را انکار می کنید؟». (۵۷)

ولی این ترفند یزید مؤثر واقع نشد؛ از این رو به ناچار در حضور همگان - در دمشق - خطبه ای خواند و گفت: «شما مردم شام معتقدید که من حسین را کشته ام؟! به خدا سوگند من او را نکشتم، نماینده من، عیدالله او را کشت و به خدا سوگند من قاتل حسین را خواهم کشت». سپس دستور داد تا عاملین اصلی قتل حسین را حاضر کنند.

یزید با شیادی خاص از «شبت بن ربیع» پرسید: «وای بر تو! آیا من تو را به قتل حسین دستور دادم».

او گفت: «نه؛ بلکه، مصابر بن رهیبه حسین را کشته است».

یزید رو به او کرد و گفت: «وای بر تو! تو حسین را کشتی یا من به تو دستور دادم؟».

پاسخ داد: «نه، بلکه شمر حسین را کشت...».

تا این که یزید خشمگین شد و به قصر بازگشت.

### عزاداری بر حسین علیه السلام در دارالخلافة

در کتاب کامل بهایی آمده است: «زینب علیها السلام شخصی را نزد یزید فرستاد و پیشنهاد داد تا اجازه دهد برای برادرش - حسین علیه السلام (و یارانش) ماتم و عزاداری بپا کنند.

یزید در برابر این خواسته، نرمش و همسویی از خود نشان داد و اجازه داد تا در «دارالخلافة» محفلی به عنوان مجلس ماتم به پا شود! این محفل تا هفت روز ادامه یافت! زنان شام گروه گروه برزینب وارد می شدند و تعزیت می گفتند و برای حسین علیه السلام اشک می ریختند و گریه و زاری می کردند، تا جایی که نزدیک بود این عزاداری به شورش عمومی علیه یزید مبدل گردد؛ مروان به یزید هشدار داد و گفت: «مصلحت نیست که اهل بیت را بیش از این در شهر شام نگهداری»؛ یزید نیز به همین دلیل، مقدمات حرکت آنان را فراهم ساخت.

(۵۸)

راوی گوید: هنگامی که زنان (امام) حسین، در مجلس عزایی که در کاخ یزید به پا شده بود، شرکت جستند، جمعی از زنان حرم سرای یزید، شیون سردادند:

«وَ صِخْنُ نِسَاءٍ مِنْ نِسَاءِ يَزِيدٍ وَ وَلَوْنَ حِينَ أُدْخِلَ نِسَاءُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِنَّ وَ أَقْمَنَ عَلَى الْحُسَيْنِ مَاتَمًا».

«آنگاه که زنان امام حسین وارد کاخ یزید شدند، زنی از زنان حرمسرای یزید فریادی برآورد و غلغله ای ایجاد شد و همگان محفل عزا به پا کردند.»  
گفتنی است در مجلس ماتم حسین علیه السلام همگان از جمله: آل معاویه و آل سفیان شرکت جستند و به گریه و زاری پرداختند.

یزید نیز ریاکارانه برای امام اشک ریخت؛ «فَدَمَعَتْ عَيْنَا يَزِيدَ» و همواره می گفت: «لَعْنُ اللَّهِ بَنَ مَرْجَانَةَ...»؛ «خداوند لعنت کند پسر مرجانه را، به خدا

سوگند من اگر در کنارش بودم، او را عفو می کردم، خدا حسین را رحمت کند!»

(۵۹)

گفتنی است همین یزید که اجازه داد تا در کاخ خود، محفل عزا برای امام حسین برگزار شود، دستور داده بود سر حسین علیه السلام را در بالای در ورودی کاخ بیاویزند (سیاست یک بام و دو هوا)، که این کار مورد سرزنش همسرش - هنده - قرار گرفت و فرمان داد تا سر آن حضرت را پایین بیاورند. <sup>(۶۰)</sup>

ب- برآوردن خواسته ها

یزید به امام سجاد علیه السلام گفت: «خواسته های تو برآورده است، از من حاجتی بخواه» امام سجاد علیه السلام فرمودند: «خواسته اول آن است که: سر پدرم را به من نشان دهی تا زیارتی به عمل آورم».

یزید گفت: «هرگز آن را نخواهی دید».

امام علیه السلام فرمودند: «خواسته دوم آن که: هر آنچه از اموال ما در کربلا توسط سپاهیان تو به غارت رفته است به ما بازگردانی».

یزید گفت: «عوض آن را پرداخت می کنم».

امام علیه السلام فرمودند: «خواسته سوم من آن است که اگر می خواهی مرا به قتل برسانی، شخصی امین را برگزین تا اهل بیت ما را به مدینه جدّ مان بازگرداند».

یزید گفت: «تو را نخواهم کشت و خود شما آنها را باز می گردانی» <sup>(۶۱)</sup>.

ج- تظاهر به صلح و آشتی

تزویر دیگری که یزید جهت حفظ ظاهر عملی کرد، این بود که: اهل بیت را در خانه خود جای داد و علی بن الحسین علیه السلام را در همه نشست ها با احترام ویژه ای حاضر می ساخت. <sup>(۶۲)</sup> و به اصطلاح نرد آشتی و صلح می باخت و

صبحگاهان و شامگاهان را با امام سپری می کرد. <sup>(۶۳)</sup>

د- پیشنهاد پرداخت غرامت جنگی



یزید در راستای کنترل افکار عمومی که علیه او بسیج شده بود، حاضر شد  
چندین برابر قیمت اموال به غارت رفته را بپردازد، لیکن از طرف اهل بیت  
پذیرفته نشد. <sup>(۶۴)</sup>

تذکر: از عوامل مهم بیداری جامعه و بیزاری مردم از حکومت بنی امیه و  
شرکت آنان در نابودی و اضمحلال رژیم اموی، حرکت اسرا از کربلا به سوی  
کوفه و شام بود. در حالی که یزید به منظور نمایش قدرت اهریمنی خود و  
جهت ایجاد رعب و وحشت بیشتر در دل ها و مأیوس ساختن مخالفان، اسیران  
را از مراکز مختلف عبور داد اما این کار یزید، بهترین تبلیغ علیه حاکمیتش و به  
نفع امام حسین علیه السلام و کاروان انقلاب بود و چهره یزید را آشکار ساخت. امام  
سجاد علیه السلام در حالی که غل و زنجیر برگردن داشت به سوی شام حرکت داده  
شد <sup>(۶۵)</sup> ولی اهل بیت از این فرصت حد اکثر بهره برداری را کردند و تحوّل  
بزرگ بر ضدّ رژیم اموی ایجاد نمودند؛ چنان توفان سهمگینی آفریده شد که  
قدرت اهریمنی دستگاه اموی توان مهار آن را پیدا نکرد.

## پی نوشت ها:

۱. نک: معالی السبطين، ج ۲، ص ۳۱
۲. مقتل الحسين (مقرم)، صص ۳۳۴ و ۳۳۵؛ نک: معالی السبطين، ج ۲، ص ۳۱
۳. حلیة الأبرار، بحرانی، ج ۱، ص ۴۷۸
۴. كشف الغمه، ج ۲، ص ۶۸، قال أبو السلاسل مولى عبد الله هذا ما لقينا من الحسين فحذفه عبد الله بنعله ثم قال: يا بن اللخناء أللحسين تقول هذا؟! و الله لو شهدته لأحببت أن لا أفارقه حتى أقتل معه و الله إنه لما يسخى بنفسى عنهما و يعزى عن المصاب بهما أنهما أصيبا مع أخى و ابن عمى مواسين له صابرين معه. ثم أقبل على جلسائه فقال: الحمد لله عزّ على بمصرع الحسين عليه السلام.
۵. منتهى الآمال، ص ۵۲۴
۶. بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۸۶
۷. مقرم مقتل الحسين، صص ۳۶۳ و ۳۶۴
۸. تحقیقی درباره اربعین، تألیف شهید قاضی طباطبائی (رحمه الله).
۹. جهت شناخت کامل جابر، به منتهی الآمال، ص ۱۴۶ مراجعه نمایید. (- یکی از امتیازات این صحابه جلیل القدر پیامبر، این است که هفت تن از امامان معصوم علیهم السلام را دیدار کردند).
۱۰. معالی السبطين، ج ۲، صص ۱۱۶ و ۱۸۵
۱۱. نفس المهموم، ص ۲۶۹؛ قتال نیشابوری، روضة الواعظین، ص ۱۶۵؛ اللهوف، ص ۸۵
- مناقب، ج ۲، ص ۲۰۰؛ ابن نما، مثير الأحران، ص ۵۸
۱۲. بحار الأنوار، ج ۱، ص ۳۲۹ باب ۲۵، «يا جابر! هيهنا قتل أبو عبد الله، هيهنا والله قتلت رجالنا، و دُبحت أطفالنا، و سببت نساءنا، و حرقت خيامنا».
۱۳. بررسی تاریخ عاشورا، ص ۲۰۱
۱۴. سفینه البحار، ماده «عطا».
۱۵. منتهی الآمال، فصل اربعین.
۱۶. نفس المهموم، ص ۲۶۹، فصل اربعین.
۱۷. عوالم، ج ۱۷، امام حسین، ص ۴۴۶؛ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۱۷
۱۸. عوالم، ص ۱۷؛ امام حسین، ص ۴۴۶؛ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۱۷
۱۹. مقتل الحسين، ص ۳۷۳؛ علامه جبل عاملی، اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۱۷
۲۰. اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۱۷

۲۱. اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۱۷- معالی السبطین، ج ۲، ص ۱۱۳
۲۲. اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۱۷؛ معالی السبطین، ج ۲، ص ۱۱۳
۲۳. همان، صص ۳۶۴ و ۳۶۶
۲۴. طوسی، تهذیب، ج ۲، مبحث زیارة الحسین علیه السلام، ص ۷
۲۵. مقتل الحسین، ص ۳۶۶
۲۶. نفس المهموم، صص ۲۷۲ و ۲۷۳
۲۷. همان، ص ۲۷۴ و مقتل الحسین، ص ۳۷۵
۲۸. مقتل الحسین، ص ۳۷۵
۲۹. مقتل الحسین، ص ۳۷۶ (مطرف بن مغیره می گوید: با پدرم به دیدن معاویه شتافتیم پدرم که از جلسه بازگشت، ناراحت بود، راز آن را جويا شدم، گفت: از پیش کافرترین و خبیث ترین آدم باز می گردم؛ زیرا من به او گفتم: الآن که بر خر مراد سوار شدی با بنی هاشم نیکی کن، پاسخ داد: کجا بر خر مراد سوار شدم و حال آن که در شبانه روز پنج بار در مأذنه ها أشهد أن محمداً رسول الله گفته می شود، « ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۴۱۳، طبع مصر).
۳۰. مقتل الحسین، ص ۳۷۶
۳۱. منتهی الآمال، فصل بازگشت اهل بیت به مدینه.
۳۲. مقتل الحسین، ص ۳۷۶
۳۳. بررسی تاریخ عاشورا، مبحث علی اصغر.
۳۴. منتهی الآمال، ص ۵۲۴
۳۵. كان أول صارخة صرخت في المدينة أم سلمة زوج رسول الله صلى الله عليه وآله، كان دفع إليها قارورة فيها تربة و قال لها: إن جبرئيل أعلمني أن أمّتي تقتل الحسين، قالت: وأعطاني هذه التربة وقال لي: إذا صارت دماً عبيطاً فأعلمي أن الحسين قد قُتل.
- سنن ترمذی، ج ۱۳، ص ۱۹۳؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۱۹؛ سیر النبلاء، ج ۳، ص ۲۱۳؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۴، ص ۹۳؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۸، ص ۲۰۱
۳۶. یعقوبی، ج ۱، ص ۲۴۱
۳۷. مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۲؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۳۰
۳۸. نقدی، زینب کبری، ص ۹۷
۳۹. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۲۲
۴۰. الکامل، ج ۴، ص ۸۲

۴۱. عوالم، ج ۱۷ امام حسین علیه السلام، ص ۴۱۳. بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۵۴
۴۲. نفس المهموم، ص ۲۶۶
۴۳. عوالم (بحرانی) ج ۱۷، امام حسین، ص ۴۲۹
۴۴. انساب الأشراف، ص ۲۲۰
۴۵. نفس المهموم، ص ۲۶۶- عوالم، ج ۱۷، امام حسین علیه السلام، ص ۴۳۱
۴۶. بلاذری، انساب الأشراف، ص ۲۰۷
۴۷. شوری: ۳۰
۴۸. حدید: ۲۲
۴۹. ارشاد، مفید، ص ۲۴۵؛ منتهی الآمال، ص ۵۰۰
۵۰. بحار الأنوار ج ۴۵، ص ۱۸۸ و منتهی الآمال، ص ۵۱۲
۵۱. المناوی، فیض القدير، ج ۱، ص ۲۴۰
۵۲. عوالم، ج ۱۷، امام حسین، صص ۴۳۲، ۴۲۹ و فصول المهمه، ص ۱۹۴] بعد از شهادت [امام] حسین علیه السلام [نامه هایی چند برای رجال کشورها نوشت و به نوعی خود را از مسأله شهادت تبرئه کرد].
۵۳. معالی السبطين، ج ۲، مبحث ورود اهل بیت به شام.
۵۴. بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۸۹
۵۵. عوالم، ج ۱۷، ص ۴۳۱ و نفس المهموم، ص ۲۶۶
۵۶. عوالم، ج ۱۷، ص ۶۴۴
۵۷. ریاض القدس، ج ۲، ص ۳۳۳
۵۸. نفس المهموم، ص ۲۶۲
۵۹. فصول المهمه، ص ۱۹۴؛ بلاذری، (ص ۲۱۲) و انساب الأشراف (ص ۲۱۹) نیز چنین آورده اند:
- «لعن الله بن سمیة، أما والله لو كنت أنا صاحبه لعفوتُ عنه، رَحِمَ اللهُ الحسين فقد قتله رجل قطع الرحم بينه وبينه قطعاً».
۶۰. عوالم، ج امام حسین علیه السلام، ص ۴۴۴
۶۱. نفس المهموم، ص ۲۶۸ و ۲۷۳؛ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۱۷
۶۲. عوالم، ص ۴۴؛ مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۷۳
۶۳. معالی السبطين، ج ۲، ص ۱۴۱

٦٤. همان.

٦٥. انساب الأشراف، بلاذري، ص ٢١٤

برخی از پیامدهای قتل امام حسین علیه السلام (تحولات سیاسی - اجتماعی)

### ۱- اعتراض در کربلا

از برخی نوشته ها به دست می آید، سحرگاه شب عاشورا ۳۲ تن از لشکر ظلمت به سپاه نور پیوستند<sup>(۱)</sup> این نخستین جرقه اعتراض بر ضد یزید بود. البته در روز عاشورا حرّ و پسرش از لشکر ظلمت فاصله گرفته به سپاه نور ملحق شده و به شهادت رسیدند.

همچنین در شب سیزدهم قوم بنی اسد به دفن اجساد شهدای کربلا پرداختند که این نیز موجی دیگر از اعتراض بر ضد یزید بود.

### ۲- ابراز نارضایتی مردم در کوفه

در نخستین ساعات ورود اسرا به کوفه، پس از خطبه معروف زینب کبری و امام سجاد علیه السلام؛ مردم بانگ برآوردند: «ما با کسانی که با شما نبرد کنند به جنگ برمی خیزیم و با کسانی که در برابر شما تسلیم باشند، تسلیم خواهیم بود. و بیزاریم از کسانی که در حق شما و ما ستم روا داشته اند».<sup>(۲)</sup>

با افشاگری اسیران، دامنه نارضایتی آنچنان بالا گرفت که «مرجانه» مادر عبیدالله - به عبیدالله گفت: «ای خبیث، پسر پیامبر را کشتی؟ به خدا سوگند هرگز بهشت را نخواهی دید!»<sup>(۳)</sup>

همچنین عبیدالله در مسجد کوفه از طرف «عبدالله عقیف» مورد مؤاخذه قرار گرفت و عبدالله عقیف به او گفت:

«يَا بْنَ مَرْجَانَةَ! إِنَّ الْكَذَّابَ ابْنَ الْكَذَّابِ أَنْتَ وَ أَبُوكَ وَالَّذِي وَ لَّاكَ وَ أَبَاكَ».

«ای پسر مرجانه، تو و پدرت و آن که تو و پدرت را استاندار کوفه کرد،

دروغ پیشه اند. ای پسر مرجانه، آیا فرزندان پیامبر را کشتی؟!»<sup>(۴)</sup>

همچنین «خولی» - که در روز عاشورا جنایت های بسیار کرد - برای دریافت جایزه به همراه «حمیدبن مسلم»، سر مبارک سیدالشهدا علیه السلام را از کربلا به کوفه حمل کرد. چون شب هنگام، به دارالاماره رسید، در را بسته دید. به ناچار وارد خانه خود شد و سرِ امام را زیر «اجانه ای»<sup>(۵)</sup> نهاد.

همسرش پرسید: از سفر چه آورده ای؟

پاسخ داد: ثروت و بی نیازی یک جهان را به ارمغان آورده ام. این سر حسین است که در خانه تو است.

همسرش (نوار) گفت: وای بر تو! مردم طلا و نقره به منزل می آورند و تو سرِ پسر رسول الله صلی الله علیه و آله را به خانه ام آورده ای؟! به خدا قسم هیچ گاه در کنار تو نخواهم بود؛ برخاست و از او دور شد.

همسر خولی گوید: «تا صبح، هرگاه به آن سر می نگریدم، عمودی از نور، از آن به طرف آسمان ساطع بود و می دیدم که پرنده سفید در فضای آن پرواز می کند.»<sup>(۶)</sup>

در مجلس عبیدالله

در مجلس عبیدالله، وقتی آن شقاوت پیشه با عصا روی لب های حسین علیه السلام می کوبید، زیدبن ارقم<sup>(۷)</sup> لب به اعتراض گشود و گفت: دست بردار! به خدا قسم من با چشم خود دیدم که لب های پیامبر صلی الله علیه و آله بر روی این لب ها قرار می گرفت و آن را می بوسید. سپس خود گریه کرد. ابن زیاد به وی گفت: خدا دیده ات را بگریاند، اگر پیرمرد نبودی الآن گردنت را می زدم. زید از جای برخاست و خارج شد.<sup>(۸)</sup>

گریه زید و خروج اعتراض آمیز او، نشانه اعتراض علیه دستگاه اموی بود. او در حالی که از مجلس بیرون می رفت می گفت: «از امروز شما برده خواهید

شد. ای گروه عرب، فرزند فاطمه را کشتید و پسر مرجانه را ربیب خود کردید. او کسی است که بهترین شما را می‌کشد و بدترین شما را به بردگی خویش در می‌آورد. <sup>(۹)</sup>»

### ۳- اعتراض مردم شام

#### الف- در مجلس رسمی یزید

یکی از رجال برجسته رومی، که به عنوان سفیر دولت روم در مجلس یزید حاضر بود، از او پرسید: ای پادشاه عرب، این سر از کیست؟

یزید گفت: تو را بدین سر چه کار؟

سفیر گفت: چون به کشور خود بازگردم، باید پادشاه را از جریان آگاه سازم.

یزید گفت: این سر حسین بن علی علیه السلام است.

سفیر پرسید: مادرش کیست؟

گفت: فاطمه دختر رسول الله صلی الله علیه و آله است.

سفیر با شنیدن نام پیامبر صلی الله علیه و آله برافروخت و گفت: «دین من از دین تو بهتر است» پدرم از نبیره داوود نبی است و میان ما تا داوود، فاصله بسیار است، با این حال نصاری خاک پای او را به تبرک می‌برند؛ ولی شما فرزند دختر پیامبر خود را به قتل می‌رسانید با آن که یک مادر بیشتر با آن فاصله ندارید. این چه دینی است که شما دارید؟ سپس پرسید آیا از کلیسای «حافر» اطلاع دارید؟

یزید گفت: بگو تا بشنوم.

سفیر گفت: میان عمان و چین دریایی است و در میان آن جزیره ای، که ساکنان آن دارای مذهب مسیح می‌باشند، در آن جا کلیسایی است به نام «کلیسای حافر». این نامگذاری بدان جهت است که سُم خر حضرت عیسی مسیح علیه السلام در میان حقه ای از جواهر گرانبها در محراب آن نگهداری می‌شود



و ما هر سال با نذورات آهنگ آنجا می کنیم؛ ولی شما پسر دختر پیامبر خود را می کشید، چه مردم شومی هستید!

یزید در برابر گفته های سفیر خشمگین شد و بانگ برآورد: این سفیر را بکشید تا در کشور خود، ما را رسوا نکند.

وقتی جلاد حاضر شد، سفیر گفت: حال که مرا به قتل می رسانید، مهلتی دهید تا خواب شب گذشته ام را برای شما بگویم، دیشب پیامبر اسلام را در خواب دیدم که به من فرمود: «ای نصرانی، تو اهل بهشت خواهی بود.» از سخن آن حضرت در شگفت بودم ولی الآن راز آن را فهمیدم.

سپس لب به «شهادتین» گشود و از جای برخاست و سر مطهر امام حسین علیه السلام را به سینه خود چسباند و بر آن بوسه زد و اشک می ریخت، تا این که او را به قتل رساندند. <sup>(۱۰)</sup>

سیدبن طاووس در لهوف می نویسد: یزید در مجلس عیش و طربی که با حضور سرهای شهدای کربلا ترتیب داده بود، نماینده پادشاه روم را نیز به همین مناسبت دعوت کرد. نماینده، با دیدن آن سر نورانی، از یزید پرسید: این سر از کیست؟ یزید گفت: از حسین، پرسید: پدرش کیست؟ گفتند: علی بن ابی طالب. از مادرش پرسید. گفتند: فاطمه بنت رسول الله. در این هنگام آن مرد رومی گفت: «وای بر تو و برکیش تو، کیش من از کیش تو بهتر است.»

و افزود: «پدرم از نبیره های داوود است که پدران فراوانی میان من با داوود فاصله اند و نصاری مرا مورد احترام ویژه خود دارند ولی شما کسی که میان او و پیامبر یک مادربیش فاصله نیست به قتل می رسانید؟ این چه آیینی است که شما دارید؟!» <sup>(۱۱)</sup>

ابن حجر می نویسد: «هنگام حرکت اسرا به سوی شام، راهب مسیحی که از دور ناظر ورود آنان بود، درباره «سر» پرسید. بعد از آگاهی از سر امام حسین علیه السلام، به آنان گفت: «شما قوم بدی هستید!» و سپس تقاضا کرد تا با پرداخت ده هزار دینار، یک شب میزبان آن سرِ مطهر باشد و آنان نیز پذیرفتند. او آن سر را با عطر و گلاب شستشو داد و تا صبح در برابر آن به عزاداری پرداخت و بعد مسلمان شد و از «دیر» بیرون آمد و به پذیرایی اهل بیت امام علیه السلام پرداخت. <sup>(۱۲)</sup> یحیی بن حکم برادر مروان - نیز با دیدن سرحسین علیه السلام اعتراض کرد و به عنوان مخالفت، مجلس یزید را ترک کرد و گفت: «در هیچ کاری با شما همراهی نخواهم کرد». <sup>(۱۳)</sup>

#### ب- انزوا به عنوان اعتراض

یکی از شامیان در شام، با دیدن سرحسین علیه السلام، از دستگاه خشمگین شد و به خانه رفت و تا مدت زمانی طولانی در راه روی خود بست و به عنوان اعتراض از خانه بیرون نیامد، چون دلیل انزوا را از او پرسیدند، این شعر را خواند:

جاؤا برأسکَ یا بنَ بنتِ مُحَمَّدٍ مُتْرَمَّلاً بِدِمَائِهِ تَرْمِیلاً  
 وَ کَأَنَّمَا بَکَ یا بنَ بنتِ مُحَمَّدٍ قَتَلُوا جِهاراً عَامِدینَ رَسُولاً  
 قَتَلُواکَ عَطْشَاناً وَ لَمْ یَتَرَقَّبُوا فِی قَتْلِکَ التَّأویلَ وَ التَّنْزِیلاً  
 وَ یُکَبِّرُونَ بِأَن قُتِلْتَ وَ إِنَّمَا قَتَلُوا بِکَ التَّکْبِیرَ وَ التَّهْلِیلاً <sup>(۱۴)</sup>

«ای پسر دختر محمد، سرت را در حالی که خون آلود بود، آوردند.

«ای پسر دختر محمد صلی الله علیه و آله اگر تو را کشتند، گویی پیامبر را آشکارا و به طور

عمدکشتند.

تو را با حال عطشان کشتند و در این باره به «تنزیل» و «تأویل» نظر نمودند.

وقتی تو را کشتند، تکبیر گفتند؛ در حالی که با کشتن تو «تکبیر و تهلیل» را کشتند!»

این خود نوعی موضع گیری و خشم مقدس نسبت به حکومت یزید بود. یکی از هم بزمان یزید به او گفت: «... هَبْ لِي هَذِهِ الْجَارِيَةَ» او فاطمه صغری را برای کنیزی خواست. فاطمه به عمه اش پناه برد. میان زینب و یزید مناظره ای درگرفت. آن شخص پیشنهاد خود را چندبار تکرار کرد. تا این که هویت اُسرا برای آن مرد، مشخص شد. در این هنگام رو به یزید کرد و گفت: «لعن و نفرین بر تو! عترت پیامبر را کشتی؟ فرزندان او را اسیر کردی، من خیال می کردم اینان اُسرای رومی اند!»<sup>(۱۵)</sup>

#### ۴- اعتراض مردم مدینه

##### الف- حرکت تند و خشم آلود حرّه

پیش از توضیح درباره واقعه خونین حرّه، به فضایل اصحاب حرّه از زبان پیامبر خدا ﷺ می پردازیم:

ابن قتیبه می نویسد: پیامبر ﷺ در بازگشت از یکی از مسافرت ها، از حرّه عبور کردند و کلمه استرجاع؛ ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ را بر زبان جاری کردند. اصحاب پرسیدند: راز آن چیست؟ پیامبر خدا ﷺ پاسخ داد: «يُقْتَلُ فِي هَذِهِ الْحَرَّةِ خِيَارُ أُمَّتِي بَعْدَ أَصْحَابِي».

«در این سنگلاخ، بهترین افراد امتم، پس از اصحابم به قتل می رسند.»<sup>(۱۶)</sup> به جهت اوج جنایت و فسق یزید و کارگزارانش<sup>(۱۷)</sup> مردم مدینه به اتفاق آراء در سال ۶۳هـ. ق. یزید را از خلافت خلع کردند و امور مدینه را به دست «عبدالله

انصاری» سپردند؛ همه افراد بنی امیه و بنی مروان را - که بیش از هزار نفر بودند - از مدینه اخراج کردند. یزید دوازده هزار نفر به سرکردگی «مسلم بن عقبه» را به سرکوبی مردم مدینه گسیل داشت؛ ولی مردم تحت فرماندهی «عبدالله بن حنظله»<sup>(۱۸)</sup> و دوازده تن از پسرانش آن چنان مقاومت کردند که منجر به قیامی خونین، معروف به «حرّه» گردید.

در این واقعه، به دستور یزید، جان و مال و ناموس مسلمانان مدینه، تا سه روز، بر لشکر یزید مباح اعلان گردید و در همان سال، هزار دختر به خانه بخت نرفته، فرزند آوردند.<sup>(۱۹)</sup> عمال یزید در مدینه، در واقعه حرّه، از مردم خواستند تا با یزید به عنوان بردگان یزید بیعت کنند و به دنبال این واقعه به مکه هجوم بردند تا عبدالله زبیر را بکشند و او به حرم کبریایی پناهنده شد که عمال یزید با نصب منجنیق، حرم را آتش باران کردند.<sup>(۲۰)</sup>

در این حمله ددمنشانه، مزدوران یزید هفتصد تن از قریش و انصار و هشتاد تن از صحابه پیامبر خدا ﷺ و ده هزار تن از مردم مدینه را به قتل رساندند. این واقعه در تاریخ ۲۷ ذی الحجه سال ۶۳ اتفاق افتاد<sup>(۲۱)</sup> و آنان پس از شش ماه به سراغ عبدالله زبیر رفتند.

## ۵- قیام توّابین

ابن اثیر، در کتاب معروف خود «الکامل» می نویسد: «در نخستین سال شهادت امام حسین علیه السلام، بعضی از شیعیان ایشان، به طور مخفیانه، در پی جمع آوری «عِدّه و عُده» به عنوان خونخواهی امام حسین علیه السلام برآمدند. بسیاری از توّابین در کربلا حضور داشتند و پس از شهادت امام پشیمان شدند.<sup>(۲۲)</sup> گروه توّابین جلسات سری تشکیل می دادند و روزشماری می کردند تا زمینه لازم قیام علنی مهیا شود.

یکی از رجال برجسته توّابین، سلیمان بن صُرد خزاعی است. محدث قمی می نویسد:

سلیمان از بنی مازن بود. نام او در جاهلیت یسار بوده که پیامبر خدا ﷺ او را سلیمان نامید. او از یاران امیرالمؤمنین ﷺ در جنگ های صفین، جمل و نهروان بود. (۲۳)

سلیمان پسر سردین جون، مُکنّی به ابوالمطرف، ملقب به خزاعی، از صحابه معروف پیامبر ﷺ است. او در تاریخ کربلا و در میان رجال عاشورا به امیرالتوّابین شهرت دارد. (۲۴)

اعلمی در دائرة المعارف می نویسد: «سلیمان بن سرد، همان صحابی معروف است که در کوفه ساکن بود. او مردی خیراندیش، اهل علم و دیندار بود.» (۲۵)

ابی مخنف یادآور می شود که عبیدالله در آغاز، دست به بازداشت ها زد. ابتدا سلیمان بن سرد و یارانش را (که چهار هزار و پانصد تن بودند) به بند کشید. هنگام ورود امام حسین ﷺ به کربلا، سلیمان و بسیاری از یارانش و نیز هانی و یارانش، از جمله ابراهیم فرزند مالک اشتر، در زندان به سر می بردند و گرنه بی شک، در کنار امام ﷺ در کربلا، حضور می یافتند. (۲۶)

علامه تستری بر این باور است که سلیمان بن سرد، در یاری دادن به حسین بن علی ﷺ کوتاهی کرد. گرچه امام ﷺ را از طریق مکاتبه و راه های دیگر دعوت کرده بود ولی از حضور در کربلا و حمایت از آن حضرت خودداری ورزید.

از آن سوی، صاحب نظرانی چون مامقانی معتقدند: سلیمان بن سرد و جمعی از یاران او به خاطر آن که در زندان عبدالله گرفتار شده بودند، در کربلا حضور نداشتند. (۲۷)

علامه تستری جهت اثبات مدعای خود دلیلی قابل قبول ارائه نمی دهد و فقط به ذکر این نکته بسنده می کند که سلیمان در آغاز حرکتِ خونخواهانه خود با یارانش در کربلا حضور یافتند و او در جمع آنان خطبه خواند و در ضمن آن گفت: «خداوند نیکان ما را امتحان کرد و ثابت شد که آنان در وعده خود راجع به یاری دادن به پسر پیامبر ﷺ صادق نبودند». (۲۸)

علامه تستری از این کلام نتیجه می گیرد که سلیمان در شمار بی وفایان بوده است. در حالی که دقت بیشتر و توجه دقیق تر در این سخن، عکس برداشت او را نشان می دهد؛ زیرا سلیمان می دانست که در جمع آنان کسانی هستند که بی وفایی کردند ولی الآن در کنار قبر امام همراه سلیمان حضور دارند، لذا تعریضی به آنان زد و گفت: «نیکان ما در شمار دروغ گویان واقع شده اند» و نیز به دست می آید که همراهان او از کسانی هستند که خود سلیمان در آغاز دعوت از امام ﷺ، وقتی در میان آنان سخنرانی کرد، به آنان گفت: اگر احساس می کنید که نمی توانید از عهده دعوت و یاری دادن همه جانبه امام حسین ﷺ برآیید، او را دعوت نکنید. (۲۹) حاضران یک جا و یک صدا پاسخ دادند: «با دشمنان او می جنگیم و در رکاب او جان خویش را فدا می کنیم». (۳۰)

سلیمان با توجه به آن خطبه و حضور لا اقل بخشی از همان جمع در گروه توّابین، گفت: «خوبان ما امتحان خوبی پس ندادند» و نگفت: ما امتحان خوبی پس ندادیم.

بنابراین، ادعای علامه تستری و جاهت چندانی ندارد و حقّ با گروه مقابل اوست.

سلیمان رییس خونخواهان امام حسین ﷺ بود که در منطقه «عین الورد» با همراهی گروه توّابین با لشکر کفرپیشه مروانی به نبرد برخاست و همراه بسیاری

از یاران خود؛ از جمله مسیب بن نجبه به شهادت رسید و سر او را برای مروانیان به شام فرستادند. او به هنگام شهادت ۹۳ سال داشت. (۳۱)

سلیمان از کسانی بود که برای امام حسین علیه السلام نامه نوشت. بعضی می نویسند: مسلم نماینده امام حسین علیه السلام در خانه او فرود آمد و تا آمدن عیدالله به کوفه در منزل او بود و پس از آن به منزل هانی بن عروه رفت. (۳۲)

همزمان با سلیمان، که همراه با توابین از کوفه جهت خونخواهی و نبرد با قاتلان امام حسین علیه السلام بیرون می رفت، مختار به کوفه وارد شد. مردم از او خواستند به جمع سلیمان بپیوندند، لیکن او پاسخ داد: سلیمان برای رهبری این گروه مناسب نیست و به فنون نبرد آگاهی ندارد. (۳۳)

گفتنی است سلیمان بن سرد کسی است که امام حسین علیه السلام در نامه اش برای مردم کوفه، که توسط قیس بن مسهر صیداوی (عبدالله بن یقطر) ارسال کرد، نام وی را در صدر نامه اش نوشت. وقتی قیس بن مسهر گرفتار دشمن شد نامه امام حسین علیه السلام را پاره کرد و بلعید و آن نامه چنین آغاز می شد:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ... مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، إِلَى سُلَيْمَانَ بْنِ صُرْدٍ، وَالْمُسَيْبِ بْنِ نَجْبَةَ (۳۴)، وَرُفَاعَةَ بْنِ شَدَّادٍ (۳۵)، وَحَبِيبِ بْنِ مُظَاهِرٍ، وَعَبْدِ اللَّهِ ابْنِ وَاثِلٍ...» (۳۶)

سلیمان بن سرد از یاران با اخلاص امام مجتبی علیه السلام بود. او حتی پس از گذشت دو سال از امضای ترک مخاصمه میان امام حسن علیه السلام و معاویه، در حضور امام گلابیه سر داد که اگر از معاویه میثاق می گرفتی و اقامه شهود می کردی که پس از او خلافت از آن تو باشد، کار بر ما آسان تر بود! امام علیه السلام از جای برخاست و سخنرانی کرد و فرمود: شما شیعیان راستین ما هستید و افزود: معاویه از من زیرک تر نیست ولی من چیزی را می بینم که شما نمی

بینید. و افزود: من این پیمان نامه را جز برای جلوگیری از نسل کشی معاویه امضا نکردم. <sup>(۳۷)</sup>

قابل ذکر است که: اعتراض سلیمان به امام مجتبی علیه السلام (به فرض صحت خبر) اعتراض خصمانه نبود بلکه اعتراضی دلسوزانه در محدوده توانایی درکش از مسائل سیاسی جاری آن روز بوده است. براین اساس، سلیمان پس از سخنان روشنگرانه امام ساکت و تسلیم شد. او همواره در صراط اهل بیت بود و بعضی راز عدم حضور وی در کربلا را کوتاهی او به بهانه ناتوانی جسمی و بعضی هم به بهانه در محاصره قرار داشتن کوفه توسط سپاه عبیدالله زیاد دانسته اند، لیکن حقیقت مطلب آن است که او هنگام ورود امام به کربلا در زندان به سر می برد. سلیمان در ۹۳ سالگی (و به قولی در ۸۹ سالگی) در سال ۶۵ ه. در دوران حکومت عبدالملک مروان، در نبردی با سپاه شام که برای خونخواهی از سالار شهیدان رفت، در منطقه «عین الورد»، در جنگی تن به تن، همراه چهارهزار نفر از یاران خود، به شهادت رسید.

فرهاد میرزا می نویسد: «بعد از مرگ یزید، ابن زیاد، عمر بن سعد را برای امارت برکوفه برگزید. (عبیدالله در این زمان امیر عراق بود و می خواست به شام برود). عمر بن سعد در آغازین ساعات امارتش، بر فراز منبر رفت. قبیله زنان همدان شیون سر دادند و سپس زنان قبایل نخع و ربیع و کهلان به آنان ملحق شدند و برای عزاداری پیرامون منبر گرد آمدند و می گفتند: «عمر بن سعد را همین بس که پسر زهرا علیها السلام را کشت...».

همچنین در بصره به طور رسمی علیه او آشوب شد تا آنجا که خود عبیدالله بن زیاد با لباس مبدل از بصره به سوی شام گریخت. <sup>(۳۸)</sup>



پس از یزید و استعفای معاویه بن یزید، مروان روی کار آمد. او هم پس از نه ماه خلافت، مردم را به بیعت با دو پسرش عبدالملک و عبدالعزیز دعوت کرد. سلیمان بن سرد رییس گروه توّابین در سال ۶۵ هـ. حرکت خود علیه آنان را آغاز کرد. چهارهزار نفر با او حرکت کردند و وقتی به کربلا رسیدند، به عزاداری پرداختند و سپس به سوی لشکر شام رفتند، که به سرداری عبیدالله و به فرماندهی شاحیل به میدان تاخته بودند. جنگ سخت و نمایانی رخ داد و متأسفانه فرمانده گروه اول توّابین؛ سلیمان سردخزاعی کشته شد و یاران او متفرق گشتند. گرچه مختار از زندان به آنان نامه ای نوشته و به خونخواهی از سالار شهیدان تشویقشان نموده بود، ولی عملاً به آنان نپیوست.

#### ۶- قیام مختار

دومین حرکت تند مسلحانه علیه رژیم بنی امیه، قیام مختار بن ابوعبیده ثقفی است. که پس از پنج سال از شهادت امام، صورت پذیرفت. به نقل از خوارزمی، او در مدت هیجده ماه، حدود ۴۸۵۸ نفر از یاران یزید را کشت. «ابن نما» این تعداد را «۱۸۰۰۰» نفر می داند. (۳۹)

مختار پیش از حضور در کوفه، نامه ای از سوی یزید، جهت حمایت دریافت داشته بود.

یزید به همه رجال سرشناس و سران عرب نامه نوشت و آنان را در برابر حرکت امام حسین علیه السلام به مقابله فراخواند.

مختار در پشت بام قدم می زد که زنی بانگ زد و گفت: آن قسمت بام که قدم می زنی، چندان دوام ندارد. مختار اندیشید که اگر بر خلاف پیشنهاد زن عمل کند، رستگاری است، لذا به جای اینکه مواظب باشد، جلوتر آمد و سقوط کرد و

پایش شکست. پس از آن بود که نامه یزید بدو رسید. او به نامه رسان گفت:  
احوال مرا برای یزید بازگو کن.<sup>(۴۰)</sup>

مختار، از پیشتازان همراهی با امام بود و به قول بعضی از مورخان، بیعت با  
امام از طریق مسلم بن عقیل در کوفه، در منزل مختار صورت گرفت. او در  
هنگام ورود امام به کربلا توسط ابن زیاد در زندان «طاموره» محبوس گردید  
ولی بعد از جریان کربلا با وساطت عبدالله بن عمر آزاد شد. مختار در زندان با  
میثم تمار هم بند بود. میثم وی را بشارت آزادی و انتقام گرفتن از خون امام  
حسین علیه السلام داد. همان روز، نامه ای از شام به عبیدالله در کوفه رسید و در پی  
آن مختار آزاد شد و پس از چندی میثم تمار را در کوفه به دار آویختند.<sup>(۴۱)</sup>

مختار همواره در فکر تلافی و خونخواهی بود. او دو سال بعد از مرگ یزید  
(سال ۶۶هـ.) به همراهی ابراهیم بن مالک اشتر، قیام مسلحانه خود را آغاز کرد و  
انتقام خون حسین علیه السلام و یارانش را از جنایتکاران گرفت.<sup>(۴۲)</sup> مختار در گام  
نخست، به سراغ آن ده نفری رفت که بر بدن های شهدا اسب تاخته بودند. آنان  
را روی زمین خواباند و دست و پایشان را با میخ های آهنین بر زمین کوبید و  
به سوارانش دستور داد بر روی آنان بتازند.

مختار از قبیله معروف «ثقیف» و پدرش ابو عبیده بن مسعود - از مسلمانان  
راستین بود که در جنگ اعراب و ایران به شهادت رسید. مختار، خود نیز در این  
جنگ شرکت داشت. منزل مختار محل و پایگاه قیام امام و بیعت با ایشان بود.  
او حدود هیجده ماه حکومت کرد و سرانجام توسط «مصعب» برادر عبدالله بن  
زبیر به شهادت رسید.<sup>(۴۳)</sup>

## ۷- افشای سیمای بنی امیه

از روزی که منشور پیامبر ﷺ در غدیر خم مورد بی‌اعتنایی قرار گرفت؛ حق در هاله‌ای از ابهام فرو رفت. از سویی، وجود خوارج که در مقابل معاویه سکوت اختیار کردند و علیه علی عَلِيٍّ به مبارزه برخاستند، بر غربت حق و کنار زدن اهل بیت بی‌تأثیر نبود.

مصیبت بزرگتر این بود که ماهیت رژیم بنی‌امیه برای جامعه افشا نشده بود. معاویه حدود ۴۲ سال بر شام حکومت کرد و او سرسلسله چهارده‌تن از خلفای سفیانی و مروانی است. بنی‌امیه از سال ۴۱ ه. ق. تا سال ۱۳۲ ه. ق. یعنی هزارماه به عنوان خلیفه، حکومت اسلامی را در قبضه خود داشتند. آری، حماسه عاشورا چهره واقعی بنی‌امیه و سیمای کریه آنان را، که عبارت از: بی‌دینی، خشونت و تعصب بود، بر مردم شناساند:

الف: بی‌دینی و عدم تعهد

یزید در شعر معروف خود مستانه می‌گفت:

وَإِنْ حَرَمْتُ يَوْمًا عَلَى دِينِ أَحْمَدَ فَخُذْهَا عَلَى دِينِ الْمَسِيحِ بْنِ مَرْيَمَ

«می‌بریز! اگر فکر می‌کنی که خوردن آن در دین اسلام حرام است، بر دین

مسیح می‌نوشم.» <sup>(۴۴)</sup>

او باکمال صراحت، آنچه راکه در نهان داشت، بر زبان جاری ساخت و گفت:

لَعِبْتُ هَاشِمًا بِالْمُلْكِ فَلَا خَبْرٌ جَاءَ وَلَا وَحْيٌ نَزَلَ <sup>(۴۵)</sup>

«بنی‌هاشم از راه دین و حکومت دینی مردم را به بازی گرفتند؛ زیرا اصلاً

وحی الهی در کار نیست!»

اظهارات کفرآمیز فوق، نشأت گرفته از همان یاوه سرایی هایی است که ابوسفیان، سردمدار این قوم، در جمع خاندان اموی گفته بود: حکومت اسلامی را همچون توپ میان خود دست به دست بگردانید.

«تَلَقَّفُوهَا تَلَقَّفَ الْكُرَّةِ، أَلَا وَالَّذِي يَحْلِفُ بِهِ أَبُو سَفْيَانَ لَا جَنَّةَ وَلَا نَارَ».<sup>(۴۶)</sup>

مسعودی بعضی از کردارهای زشت این طایفه به خصوص یزید- را یادآوری کرده است؛ از جمله: باده گساری؛ قتل پسر دختر پیامبر؛ لعن وصی پیامبر، تخریب کعبه، خون ریزی ها، فسق و فجور و...<sup>(۴۷)</sup>

هنگامی که عبدالله عمرو بن مطیع مردم را به شورش علیه یزید دعوت می کرد، می گفت: «إِنَّهُ (يَزِيدُ)، كَفَرَ وَ فَجَرَ وَ شَرِبَ الْخَمْرَ وَ فَسَقَ فِي الدِّينِ»؛<sup>(۴۸)</sup> «یزید فردی کافر، فاجر، میگسار، فاسق و خارج از دین است.»

ب- بی عاطفگی و عدم پایبندی به اصول انسانی

۱- کشتن کودک تازه به دنیا آمده- (عبدالله رضیع) در کربلا، اقدام به تیراندازی در پاسخ استرحام امام برای کودک عطشان.<sup>(۴۹)</sup>

۲- بستن آب بر روی اطفال و زنان

۳- آتش زدن خیمه های اهل بیت

۴- اسارت خاندان پیامبر ﷺ

۵- نواختن چوب خیزران بر لب و دندان امام حسین عليه السلام در برابر چشمان زن و فرزندان ایشان؛ از جمله این موارد است.

ج- تعصب جاهلی

یزید در حضور همگان، مستانه با عصای دستی خود، بر لب و دندان امام

حسین عليه السلام می نواخت و می گفت: «يَوْمٌ بِيَوْمٍ بَدْرٌ».<sup>(۵۰)</sup>

قَدْ قَتَلْنَا الْقُرْمَ مِنْ سَادَاتِهِمْ وَ عَدَلْنَا بِبَدْرٍ فَاعْتَدَلْ<sup>(۵۱)</sup>

او اشعار کفرآمیز ابن زبعرای کافر را می خواند که پس از جنگ اُحد و شهادت یاران دلاور اسلام، از جمله حمزه سیدالشهدا و سایرین، به عنوان سرود فتح می خواند؛ مانند:

لَيْتَ أَشْيَاخِي بَيَدْرِ شَهْدُوا جَزَعَ الْخَزْرَجِ مِنْ وَقَعِ الْأَسَلِ<sup>(۵۲)</sup>

یزید نیز چند بیت بدان افزود و مستانه خواند.

همچنین در «جیرون» وقتی به تماشای صحنه اسرا ایستاده بود، گفت: کلاغ، بانگ ناهنگام سرداد، گفتم بانگ تو گویای هرگونه مسائلی است، باشد ولی بدان که من طلبکاری خود را از پیامبر وصول کردم.

الْغُرَابُ فُقُلْتُ صِيْحًا، أَوْ لَا تَصِيْحُ فَقَدْ أَقْتَضَيْتُ مِنَ الرَّسُولِ دِيُونِي<sup>(۵۳)</sup>

او با این تعصبات، سیمای درونی خویش را برملا کرد تا کسی در کفر او شک نکند.

#### ۱- استعفا و کناره گیری ولیعهد یزید از خلافت

از آثار مهم قیام بیدارگر کربلا، مسأله استعفای معاویه پسر یزید و استعفای او از منصب خلافت بود.

ابن حجر در کتاب «الصواعق المحرقة» می نویسد:

«یزید بن معاویه در سال ۶۴ هـ. به هلاکت رسید. پسر جوان او که مردی صالح و شایسته و همواره بیمار بود، به عنوان ادامه خلافت، قدمی به پیش نهاد و از آن استقبال نکرد و در هیچ امری مداخله نمود. او حدود چهل روز و به قولی دو یا سه ماه خلیفه بود. در سن بیست سالگی به منبر رفت و گفت: «إِنَّ هَذِهِ الْخِلَافَةَ حَبْلُ اللَّهِ». خلافت ریسمان الهی است که جدم معاویه به ناحق از آن خود کرد و حال آن که این حق از آن علی بن ابی طالب بود. هنگامی که جدم با گناهایش در قبر آرمید، پدرم خلافت را غاصبانه عهده دار گردید،

درحالی که خلافت حق پسر دختر پیامبر خدا بود و پدرم نیز هم اکنون در قبر خود باگناهان بسیارش، دست به گریبان است.»

او پس از این اعترافات گریست و گفت:

«عظیم ترین و وحشتناک ترین عمل پدرم، قتل عترت رسول خدا ﷺ، روی آوردن به میگساری و تخریب خانه خدا است. من راه آنان را ادامه نخواهم داد و مقلد آنان نیستم و اختیار شما مردم با خود شماست، اگر جهان مداری و دنیاداری خوب است، ما به قدر لازم به آن رسیدیم و اگر بد است به این مقدار که رسیدیم ذریه ابی سفیان را کافی است.» سپس از انظار مردم پنهان شد و بعد از چهل روز در گذشت.

ابن حجر پس از نقل این فراز از تاریخ، می نویسد: «او (معاویه بن یزید) از پدر و جدّ خود باانصاف تر بود!»<sup>(۵۴)</sup>

بعد از کناره گیری و فوت او، مروان متمایل بود تا خلافت را به عبدالله بن زبیر که در مکه به سر می برد، انتقال یابد و با او بیعت شود، ولی عبیدالله بن زیاد وی را منصرف کرد و با خود او بیعت نمود و پس از وی چهار پسرش یکی پس از دیگری به خلافت رسیدند. مروان در جنگ جمل اسیر شد و با شفاعت امام حسن و امام حسین علیهما السلام آزاد گردید، چنانکه علی علیه السلام در نهج البلاغه می فرماید:<sup>(۵۵)</sup> مروان مورد طرد و لعن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام بود. عایشه به مروان گفت: «أَمَّا أَنْتَ يَا مَرْوَانَ فَأَشْهَدُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ لَعَنَ أَبَاكَ وَأَنْتَ فِي صُلْبِهِ»<sup>(۵۶)</sup>.

در «نهج البلاغه» می خوانیم: «لَا حَاجَةَ لِي فِي بَيْعَتِهِ إِنَّهَا كَفُّ يَهُودِيَّةٍ».

مروان با همسر یزید ازدواج کرد تا خلافتش بهتر بگذرد، ولی وقتی که نسبت  
به خالدبن یزید، پسر آن زن فحاشی کرد، او با همکاری کنیزهای خود، مروان را  
خفه کردند. (۵۷)

## پی نوشت ها:

۱. نک: بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۴۹۴
۲. مقتل الحسين، ص ۳۱۷
۳. سبط ابن جوزی، تذكرة الخواص ۲۵۹
۴. الکامل، ج ۴، ص ۸۳، عبدالله عقیف از یاران علی علیه السلام و از جانبازان رکاب آن حضرت بود که چشم چپ او در جنگ جمل و چشم راست او در جنگ صفین نابینا گشته بود، (انساب الأشراف، ص ۲۱۰).
۵. اجانه، یکی از وسایل نان پزی است.
۶. کامل، ج ۴، ص ۸۰ و ۸۱؛ انساب الأشراف، ص ۲۰۶
۷. زید بن ارقم از صحابه رسول خداست. او پس از غزوه بنی المصطلق در سال ششم هجرت با آن که جوان نوری بود، هنگامی که سخنان تحریک آمیز عبدالله ابی، منافق معروف را به پیامبر بازگفت، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر اساس خبر او تصمیم گیری کرد (تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، ص ۴۰۹) - امام حسین علیه السلام در روز عاشورا، مخالفان را جهت بررسی مسایل امامت به سوی چندتن از معتمدین امت از جمله زید بن ارقم فراخواند و از زید بن ارقم، نام برد.
۸. کامل، ج ۴، ص ۸۱
۹. انساب الأشراف، ص ۲۰۸، «أنتم العبيد بعد اليوم. يا معشر العرب قتلتم ابن فاطمة و أمّرتن ابن مرجانة فهو يقتل خياركم ويستعبد شراركم».
۱۰. نفس المهموم، ص ۲۶۴؛ منتهی الآمال، بخش «اهل بیت در شام»، ص ۵۲۶؛ عوالم، ج ۱۷، ص ۴۴۳
۱۱. أُمَّ لَكَ وَ لَدِينِكَ، لِي دِينَ أَحْسَنُ مِنْ دِينِكُمْ، إِنَّ أَبِي مِنْ حَوَافِدِ دَاوُدَ عليه السلام وَ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ آبَاءٌ كَثِيرَةٌ، وَ النَّصَارَى يُعْظِمُونَني وَ يَأْخُذُونَ مِنْ تُرَابِ قَدَمِي تَبْرَكاً بِي بَأَنِّي مِنْ حَوَافِدِ دَاوُدَ عليه السلام، وَ أَنْتُمْ تَقْتُلُونَ ابْنَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، وَ مَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ نَبِيِّكُمْ إِلَّا أُمَّ وَاحِدَةٌ، فَأَيُّ دِينِكُمْ؟!
۱۲. الصواعق المحرقة، ص ۱۱۹
۱۳. ارشاد، ص ۲۴۶؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۵۶
۱۴. عوالم، ج ۱۷، (امام حسین)، ص ۴۲۹
۱۵. منتهی الآمال، صص ۵۱۲ و ۵۳۳
۱۶. ابن قتیبه، الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۲۴۷



۱۷. الصواعق المحرقة، ص ۱۳۲
۱۸. او فرزند حنظله غسیل الملائکه است که در جنگ أحد به شهادت رسید- نک: منتخب التواریخ، ص ۴۸۰
۱۹. ابن اثیر، الكامل، ج ۴، صص ۱۲۱-۱۱۱
۲۰. مروج الذهب، ج ۳، ص ۷۸
۲۱. تفصیل این داستان را در کتاب الامامة والسیاسة ابن قتیبہ، ج ۱، صص ۲۳۹-۲۳۳ مطالعه نماید.
۲۲. در این باره به منتهی الآمال، ج ۱، ص ۳۹۶ مراجعه نماید.
۲۳. تحفة الأحاب، ص ۳۰۶
۲۴. نک: اعلمی دائرة المعارف، ج ۱۰، ص ۴۸۴ نیز تنقیح المقال، ج ۲، صص ۶۲ و ۶۳
۲۵. همان. «سلیمان بن سرد... الصحابی سكن الكوفة كان خيراً فاضلاً دیناً».
۲۶. نک: علامه تستری، قاموس الرجال، ج ۱۳، ص ۲۸۰، طبع نشر اسلامی و حکایة المختار، به روایت ابی مخنف، ص ۲۴، این کتاب همراه لهوف سید بن طاووس انتشار یافت، نیز تنقیح المقال، ج ۲، ص ۶۳
۲۷. تنقیح المقال، ج ۲، ص ۶۴
۲۸. نک: علامه تستری، قاموس الرجال، ج ۱۳، صفحات ۲۷۷ تا ۲۸۳
۲۹. «وَإِنْ خِفْتُمْ الْوَهْلَ وَالْفَشْلَ فَلَا تَغْرُوا الرَّجُلَ فِي نَفْسِهِ».
۳۰. «لَا، بَلْ تُقَاتِلْ عَدُوَّهُ وَتَقْتُلْ أَنْفُسَنَا دُونَهُ».
۳۱. نک: اسدالغابه، ج ۳، ص ۶۱، طبع ایران؛ بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۲۱۲
۳۲. نک: دینوری، اخبار الطوال، ص ۲۳۵
۳۳. تجارب الأمم، ج ۲، ص ۹۷
۳۴. مسیب بن نجبة بن ربیعة الفرازی.
۳۵. رفاعة بن شداد البجلي.
۳۶. نک: اعثم کوفی، الفتوح، ص ۱۸۸
۳۷. نک: سید مرتضی، تنزیه الأنبياء، باب امام مجتبی علیاً.
۳۸. محدث قمی، تنمة المنتهی، ص ۵۰؛ بررسی تاریخ عاشورا، ص ۳۷
۳۹. مقتل الحسين، ص ۳۳۰
۴۰. جواهرالعقول.

۴۱. قمقام، ج ۲، ص ۷۰۷
۴۲. کامل، ج ۴، ص ۲۲۸؛ جلاء العیون، ص ۶۵۴
۴۳. همان، ص ۲۷۵
۴۴. همان، ص ۱۵
۴۵. نک: اللهوف، ص ۷۹
۴۶. حماسه حسینی، ج ۱، صص ۱۷۹ و ۲۱۹
۴۷. مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۸
۴۸. انساب الأشراف، بلاذری، ص ۲۷۸
۴۹. مقتل الحسین، ص ۳۴۸
۵۰. مناقب، ج ۲، ص ۲۲۶
۵۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۳۸۳
۵۲. أبو سعد عبدالله بن زُبَیْر بن قیس قرشی، شاعر قریش در جاهلیت و از مخالفان سرسخت مسلمانان بود. هنگامی که فتح مکه رخ داد، او به نجران گریخت و در سال ۱۵ هـ. مرد. (الأعلام، ص ۸۷). اشعار او را در کتاب سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۱۴۴ بخوانید.
۵۳. روح المعانی، ج ۲۶، ص ۷۳
۵۴. نک: الصواعق المحرقة، ص ۱۳۴؛ الإمامة والسیاسة، ج ۲، ص ۱۷
۵۵. شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۱۴۸
۵۶. نهج البلاغه، شرح ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۱۵۰
۵۷. الإمامة والسیاسة، ج ۲، ص ۲۳

## تاریخ سازان عاشورا

شرح زندگی نقش آفرینان در حماسه عاشورا را نمی توان در این گونه مجموعه ها به گونه ای بایسته و شایسته مورد ارزیابی قرار داد، لیکن در حد مقدور، به شرح احوال برخی از آن ها می پردازیم:

### ۱- علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام

علی بن الحسین علیه السلام بقیه السیف عاشوراییان بود و سلسله امامان معصوم علیهم السلام از نسل پیامبر صلی الله علیه و آله، از او امتداد یافت. او دارای چندین فرزند بود؛ از جمله:

۱- محمد باقر ۲- عبدالله الباهر ۳ و ۴- حسن و حسین <sup>(۱)</sup> ۵- سلیمان ۶  
عبدالرحمان ۷ علی ۸- قاسم (در منتهی الآمال، ج ۲، ص ۴۳) به جای قاسم،  
محمد اصغر آورده است) ۹ حسین اصغر ۱۰- زیدالشهید ۱۱ عمرالأشرف.  
آن حضرت همچنین چند دختر داشت که عبارت بودند از: ۱- امّ الحسن ۲ امّ  
موسی ۳- سکینه ۴- خدیجه ۵- علیّه ۶- عبده ۷- فاطمه ۸- ملیکه ۹ امّ  
کلثوم <sup>(۲)</sup> عالمه.

بعضی از ارباب قلم؛ از جمله علامه سید محسن امین در اعیان الشیعه <sup>(۳)</sup> برای  
آن حضرت ۱۵ پسر و چهار دختر ثبت کرده اند.

امام سجاد علیه السلام در سال ۳۸ (یا ۳۷ یا ۳۶) ه. ق. تولد یافت و در سال ۹۴  
ی ۹۵ ه. ق. بدرود حیات گفت. او ۵۶، ۵۵ یا ۵۷ سال زندگی کرد. حدود سه  
سال دوران امیرالمؤمنین علیه السلام ۲۳ یا ۲۴ سال دوران پدر و عموی خود امام  
مجتبی علیه السلام عمر کرد. امامت او در دوران یزید و معاویه بن یزید و مروان بن  
حکم و عبدالملک و ولیدبن عبدالملک سپری شد. <sup>(۴)</sup>

دو کتاب: «رسالة الحقوق» و «صحيفة سجادية» از یادگارهای مشهور اوست. علامه سید محسن امین می نویسد: امام سجاد علیه السلام در کربلا ۲۴ سال داشت <sup>(۵)</sup> و در آن هنگام دارای زن و فرزند بود که پسرش امام باقر علیه السلام ۳ یا ۴ ساله در کربلا حضور داشت.

تاریخ واقعه کربلا به گونه ای کامل از او به ما انتقال یافت و امامت کبری نیز برعهده او بود.

#### مادر امام سجاد علیه السلام <sup>(۶)</sup>

این مطلب که امام حسین علیه السلام چگونه شهربانو، دختر یزدجرد، پادشاه ایرانی را به همسری برگزید، در میان مورخان مورد اتفاق نیست.

ابن شهر آشوب در کتاب «مناقب آل ابی طالب»، در باب «فی امامة اُبی عبدالله» می نویسد: هنگامی که اسرای ایرانی را وارد مدینه کردند، عمر تصمیم گرفت زنان آنان را در معرض فروش قرار دهد و مردانشان را برای طواف دادن مردان پیر و بیمار به خدمت کعبه درآورد.

علی بن ابی طالب علیه السلام به یاد عمر آورد که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «أَكْرِمُوا كَرِيمَ قَوْمٍ وَإِنْ خَالَفُوكُمْ وَهَوْلَاءِ الْفُرْسِ حُكَمَاءُ كُرْمَاءُ...» در این هنگام مهاجرین و انصار گفتند: ما حق خود را به برادر پیامبر (علی علیه السلام) بخشیدیم؛ امام علیه السلام فرمودند: «اللَّهُمَّ فَاشْهَدْ أَنَّهُمْ قَدْ وَهَبُوا وَقَبِلْتُ وَأَعْتَقْتُ». عمر، آزرده خاطر شد و گفت: علی بن ابی طالب تصمیم ما را درباره عجم ها متزلزل کرد. او آنگاه بخشنامه خود را ملغی نمود. البته وقتی جمعی از مردم مدینه به خرید زنان ایرانی تمایل نشان داده بودند، زنان ایرانی به شدت به مخالفت برخاستند، در اینجا نیز امام علی علیه السلام دخالت کرد و فرمود: آنان را مخیر بگذارید و مجبورشان نکنید و سپس به شهربانو اشاره کرد و فرمود: آیا کسی را به عنوان

شوهر انتخاب می کنی؟! او سکوت کرد، امام علیه السلام فرمود: با سکوتش رضایت داد، اکنون خود با زبان اقرار کند که چه کسی را اختیار می کند. بار دیگر پرسیدند چه کسی را اختیار می کنی؟ گفت: اگر دارای اختیارم چه کسی جز نور درخشنده و تابان؛ یعنی حسین علیه السلام را برگزینم.

در این هنگام امیرالمؤمنین علیه السلام به شهربانو فرمود: چه کسی را به عنوان نماینده و وکیل خود معرفی می کنی تا خطبه عقد را از سوی تو بخواند؟ گفت: تو را. حضرت به حذیفه بن یمان دستور داد تا از سوی شهربانو خواندن خطبه عقد را نیابت کند. <sup>(۷)</sup>

بعضی از مورخان بر این باورند که امام حسین علیه السلام شهربانو را در سال ۳۳ به همسری گرفت (نه در سال ۲۳) و پس از گذشت یک سال این زن به امام سجاد باردار شد. طبق این نوشته، امام حسین علیه السلام در سنی حدود سی سالگی ازدواج کرد نه در سن حدود ۲۰ سالگی و بر این اساس امام سجاد علیه السلام در کربلا ۲۷ ساله بود. <sup>(۸)</sup>

ابن عنبه عمر امام سجاد علیه السلام را در کربلا ۳۳ سال دانسته است. <sup>(۹)</sup>  
بعضی از مورخان سال ۲۲ را سال ازدواج امام حسین علیه السلام با شهربانو و تولد حضرت سجاد علیه السلام را سال ۳۸ ه. می دانند. نام مادر امام سجاد علیه السلام شهربانو یا غزاله بود، لیکن امیرالمؤمنین علیه السلام وی را شاه زنان نامید. <sup>(۱۰)</sup>

در برخی از احادیث آمده است: در آغاز، این خانم نام خود را جهان شاه معرفی کرد، ولی امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: نام تو شهربانو است و در همین مصدر <sup>(۱۱)</sup> آمده است: امیرالمؤمنین علیه السلام او را مریم نامید و نیز در همین حدیث آمده است امیرالمؤمنین بر او فاطمه نام نهاد.

همچنین در بعضی از منابع آمده است: طبق رهنمود امیرالمؤمنین علیه السلام سلمان فارسی مأموریت یافت تا برخی از جوانان مسلمان را به شهربانو دختر پادشاه ایران معرفی کند تا او یکی از آنان را انتخاب نماید و روزی که حسین علیه السلام از برابر چشمان شهربانو عبور کرد شهربانو او را برگزید و گفت: این جوان لایق من است و افزود: دوشیزه ای را دوشیزه ای باید <sup>(۱۲)</sup> یعنی جوان ازدواج نکرده، باید با جوانی ازدواج نکرده میثاق زندگی ببندد. وقتی که این خبر به امیرالمؤمنین علیه السلام رسید، خوشحال شد و زمینه ازدواج آنان را فراهم ساخت. البته این زن پس از تولد امام سجاد علیه السلام از دنیا رفت و زن دیگری که شهربانو نام داشت به عنوان دایه او انتخاب شد. او همواره مورد تکریم امام سجاد علیه السلام بود و برخی از مورخان به اشتباه از این زن به عنوان مادر واقعی آن حضرت یاد کرده اند. <sup>(۱۳)</sup>

بعضی از اهل قلم نوشته اند: هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام عازم کوفه شد و کوفه را به عنوان دارالخلافه برگزید، امام حسین علیه السلام همراه پدر وارد کوفه نشد و بعد به آنان پیوست، چون همسرش شهربانو حامله بود. بدین جهت امام علیه السلام در مدینه ماند تا امام سجاد علیه السلام به دنیا آمد و اتفاقاً فوت شهربانو نیز پس از تولد امام سجاد علیه السلام رخ داد <sup>(۱۴)</sup> و وی را در مدینه دفن کردند و سپس امام حسین علیه السلام در کوفه به پدر ملحق گردید. البته میلاد امام سجاد علیه السلام را امیرالمؤمنین علیه السلام خبر داده بود؛ زیرا هنگامی که شاه زنان از میان همه حضار امام حسین علیه السلام را انتخاب کرد. امیرالمؤمنین علیه السلام به امام حسین علیه السلام فرمود:

«لَيَلِدَنَّ لَكَ مِنْهَا خَيْرٌ أَهْلَ الْأَرْضِ». <sup>(۱۵)</sup>

«بهترین انسان روی زمین را برای تو خواهد آورد.»

امام سجاد علیه السلام و روزه خوانی برای شهدای کربلا

این پرسش همواره برای برخی مطرح است که پیشینه روزه خوانی به چه زمانی باز می گردد؟

گروهی معتقدند: روزه خوانی یادگاری است از دوران صفویه. باید گفت آنان که چنین می اندیشند، از تاریخ، به ویژه تاریخ عاشورا بی خبرند. امام هشتم علیه السلام می فرمود:

«كَانَ أَبِي إِذَا دَخَلَ شَهْرَ الْمُحَرَّمِ لَا يُرِي ضَاحِكًا»<sup>(۱۶)</sup>

«سیره و روش پدرم این بود که هرگاه ماه محرم فرا می رسید، کسی او را خندان نمی دید.»

بدیهی است عزاداری سنتی متعارف در قرن چهارم، که توسط آل بویه پایه گذاری شد، تبلوری است از عزاداری های دوران ائمه معصوم علیهم السلام، البته کفار و منافقان و در یک کلمه، بدخواهان، همواره از عزاداری برای شهیدان کربلا در هراس بوده اند و جهت تضعیف آن، سخن سرایی ها و قلم فرسایی ها داشته و دارند. آنان پیوسته می کوشند سنت عزاداری برای سیدالشهدا و یارانش را کمرنگ و بی اهمیت جلوه دهند و این واقعه جانسوز را به فراموشی بسپارند.

روزه خوانی و عزاداری سیره و سنتی است از حضرت زینب و امام سجاد علیه السلام. زینب در کنار پیکر پاک برادر چنان گریست که دشمنان به گریه درآمدند. در جلسه زنان شام، در دربار یزید، روزه خواند و همگان اشک ریختند.

و امام سجاد علیه السلام<sup>(۱۷)</sup> در اربعین روزه خواند. و نیز نخستین ساعات ورود به مدینه، هنگام بازگشت از کربلا روزه خوانی کرد.

سید بن طاووس در لهوف می نویسد: زینب در قتلگاه چنان گریست که بر اثر اشک جانسوز او، دوست و دشمن گریستند (فَأَبَكَتْ وَاللَّهِ كُلَّ عَدُوٍّ وَ

صدیق) و همچنین می نویسد: زینب در مجلس یزید، یقه پیراهن رویی خود را درید و آنچنان ناله دردناکی سرداد که به خدا سوگند همه کسانی که در مجلس حضور داشتند گریستند. (۱۸)

زینب علیها السلام در کوفه و امام سجاد علیه السلام در جامع دمشق، آنچنان از مصائب اهل بیت علیهم السلام بازگو کردند که از هر سوی، صدای شیون برخاست. (۱۹)

علی بن الحسین علیه السلام همواره یاد و خاطره حیات بخش و رسواگر بیدادگران عاشورا را زنده نگه می داشت و در این باره از روش های گوناگون استفاده می کرد؛ از جمله:

۱- جانمازی داشت که در آن، مقداری از تربت قبر پدرش، سیدالشهد علیه السلام را نهاده بود و هنگام سجده، پیشانی مبارکش را بر آن می نهاد؛ (کان له خریطة فیها تربة الحسین علیه السلام). (۲۰)

۲- پس از دفن شهدا که با یاری بنی اسد انجام داد، بعد از دفن جسد مطهر پدر، در حالی که به شدت می گریست، این چنین روضه خواند:

«طوبی لأرض تَضَمَّتْ جَسَدَکَ الطَّاهِرِ، فَإِنَّ الدُّنْيَا بَعْدَکَ مَظْلَمَةٌ وَ الْآخِرَةُ بِنُورِکَ مُشْرِقَةٌ أَمَّا اللَّیْلُ فَمُسَهَّدٌ، وَالْحُزْنُ فَسَرْمَدٌ أَوْ یَخْتَارُ اللهُ لِأَهْلِ بَیْتِکَ دَارَکَ الَّتِی أَنْتَ بِهَا مُقِیمٌ، عَلَیْکَ مِنَ السَّلَامِ یَا بَنَ رَسُولِ اللهِ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکَاتُهُ». (۲۱)

«خوشا به آن زمینی که بدن پاک تو را در آغوش گرفت. دنیا پس از تو تاریک گشت و آخرت با نور تو نورانی شد. پس از تو (در فراق تو) شبهایم سخت و حزنم طولانی است، تا آنگاه که خداوند سرایی که تو در آن استقرار یافتی، برای اهل بیت مقرر بدارد. از من به تو درود و رحمت و برکات خدا نثار باد!»

و سپس با انگشت مبارک خود روی قبر آن حضرت نوشت:



«هذا قَبْرُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ الَّذِي قَتَلُوهُ عَطْشَانًا غَرِيبًا». (۲۲)

«این قبر حسین بن علی بن ابی طالب است که او را با لب تشنه و در غربت کشتند.»

۳- بدن مطهر عموی بزرگوارش عباس را دفن کرد و سپس برای وی روضه خواند.

۴- در جامع دمشق، در حضور همگان، پیش از خطبه نماز جمعه، در ضمن سخنان خود فرمود:

«أَنَا ابْنُ الْمَذْبُوحِ بِشَطِّ الْفُرَاتِ مِنْ غَيْرِ ذَحْلِ وَلَا تُرَاتِ، أَنَا ابْنُ مَنْ قُتِلَ صَبْرًا،  
وَكَفَى بِذَلِكَ فَخْرًا». (۲۳)

«من فرزند کسی هستم که در کنار شط فرات با لب تشنه به قتل رسید. من فرزند کسی هستم که با قتل صبر (سخت ترین نوع قتل) کشته شد و من از این بابت پشیمان نیستم؛ بلکه افتخار می کنم که در راه ایمان به خدا شکنجه شده ایم.»

راوی گوید: آن روز با روضه خوانی امام سجاد عَلَيْهِ السَّلَامُ جامع دمشق گریست.

۵- آن حضرت همیشه با دیدن طعام، بهویژه آب، می گریست و از این راه دل ها را به طرف کربلا می خواند و به خونخواهی وزنده نگه داشتن فرهنگ عاشورا دعوت می کرد.

ائمه معصوم عَلَيْهِمُ السَّلَامُ در باب روضه خوانی برای سالار شهیدان و زنده نگهداشتن پیام عاشورا، هر کدام تأکید داشته اند. پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در باب روضه خوانی برای حضرت سیدالشهدا به طور مستقیم و غیر مستقیم عنایت خاص نشان می داد و راز جاودانگی روضه خوانی عاشورا همین است.

## ۲- زینب کبری علیها السلام

زینب، در میان اهل بیت، بلکه در تاریخ، نامی آشناست و چندتن دارای این نام بوده اند؛ از جمله: زینب دختر پیامبر (که در قبرستان بقیع مدفون است). زینب بنت الحسین. زینب بنت عقیل. زینب بنت علی (امّ کلثوم زینب صغری) و زینب بنت علی (زینب کبری).<sup>(۲۴)</sup>

اعلمی در دایرة المعارف می نویسد: «زینب (به فتح زاء و نون)؛ درخت خوش منظری است که بوی خوش دارد. اصل این کلمه از «زین» یعنی زینت و «اب» است یعنی پدر، که می شود: زینت پدر.»<sup>(۲۵)</sup>

زینب علیها السلام دختر علی، امیر المؤمنین علیها السلام یادگار فاطمه علیها السلام، با القابی چون: صدیقه صغری، زینب کبرا و عقیله بنی هاشم، مورد توجه عام و خاص است. کنیه او نیز امّ کلثوم می باشد.

او با عبدالله بن جعفر بن ابی طالب پسرعمویش - ازدواج کرد و دختری به نام امّ کلثوم و پسرانی با نام های: علی و عون الاکبر ثمره این وصلت مبارک بود.<sup>(۲۶)</sup>

او در کربلا مسئولیت امور داخلی خيام اهل بیت حسینی و بعد از واقعه کربلا مدیریت امور اهل بیت، بلکه تمام بنی هاشم را عهده دار بود<sup>(۲۷)</sup> زینب علیها السلام در کاروان انقلاب بعد از عاشورا، سرپرستی بیست زن داغدار و چندین کودک پدرازدست داده را برعهده داشت. او محبوب پیامبر صلی الله علیه و آله بود.

زینب علیها السلام در سال ششم یا هفتم هجرت متولد شد و در سال ۶۲ ه.<sup>(۲۸)</sup> در شام بدرود حیات گفت<sup>(۲۹)</sup> یعنی ۵۷ سال عمر کرد. زینب علیها السلام چهار یا پنج سال از عمر خود را با پیامبر صلی الله علیه و آله به سر برد و در سال ۶۱ ه. در کربلا، در سن ۵۵ سالگی در کاروان انقلاب حسینی حضور داشت.

زینب علیها السلام در سن ۷۲ سالگی از دنیا رفت و در بقیع دفن شد. <sup>(۳۰)</sup> وی پس از دو سال از واقعه عظیم کربلا، دار فانی را وداع گفت.

### تولد زینب

هنوز چهار بهار (و به قولی پنج بهار) از عمر پیامبر صلی الله علیه و آله باقی بود که خبر مسرت بخش تولد زینب علیها السلام را به او دادند. پیامبر صلی الله علیه و آله با شنیدن این خبر، به سرعت خود را به خانه فاطمه علیها السلام رساند و به دخترش فرمود:

«یا بُنَّیَّةُ اِیَّتِنِیْ بِاَبْنَتِکِ الْمَوْلُوْدَةِ»؛ «دخترم! فرزند نوزادت را نزد من بیاور.»  
قنداقه آن مولود را به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله آوردند. آن حضرت او را در آغوش کشید و به سینه چسبانید و صورت خود را به صورت وی نهاد. لیکن فاطمه با کمال تعجب دید که پیامبر صلی الله علیه و آله به جای خوشحالی و سرور، به شدت می‌گرید، تحمّل این منظره بر فاطمه علیها السلام دشوار بود. پرسید: پدرم! خداوند دیدگان تو را نگریند، چرا گریان شدی؟

حضرت پاسخ دادند:

«دخترم! فاطمه، بدان که این دختر در آینده به مشکل‌ها و مصیبت‌های بسیار دشوار و مختلف گرفتار خواهد شد. <sup>(۳۱)</sup>»  
و افزودند:

«ای پاره تنم! ای نور دیدگانم! کسی که بر او و بر مصائب وی اشک بریزد، از حیث پاداش چنان است که برای دو برادرش (حسن و حسین) اشک بریزد. <sup>(۳۲)</sup>»

پیامبر صلی الله علیه و آله سپس به نامگذاری آن مولود پرداخت و نام وی را زینب نهاد. <sup>(۳۳)</sup>  
زینب علیها السلام سومین فرزند زهرا علیها السلام است که دو سال پس از تولد امام حسین علیها السلام و سه سال پس از تولد امام حسن علیها السلام به دنیا آمد. <sup>(۳۴)</sup>

او تنها زنی است که در وصف وی گفته شده: «أَشْبَهُ النَّاسِ بِأَبِيهَا وَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ»؛<sup>(۳۵)</sup> «شبیه ترین مردم به پدرش (علی) و مادرش زهرا بود.»  
نیز درباره اش گفته اند: «كَانَتْ قُطْبُ دَائِرَةِ الْعِيَالِ فِي الْمُخَيَّمِ الْحُسَيْنِيِّ»؛ «او محور و رهبر اهل بیت امام حسین علیه السلام در خیمه گاه بود.»

### موقعیت اجتماعی زینب علیها السلام

زینب علیها السلام نه تنها مدیریت امور اهل بیت را، بلکه سرپرستی امور تمام بنی هاشم را بعد از امام حسین علیه السلام عهده دار بود.<sup>(۳۶)</sup> و او بود که هنگام بیماری امام سجاد علیه السلام پاسخ گویی به نیازمندی های دینی را بر عهده داشت.  
درباره اش گفته اند: «مردم برای حل مسائل شرعی، در امر حلال و حرام، به او مراجعه می کردند.»

حتی امام سجاد علیه السلام گاهی از عمه اش زینب علیها السلام حدیث نقل می کردند.  
ابن عباس نیز گاهی می گفت: «حَدَّثَنِي زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيٍّ»؛ «حدیث کرد (خبر داد) مرا زینب دختر علی.»

خطبه فدک را ابن عباس از دختر فاطمه اطهر، زینب کبری علیها السلام نقل می کند.  
(۳۷)

زینب تنها کسی است که امام حسین علیه السلام از او درخواست دعای خیر به هنگام انجام نماز شب می کرد. «يَا أُخِيَّةُ لَا تَنْسِينِي فِي نَافِلَةِ اللَّيْلِ»؛ «خواهرم، زینب! مرا در نماز شب فراموش نکن.»

همچنین زینب وصی آن حضرت بود و این حدیث در شأن اوست: «حسین بن علی علیه السلام وصیت نامه خود را به زینب علیها السلام تسلیم کرد، همچنین آن حضرت از او پیراهن کهنه را طلب نمود.»<sup>(۳۸)</sup>

## شخصیت زینب

هرگاه زینب کبری بر امام حسین علیه السلام وارد می شد، امام علیه السلام به عنوان اجلال و تعظیم او، از جای خود برمی خاست. <sup>(۳۹)</sup>

### امام علی علیه السلام و زینب علیه السلام

امام علی علیه السلام در آستانه ارتحال، اجازه فرمود تا مشتاقان به دیدارش بیایند و می فرمود: «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي وَلَكِنْ خَفِّفُوا مَسَائِلَكُمْ» و آنگاه که نوبت زینب کبری علیه السلام شد، سخنانی میان آنان گذشت که به بعضی از آنها اشاره می شود: <sup>(۴۰)</sup>

شب بیست و یکم ماه مبارک رمضان، که وداع با علی علیه السلام صورت می گرفت، زینب کنار پدر نشست و پرسید: پدر جان! پیشانی ات عرق کرده است. امام پاسخ داد: از پیامبر شنیدم که فرمود: هنگامی که انسان مؤمن در آستانه ارتحال به عالم ملکوت قرار گیرد، عرق سرد در پیشانی او ظاهر می شود. ابنقولویه در کامل الزیارات نقل می کند که زینب علیه السلام گفت:

«ای پدر، امّ ایمن از پیامبر خاتم نقل کرد که آن حضرت فرمود: حسین من در سرزمینی به نام کربلا با لب تشنه شهید می شود، دوست دارم از زبان تو آن را بشنوم. امام علیه السلام فرمود: «الْحَدِيثُ مَا حَدَّثْتِكِ امُّ اَيْمَنَ»؛ «سخن درست همان است که امّ ایمن برایت گفته است» و افزون بر آن، از من بشنو: دخترم! می بینم تو و جمعیتی از اهل بیت تو به عنوان اسیر به کوفه وارد می شوید. شما را خارجی می خوانند و مردم در خوشحالی به سر می برند و شهر را آذین می بندند! و افزود: آن هنگام که پیامبر آن خبر را به ما داد. فرمود: ابلیس با مسرت و شادمانی ویژه ای فرزندان خود را جمع کرده، به آنان می گوید: من به آرزوی خود رسیدم و انتقام خود را از فرزندان آدم گرفتم!» <sup>(۴۱)</sup>

## صبر انقلابی زینب علیها السلام

پس از جنگ احد، این خبر ناگوار در مدینه پیچید که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در احد شهید شد! زنی از انصار به نام هنده، دختر عمرو بن حزام، عمه جابر بن عبدالله انصاری پیکر مطهر شهیدان خود را از میدان رزم جمع آوری کرد و با طمأنینه ای ویژه از قتلگاه احد عازم مدینه شد. او جسد مطهر پسرش خلاد و شوهرش عمرو بن جُموح و برادرش عبدالله بن عمرو (پدر جابر) را بر شتری سوار کرد و به راه افتاد. در میان راه، به جمعیتی از زنان برخورد که از مدینه عازم رزمگاه احد بودند. وقتی چشم آنان به وی افتاد، سراسیمه از او پرسیدند: چه خبر؟ با کمال آرامش و وقار گفت: خبر خوش دارم! پیامبر زنده است و هر مصیبتی که پیش آید کوچک و ناچیز است! <sup>(۴۲)</sup>

روحیه سلحشوری و همت بلند این زن، به عنوان اسوه صبر انقلابی بر سر زبان ها بود تا واقعه کربلا پیش آمد.

روحیه هنده به نوبه خود قابل تحسین است، لیکن تحسین برانگیزتر از آن، روحیه عظیم و صبر انقلابی زینب علیها السلام است که در کربلا درخشید و حماسه تازه ای از صبر آفرید که کسی را یارای رقابت با او نیست.

## حافظ جان امام سجاد علیه السلام

زینب علیها السلام در چند مورد جان امام سجاد علیه السلام را حفظ کرد؛ از جمله:

۱- در کربلا، آنگاه که خیمه و خرگاه امام سجاد علیه السلام را به آتش کشیدند و شمر سخت دل، آهنگ قتل امام سجاد را کرد.

حمید بن مسلم گوید: دیدم زینب متوجه جریان شد و جلو آمد و گفت: «وَاللَّهِ لَا يُقْتَلُ حَتَّى أُقْتَلَ»؛ <sup>(۴۳)</sup> «به خدا سوگند! او کشته نخواهد شد مگر آن که من کشته شوم». و شمر را وادار کرد تا از قتل امام سجاد علیه السلام منصرف شود.

۲- روز یازدهم، آنگاه که امام سجاد علیه السلام در قتلگاه، در کنار جسد پدرش امام حسین علیه السلام قرار گرفتند، نزدیک بود قالب تهی کنند، ناگاه فریاد زینب توجه وی را جلب کرد که می گفت: «چرا تو را چنین می بینم؟ گویا از فرط اندوه در آستانه جان باختن قرار گرفته ای؟» <sup>(۴۴)</sup>

۳- در مجلس عبیدالله، هنگامی که ابن زیاد تصمیم گرفت امام سجاد علیه السلام را به قتل برساند، زینب از جای برخاست و دست خود را به گردن امام انداخت و خطاب به عبیدالله گفت: ای پسر زیاد، خونریزی بس است. آیا غیر از این یک تن، کسی را برای ما باقی گذاشته اید؟ «اگر خواستی او را بکشی، پس مرا هم با او به قتل برسان.» <sup>(۴۵)</sup>

ابن زیاد گفت: من از عشق و محبت زینب به او (امام سجاد) تعجب می کنم و اگر به قتل او اقدام می کردم باید زینب را نیز می کشتم. <sup>(۴۶)</sup>

#### وصی برادر

بی شک سید الشهداء، امام سجاد را وصی خود قرار داد؛ زیرا وصی امام معصوم باید امام معصوم باشد، ولی برای انحراف افکار دشمن از حضرت سجاد علیه السلام و برای اینکه جان وی حفظ شود، وصیت هایش را به حضرت زینب گفت: «إِنَّهُ أَوْصَى إِلَيَّ إِلَى أُخْتِهِ زَيْنَبِ بِنْتِ عَلِيٍّ، سِتْرًا عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ تَقِيَّةً وَ اتَّقَاءً عَلَيْهِ.» <sup>(۴۷)</sup>

«او به خواهرش زینب وصیت کرد تا جان امام سجاد از سوی دشمنان در معرض خطر قرار نگیرد.»

## بخش سوّم: پرسش ها و پاسخ ها درباره قیام عاشورا

### پرسش ها و پاسخ ها

پرسش ۱: فلسفه حماسه عاشورا چیست؟

پاسخ: باید توجه داشت که: اهداف اساسی یک نهضت را از سخنان و مکتوبات و عملکردهای رهبر آن نهضت، بهتر می توان به دست آورد. اهداف اصلی حرکت تاریخ ساز عاشورا را می توان فلسفه به وجود آمدن این حماسه تاریخ ساز نیز به حساب آورد.

امام حسین علیه السلام در آستانه حرکت به سوی مکه، در پاسخ مروان که با نیرنگ و به ظاهر دلسوزانه، وی را به بیعت با یزید ترغیب می کرد، فرمود:

« **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** » وَ عَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ، إِذْ قَدْ بُلِيَتْ الْأُمَّةُ بِرَاعِ مِثْلِ يَزِيدٍ. <sup>(۴۸)</sup>

فاتحه اسلام را باید خواند، آنگاه که رهبر حکومت اسلامی، انسانی چون یزید باشد و سپس فرمود: من از جدّم پیامبر صلی الله علیه و آله - شنیدم که فرمود: خلافت برای خاندان ابوسفیان، حرام است. <sup>(۴۹)</sup> در اینجا، سخن از:

الف: ایجاد انحراف در سطح رهبری جامعه است و امام حسین علیه السلام با یزید بیعت نمی کند تا هشداری برای مردم باشد و همگان بدانند حکومت یزید نامشروع است.

ب: ظهور فردی مثل یزید در رأس رهبری و حکومت بر جامعه، مایه تضعیف اسلام و زمینه بروز مرگ و نابودی دین در زندگی مردم است.

ج: نه تنها یزید و افرادی مانند او، بلکه خاندان ابوسفیان به طور کلی، حق ورود در حوزه رهبری جامعه اسلامی را ندارند؛ چراکه بنیان گذار اسلام (پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله) ورود آنان در این حوزه را تحریم نمود.



با توجه به نکات پیشگفته، روشن می شود که فلسفه قیام آن حضرت در راستای پیشگیری از یک منکر بزرگ صورت گرفت؛ منکری که می رفت تا زمینه اضمحلال دین را فراهم آورد و در چنین وضعیتی بر امام لازم است که به عناوین مختلف، حتی با فداکردن جان خود و یارانش، به مبارزه با آن همت گمارد. البته همین مسأله را در وصیت نامه مکتوب آن حضرت که به محمد حنفیه برادر و وصی و نماینده خود تسلیم نمود، می توان دید.

متن وصیتنامه امام حسین علیه السلام

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، هذا ما أوصى به الحسين بن علي بن أبي طالب إلى أخيه محمد المعروف بابن الحنفية أن:

- الحسين يشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له.

- و أن محمداً عبده ورسوله، جاء بالحق من عند الحق.

- و أن الجنة و النار حق.

﴿وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا﴾.

﴿وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ﴾.

- و انى لم أخرج أشراً و لا بطراً و لا مفسداً و لا ظالماً و إنما خرجت لطلب الإصلاح فى أمة جدى صلى الله عليه و آله، أريد أن أمر بالمعروف و أنهى عن المنكر، و أسير بسيرة جدى و أبى <sup>(۵۰)</sup> على بن أبى طالب فمن قبلنى بقبول الحق فالله أولى بالحق و هو أحكم الحاكمين». <sup>(۵۱)</sup>

«به نام خداوند بخشنده مهربان، این وصیتی است که حسین بن علی بن ابی

طالب تسلیم برادر خود محمد، معروف به ابن حنفیه می کند که:

- حسین گواهی می دهد جز خدای واحد و بی شریک خدایی نیست.

- محمد، بنده و رسول اوست که خود حق است و از سوی حق، جهت

احیای حق مبعوث شده است.

- بهشت و دوزخ حقیقت دارند.

- قیامت در پیش است و تردیدی در تحقق آن نیست.

- بی شک خدا همه مردگان را زنده می کند.

- من به گونه ای خودسرانه، مستکبرانه، افسادگرانه و ستمگرانه قیام نمی کنم بلکه قیام من فقط بدین جهت است که اصلاح لازم در جامعه امتّ جدّم را پدید آورم (جامعه دچار افساد شده، باید با آن مبارزه کنم).

من می خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم و بر اساس سیره جدّم و پدرم علی بن ابی طالب، رفتار نمایم. هر کس از من پذیرفت در واقع، خدا را پاسخ مثبت داده است و هر کس نپذیرفت من بر مواضع خود استوار و صابرم تا خدا حکم کند و او بهترین حاکم است. «

امام علیه السلام در وصیت نامه خود به روشنی، علل و فلسفه قیام تاریخ ساز عاشورا را تبیین می کند که عبارتند از:

۱- امر به معروف و نهی از منکر.

۲- اصلاح نظام سیاسی و اجتماعی جامعه.

۳- احیا و تداوم سیره پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان علیه السلام و عمل به سیره آن بزرگواران.

نکات مهم در وصیتنامه:

۱- اصلاح در مقابل افساد است و آن گاه اصلاح ضرورت پیدا می کند که افساد خودنمایی کرده باشد. مصداق اصلی افساد، ظهور افرادی مثل یزید در سطح رهبری جامعه است و مصداق اصلی اصلاح نیز مبارزه با این منکر است.

۲- مبارزه با منکر بزرگ (حضور پدیده انحراف در سطح رهبری جامعه)، چه بسا از راه نبردهای مسلحانه و قبول پیامدهای آن باشد. امام حسین

علیه السلام در این وصیتنامه، با تأکید بر چند اصل، از تحریفِ تحریفِ گران و نیز متهم شدن به کفر و شرک و نیز متهم شدن به وابستگی به جریان های فکری باطل، پیشگیری کرد.

۳- توجه به «مسأله نظارت عمومی» که اسلام برای مؤمنان، در سایه سار اصل «امر به معروف و نهی از منکر» منظور داشته، یک مسأله اساسی در سیره امام حسین علیهما السلام است. بدین ترتیب حضور یک فرد مسلمان در جامعه، باید حضوری سازنده باشد و هرگونه بزدلی و بی تفاوتی، از سیره امام حسین علیهما السلام به دور است.

در توضیح علل یاد شده، باید به چند نکته پرداخته شود:

#### 1- یزید ادامه دهنده خطّ باطل بود

یزید وارثِ صفِ آرایِ ها، دشمن تراشی ها و مخالفت های دیرینه «باطلِ سُفیانِ» در برابر «حقیقت محمدی» است. ابوسفیان سرکرده سپاه باطل و سردسته قبیله بنی امیه تا آنجا که می توانست کفار مکه را در سرکوبی و فرونشاندن نور حق (قبل از هجرت)، بسیج کرد. او در ترور شخصیت پیامبر ﷺ و اذیت و آزار آن حضرت و یارانش بسیار کوشید گرچه توسن راهوار اسلام، علی رغم خواست آنان، همچنان به پیش تاخت و سرانجام پیروز گردید. ابوسفیان در صحنه های جنگ بدر، احد و خندق در مخالفت با حق پای فشرد؛ اما با فتح مکه توسط پیامبر ﷺ شکست خورد و به سازش و تسلیم تن داد و در شمار «طُلُقا» جای گرفت و به شیوه منافقانه روی آورد.

او همواره در پی فرصت بود تا انتقام بگیرد و بر این سیاست بود که بعد از ارتحال پیامبر اسلام ﷺ هویت و باطن خود را بیشتر آشکار ساخت و در میدان های مختلف به فعالیت پرداخت.

فعالیت های ابوسفیان گونه های مختلف داشت؛ از جمله:

#### الف - مخالفت ها

آنگاه که پیامبر ﷺ رحلت کردند؛ ابوسفیان در نخستین فرصت، مخالف خوانی های خویش را آغاز کرد. او در مکه مردم را به ارتجاع و بازگشت به نظام جاهلیت دعوت کرد، به این خاطر «سهیل بن عمرو» بر او آشفت و در خطبه ای به مردم این چنین گفت: «من می دانم که این دین، مانند آفتاب به مشرق و مغرب عالم تابیده و جهانگیر خواهد شد و ابوسفیان شما را فریب ندهد و او نیز بدانچه که من آگاهی دارم آگاه است؛ لیکن سینه او از کینه بنی هاشم سنگین است». (۵۲)

همچنین در کنار کعبه بانگ برآورد و گفت: «یا أَهْلَ مَكَّةَ، لَا تَكُونُوا آخِرَ مَنْ أَسْلَمَ وَ أَوَّلَ مَنْ ارْتَدَّ، وَ اللَّهُ لَيُبَيِّنُ اللَّهُ هَذَا الْأَمْرَ كَمَا ذَكَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ...». (۵۳)

#### ب - فتنه انگیزی

ابوسفیان سراسیمه از مکه وارد مدینه شد. هنگامی که مشاهده کرد هریک از مهاجر و انصار فریاد «مِنَّا أَمِيرٌ وَ مِنْكُمْ أَمِيرٌ» را سرداده اند؛ منافقانه، به منظور شعله ور ساختن آتش اختلاف و درگیری، نزد امیرمؤمنان ﷺ رفت و فریبکارانه اظهار داشت: «... لَوْ شِئْتَ مَلَأْتَهَا لَكَ خَيْلاً وَ رَجِلاً»؛ «دست خود را به پیش بیاور تا با تو بیعت کنم و اگر بخواهی مدینه را از پیاده و سواره جهت حمایت و یاری تو پر می کنم.»

امام ﷺ پاسخ دادند: «مَهْ يَا أَبَاسُفِيَانَ، أَ جَاهِلِيَّةٌ وَ إِسْلَامًا؟»؛ «خاموش باش ابوسفیان! در جاهلیت و در اسلام خواهان پیشامدهای ناگواری برای اسلام بوده ای» و افزودند: «ما را به تو نیازی نیست.» (۵۵)

بانگ ابوسفیان در بقیع:

با پیروزی عثمان، زمینه ظهور ابوسفیان در صحنه امور سیاسی با ظاهری اسلامی، مهیا شد. خطر ظهور دشمنان در صحنه سیاسی جامعه اسلامی، برای خواص، پنهان نبود. در دوران معاویه، وقتی امام حسن علیه السلام به معاویه گفت: هنگامی که عثمان روی کار آمد روزی ابوسفیان به حسین علیه السلام گفت: «دوست دارم دست مرا بگیری و به زیارت قبور بقیع ببری» ایشان او را به بقیع رساند، او فریاد زد: «ای اهل قبور (ای مردگان!) برای آن چیزی که با ما می جنگیدید، امروز به دست ما افتاده است «وَأَنْتُمْ رَمِيمٌ» در حالی که شما در زیر خاک پوسیده اید.

امام حسین علیه السلام وقتی این سخن را از وی شنید، به شدت ناراحت شد و فرمود: خدا روی تو و موهای سپید صورتت را زشت گرداند. در این هنگام دست مبارک خود را از میان دست ابوسفیان کشید و او را رها کرد. آنگاه فرمود: معاویه! اگر نعمان بن بشیر نبود، ابوسفیان که نابینا بود نمی توانست خود به تنهایی از بقیع بیرون بیاید و از پا درمی آمد. و گفت: شما خواهان ادامه همان خط هستید. <sup>(۵۶)</sup>

امام مجتبی علیه السلام در مناظره ای با معاویه و یارانش فرمود: «ثم انشدکم بالله هل تعلمون: ان أباسفیان دخل علی عثمان حین بویع فی مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله فقال:

یا ابن اخی هل علینا من عین؟

فقال: لا.

فقال ابوسفیان: تداولوا الخلافة یا فتیان بنی امیة، فوالذی نفس أبی سفیان

بیده، ما من جنّة ولا نار؟!!

وَأُنشِدُكُمْ بِاللَّهِ أَتَعْلَمُونَ: أَنَّ أَبَاسْفِيَانَ أَخَذَ بِيَدِ الْحُسَيْنِ حِينَ بَوَّعَ عَثْمَانُ وَقَالَ: يَا ابْنَ أَخِي أَخْرَجْ مَعِيَ إِلَى بَقِيعِ الْغَرْقَدِ، فَخَرَجَ حَتَّى إِذَا تَوَسَّطَ الْقُبُورَ اجْتَرَّهُ فَصَاحَ بِأَعْلَى صَوْتِهِ:

يا أهل القبور! الذي كنتم تقاتلوننا عليه صار بأيدينا وأنتم رميم.  
فقال الحسين بن علي عليه السلام: قَبِّحَ اللَّهُ شَيْبَتَكَ، وَقَبِّحَ وَجْهَكَ، ثُمَّ نَتَرَ يَدَهُ وَتَرَكَهَ، فَلَوْلَا النِّعْمَانُ بْنُ بَشِيرٍ أَخَذَ بِيَدِهِ وَرَدَّهُ إِلَى الْمَدِينَةِ لَهَلَكَ، (نك: طبرسي، احتجاج، ص ۲۷۵).

پس از چندی، فرزند ارشد او یزید، از سوی خلیفه اول، فرماندار شام شد. پس از یزید پسر دیگرش - معاویه - آن سمت را عهده دار گردید و نیز در تاریخ آمده است: آنگاه که نوبت خلافت عثمان رسید، ابوسفیان به طور رسمی از آنچه در نهاد خود داشت پرده برداشت و گفت:

«تَلَقَّفُوهَا تَلَقَّفَ الْكُرَّةَ، أَلَا وَالَّذِي يَحْلِفُ بِهِ أَبُو سَفْيَانَ لِأَجْنَةِ وَلَا نَارَ» <sup>(۵۷)</sup>  
«با خلافت همانند توپ (گرد) برخورد کنید و آن را به یکدیگر پاس دهید و سوگند به آنچه ابوسفیان به آن قسم می خورد از بهشت و جهنم خبری نیست.»  
ج - دشنام ها و تبلیغات مسموم

پس از رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بنی امیه اهانت ها، دشنام ها و تبلیغ های مسموم خود را به طور مستقیم علیه پیامبر صلی الله علیه و آله صورت ندادند؛ ولی به سوی کسی نشانه رفتند که حذف او حذف پیامبر صلی الله علیه و آله تلقی می شد؛ و بر این اساس سب و دشنام امیرمؤمنان علیه السلام را آغاز کردند.

ابن عباس می گوید: «إِنَّهُمْ يُرِيدُونَ بِسَبِّ عَلِيٍّ سَبِّ رَسُولِ اللَّهِ»؛ «آنان با فحاشی به علی علیه السلام، فحش به پیامبر صلی الله علیه و آله را در سر دارند.» <sup>(۵۸)</sup>

د - انتصاب تبعیدی های پیامبر صلی الله علیه و آله بر مصدر کارها

۱- پیامبر ﷺ، مروان حکم را به طائف تبعید کرده بود. پدر او که پیامبر ﷺ را مسخره می کرد و جاسوس مشرکین بود، مورد نفرین پیامبر ﷺ قرار گرفت و مطرود شد (۵۹)

او به همراه پدر خویش در حالی که طبق نظر ابن ابی الحدید کودکی بیش نبود، راهی تبعیدگاه طائف شد (۶۰) و همچنان مطرود بود تا این که خلیفه سوم- عثمان- وی را به مدینه بازگرداند (۶۱) و به عنوان سیاستگذار خود منصوب کرد.

۲- پیامبر ﷺ، حکم بن ابی العاص، پدر مروان و عموی عثمان را نیز از مدینه به طائف تبعید نمود. اما پس از رحلت پیامبر ﷺ، عثمان درخواست بازگشت عمویش را از ابو بکر نمود؛ ابوبکر پاسخ داد: کسی را که پیامبر ﷺ تبعید کرد، من او را باز نخواهم گرداند.

عثمان در دوران عمر نیز چنین تقاضایی را کرد، لیکن عمر به درخواست او- مانند ابوبکر- پاسخ مثبت نداد تا این که پس از عمر، خودش او را به مدینه بازگرداند. (۶۲)

۳- هیت در هنگام فتح طائف از زیبایی و فریبایی دختران طائف، به منظور تحریک سربازان اسلام، تعریف و توصیف می کرد. پیامبر ﷺ کار او را به عنوان الحرب خدعة نپذیرفت و وی را به کوه های طائف تبعید کرد و او در آن جا به سربرد، تا این که عثمان او را به شهر راه داد. (۶۳)

ه- از پا درآوردن نیروی حق (یاران امام علیؑ)

خشم معاویه:

مسعودی در مروج الذهب می نویسد: مُطرف بن مُغیره گفت: با پدرم به دیدار معاویه رفتیم. شبی پدرم با معاویه جلسه ای داشت، آن گاه که از جلسه بازگشت،

بسیار اندوهگین بود. سبب را از وی جویا شدم. گفت: این مرد - معاویه - پلیدترین آدمِ روزگار است گفتم: مگر چه شده است؟ گفت: من به معاویه پیشنهاد کردم اکنون که حکومت را به چنگ آورده ای، بهتر است با بنی هاشم به عدالت رفتار کنی و بدرفتاری را کنار بگذاری معاویه گفت: هیهات! هیهات! ابوبکر عدالت کرد و عدالت گسترد و مُرد و نامش نیز با او دفن شد. عمر و عثمان نیز چنین شدند. ولی برادر هاشم؛ یعنی (رسول الله ﷺ) از دنیا رفت در حالی که هر روز پنج نوبت، فریاد برمی دارند: أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، سپس با خشم و ناراحتی گفت: فَأَيُّ عَمَلٍ يَبْقَى مَعَ هَذَا، لَا أُمَّ لَكَ، لَا وَاللَّهِ إِلَّا دَفْنَا دَفْنًا؛ <sup>(۶۴)</sup> با وجود این، چه کاری صورت پذیرفت؟ (کدام هدف من جامه عمل به خود پوشید؟) ای بی مادر! نه؛ به خدا سوگند! باید این نام (پیامبر) را دفن کنم.

کوتاه سخن این که یزید وارث سیرت نامیمون این دو - ابوسفیان و معاویه - است و حتی از آن دو به مراتب خبیث تر و شرورتر نیز بوده است.

## 2- سابقه دشمنی و اختلافات

پیکار بنی امیه و بنی هاشم <sup>(۶۵)</sup> که بارزترین آن در کربلا رخ داد، پیکاری است با پیشینه ای عمیق و ریشه دار.

نزاع و کشمکش میان دو برادر، هاشم و عبدالشمس، از پسران عبدمناف، از قبیله قریش، پس از صدسال فاصله، دوباره میان تیره های آن دو؛ یعنی بنی هاشم و بنی امیه پرچمداران توحید و شرک، با ظهور اسلام به صورت برخوردهای خصمانه و جنگ های مسلحانه ای در طول نوزده سال به درازا کشید، که با پیروزی اسلام، به پیروزی بنی هاشم، منجر شد؛ ولی کینه دیرینه بنی امیه نسبت به بنی هاشم، به ندرت براساس مصلحت زمان! هویت بنی امیه را هویدا می ساخت. تا سی سال بعد، در زمان حکومت عثمان و خلافت



امیرمؤمنان علیه السلام، مسأله به شکل حادثی به صورت جنگ های جمل، صفین و نهروان، خودنمایی کرد و شکل حادثه آن، در کربلا بروز کرد، که این جنگ با پیروزی ظاهری بنی امیه (یزید) و مغلوب شدن و شکست ظاهری بنی هاشم (امام حسین علیه السلام) خاتمه یافت؛ در نتیجه، جنگ کربلا تبلور کینه دیرینه بنی امیه نسبت به بنی هاشم است، از این رو هنگامی که نضر بن مالک از سالار شهیدان، تفسیر آیه شریفه: ﴿هَذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ﴾ را پرسید، امام علیه السلام پاسخ دادند:

نَحْنُ وَبَنُو أُمَّيَّةَ، قُلْنَا صَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، وَبَنُو أُمَّيَّةَ قَالُوا: كَذَبَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ. (۶۶)

ما و بنی امیه، مصداق این آیه هستیم، ما می گوئیم آنچه را خدا و رسول او گفته اند درست است ولی آنان می گویند خدا و رسول دروغ گفتند!

## پی نوشت ها:

۱. نک: محدث قمی، منتهی الآمال، ج ۲، صص ۴۲ و ۴۳ و بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۱۵۵
۲. اعلمی دائرة المعارف، ج ۱۳، صص ۲۷۴ و ۲۷۵
۳. نک: محسن امین، اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۹۲۹
۴. نک: فرهاد میرزا، قمقام الزخار، ج ۲، ص ۶۴۹
۵. امین، اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۳۵
۶. خواند میر، در «حبيب السیر» می نویسد: امام سجاد علیه السلام در کربلا ۲۳ ساله بود و پس از واقعه کربلا ۳۴ سال زندگی کرد و در محرم سال ۹۵ از دنیا رفت و در بقیع به خاک سپرده شد، (معالی السبطين، ج ۲، ص ۱۲. وی همچنین در ج ۲، ص ۵۲ از نبیره امام محمد باقر علیه السلام نام می برد. صاحب معالی السبطين از حضور امام سجاد علیه السلام همراه فرزندش امام باقر ۴ ساله یاد می کند.
۷. بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۳۳۰. «لما ورد بسبی الفرس إلى المدينة أراد عمر أن يبيع النساء و أن يجعل الرجال عبید العرب و عزم علی أن یحمل العلیل و الضعیف و الشیخ الکبیر فی الطواف و حول البیت علی ظهورهم، فقال أمير المؤمنين علیه السلام إن النبی صلی الله علیه و آله قال: أكرموا کریم قوم و إن خالفوکم و هؤلاء الفرس حکماء کرماء، فقد ألقوا إلینا السلام و رغبوا فی الإسلام و قد أعتقت منهم لوجه الله حقّی و حقّ بنی هاشم، فقالت المهاجرون و الأنصار قد وهبنا حقنا لک یا أبا رسول الله، فقال: اللهم فاشهد أنّهم قد وهبوا و قبلت و أعتقت، فقال عمر: سبق إليها علی بن أبی طالب علیه السلام و نقض عزمی فی الأعاجم و رغب جماعة فی بنات الملوک أن یستنکحوهنّ، فقال أمير المؤمنين: تخیرهنّ و لا تکرهنّ، فأشار أكبرهم إلى تخیر شهربانویه بنت یزدجرد فحجبت و أبت، فقیل لها: آیا کریمة قومها من تختارین من خطابک و هل أنت راضیة بالبعل؟ فسکتت. فقال أمير المؤمنين: قد رضیت و بقی الإختیار بعد سکوتها إقرارها فأعادوا القول فی التخییر فقالت: لست ممّن یعدل عن النور الساطع و الشهاب اللامع الحسین إن كنت مخیره، فقال أمير المؤمنين: لمن تختارین أن یکون ولیک؟ فقالت: أنت، فأمر أمير المؤمنين حذیفة بن الیمان أن یخطب فخطب و زوجت من الحسین. «
۸. اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۶۰۲
۹. نک: ابن عنبه، عمدة الطالب، ص ۷۸. در کتاب مزبور آمده است: قال زبیر بن بکّار: «کان عمره یوم الطف ثلاثاً و عشرين سنة و قال الواقدی: وُلد ابن الحسین سنة ثلاث و ثلاثین فیکون عمره یوم الطف ثمانية و عشرين سنة». ظاهراً سهو القلم باشد؛ زیرا اگر امام را ۳۳ ساله بدانیم باید

بپذیریم که آن حضرت در سال ۲۸ متولد شده است، در حالی که کسی عمر امام را کمتر از ۳۳ ذکر نکرده است.

۱۰. بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۹، حدیث ۲۰ و ۲۱

۱۱. بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۱۳، حدیث ۲۴

۱۲. نک: بحار الأنوار، امام سجاده، نک: حبیب السیر، خواندمیر، ج ۲، ص ۶۲

۱۳. نک: اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۲۹؛ قمقام، ج ۲، ص ۶۴۵

۱۴. انوار نعمانیه، ج ۳، ص ۷۸

۱۵. نک: قمقام، ج ۲، ص ۶۴۳؛ بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۹، ح ۲۰

۱۶. معالی السبطين، ج ۲، ص ۴

۱۷. روز اربعین، در کربلا برای جابر روضه خواند.

۱۸. اللهوف، بخش زینب کبری عليها السلام، ص ۷۹

۱۹. اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۱۴

۲۰. نک: ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص ۱۶۲

۲۱.

۲۲. نک: علامه شبّر، جلاء العیون، ج ۲، ص ۲۱۶؛ حیاة الامام الحسین، ج ۳، ص ۳۲۵، اعلمی؛

دائرة المعارف، ج ۳، ص ۳۴۰

۲۳. اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۱۴

۲۴. تاریخ طبری، ج ۵، صص ۴۵۷ و ۱۵۳ و ۳ و ۴؛ الارشاد، ج ۱، ص ۳۵۵

۲۵. نک: اعلمی، دائرة المعارف، ج ۱۰، ص ۲۶۴؛ جزائری، الخصائص الزینبیه یا ویژگی های

حضرت زینب، ص ۱۵۸

۲۶. در همین صفحه در قولی دیگر «عون اکبر و عباس و محمد و امّ کلثوم آمده است. در

«منتخب التواریخ»، ص ۱۱۳ علی، عون، عباس، محمد و امّ کلثوم آمده است. برای توجه بیشتر

مراجعه شود به معالی السبطين، ج ۲، ص ۱۳۲

۲۷. مقتل الحسین، ص ۳۰۵

۲۸. در معالی السبطين، ج ۲، صص ۱۳۳ و ۱۳۴، سال ۷۴ و یا ۶۵ ذکر کرده و از سال ۶۲

حرفی نزده است و سال ۶۲ قول عبیدلی در اخبار زینبیات صص ۱۲۲-۱۱۵ می باشد که آن هم

در مصر است نه شام.

۲۹. معالی السبطين، ج ۲، ص ۱۳۳

٣٠. منتخب التواريخ، ص ٤٩٠؛ حنبلي، شذرات الذهب، ج ١، ص ٨٦
٣١. «يا بنتاه يا فاطمة إعلمي أن هذه البنت سُنْبَتلى ببلايا، وَ تَرْدُ عَلَيْهَا مَصَائِبُ شَتَّى، وَ رَزَايَا أدهى».
٣٢. «يا بَضْعَتِي وَ قُرَّةُ عَيْنِي إِنَّ مَنْ بَكَى عَلَيْهَا وَ عَلَى مَصَائِبِهَا يَكُونُ ثَوَابُهُ كَثَوَابِ مَنْ بَكَى عَلَى أَخْوَيْهَا».
٣٣. معالى السبطين، ج ٢، ص ١٣٢
٣٤. همان، صص ١٣٣ و ١٣٤
٣٥. همان، ص ١٣٤
- ٣٦.
٣٧. نقدي زينب الكبرى، ص ٤٥، و ترجمه مقاتل الطالبين، ص ٨٩
٣٨. مسعودي، اثبات الوصيه، ص ٢٦٢
٣٩. فيض الإسلام، زينب كبرى، صص ١٤٢، ١٤٣ و ١٤٤
٤٠. نك: شهبای پيشاور، ص ٤٧٣
٤١. نك: ابن قولويه، كامل الزيارات، صص ٨٠٧ - ٨٠٨
٤٢. بررسی تاریخ عاشورا، ص ١٥٩؛ كامل، ابن اثير، ج ٢، ص ١٦١؛ تاريخ پیامبراسلام دكتر آيتي، ص ٣١٠
٤٣. معالى السبطين، ج ٢، ص ٥٢؛ نفس المهموم، ص ٣٧٨؛ دمع السجوم، ص ٤١٢
٤٤. كامل الزيارات، باب ٨٨، ص ٢٦١. «ما لي أراك تجود بنفسك ي بقیة الماضين».
٤٥. طبری، ج ٣، ص ٣٤؛ مقتل الحسين، عوالم، ج ١٧، ص ٣٢٥؛ بحار الأنوار، ج ٤٥، ص ١١٧؛ مشير الأحران، ص ٩١؛ معالى السبطين، ج ٢، ص ٦٧؛ «فَأَنْ أَرَدْتَ قَتْلَهُ فَاقْتُلْنِي مَعَهُ».
٤٦. نك: كامل، ابن اثير، ج ٤، ص ٨٢
٤٧. نك: خراساني، منتخب التواريخ، ص ٣٨٨
٤٨. مشير الاحزان، ص ٢٤ و ٢٥
٤٩. «وَ لَقَدْ سَمِعْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «الْخِلَافَةُ مُحَرَّمَةٌ عَلَى آلِ أَبِي سُفْيَانَ» وَ طَالَ الْحَدِيثُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ مَرْوَانَ، حَتَّى انْصَرَفَ مَرْوَانُ وَ هُوَ غَضْبَانٌ».
٥٠. بحار الأنوار، ج ٤٤، ص ٣٢٨
٥١. المناقب، ج ٤، ص ٨٩

۵۲. الاستیعاب، ج ۲، ص ۱۱۰؛ الکامل، ج ۲، ص ۳۲۴؛ کلام و خطابه «سهیل بن عمرو». مکه را از ارتداد، نجات داد. و این عمل، تحقق نوید پیامبر خدا ﷺ پس از جنگ بدر است، هنگامی که عمر بن خطاب پیشنهاد کرده بود که چون «سهیل بن عمرو» اسیر شد دندان پیشین او را از جای درآوریم، پیامبر ﷺ اجازه نداد و فرمود: «دَعَّهُ، فَسَيَقُومُ مَقَاماً يُحْمَدُ عَلَيْهِ»؛ «او به زودی در یک موقعیت قابل ستایش قرار خواهد گرفت»

۵۳. مسعودی، اثبات الوصیه، مبحث حکایة السقیفه، ص ۹۴؛ ارشاد، مفید، فصل فی وفات النبی

ﷺ، ص ۱۰۱

۵۴. علامه شهرستانی، نهضة الحسين، فصل ۷، ص ۵۰

۵۵. مناقب، ج ۴، ص ۴۳

۵۶. احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۲۷۵، طبع سعید، مشهد.

۵۷. حماسه حسینی، ج ۱، صص ۱۷۹ و ۲۱۹

۵۸. نهضة الحسين، فصل ۷ و ۸

۵۹. ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۷۳۰ و اثبات الوصیه، ص ۱۴۵

۶۰. شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۱۴۸

۶۱. عظمت حسینی، ص ۳۹ و ۴۹

۶۲. فی ظلال نهج البلاغه، ج ۱، ص ۳۵۸؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۱۴۹

۶۳. ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۳۲۲ و سفینة البحار، ماده هیت.

۶۴. مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۶۶؛ بررسی تاریخ عاشورا، بخش مقدمه، ص ۱۸

۶۵. النزاع والتخاصم، ترجمه فارسی با نام دشمنی خویشاوندان.

۶۶. تفسیر البرهان، ج ۳، ص ۸۱.

پرسش ۲: مقصود امام چه بود، تشکیل حکومت یا نائل شدن به شهادت؟

پاسخ: امام علیه السلام بر خلاف نظر برخی از نویسندگان (که می گویند امام به منظور تشکیل دولت اسلامی به سوی کوفه آمد، اتفاقاً اوضاع دگرگون گشت و به جنگی پیش بینی نشده گرفتار شد!) او از آغاز می دانست که جز از راه مبارزه استشهادی نمی توان چهره کریه حکومت یزید را برملا ساخت و ارکان حکومت وی را متزلزل نمود.

خطبه تاریخ ساز امام علیه السلام در مکه

امام حسین علیه السلام در مدینه با بیان وصیت نامه خود، مردم را از فلسفه نهضتش آگاه ساخت ولی در مکه در آستانه حرکت به سوی عراق (کربلا) در یک خطبه تاریخی از شیوه برخورد خونین و مسلحانه خود با دشمن و از کیفیت برخورد دشمن بر او پرده برداشت:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ رَسُولِهِ وَسَلَّمَ،

خَطُّ الْمَوْتِ عَلَيَّ وَوُلْدِ آدَمَ مَخَطَّ الْقَلَادَةِ عَلَيَّ جِيدِ الْفَتَاةِ،

وَمَا أَوْلَهْنِي إِلَى أَسْلَافِي إِشْتِيَاقَ يَعْقُوبَ إِلَى يُوسُفَ،

وَخَيْرَ لِي مَضْرَعٌ أَنَا لِأَقْبِيهِ، كَأَنِّي بِأَوْصَالِي تَقَطَّعُهَا عُسْلَانٌ<sup>(۱)</sup> الْفَلَوَاتِ بَيْنَ

النَّوَاوِيسِ وَكَرْبَلَاءَ فَيَمْلَأَنَّ مِنِّي أَكْرَاشًا جَوْفًا، وَأَجْرِبَةُ سُغْبًا لَا مَحِيصَ عَنْ يَوْمِ

خَطِّ بِالْقَلَمِ، رَضِيَ اللَّهُ رِضَانًا أَهْلَ الْبَيْتِ نَصَبُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَيُوقِنُنَا أَجُورَ الصَّابِرِينَ،

لَنْ تَشُدَّ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِحْمَتُهُ وَهِيَ مَجْمُوعَةٌ لَهُ فِي حَظِيرَةِ الْقُدْسِ تَقْرِبُهُمْ

عَيْنُهُ وَيُنْجِزُ بِهِمْ وَعَدَّهُ، مَنْ كَانَ بَادِلًا فِينَا مُهْجَتَهُ وَمَوْطِنًا عَلَيَّ لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ؛

فَلْيُرْحَلْ مَعَنَا، فَإِنِّي رَاحِلٌ مُصْبِحًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى»<sup>(۲)</sup>.

«حمد و سپاس از آن خداست و آنچه که خدا اراده کند تحقق خواهد یافت و قدرتی جز قدرت او در جهان هستی وجود ندارد. مرگ همچون گردنبندی بر گردن زندگی آدمی بسته شده و جدایی ناپذیر است. من به درگذشتگان خود ملحق می شوم و بسیار مشتاقم، بیش از اشتیاق یعقوب به دیدار یوسف.

می بینم بند بند اعضای بدن مرا گرگ های (مزدوران) بنی امیه در بیابان کربلا از هم جدا می سازند. من به رضای الهی رضایت دادم. هر بلایی که در راه تحقق خط حق برایم مقدور است با جان و دل پذیرا هستم و بدان صابرم. هرکس خون قلب خود را در راه ما جهت دریافت مقام قرب خدا، هدیه می کند، با ما حرکت کند. من فردا صبح به سوی سرنوشت سرخ، حرکت خواهم کرد.»

چند نکته از خطبه:

- سید الشهدا علیه السلام در خطبه فوق به چند مورد اشاره کرد:
- الف: در جمع حضار ایستاد و سخن گفت [ثُمَّ قَامَ خَطِيبًا<sup>(۳)</sup>] تا همگان بدانند که تصمیم نهایی امام چیست.
- ب: از شهادت خود سخن گفت.
- ج: از شرافت و برتری قتل (شهادت) سخن به میان آورد.
- د: از درنده خوئی دشمن خبر داد.
- ه: سر انجام بر جای بدن های خود در میدان نبرد را بیان کرد.
- و: از آینده روشن حرکت خود و از پیروزی معنوی اش در فردای تاریخ و روز قیامت مطالبی گفت.

ز: با صراحت به همراهان فرمود: آن کسی که جان برکف عمل می کند و جان خود را فدای دین خدا می نماید، با ما همراهی کند.

ح: این خطبه پس از رایزنی ها و اظهار نظریه های محمد حنفیه، عبدالله بن عمر، عبدالله بن زبیر و دیگران انجام گرفت و آخرین تصمیم سرنوشت ساز امام بود.

پرسش ۳: چرا امام علیه السلام زودتر قیام نکرد؟

پاسخ: زمینه قیام مسلحانه برای امام حسین علیه السلام در زمان معاویه مهیا نبود؛ زیرا:

الف: پیش از وی، امام مجتبی علیه السلام، عهده دار امامت بودند و نیز در آن زمان (در حیات معاویه)، شرایط لازم فراهم نبود.

ب: معاویه بر ضد مخالفان خود به شدت جو سازی کرد؛ به طوری که علی علیه السلام را منزوی و خانه نشین ساخت. وقتی مردم وضع را اینگونه دیدند، از همراهی با امام علیه السلام در جنگ بر ضد حاکم فاسد خودداری نمودند.

همین مسأله موجب رخوت و سستی عمومی، نسبت به قیام مسلحانه شده بود. به عنوان مثال: امام مجتبی علیه السلام با آن که از کوفه به لشکرگاه «نخيله» رفتند و ده روز جهت پیوستن مردم به او، به انتظار نشستند، در مجموع، تنها چهار هزار نفر به آن حضرت پیوستند و ناگزیر خود به کوفه بازگشتند و مردم را به جهاد تحریک و تشویق نمودند.<sup>(۴)</sup>

با آن که مسلمانان در معرض تهدید سپاه جرّار معاویه قرار گرفته بودند و لشکر او تهاجم به سوی پایتخت اسلامی را آغاز کرده بود، باز موجب بیداری و بسیج کوفیان نگشت، ابن شهر آشوب در مناقب می نویسد:



«وَاسْتَنْفَرَ مُعَاوِيَةَ النَّاسَ، فَلَمَّا بَلَغَ جِسْرَ مَنبِجٍ، بَعَثَ الْحَسَنُ حُجْرَ بْنَ عَدِيٍّ وَاسْتَنْفَرَ النَّاسَ لِلْجِهَادِ».<sup>(۵)</sup>

«معاویه مردم را در یک بسیج عمومی، به حرکت درآورد و تا پل معروف «منبج» به پیش تاخت و در این هنگام امام حسن علیه السلام حجر بن عدی را مأمور بسیج عمومی علیه معاویه کردند.»

ج: امضای ترک مخاصمه - طبق شرایط خاص آن روز، امام مجتبی علیه السلام با معاویه، جهت پیشگیری از ددمنشی های او، ترک مخاصمه نمود و صلحنامه را امضا کرد و این مسأله تا آخر حیات معاویه اعتبار داشت.

د: تفاوت سیاست معاویه با یزید - یزید با معاویه در تاکتیک و روش، تفاوت اساسی و آشکار داشت، تا آنجا که امام حسن علیه السلام در زمان معاویه با او صلح کرد، اما امام حسین علیه السلام درباره یزید فرمودند: «در صورتی که جرثومه ای چون یزید زمامدار باشد، فاتحه اسلام خوانده است، شخصی مانند من با آدمی همچون یزید بیعت نخواهد کرد»<sup>(۶)</sup> اگر در زندگی هیچ گونه پناهگاهی نیابیم، هرگز با یزید بن معاویه بیعت نخواهم کرد».<sup>(۷)</sup>

اگر امام مجتبی علیه السلام هم در دوران یزید در قید حیات بودند، بی تردید قیام می کردند؛ زیرا کفر یزیدی، چیزی نبود که فقط فرزانه ای چون سالار شهیدان از آن بیمناک باشد؛ حتی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیز بارها خطر وجود او را به جامعه هشدار داده بودند.؟؟؟

سه دیو خطرناک؛ زمینه سازان پیروزی تفکر یزیدی

## 1- ابوسفیان

ابوسفیان از سران کفار قریش بود که همواره جهت خاموش کردن چراغ اسلام کوشید. او همواره کفار را بر ضد اسلام بسیج می نمود که جنگ احد و

جنگ خندق به فرماندهی او، علیه اسلام صورت گرفت. او در سال فتح مکه به گونه ای ناخواسته مسلمان شد و به زندگی منافقانه پرداخت.

سیوطی در تاریخ الخلفا می نویسد: ابوسفیان در سال ۵۳۱ ه. ق. درگذشت.<sup>(۸)</sup> (جهت آشنایی بیشتر با آن سوی چهره ابوسفیان، توجه به بانگ ها و خروش های مستانه و غرورآمیز او پس از به خلافت رسیدن عثمان ضروری است. البته عثمان وصیت ابوسفیان را در عمل به کار گرفت و نتیجه آن حکومت شام است که در دست فرزندان ابوسفیان؛ یزید و معاویه قرارگرفت و ابوسفیان شاهد این عمل بود. وقتی معاویه در سال ۶۰ ه. ق. (نیمه رجب)، در شام از دنیا رفت و با مرگ او زمینه قیام مردمی فراهم شد. از این رو مردم با نوشتن حدود دوازده هزارنامه به امام حسین علیه السلام برای تشکیل حکومت اسلامی، او را به کوفه فراخواندند.<sup>(۹)</sup>

مردم بنی امیه را به درستی نمی شناختند و اغلب در اشتباه بودند؛ بلکه آنان را با دیده تقدس و قابل احترام می نگریستند. معاویه ای که بیشتر عمر خود را در کفر و شرک گذرانید، در فتح مکه به ناچار اسلام آورد. در چشم ساده لوحان با علی علیه السلام برابری!

می نمود و گاه برتری داشت! با همین دیدگاه، ربیع بن خثیم<sup>(۱۰)</sup> در واقعه صفین در محضر علی علیه السلام اظهار داشت: «ای امیرمؤمنان، ما در حقانیت این پیکار تردید داریم با آن که از شأن و علو رتبت تو آگاهیم».<sup>(۱۱)</sup>

و: موقعیت خاص معاویه در جامعه، زمینه را برای پیروزی انقلاب دشوار می ساخت؛ زیرا شخص معاویه:

اول: موقعیت سیاسی - اجتماعی خاصی داشت و سال ها بود که از سوی خلفا به عنوان استاندار شام، در رأس امور قرار گرفته بود و ادعای ولی دم

عثمان بودن نیز وی را در دیدگاه مخالفان خط حق، موقعیت ویژه ای می داد.

(۱۲) و (۱۳)

ثانی: معاویه را به عنوان یکی از نویسندگان وحی، جا انداخته بودند. (۱۴)  
طرفداران معاویه می گویند: «معاویه کاتب وحی بود!» این حرف به هیچوجه درست نیست؛ زیرا معاویه در سال هشتم هجرت به صورت ظاهر اسلام آورد که تقریباً دوره نزول وحی رو به اتمام بود.

تردیدی نیست که معاویه در شمار آزاد شدگان (طلاق) فتح مکه، در سال هشتم هجری بوده است. (۱۵)

برخی از نویسندگان نوشته اند: عباس - عموی پیامبر ﷺ - از آن حضرت تقاضا کرد از معاویه برای نوشتن بعضی از مراسلات استفاده شود و در «صحیح مسلم» آمده است: «إِنَّ مَعَاوِيَةَ يَكْتُبُ بَيْنَ يَدَيْ النَّبِيِّ ﷺ» لازم به گفتن است که این نویسندگی مربوط به وحی نیست. (۱۶)

مسعودی در مروج الذهب می نویسد: «دوره این نویسندگی کوتاه بوده است. ثالث: معاویه به عنوان برادر ام حبیبیه همسر پیامبر، لقب خال المؤمنین را یدک می کشید و عمرو بن عاص در هنگام حکمیت و احتجاج به برتری معاویه، روی همین عناوین سه گانه به عنوان «امتیازات برجسته معاویه» انگشت گذاشت. (۱۷)

باید گفت که لقب «کاتب الوحی» از طریق این و آن برای معاویه ساختگی است؛ زیرا پیامبر خدا ﷺ درباره او فرمودند: «إِذَا رَأَيْتُمْ مَعَاوِيَةَ عَلَى مَنْبَرٍ فَاقْتُلُوهُ» (۱۸)

جای بسی شگفتی است که ذهبی مورخ معروف (متوفای سال ۷۴۸) که می کوشد فضایی برای معاویه بتراشد، وقتی به حدیث پیشگفته می رسد، بدون هیچ

گونه تردیدی آن را نقل می کند و حتی در صدد توجیه آن به معانی دیگر نیز بر نمی آید و این مسأله گواه صحّت این حدیث در دیدگاه وی است.<sup>(۱۹)</sup>

## 2- عمرو بن عاص که بود؟ (نکاح الرهط)

عمرو بن عاص، شیاد معروف تاریخ، یکی از بازوان پرتوان معاویه بود. برای شناختن او، لازم است به مطلبی اشاره کنیم و آن اینکه در دوران جاهلیت ازدواج دست جمعی و گروهی رواج داشت و آن را «نکاح الرهط» می گفتند. و آن چنین بود که جمعیتی کمتر از ۱۰ نفر زنی را بر می گزیدند، مخارج زندگی او را تأمین می کردند تا هنگامی که بچه اش را به دنیا بیاورد؛ اگر دختر بود نزد زن می ماند و اگر پسر بود، مردان در جلسه ای جمع می شدند، در حالی که آن زن پسر را در آغوش داشت وارد می شد، طبق نظر خود، بچه را به هر کس می داد، آن مرد به عنوان پدر آن طفل قلمداد می گشت. درباره عمرو بن عاص هم گفته اند: وقتی لیلی، مادر او، وی را در آغوش عاص بن وائل گذاشت، ابوسفیان ناراحت شد. او همواره می گفت: بدون تردید، عمرو فرزند من است.<sup>(۲۰)</sup>

### فعالیت های سیاسی عمرو بن عاص:

پیش از هجرت و حدود سال ۵ یا ۶ بعثت، عمرو بن عاص از سوی کفار مکه مأموریت یافت تا به تعقیب مهاجران حبشه بپردازد و آنان را به چنگ کفار مکه بازگرداند. او با همراهی همسر و یکی از زیباترین جوانان عرب به حبشه رفت ولی در این مأموریت موفقیتی کسب نکرد.<sup>(۲۱)</sup>

همچنین عمرو بن عاص از جمله سران جنگ خندق علیه مسلمانان است. در تاریخ آمده است: عمرو بن عاص از سران جنگ خندق.<sup>(۲۲)</sup>

کاروان ۵۰ هزار نفری مکه که موجب ایجاد جنگ بدر شد، به سرپرستی عمرو بن عاص و ابوسفیان از شام عازم مکه گردید. عبور کاروان از منطقه بدر بود که سرانجام موجب بروز جنگ بدر شد.

عمرو بن عاص در سال ششم هجرت مسلمان شد، هنگامی که عمرو بن امیه از طرف پیامبر ﷺ به حبشه رفت تا ام حبیبه را به عقد آن حضرت درآورد، عمرو عاص در حبشه بود. او از نجاشی درخواست کرده بود تا نماینده پیامبر خدا را به او تحویل دهد، نجاشی به او گفت: دین محمد پیروز خواهد شد و سپس خود نجاشی مسلمان شد و عمرو بن عاص را نیز به اسلام دعوت کرد و سرانجام عمرو بن عاص در حبشه به اسلام روی آورد.

سیوطی در تاریخ الخلفاء می نویسد: ابوبکر خود را خلیفه پیامبر خدا می خواند و در نامه ها این چنین امضا می کرد: «ابو بکر خلیفه رسول الله»، البته عمر نیز پس از او خود را خلیفه ابوبکر می دانست و این چنین زیر نامه یا آغاز نامه ها می نوشت: «خلیفة خلیفة رسول الله» (آنان، لقب امیرالمؤمنین را برای خود روا نمی دانستند؛ زیرا این لقب را پیامبر ﷺ به امیرالمؤمنین علی عَلِيٌّ داد و این مسأله دارای اشتهاار خاصی بود.) و برای نخستین بار بود که عمرو بن عاص این لقب را در مورد عمر به کار برد. او وقتی بر عمر وارد شد و گفت: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ»، مورد اعتراض عمر قرار گرفت. او پاسخ داد: «أَنْتَ الْأَمِيرُ وَنَحْنُ الْمُؤْمِنُونَ»، از آن روز به بعد، این لقب برای عمر به کار گرفته شد. (۲۳)

3- معاویه

برای درک موقعیت و چگونگی امضای صلح نامه یا ترک جدال ظاهری توسط امام مجتبی علیه السلام و توجه به چهره اصلی زمینه سازان حکومت یزیدی، شناخت چهره معاویه، ابوسفیان و عمرو بن عاص ضروری است.

معاویه با لطایف الحیل بر اوضاع مسلط شد. او افکار عمومی شام را به سوی هرآنچه که خود به آن تمایل داشت، سوق می داد و کسی بر او خُرده نمی گرفت. او با بردباری ظاهری، انتقادات نسبت به خویش را حل می کرد. آنچنان دل های اهل شام را مجذوب خود ساخته بود که وقتی در روز چهارشنبه نماز جمعه اقامه کرد، کسی بر او خرده نگرفت! <sup>(۲۴)</sup> معاویه به تحریف احادیث نبوی، که بر خلاف میل او بود، نیز می پرداخت؛ از جمله در تأویل و تفسیر سخن معروف پیامبر صلی الله علیه و آله درباره عمار بن یاسر <sup>(۲۵)</sup> گفت: «قاتل عمار کسی است که او را به جنگ فراخواند» ولی حضرت علی علیه السلام در جوابش فرمودند: «بنابراین قاتل حمزه سیدالشهدا نیز شخص پیامبر است!»

معاویه به دست و پا افتاد و گفت: کلمه «باغیه» در کلام پیامبر به معنای دعوت کننده است نه طغیانگر؛ و ماییم که مردم را به خونخواهی عثمان دعوت می کنیم. «در برابر این تحریف نیز امام علی علیه السلام گفتند: «که قاتلان عمار کسانی هستند که وی را، به دوزخ فرامی خوانند، ولی او آنان را به بهشت» <sup>(۲۶)</sup> جرجی زیدان نیز معاویه را یکی از «بازیگران و سیاستمداران بزرگ دنیا» می نامد <sup>(۲۷)</sup> او با تردستی ویژه ای به مبارزه با اهل بیت می پرداخت، به گونه ای که مبارزه خونین تلقی نمی شد!

معاویه در مدینه به ابن عباس گفت: «به همه عمال خود نوشته ام تا از بیان مناقب آل علی خودداری کنند و از تو نیز همین را خواستارم» ابن عباس گفت: «ما را از قرائت قرآن و تفسیر آن نهی می کنی؟!» معاویه گفت: «قرآن بخوان

ولی از تفسیر آن خودداری کن و یا از قول کسانی که برخلاف اهل بیت تفسیر می کنند بگو» ابن عباس گفت: «قرآن در خانه پیامبر ﷺ نازل شده و اهل بیت او بهتر از آن آگاهی دارند؛ تو می گویی تفسیر آن را از آل سفیان پیرسم؟» معاویه ساکت شد و به عمال خود نوشت: «از همه کسانی که از فضایل اهل بیت می گویند بیزارم... هر یک از دوستان عثمان یک فضیلت و منقبت برای او نقل کند او را مقرب بدارید و هرکس به دوستی علی تظاهر کند نام او را از دیوان بیت المال محو کنید». (۲۸)

معاویه براساس سیاست اهریمنی و ظاهر فریبی خود به گونه ای عمل می کرد که در نظر افراد به عنوان «امین الله!» و «انسان برتر!» تجلی می نمود. ابوموسی اشعری (۲۹) نماینده تحمیلی از سوی علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در مسأله حکمیت، روزی بر معاویه وارد شد و این چنین سلام داد: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِينَ اللَّهِ!» (۳۰) گروهی از مردم مصر نیز زمانی که جهت دیدار با معاویه در شام، وارد کاخ او شدند، اینچنین سلام دادند: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ!» حال آن که عمرو بن عاص از آنان خواسته بود که به گونه عادی و معمولی بر او سلام دهند و به عنوان «امارت و خلافت» بر او سلام ندهند و بر خلاف این میل، حتی به عنوان «نبوت» بر او سلام دادند! (۳۱)

هنگامی که مرگ معاویه فرا رسید، نزدیکانش را فراخواند و گفت: «روزی پیامبر پیراهن خود را به من داد و من آن را حفظ کرده ام و وقتی از دنیا رفتم آن را براندامم بیوشانید و نیز روزی پیامبر در پیش من ناخن دست هایش را چیده بود من آنها را جمع آوری کرده در شیشه ای نهاده ام و شما بعد از مرگ من آن را روی دهان و چشمهایم بریزید». (۳۲)

این بود که معاویه دل های مردم را فریبکارانه تسخیر و به خود جلب می کرد. معاویه فردی چون عمرو بن عاص را در کنارش به عنوان وزیر مشاور داشت که به قول جرجی زیدان: «یکی از غول های خدعه و نیرنگ باز تاریخ بود». (۳۳) اما یزید از داشتن چنین فردی محروم بود.

#### پرسش ۴: چرا امام علیه السلام سکوت نکرد؟

پاسخ: در احادیث و لسان اهل بیت عصمت و طهارت، از «سکوت» و یا از «جنگ» و «ستیزه جویی» به گونه ای مطلق، نکوهش و یا تشویق به عمل نیامده است و هریک از سکوت یا ستیز، تنها بر اساس معیارهای مشخص اسلامی، مورد تأیید یا تقبیح قرار گرفته اند و البته تشخیص این نکته که مورد سکوتِ ممدوح از نظر شارع مقدس اسلام کجاست؟ و یا در کجا باید زبان گشود و فریاد برآورد و سکوت را شکست، کار ساده ای نیست؛ بلکه یکی از دشوارترین مسایل در زندگی اجتماعی است و بیش ترین موارد اختلاف نظریه ها و احیاناً پیدایش تضادها و اختلافات از همین مسأله نشأت می گیرد. در همین رابطه از افراد یک خانواده و حتی از پیروان یک «ایدئولوژی» موضع گیری متضادی بروز می کند به هر حال، گرچه نمی توان علت پیدایش اختلافات را در همه جا ناشی از مسأله تشخیص وظیفه در باب سکوت و یا قیام دانست، ولی به جرأت می توان گفت، که یکی از علل مهم آن همین مسأله است.

امام مجتبی علیه السلام تنها راه حفظ نظام و کیان اسلام را در صلح با معاویه دید.

(۳۴)

در آغاز نهضت عاشورا بعضی از افراد نزدیک امام حسین علیه السلام با او همداستان نبودند و آن حضرت را، رسماً از حرکت به سوی کربلا برحذر می داشتند. سکوت در برابر یزید از دیدگاه سیاستمداران و اهل حلّ و عقد آن روز، دارای فوایدی بود، از جمله:



الف: موقعیت و ابهت ظاهری امام علیه السلام نه تنها محفوظ می ماند؛ بلکه با حمایت دستگاه حاکم از او، روز به روز افزون تر می شد.

ب: زیان های حرکت و بانگ علیه دستگاه حاکم متوجه وی نمی شد؛ البته زیان های مخالفت با یزید نیز برای کسی پوشیده نبود و هرکسی می دانست که بر اثر مخالفت با قدرت حاکم، موقعیتش متزلزل می شود. یارانش را یکی پس از دیگری از موقعیت های اجتماعی برکنار می کنند و یا آن که به موقعیت های اجتماعی راه نمی یابند.

ارزیابی دوجانبه فوق، این مسأله را تأیید می کرد که، لازمه عافیت طلبی، این بود که امام علیه السلام لب فروبندد و اگر از قدرت حاکم حمایت نمی کند، با او مخالفت نیز نکند. ولی چرا امام علیه السلام علیه دستگاه حکومت برخاست؟!

حضرت می دیدند که اگر کم ترین سازش و نرمشی از خود نشان دهند، حکومت نامشروع یزید به عنوان یک «حکومت اسلامی» در چشم انداز دیگران مقبول می افتد و جامعه در برابر حکومت باطل، روحیه ستیز و عصیان را از دست می دهد و... در نتیجه اسلام، کم کم به صورت یک «دستورالعمل فردی»، «نمادین» و تشریفاتی پدیدار گشته و به زودی از جامعه رخت برمی بندد.

دومسأله بیش از همه، مشروعیت سکوت از سوی امام علیه السلام را زیر سؤال می

برد:

۱- مرگ عدالت.

۲- قرار گرفتن تاریخ اسلام بر سر دو راهی.

مرگ عدالت

با رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله به دیار ابدی، بازار عدالت، به تدریج، به سردی گرایید و این سردی در دوران خلفای سه گانه، همچنان بیشتر می شد. بانگ

بیدارباش حکومت کوتاه مدت عدل علی علیه السلام نیز نتوانست روند نزولی آن را سد کند، تا این که خود و فرزندش امام مجتبی علیه السلام در راه آن به شهادت رسیدند و در نهایت امام حسین علیه السلام به همراه یاران پایدارش با خون حیات آفرین خود، در صدد تجدید حیات اسلام برآمدند.

سید قطب، در کتاب «العدالة الاجتماعية» می نویسد: «عثمان از بیت المال، در روز عروسی دویست هزار درهم به دامادش داد و پیرو آن «زید بن ارقم» - خزانه دار مسلمین - صبح روز بعد با کمال خشم و ناراحتی به عنوان اعتراض بر عمل عثمان استعفا کرد! عثمان به او گفت: ای پسر ارقم، از این که به «صله رحم» پرداختم گریان شدی؟ زید بن ارقم پاسخ داد: به خدا قسم اگر صد درهم به او بدهی زیاد است و عثمان به جای عذرخواهی، استغفای وی را پذیرفت.»

(۳۵)

ابن ابی الحدید می نویسد: «خالد بن معمر سدوسی» شخصی به نام «علباء بن هیثم سدوسی» را به کناره گیری و دوری از امیرمؤمنان علیه السلام دعوت می کرد. او روزی به وی گفت: ای علباء، در کار خود، قبیله و خویشاوندانت بیندیش. از طریق علی علیه السلام به دنیا نمی رسی. چه امید بسته ای به مردی که من می خواستم در عطیه فرزندانش - حسن و حسین - دراهمی بیفزایم تا از تنگی معاش آنان کمی کاسته گردد؛ پیشگیری کرد و خشمگین شد و چیزی بر عطای آن دو نیفزود.» (۳۶)

تاریخ بر سر دو راهی:

در دوران معاویه چیزی از حیات راستین عدالت باقی نمانده بود و اگر نیم فروغی در چراغ کهنه آن به چشم می خورد، توسط یزید کاملاً خاموش شد. با نگاهی گذرا به دوران معاویه، جلوه های عجیب مرگ عدالت، در برابر دیدگان آدمی به نمایش در می آید. سید الشهد علیه السلام در سر دو راهی حساس تاریخ قرار

گرفته بود و پیرو آن، تاریخ اسلام بر سر دو راهی واقع شده بود. امام علیه السلام اگر به عافیت طلبی رضایت می داد، باید مرگ اسلام را شاهد می شد و اگر قیام می کرد باید مرگ خود و یاران و همه حق جویان را به چشم خود می دید. بالأخره تاریخ اسلام بر سر دو راهی حساسی واقع شده بود که تصمیم گیری لازم را دشوار می نمود و تنها امام علیه السلام بود که بهترین گزینه را برگزید و شمع گونه با سوختن و ذوب شدن خویش به نجات اسلام همت گمارد.

پرسش ۵: چرا امام مجتبی علیه السلام با معاویه صلح کرد و آثار مهم آن چه بود؟

پاسخ: پیش از آن که علل صلح تحمیلی امام مجتبی علیه السلام را بررسی کنیم، نظری به زندگی سیاسی مردم دوران معاویه می اندازیم که دو مسأله در آن دوره بسیار چشمگیر بود و آن ها عبارت بودند از:

۱- هجوم به سوی علی علیه السلام جهت بیعت با آن حضرت (پس از عثمان)

۲- پراکنده شدن و فرار از خط حق و جمع شدن در کنار پرچم معاویه.

قابل توجه است که امام امیرمؤمنان علیه السلام بیعت با مردم را جز در ملاء عام و نیز به دور از هرگونه مخالفت ها و مخالف خوانی ها نپذیرفت.

چنانکه ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه می نویسد: ممکن است گفته شود: امام علیه السلام فرموده بود: اگر یک نفر هم مخالفت کند، من بیعت با شما را نمی پذیرم، در حالی که عملاً جمعی از مردم با آن حضرت بیعت نکردند پس چگونه شد که پذیرفت؟ در پاسخ به چنین اشکالی گفته می شود: مقصود امام علیه السلام این بود که اگر اختلاف در میان شما راجع به من پیش از بیعت مشاهده شود، من حاضر به قبول مسئولیت نیستم و پس از بیعت مردم مخالفت جمعی، سبب نمی شود که من خلافت را ترک گویم؛ زیرا خلافت و رهبری با بیعت مردم تثبیت شده است. (۲۷)

چنانکه ابن عباس می گفت: هنگامی که علی علیه السلام برای بیعت مردم با وی وارد مسجد شد، من راجع به افرادی که پدر یا برادر یا خویشاوندانشان در جنگ های زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به دست علی علیه السلام کشته شده بودند، خوف آن داشتم اینان اظهار مخالفت کنند و علی طبق شرطی که بر زبان آورده بود، حاضر به قبول بیعت نشود ولی ملاحظه کردم که آنان نیز مخالفتی نکردند. <sup>(۳۸)</sup>

اکنون به جریان پس از شهادت امیرمؤمنان علیه السلام می پردازیم. در آن هنگام معاویه جاسوسانی را به کوفه اعزام داشته بود، که دو نفر از آنان شناسایی شده و به امر «امام مجتبی علیه السلام» به قتل رسیدند. <sup>(۳۹)</sup>

هیجده روز پس از شهادت امیرمؤمنان علی علیه السلام <sup>(۴۰)</sup> معاویه به طور ناگهانی به سوی کوفه حمله تهاجمی را آغاز کرد و تا «پُل منبج» <sup>(۴۱)</sup> به پیش تاخت. در این هنگام بود که امام مجتبی علیه السلام به ناچار «حجرین عدی» را مسئول بسیج عمومی مردم نمودند و خود، فرمان «جهاد فی سبیل الله را صادر کردند. <sup>(۴۲)</sup>

حرکت امام مجتبی علیه السلام یک حرکت بازدارنده و دفاعی بیش نبود، چون از راه نبرد، پیشگیری این سیل بنیان کن برای امام مجتبی علیه السلام میسر نبود، از راه صلح که معاویه نیز جهت فریب افکار عمومی از آن دم می زد و آن را حربه تبلیغاتی خود قرار داده بود- خواست تا تهاجم معاویه را متوقف سازد و از او پیمان گرفتند تا:

الف: براساس کتاب خدا عمل کند.

ب: خلافت را بعد از خودش، به شورای مردم واگذار نماید.

ج: تبلیغات ضد امیرمؤمنان علیه السلام را کنار گذارد. (سب و لعن را ترک کند).

د: مزاحم هیچ یک از شیعیان نگردد.

ه: عدالت را در جامعه برقرار سازد و حق هرکس را به اهلش برساند.

معاویه به این خواسته ها تعهد سپرد و سوگند یاد کرد که بدان ها عمل کند  
(۴۳) که «البته به هیچ یک از آن ها عمل نکرد». (۴۴)

امام مجتبی علیه السلام با این عمل، هم تبلیغات نادرست و غیر واقعی صلح طلبی!  
معاویه (۴۵) را، که در کام بسیاری از همراهان امام علیه السلام شیرین آمده بود، خنثی  
کردند، که ضمن آن، خوی ددمنشی و سیمای کریه معاویه برای همگان  
آشکار گردید.

پس از این پیمان ترک مخاصمه بود که مردم، در واقع، آن سوی چهره کریه  
معاویه را باز شناختند و دانستند که او به هیچ قانون و میثاقی پایبند نیست و  
همچنین عمل امام مجتبی علیه السلام زمینه پیروزی انقلاب کربلا را فراهم می ساخت  
و بر همین اساس بود که امام مجتبی علیه السلام فرمودند: آنچه که من از راه صلح و  
امضای پیمان ترک مخاصمه، به اسلام خدمت کرده ام، بهتر است از آنچه که  
آفتاب بر آن می تابد. (۴۶) همچنان که قرآن نیز از صلح حدیبیه به عنوان «فتح  
مبین» یاد می کند و می فرماید: ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا﴾. (۴۷)

چرا امام حسن علیه السلام صلح با معاویه را پذیرفت و بدان تن داد؟  
امام مجتبی علیه السلام، از راه پذیرش صلح، سدّی در برابر حرکت ظالمانه معاویه  
ایجاد نمود و معاویه را بر سر دوراهی قرار داد که قبول هر کدام معاویه را از  
اهداف پلیدش باز می داشت؛ زیرا در صورت پایبندی به بندهای قطعنامه،  
معاویه از دستیابی به استقرار حکومت در خاندان خود محروم می گشت؛ و در  
صورت تخلف از مواد مورد مصالحه، چهره وی برای همگان زیر سؤال می  
رفت؛ و سرانجام؛ ضربه ای سخت و کاری بر او وارد می شد. ولی وی که خود  
را بر سر دوراهی دید- راه دوّم را برگزید و چهره پوشیده خود را با دستان خود  
برای همگان آشکار ساخت.

از طرف دیگر، اگر امام مجتبی علیه السلام تن به صلح تحمیلی نمی دادند چه می شد؟

پاسخ این پرسش را باید با دقت در اوضاع سیاسی- اجتماعی آن روز جستجو کرد. معاویه با لشکر و نیروی مسلحی آماده، هنگامی یورش خود را به سوی امام مجتبی علیه السلام آغاز کرد که:

الف: شهادت علی مرتضی علیه السلام تاحدودی شیرازه لشکر اسلام را از هم گسیخته بود.

ب: مردم نیز بر اثر جنگ های سه گانه (صفین، جمل و نهروان) و تبلیغات آنچنانی دشمنان علیه حکومت حق، صحنه را خالی کرده بودند.

ج: لشکر امام مجتبی علیه السلام یکدست نبودند؛ یعنی سپاه امام مجتبی علیه السلام در اطاعت از رهبری امام مجتبی علیه السلام، هم عقیده نبودند. در این خصوص ابن شهر آشوب<sup>(۴۸)</sup> و شیخ مفید در<sup>(۴۹)</sup> می نویسند: «شَرکَت کنندگان در جنگ علیه معاویه، پیرو اعتقادات مختلف بودند. برخی از شگاکان بودند که از شرکت کنندگان در جنگ صفین و نهروان نیز به حساب می آمدند ولی آن روز در شک و تردید به سر می بردند؛ برخی از خوارج و بعضی نیز از فتنه جویان، مزدبگیران، دنیاطلبان و بعضی دیگر از یاران و شیعیان بودند. و بر این اساس بود که دروغ و شایعه پراکنی معاویه، که می گفت: من با امام مجتبی علیه السلام صلح کرده ام، جز در گروهی خاص، در بقیه مؤثر افتاد».

این صباغ مالکی در کتاب نفیس خود<sup>(۵۰)</sup> می نویسد: «آن گاه که امام مجتبی علیه السلام مردم را به حرکت به سوی معاویه فراخواند، مردم چندان استقبال نکردند و سپس جمعیتی دور امام جمع شدند. این گروه مرکب از: گروهی از شیعیان او و پدرش، جمعی از خوارج و طرفداران حکمیت و برخی از دنیاطلبان که تنها به

خاطر حضور رؤسای خود، پیوسته بودند. به هر حال همراهان امام علیه السلام برخلاف همراهان معاویه یکدست نبودند و لذا شایعه سازی ها و دروغ پراکنی های معاویه به سرعت در آنها مؤثر افتاد و نیز اطاعت لازم را نسبت به امام علیه السلام اظهار نمی کردند و همین امر خود هزاران مفسده را در لشکر، باعث گشته بود.»

د: معاویه در ارکان سپاه امام مجتبی علیه السلام نفوذ کرد و سران و فرماندهان را یکی پس از دیگری به نوعی، خرید و به سوی خود جذب کرد. <sup>(۵۱)</sup> و رفتن هریک از آنها در تزلزل و شکاف میان لشکر امام علیه السلام بی اثر نبود.

ه: معاویه نامه ای به امام مجتبی علیه السلام نوشت. این نوشته که حاوی اعلام صلح یک جانبه از سوی معاویه بود، معاویه را فردی صلح جو و امام مجتبی علیه السلام را جنگ طلب معرفی می کرد. متن آن را بلاذری در کتاب معروف خود انساب الأشراف آورده است.

## پی نوشت ها:

۱. العسلان: الماء حرّكته الرمح فاضطرب (منجد الطلّاب، ص ۴۷۵). عسلان الرمح اضطرب واشتدّ اهتزازه (منجد الطلّاب، ص ۴۷۵).
۲. مشیر الأحزان، ص ۴۱
۳. نک: ابن نما، مشیر الاحزان، ص ۴۱
۴. الشیعه و الحاکمون، ص ۶۲
۵. مناقب، ج ۴، ص ۳
۶. مقتل الحسین، ص ۲۳ و ۲۴
۷. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۴
۸. تاریخ الخلفاء، ص ۱۵۶
۹. منتخب التواریخ، ص ۳۹۴
۱۰. یکی از زهاد هشتگانه که در مشهد مدفون است.
۱۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۰۹؛ سفینة البحار، ماده «ربع» و «زهد»؛ «یا امیرالمؤمنین، انا شککنا فی هذا القتال علی معرفتنا بفضلک».
۱۲. ابن صباغ مالکی، فصول المهمه، ص ۱۰۸
۱۳. روز ۲۵ ربیع الأول سال ۴۱هـ. صلحنامه به امضا رسید و در اول ربیع الثانی همان سال معاویه رسماً بر تخت خلافت نشست و در سال ۱۳۲ بود که حکومت نود و یک ساله امویان با کشته شدن مروان حمار به دست ابو مسلم سقوط کرد.
- در مجموع بنی امیه و بنی مروان حدود هزار ماه خلافت کردند و با احتساب ۸ سال و چهار ماه دولت عبدالله بن زبیر، می شود هزار ماه.
- وقتی معاویه در کوفه جلسه بیعت به عنوان خلافت برای خود را به طور رسمی برگزار کرد، همه بیعت کردند جز قیس بن سعد و آن سال را سال «عام الجماعة» لقب دادند. (منتخب التواریخ، ص ۲۷۵).
۱۴. نک: شبهای پیشاور، چاپ سوّم، ص ۷۷۵
۱۵. اسدالغابه، ج ۴، ص ۳۸۷؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۹۰
۱۶. شبهای پیشاور، ص ۷۷۵
۱۷. فصول المهمه، ص ۱۰۸



۱۸. «هنگامی که معاویه را بر روی منبر من دیدید، او را هلاک گردانید». شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۱۷۶؛ کنزالحقایق، المناوی، ص ۹؛ تهذیب التهذیب، ابن حجر، ج ۵، صص ۱۱۰، ۷۴، ۳۲۴؛ میزان الاعتدال ذهبی، ج ۲، صص ۱۲۹۷
۱۹. نک: تاریخ الاسلام، ج ۴، ص ۳۱۲، طبع دارالکتاب العربی.
۲۰. نک: جاهلیت و اسلام، ص ۶۰۵
۲۱. بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۴۱۴
۲۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۳۱۸
۲۳. نک: تاریخ الخلفاء، ص ۱۳۸
۲۴. بررسی تاریخ عاشورا، جلسه اول، ص ۴
۲۵. «تقتله الفتنة الباغية، يدعوهم الى الجنة ويدعونه الى النار»، (نک: ابن ابی مغازلی، مناقب علی بن ابی طالب، ص ۴۳۷؛ حاکم، مستدرک، ج ۳، ص ۱۳۷؛ وجامع ترمذی، ج ۵، ص ۳۳۲
۲۶. بررسی تاریخی عاشورا، جلسه اول، ص ۴
۲۷. تاریخ تمدن اسلام - فصل سیاستمداران بزرگ.
۲۸. معاویه در راستای تأمین مقاصد شوم خود، سیاست «علی زدایی» را مورد توجه خود داشت. او طی بخشنامه ای به همه عمال خود نوشت که: «برئت الذمة ممن روی شیئاً من فضل أبي تراب و أهل بيته، فقامت الخطباء في كل كورة و على كل منبر، يلعنون علياً و يبرئون منه. « او به این دو مسأله قناعت نکرد، بلکه طی بخشنامه دیگری نوشت: گواهی دوستان و شیعیان علی در محکمه، پذیرفته نیست و نیز نوشت: شیعیان و هواداران عثمان را شناسایی کنید و مورد احترام ویژه قرار دهید و نیز نوشت: آنچه در فضل عثمان می دانید افشا کنید و هرچه حدیث و روایت در فضل علی است محو نمایید. و دستور داد که احادیث و روایاتی در فضل عثمان دست و پا کنند و آنها را به فرزندان بیاموزند و نیز بخشنامه کرد که: و نیز نوشت: کسی که متهم به دوستی با علی است بر او سخت گیرید و خانه اش را برسرش خراب کنید؛ «فنكلوا به، و أهدموا داره». ابن ابی الحدید پس از نقل مطالب فوق می نویسد:
- «فلم يزل الأمر كذلك حتى مات الحسن عليه السلام، فازداد البلاء والفتنة فلم يبق أحد من هذا القبيل إلا و هو خائف على دمه أو طريد في الأرض»، (نک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۵، ص ۱۱).
- و همین بود که زمینه حرکت مردمی علیه رژیم و در نتیجه، نگارش دعوت نامه های بسیاری از بلاد اسلامی؛ از جمله کوفه و بصره به سوی امام حسین عليه السلام فراهم آورد.

ابن ابی الحدید حدیثی از امام باقر علیه السلام نقل می کند که در آن آمده است: روزگار پیروان حق به جایی رسیده بود که اگر به شخصی گفته می شد زندیق یا کافر، بهتر بود از این که گفته شود: شیعه علی «حتیٰ إنّ الرجل ليقال له: زندیق أو کافر أحبّ إليه من أن یقال له: شیعة علی علیه السلام!».»

۲۹. «ابوموسی در زمان عثمان فرماندار کوفه بود و از سوی علی علیه السلام بر این منصب ابقا شد. هنگامی که جنگ جمل فرا رسید و امام از کوفه نیروی رزمی خواست، او گفت: ای مردم هرکس در پی دنیاست حرکت کند و هرکس در پی آخرت است در خانه اش بنشیند و نیز به مسئولان تجهیز نیروی رزمی علی علیه السلام گفته بود: بیعت عثمان به گردن علی علیه السلام، من و شما. باید با کشتگان او مبارزه کنیم. وقتی که این خبر به امام گزارش شد، امام علیه السلام پسرش امام مجتبی علیه السلام و مالک اشتر را به کوفه گسیل داشتند. مالک بر ابوموسی برآشت و گفت: «فوالله إنّک من المنافقین قدیماً» و خلاصه او را از دارالاماره بیرون کردند. (نک: شرح نهج البلاغه، زیر نظر آیت الله مکارم شیرازی، ج ۳، ص ۳۹۷).

۳۰. الکامل، ج ۴، ص ۱۲

۳۱. الکامل، ج ۴، ص ۱۱

۳۲. همان، ص ۷

۳۳. تمدن اسلام، نوشته جرجی زیدان، فصل سیاستمداران بزرگ، نک: ذهبی، تاریخ الإسلام، ج ۴، ص ۳۱۶ طبع دارالکتب العربی.

۳۴. بحار الأنوار، ج ۴۴، صص ۶۱ و ۶۲

۳۵. العدالة الاجتماعیه، ص ۱۸۶

۳۶. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۰، ص ۲۵۰

۳۷. نک: ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۴، صص ۸-۱۰ طبع دار احیاء تراث العربی.

۳۸. شروط مهم امیرمؤمنان علیه السلام در باب پذیرفتن بیعت:

الف: بیعت باید علنی و در مسجد النبی باشد.

ب: باید همه مردم از بیعت استقبال کنند.

پس از قتل عثمان، مهاجر و انصار در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله اجتماع کردند، مسجد مملو از جمعیت بود، چهره های سرشناس آن روز از جمله: عمار بن یاسر، ابی الهیثم التیهان، رفاعه بن رافع، مالک بن عجلان و ابو ایوب و... در باب بیعت با خلیفه لایق برای مردم سخن گفتند و همگان بجز علی علیه السلام کسی دیگر را واجد شرایط نمی دانستند.

مردم تصمیم گرفتند به سراغ امیرمؤمنان علیه السلام بروند، عمار بیش از دیگران سخن می گفت و مردم یک صدا می گفتند هرچه در فضل علی می گوئید مورد قبول ماست و با هم از آنجا به سوی خانه «علی علیه السلام» به حرکت درآمدند. آنان امام علیه السلام را به بیعت دعوت کردند ولی آن حضرت نپذیرفت. دست وی را به عنوان بیعت گرفتند ولی او دست خود را باز نکرد. به منزل ایشان ریختند و نزدیک بود عده ای زیر دست و پا بمانند. امام علیه السلام فرمود: اگر بناست که آن را بپذیرم، باید در مسجد و نیز همه مردم بدان روی آورند (دو شرط امام بسیار مهم بود؛ یکی آن که بیعت در مسجدالنبی صورت پذیرد و دوم آن که اگر همگان بدان رضایت دادند، انجام گیرد).

مردم به اصرار پرداختند و امام علیه السلام را به مسجد بردند و در آغاز طلحه بیعت کرد که «قبیصة بن ذؤیب اسدی» گفت: می ترسم این امر پا نگیرد؛ زیرا اولین کسی که بیعت کرد دارای دستی لرزان است؛ «لأنَّ أوَّلَ یدِ بایعتهُ سَلاءٌ» پس از آن زبیر بیعت کرد و همه بیعت کردند؛ جز محمد بن سلمه، عبدالله بن عمر، اسامة بن زید (اسامة بن زید که در سال ۵۹ هـ. ق از دنیا رفت)، نک: منتخب التواریخ، ص ۳۹۱ و ۳۹۳. [، سعد بن ابی وقاص، کعب بن مالک، حسان بن ثابت، عبدالله سلام؛ اینان می گفتند: ما پس از آن که همه مسلمانان بیعت کردند بیعت خواهیم کرد! ولی در عمل به وعده خود وفا نکردند و به امام نپیوستند.

۳۹. مناقب، ج ۴، ص ۳۲

۴۰. یعقوبی، ج ۲، ص ۲۰۴

۴۱. «منبج» برون مجلس، ناحیه ای است در حلب (سوریه)، نک: مفید: ارشاد، ص ۱۷۱

۴۲. مناقب، ج ۴، صص ۳۲ و ۳۳؛ فصول المهمه، ص ۱۶۱

۴۳. مناقب، ج ۴، ص ۳۸؛ فصول المهمه، ص ۱۶۱

۴۴. ارشاد مفید، ص ۱۹۱

۴۵. مناقب، ج ۴، ص ۳۳

۴۶. منتهی الآمال، ص ۱۶۴

۴۷. فتح: ۴۸

۴۸. مناقب، ج ۴، ص ۴۳

۴۹. ارشاد، ص ۱۸۹

۵۰. الفصول المهمه، ص ۱۶۱

۵۱. مناقب، ج ۴، ص ۳۳ و اثبات الوصیه، ص ۱۵۶

## نامه معاویه

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، هذا كتاب للحسن بن عليّ، من معاوية بن أبي سفيان، إنني صالحتك على أن لك الأمر من بعدى، و لك عهد الله و ميثاقه و ذمته و ذمة رسوله محمد ﷺ، و أشد ما أخذه الله على أحد من خلقه من عهد و عقد (أن) لا أبغيك غائلة و لا مكروهاً و على أن أعطيك فى كل سنة ألف ألف درهم من بيت المال، و على أن لك خراج «فسا» و «درابجرد»، تبعث إليهما عما لك و تصنع بهما ما بدا لك».<sup>(۱)</sup>

در این نامه چند نکته قابل تأمل است:

- ۱- صلح یکجانبه و غیر مشروط از سوی معاویه.
- ۲- امامت و زعامت پس از معاویه با امام حسن علیه السلام باشد.
- ۳- سوگندهای آنجنانی در جهت اثبات صداقت معاویه.
- ۴- قول و قرار بر ایجاد آرامش اجتماعی و پرهیز از هرگونه غائله آفرینی و تفرقه افکنی.

- ۵- پرداخت مبلغ هزار میلیون درهم در سال، جهت تأمین مخارج امام علیه السلام.
  - ۶- در اختیار قرار دادن خراج دو منطقه به امام حسن علیه السلام.
  - و- معاویه در پی نامه فوق، نامه ای دیگر نیز به سوی امام علیه السلام فرستاد و این نامه عبارت بود از کاغذی سفید که فقط معاویه زیر آن را امضا کرده بود و پیغام داده بود، هرگونه شروطی را که مورد نظر تو است در آن بنویس.<sup>(۲)</sup>
- با توجه به نکات فوق و وضعیت خاص آن روز، اگر امام علیه السلام از طریق امضای صلح در برابر معاویه سدّی ایجاد نمی کرد، بی گمان معاویه به پیش می تاخت و اساس و ریشه اسلام، اهل بیت و تشیع را بدون کمترین زحمتی از

میان می برد و بر اوضاع مسلط می شد و افکار عمومی نیز وی را چندان زیر سؤال نمی برد و چه بسا امام علیه السلام زیر سؤال می رفتند! از این رو، بهترین راه و مؤثرترین اقدام، همان بود که امام مجتبی علیه السلام بدان پرداختند.

امام علیه السلام با دیدن اوضاع نابهنجار همراهان خود، که چنددستگی و تشتت آراء در میان آنها بیداد می کرد، خطبه ای خواندند؛ و در ضمن آن، پیشنهاد معاویه را در رابطه با صلح مطرح ساختند. بیشتر مورخان نامی، این خطبه را در کتاب خود آورده اند.

ابن اثیر در «اسدالغابه»<sup>(۳)</sup> این خطبه را مورد توجه خویش قرار داده است. دقت در این خطبه موقعیت سیاسی - اجتماعی آن روز را روشن می سازد. در ضمن خطبه امام علیه السلام آمده است:

«أَلَا إِنَّ مَعَاوِيَةَ دَعَانَا إِلَىٰ أَمْرِ لَيْسَ فِيهِ عِزٌّ وَ لَ نَصْفَةٌ فَانْ أَرَدْتُمْ الْمَوْتَ رَدَدْنَاهُ عَلَيْهِ وَ حَاكَمْنَاهُ إِلَىٰ اللَّهِ عِزٌّ وَ جَلٌّ بِطَبَا السَّيُوفِ، وَإِنْ أَرَدْتُمْ الْحَيَاةَ قَبَلْنَاهُ وَأَخَذْنَا لَكُمْ الرِّضَا، فَنَادَاهُ الْقَوْمُ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ: الْبَقِيَّةُ الْبَقِيَّةُ، فَلَمَّا أَفْرَدُوهُ أَمْضَى الصُّلْحُ»<sup>(۴)</sup>.

«معاویه ما را به کاری فرا می خواند که عزت ما در آن نیست و انصاف در آن رعایت نشده است. اگر آماده شهادتید، پیشنهاد وی را رد کنیم و کار را به خدا بسپاریم و قضاوت را به شمشیرها احاله کنیم ولی اگر به فکر زندگی دنیوی می باشید، ما بدان رضایت دهیم، در این هنگام، شنوندگان از هرسوی ندا دردادند، ماندن و زندگی را انتخاب می کنیم. وقتی که او تنها ماند و همه به ترک محاربه رأی دادند، پیشنهاد معاویه راجع به صلح را پذیرفت. «

از دقت در این خطبه، نکات ذیل به دست می آید:

۱- مردمی که در کنار امام حسن علیه السلام گرد آمده بودند، از حیث روحیه و عقیده، هیچ شباهتی به مردمی که به همراهی امیرمؤمنان علیه السلام در جنگ جمل و صفین و نهروان شرکت جسته بودند نداشتند.

۲- معاویه حربه صلح جویی را به دست گرفت و از این راه پیشاهنگ آرامش و آسایش طلبی شد؛ «ألا و إن معاویة دعانا إلی أمر...».

۳- امام علیه السلام همگان را به سرانجام صلح هشدار دادند که عزت و انصاف در صلح با معاویه برچیده می شود؛ و از این راه نظر منفی خود را در خصوص پذیرش صلح نامه به سمع مردم رساندند؛ تا بعدها نگویند ما از عواقب آن بی اطلاع بودیم.

۴- امام علیه السلام وقتی که از مردم نظر خواستند، همه (اکثریت)، یکباره فریاد برآوردند: «الْبَقِيَّةُ الْبَقِيَّةُ»؛ (ما خواستار زندگی هستیم) و به تصریح، از امام علیه السلام خواستند تا به «صلح» تن دهند.

۵- ابن اثیر، در پایان خطبه، جمله «لَمَّا أفرَدُوهُ»؛ «هنگامی که او را تنها گذاشتند» را افزوده است. این خود گویای تصمیم گیری مردم است که قبل از امام علیه السلام صلح را پذیرفته بودند. و گرنه، در شجاعت امام مجتبی علیه السلام که سخنی نیست و قهراً راه سرکوبی باطل را ادامه می داد. <sup>(۵)</sup>

امام مجتبی علیه السلام بعد از پذیرش صلح، در میان مردم خطبه ای خواند و در ضمن آن، این چنین فرمود:

«إِنَّ معاویةَ نازَعَنی حَقًّا هُوَ لی، فَتَرَکْتُه لِصَلاحِ الأُمَّةِ وَحِقْنِ دِمَائِها...» <sup>(۶)</sup>

«معاویه، درباره حق (حکومت)، که از آن من است، با من به نبرد پرداخت و من جهت رعایت مصالح جامعه و پیشگیری از خونریزی (نسل کشی) مسلمین، آن را رها کردم».

و نیز در جمع گروهی از خواص که از ایشان راز اصلی امضای معاهده با معاویه را جويا شده بودند فرمود:

«... و اِنِّي لَمْ اَفْعَلْ مَا فَعَلْتُ اِلَّا اِيقَاءً عَلَيْكُمْ»<sup>(۷)</sup>

«من به چنین مسأله ای تن در ندادم جز برای پیشگیری از نسل کشی (... که معاویه در میان شما به آن دست می زد).»

البته از معاویه جز این، انتظار نمی رفت؛ زیرا موقعیت سیاسی اجتماعی آن روز معاویه، در باب دست زدن به چنین عملی، مهیا بود؛ معاویه گروه خوارج را - هرچند که با او بد بودند ولی چون با خط حق دشمنی می ورزیدند و نیز امیرمؤمنان علیه السلام را از پای درآورده بودند - چندان کاری نداشت و گروه اهل تردید (کسانی که برایشان اهمیتی نداشت که در رأس مخروط حکومت، معاویه قرار گیرد یا امام حسن مجتبی علیه السلام) از همراهان امام علیه السلام نیز خود را با قدرت حاکم تطبیق می دادند. و دنیاطلبان و منافقان در سپاه امام مجتبی علیه السلام، جهت دریافت پاداش ها به معاویه خوش آمد می گفتند. فقط شیعیان راستین بودند که در معرض خطر قرار داشتند.

در کتاب کشف الغمه آمده است: جماعتی از رؤسای قبایل در لشکر امام علیه السلام برای معاویه نوشته بودند: «به حرکت خود ادامه بده و اگر بخواهی، امام مجتبی علیه السلام را تسلیم تو کنیم و یا آن که او را از پای درآوریم»<sup>(۸)</sup>.

چنانکه معاویه یک میلیون درهم برای فرمانده امام؛ یعنی قیس بن سعد بن عباده فرستاد و به او پیام داد: یا به ما ملحق شو یا دست از جنگ بردار و آن را رها کن، او نپذیرفت و گفت: «تَخَذَعْنِي عَنْ دِينِي»؛ «می خواهی دین مرا از من برایی»، ولی متأسفانه فرمانده اول امام مجتبی علیه السلام؛ یعنی عبیدالله بن عباس در

برابر درخواست معاویه تسلیم شد، پول‌ها را گرفت و با هشت هزار سرباز تحت امر خود به معاویه پیوست.

معاویه همواره میان لشکر امام شایع می‌کرد که قیس با معاویه صلح کرد، چنانکه شایع کرده بود امام حسن با معاویه آشتی کرد.<sup>(۹)</sup>

در باطن امر، اکثریت جامعه آن روز به طور مستقیم و غیرمستقیم با معاویه همراهی داشتند و تنها گروه مورد نظر معاویه، شیعیان و پیروان راستین بودند که معاویه به خوبی به برکندن و از میان بردن آنان می‌پرداخت؛ و جامعه برای حکومت بلامنازع خاندان معاویه مهیا می‌شد و هیچ مدافعی برای خط حق، باقی نمی‌ماند و جریان امور بر وفق مراد او پیش می‌رفت.<sup>(۱۰)</sup>

وانگهی، اگر امام علیه السلام از پذیرش صلح پیشنهادی معاویه سرباز می‌زد، همراهان آن حضرت، وی را به عنوان شخصی مخالف صلح و آرامش و فردی آشوب طلب در جامعه می‌کشتند! و یا تحویل معاویه می‌دادند؛ زیرا برخی از گروه‌های مردمی، سعی داشتند تا برای روز مبادای خود نیز فکری کرده باشند.

حمدالله مستوفی<sup>(۱۱)</sup> می‌نویسد: پس از امضای ترک مخاصمه، عمرو بن عاص، به معاویه گفت: از امام مجتبی علیه السلام [بخواه تا در میان جمع به منبر رود و از عزل خود و خلافت معاویه سخن بگوید، معاویه با التماس همین مسأله را از امام علیه السلام خواستار شد. امام علیه السلام به منبر رفت و این چنین گفت: «أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ أَحْمَقَ الْحُمُقِ الْفُجُورَ وَ أَكْيَسَ الْكَيْسِ التَّقَى وَ إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ الَّذِي تَنَازَعْنَا فِيهِ أَنَا وَ مَعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سَفْيَانَ، أَمَّا إِنْ كَانَ هُوَ حَقُّهُ الَّذِي هُوَ أَحَقُّ مِنِّي بِهِ فَتَرَكْتُ لَهُ أَوْ كَانَ حَقِّي فَتَرَكْتُ عَنْهُ طَلِبًا لِصَلَاةِ الْمُسْلِمِينَ وَ أَنِّي قَدْ أَقْرَرْتُ عَلَى مَعَاوِيَةَ لَكُمْ عَهْدَ اللَّهِ وَ مِيثَاقَهُ أَنْ يَعْدَلَ بَيْنَكُمْ وَ يَوْفَّرَ عَلَيْكُمْ وَ لَ يَأْخُذْ فِيهِ أَحَدٌ بِأَخِيهِ وَ لَا يَرُدُّ وَ لَا شَيْءَ كَانَ لَهُ فِي هَذِهِ الْحُرُوبِ.»



و سپس نگاهی به معاویه کرد و فرمود: آیا همین نیست؟ (معاویه که غافلگیر شده بود) گفت: بلی، امام علیه السلام فرمود: «وَإِنْ أَدْرَى لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَتَاعٌ إِلَى حِينٍ، قَالَ: رَبِّ احْكُم بِالْحَقِّ، وَرَبُّنَا الرَّحْمَنُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ».

برخورد امام علیه السلام، برای معاویه گران آمد و روی به عمرو عاص کرده، گفت: مرا به کاری واداشتی که اصلاً در شأن من نبود.

خطبه امام و برخورد او و کلماتش، همه حکایت از غربت حق و ضعف و ناتوانی مسلمانان داشت؛ از این رو، امام مجبور شدند تا با اکثریت مردم همراه خود! همگام باشند، همچنان که امیر مؤمنان علیه السلام در صفین مجبور شد به حکمیت رضایت دهد؛ و اینجاست که امام حسن علیه السلام در پاسخ این است که امام حسین علیه السلام با دیدگانی اشک آلود به امام مجتبی علیه السلام عرضه داشت: «چرا خلافت را تسلیم معاویه نمودید؟»؟؟؟ امام مجتبی علیه السلام پاسخ دادند: «الَّذِي دَعَا أَبَاكَ فِيمَا تَقَدَّمَ»؛ <sup>(۱۲)</sup> «همان عاملی که پدرت را بر آن داشت تا پیشنهاد حکمیت از سوی معاویه را در صفین بپذیرد، من نیز گرفتار همان عامل گشته ام.» <sup>(۱۳)</sup>

کوتاه سخن آن که: سیاستمداران راستین و رهبران واقع بین، به ویژه رهبران الهی که «معصوم» اند، همیشه موارد برتر را مد نظر خود دارند.

امام مجتبی علیه السلام به «مسروق» می فرماید: «... نَدَبْنَا لِسِيَّاسَةِ الْأُمَّةِ»؛ <sup>(۱۴)</sup> «خداوند متعال ما را سیاستمدار امت خوانده است»؛ یعنی، سیاستمدار راستین، ما هستیم نه دیگران، که براساس خدعه و نیرنگ عمل می کنند.

در نبرد خونین صفین، آنگاه که محمد حنفیه از پس جنگاوران بنی ضبّه برنیامد و ناکام بازگشت، امام حسن علیه السلام وارد میدان شد و آنچنان دلیرانه جنگید که وقتی به قرارگاه بازگشت از نیزه اش خون می چکید، صورت محمد حنفیه از

شرمندگی سرخ گردید، امام امیرمؤمنان علیه السلام به او گفت: «لَا تَأْنَفُ فَإِنَّهُ ابْنُ النَّبِيِّ وَ أَنْتَ ابْنُ عَلِيٍّ»<sup>(۱۵)</sup> و بدینوسیله امام از او دلجویی به عمل آورد.

براین اساس است که وقتی به امام علیه السلام گفته شد چرا تن به صلح دادی؟

پاسخ دادند:

«كَرِهْتُ الدُّنْيَا، وَ رَأَيْتُ أَهْلَ الْكُوفَةِ قَوْمًا لَا يَتَّقُ بِهِمْ أَحَدٌ أَبَدًا إِلَّا غُلِبَ، لَيْسَ أَحَدٌ مِنْهُمْ يُوَافِقُ آخِرًا فِي رَأْيٍ وَلَا هَوَى، مُخْتَلِفِينَ، لَا نِيَّةَ لَهُمْ فِي خَيْرٍ وَلَا فِي شَرٍّ»<sup>(۱۶)</sup>.

«از دنیا بیزار شدم و اهل کوفه را مردمی یافتم که هیچ کس بر آنها اعتماد نکرد، جز آن که شکسته شد، آراء و خواسته های آنان متضاد و مختلف است و آنان در خیر و شر، قدرت اراده و تصمیم گیری را از دست داده اند.»

یعقوبی در رابطه با راز توجه امام به صلح می نویسد:

«فَلَمَّا رَأَى الْحَسَنُ أَنَّ لِقْوَةَ بِهِ وَ إِنَّ أَصْحَابَهُ قَدْ افْتَرَقُوا عَنْهُ فَلَمْ يَقُومُوا لَهُ، صَالِحَ مُعَاوِيَةَ»<sup>(۱۷)</sup>.

«وقتی امام حسن علیه السلام مشاهده کرد که از توان نظامی اش کاسته شده، چون سربازانش طریق بی وفایی را پیشه خود ساخته اند، ناگزیر به صلح با معاویه تن داد.»

حقیقت مسأله آن است که وقتی امام مجتبی علیه السلام احساس کرد شکست لشکر او در برابر سپاه معاویه حتمی است، با پذیرفتن صلح تحمیلی به پیروزی سیاسی خود حتمیت بخشید و در این جا باید گفت: معاویه بازی خورد، گرچه به ظاهر پیروز شد و اگر به جنگ ادامه می داد به مقصود خود می رسید و در آن صورت از پای درآوردن و کشتن شیعیان برای او دارای مشروعیت سیاسی بود و مقبولیت عامه هم عشق به معاویه و یا کینه نسبت به امام را به همراه داشت

ولی با امضای صلح نامه این برگ برنده از دست معاویه خارج شد و او پس از چندی، به عنوان کسی مطرح شد که از پیمان ها عدول نموده، پای بند به هیچ گونه پیمانی نیست.

#### متن صلحنامه

امام مجتبی علیه السلام پس از درمیان نهادن نامه های معاویه، با همراهان و نظرخواهی از مردم و پذیرفته شدن صلح تحمیلی معاویه، از طرف مردم، کاغذ سفیدی که از سوی معاویه، پایین آن مهر و امضا شده بود، مورد توجه خویش قرار داد و روی آن نوشت:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هَذَا مَا صَالَحَ عَلَيْهِ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ - مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ.

صَالِحُهُ أَنْ يُسَلَّمَ إِلَيْهِ وَلايَةَ أَمْرِ الْمُسْلِمِينَ عَلَيَّ أَنْ يَعْملَ فِيهَا بِكِتَابِ اللَّهِ، وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ وَ سِيرَةِ الْخُلَفَاءِ الصَّالِحِينَ، وَ عَلَيَّ أَنَّهُ لَيْسَ لِمُعَاوِيَةَ أَنْ يُعْهَدَ لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْ يَكُونَ الْأَمْرُ شُورَى وَالنَّاسُ آمِنُونَ حَيْثُ كَانُوا عَلَيَّ أَنْفُسِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ وَ ذَرَارِيهِمْ وَ عَلَيَّ أَنْ لا يُبَغَى لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ غَائِلَةٌ سِرًّا وَ لا عَلاَنِيَةً، وَ عَلَيَّ أَنْ لا يُخَيَّفَ أَحَدًا مِنْ أَصْحَابِهِ». (۱۸)

ولی معاویه پس از چندی، خطبه ای خواند و چنین گفت: «أَ لا إِنِّي كُنْتُ شَرَطْتُ فِي الْفِتْنَةِ شُرُوطاً أَرَدْتُ بِهَا الْأَلْفَةَ وَ وَضَعْتُ الْحَرْبَ، أَلَا وَ إِنَّهَا تَحْتَ قَدَمِي». (۱۹)

او در این خطبه به طور رسمی اعلام کرد: همه آن شروط را زیرپای خود می نهد!

این سخن، اولین هشدار از سوی معاویه به صلح جویان همراه امام مجتبی علیه السلام بود و نیز اولین دلیل بر صدق نظر امام مجتبی علیه السلام؛ زیرا او مخالف صلح

بود و پس از اظهارنظر همراهان، مجبور شد تا بدان تن دهد و نیز این سخن معاویه به آسانی ددمنشی او را آشکار ساخت و این هویدا شدن میوه آن شروط و ثمره آن امضا از سوی امام علیه السلام است.

واقعیت قضیه این است که امام علیه السلام سر دو راهی قرار گرفته بود:

۱- سپردن ولایت امر مسلمین به معاویه.

۲- جنگیدن با پسر ابوسفیان.

جنگی نابرابر که سرانجام به پیروزی معاویه و نسل کشی از سوی او در میان مؤمنان و خاندان عترت می انجامید و در آن صورت حیات اسلام تهدید به نابودی می شد؛ زیرا معاویه، طالب سلطنت و امپراتوری بود، نه اوج گسترش اسلام و تعالیم حیاتبخش آن. او با سیاست اهریمنی ویژه ای، ظاهر اسلام را باقی گذارده، روح آن را برای همیشه، محکوم به فنا و فراموشی کرد. براین اساس، امام مجتبی علیه السلام، جهت احتراز از عدم تحقق امر دوم، راه حل اول را به ناچار پذیرفت و در برابر اعتراض برخی از یاران فرمود: «إِنَّمَا فَعَلْتُ مَا فَعَلْتُ إِيقَاءً عَلَيْكُمْ»؛<sup>(۲۰)</sup> «به امضای صلح نامه تن دادم تا شما باقی بمانید.»

نیز می فرمود: «فَتَرَكْتَهُ لِصَلَاةِ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ وَحِقْنِ دِمَائِهَا»؛ «خلافت را در راستای مصلحت جامعه و حفظ امت و پیشگیری از خون ریزی (نسل کشی) ترک کردم.»

قابل ذکر است که پس از شهادت امام مجتبی علیه السلام شیعیان به امام حسین علیه السلام نامه تسلیت نوشتند و خاطر نشان کردند: «... الْمُنتَظِرُ لِأَمْرِكِ»؛<sup>(۲۱)</sup> «ما منتظر دستور تو هستیم.»

پرسش ۶: چرا امام حسین علیه السلام در زمان معاویه قیام نکرد؟

پاسخ: برای روشن شدن پاسخ پرسش فوق، باید به چند نکته توجه کرد:

اول: موقعیت دوران امام حسن مجتبی علیه السلام را نمی توان با موقعیت دوران امام حسین علیه السلام یک سان دانست. همانگونه که پیشتر اشاره شد، اگر امام مجتبی علیه السلام هم در دوران امام حسین علیه السلام و یزید، به سر می برد، بی تردید همچون او عمل می کرد؛ چنانکه امام حسین علیه السلام نیز در دوران امام مجتبی علیه السلام به بیعت تحمیلی با معاویه تن داد و حدود ده سال خلافت معاویه را تحمّل کرد.

ثانی: عمل کرد معاویه پس از انعقاد صلح تحمیلی، موجب بیداری مؤمنان شد؛ زیرا در پرتو صلح تحمیلی، چهره واقعی و پنهان بنی امیه افشا شد. گرچه خواص جامعه، از ماهیت معاویه و پیروانش آگاه بودند و به یاد داشتند که پس از روی کار آمدن عثمان، ابوسفیان، (پدر معاویه) بر بالای قبر حمزه سیدالشهد علیه السلام حاضر شد و لگد بر آن کوبید و گفت: «یا حَمَزَةَ إِنَّ الْأَمْرَ الَّذِي كُنْتَ تُقَاتِلُنَا عَلَيْهِ بِالْأُمْسِ، قَدْ مَلَكَناهُ الْيَوْمَ، وَكُنَّا أَحَقَّ بِهِ مِنْ تَيْمٍ وَ عَدِيٍّ...»؛ «ای حمزه، ما وارث حکومت همان دینی شدیم که جهت موفقیت آن با ما می جنگیدید، دیروز با جنگ قدرت آن را از دست ما خارج ساختید، لیکن امروز بار دیگر بر شما پیروز شدیم و قدرت شما را نابود کردیم...» (۲۲)

معاویه که ظاهر فریبنده ای داشت، به گونه ای عمل می کرد که باعث رسوایی خود و اطرافیان نشود و چهره خود را فاش نسازد، لیکن یزید اهل رعایت نبود و حفظ ظاهر نمی کرد و حتی دستورالعمل معاویه را نادیده می گرفت، تا آنجا که معاویه از یزید خواست چنانچه برحسین علیه السلام پیروز گشت، وی را به خاطر قرابتی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله دارد، به قتل نرساند؛ «یا یزید إِنَّكَ إِنْ تَظْفَرُ بِالْحُسَيْنِ فَلَا تَقْتُلُهُ، وَادْكُرْ فِيهِ الْقَرَابَةَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ». (۲۳) اما یزید به این توصیه پدرش عمل نکرد.

بنابراین، برای امام حسین علیه السلام راهی جز دست یازیدن به قیام خونین وجود نداشت و این تنها راهی بود که می توانست تقابل میان حق و باطل را آشکارتر و شعله‌ورتر سازد و اهل باطل و سردمداران آن را به سقوط نزدیک تر کند.

پرسش ۷: حکومت نامشروع در نگرش اسلامی کدام است؟!

پاسخ: بیان کوتاه، معروف و پر ارج امام هفتم علیه السلام حقیقت مورد نظر را به بهترین وجه بازگو می کند که فرمودند:

«إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ، حُجَّةً ظَاهِرَةً وَحُجَّةً بَاطِنَةً، فَأَمَّا الظَّاهِرَةَ فَالرُّسُلُ وَالْأَنْبِيَاءُ وَالْأُمَّةُ، وَأَمَّا الْبَاطِنَةَ فَالْعُقُولُ»<sup>(۲۴)</sup>

«البته از سوی خدا، در میان مردم، دو رهبر و حجت الهی وجود دارد؛ رهبری ظاهری و رهبری باطنی؛ رهبر ظاهری، رسولان، انبیا و امامان معصوم علیهم السلام هستند، اما رهبر باطنی، عقل آدمی است.»

از دقت در بیان فوق این حقیقت آشکار می گردد که:

الف: حکم از آن خداست ﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ﴾ و فقط کسانی که از سوی خداوند متعال به عنوان راهبر، برگزیده شده و به جامعه بشری معرفی گردیده اند، حق حکومت و زعامت و رهبری مردم را دارند.

ب: هیچ گاه دنیا از وجود این دو خالی نمی شود؛ زیرا «اگر یک لحظه زمین بدون حجت الهی باشد، اهل خود را نابود می کند»<sup>(۲۵)</sup>.

ج: رهبری الهی ظاهری در هر دوره ای در سیمای «رسول» یا «نبی» یا «امام» برای مردم محقق و مقرر است. و از زمان پیدایش آدم تا انقراض عالم، در مجموع، جوامع بشری را تحت پوشش خود دارد.

نتیجه: در دوران زمامداری معاویه، شیعه بر اساس «نظریه امامت معصوم علیه السلام»، حاکمیت وی را نامشروع می دانستند؛ زیرا او در برابر خلیفه ای که از سوی خدا و خلق برگزیده شده بود ادعای خلافت داشت.

البته معاویه از آنجا که فضایی آکنده از رعب و وحشت ایجاد کرده و در چنان فضایی بر مردم حکومت می کرد و مردم به ناچار او را تحمل می کردند، ولی انقراض حکومتش را انتظار می کشیدند؛ که ناگهان با مسأله ای جدید به نام ولایتعهدی یزید روبه رو شدند و از آن زمان زمزمه مخالفت ها در هر نقطه از جهان اسلام کم و بیش بال گرفت.

#### پیشنهاد مغیره

مغیره بن شعبه استاندار (والی) کوفه بود، معاویه تصمیم گرفت او را از این سمت عزل کرده، به جای او سعید بن عاص را به استانداری آنجا نصب کند اما مغیره که عاشق مقام و منصب بود، به فکر افتاد تا با مطرح ساختن مسأله ولایت عهدی یزید به معاویه تقرب جوید. او به همین منظور به شام نزد یزید رفت و به او گفت: «یاران پیامبر از دنیا رفته اند و سرکردگان قریش نیز از این جهان رخت بر بسته و تنها فرزندان شان برجای مانده اند و اکنون تو یکی از برترین، باتدبیرترین و داناترین آن ها به سنت و سیاستی و من نمی دانم سبب چیست که امیرمؤمنان برای خلافت تو از مردم بیعت نمی گیرد؟»

یزید گفت: «آیا چنین کاری به انجام می رسد؟».

مغیره پاسخ داد: آری.

یزید با شنیدن این سخن، خود را به معاویه رساند و گفتار مغیره را برای او

بازگو کرد، معاویه مغیره را احضار کرد و به او گفت: «یزید چه می گوید؟»

مغیره گفت: «ای امیرمؤمنان، تو خونریزی‌ها و اختلافات پس از عثمان را دیده‌ای، یزید برای تو جانشین خوبی است، از مردم برای جانشینی و خلافت او بیعت بگیر تا اگر برای تو پیشامدی رخ داد، او خلیفه و مرجع مردم باشد و خون مردم ریخته نشود و فتنه‌ای ایجاد نگردد!»

مغیره در ادامه سخنش گفت: «بیعت اهل کوفه به عهده من و از مردم بصره نیز «زیاد» برای تو بیعت خواهد گرفت و از این دو استان هم که بگذری دیگر کسی نیست با تو مخالفت کند و مخالفت آنان اثری هم نخواهد داشت.»

معاویه با خوشحالی گفت: «حال که چنین است پس تو برسر منصب خود بازگرد و با اطرافیان مورد اعتماد خویش این موضوع را بازگو کن تا در آینده روی آن اقدام کنیم.»

مغیره چون نزد یاران خود بازگشت، آنها از وی پرسیدند که چه کردی؟ پاسخ داد: «وَضَعْتُ رَجُلَ مَعَاوِيَةَ فِي غَرْزِ بَعِيدِ الْغَايَةِ عَلَى أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ وَفَتَقْتُ عَلَيْهِمْ فَتَقًا لَا يُرْتَقُ أَبَدًا»؛ «یعنی پای معاویه را در رکابی گذاردم که فاصله دوطرف آن در میان امت محمد بسیار دور است و شکافی در میان آن‌ها انداختم که هیچ‌گاه پُر نشود.»<sup>(۲۶)</sup>

*پرسش ۸: آیا مردم با یزید بیعت کردند؟*

پاسخ: مورخ نامور - ابن اثیر - می نویسد: «معاویه نخستین کس در اسلام بود که برای فرزندش یزید از مردم بیعت گرفت.»<sup>(۲۷)</sup>

معاویه سعی داشت تا در باب رهبری اسلامی طرحی نو دراندازد و حکومت اسلامی را به صورت امپراتوری و شاهنشاهی در خاندان خود پایدار سازد، لیکن در دستیابی به این مقصود، چند مانع اساسی او را تهدید می‌کرد که آنها عبارتند از:



الف: وجود امام حسن علیه السلام

امام حسن علیه السلام در عهدنامه ای که به ناچار بدان تن داده و آن را امضا کرده بود،<sup>(۲۸)</sup> از معاویه پیمان گرفته بود تا کسی را به عنوان جانشین خود تعیین نکند<sup>(۲۹)</sup> و نیز امام علیه السلام وی را «امیر مؤمنان» خطاب ننماید.<sup>(۳۰)</sup>

ب: عدم شایستگی یزید برای خلافت

معاویه برای حل این دو مسأله، طرحی ریخت و در نخستین گام پس از گذشت ده سال از صلح با امام مجتبی علیه السلام<sup>(۳۱)</sup> و امضای معاهده، در صدد مسموم کردن و از پای درآوردن امام برآمد،<sup>(۳۲)</sup> و هنگامی که امام حسن علیه السلام مسموم و شهید گردید، معاویه سر بر سجده گذاشت<sup>(۳۳)</sup> و سپس به نقض تمام بندهای صلحنامه پرداخت و پس از رفع مانع نخست، به دفع مانع دوم از اذهان همّت گماشت، و در این راه با «زر و زور و تزویر» (شتابزده) وارد عمل شد.<sup>(۳۴)</sup>

یزید برخلاف پدرش - معاویه - چهره کریه خود را در هاله ای از تظاهر و ریاکاری پنهان نمی کرد. سیره و روش عملی یزید؛ همان سیره فرعون بود.<sup>(۳۵)</sup> و نیز به عنوان «السُّكْرَانُ الْخَمِيرُ» (دائم الخمر) در جامعه شهرت داشت او - یزید - نه سابقه ای درخشان داشت و نه از شهرتی در نیکنامی برخوردار بود. در گزارشی آمده است:

«یزید کسی است که به محارم تجاوز جنسی می کرد، شراب می نوشید و اهل نماز نبود».<sup>(۳۶)</sup>

عبدالله بن حنظله غسیل الملائکه نیز از مشاهدات خود در زندگی یزید، چنین می گوید: «... و از پیش کسی (یزید) برمی گردیم که پایبند به دین نیست؛

باده گسار است، ابزار عیش و طرب در پیش وی نواخته می شود، سگباز است، او و کارگزاران و عمّالش دزدانی بیش نیستند».<sup>(۳۷)</sup>

ژوزف ماک کاپ، در کتاب «عظمت مسلمین در اسپانیا» می نویسد: «یزید از تخریب گران اسلام و از کفّار به شمار می آید. مادر او زنی بود از خاندان مسیحی، و ابداً با اسلام موافقتی نداشت و به اسلام تحقیر رومی داشت و شراب می نوشید. و یزید بی اندازه با تقدس و پرهیزگاری دشمنی می ورزید و مایل بود که اسلام را از بین ببرد».<sup>(۳۸)</sup>

#### ترفند معاویه جهت اخذ بیعت برای یزید

اشاره کردیم که: مغیره بن شعبه با وسوسه های خود در دل یزید و سپس معاویه، تمایل اخذ بیعت برای یزید را زنده کرد، چنانکه مورخان، سال پنجم هجری را سال اخذ بیعت برای یزید توسط معاویه و عمّال او می دانند.<sup>(۳۹)</sup>

مورّخ نامی - یعقوبی - در تاریخ خود می نویسد: «معاویه نامه ای به والی مدینه سعید بن عاص - نوشت تا از همه مهاجر و انصار برای یزید بیعت بگیرد و تذکر داد تا به افراد سرشناسی، همچون: «حسین بن علی علیه السلام»، «عبدالله بن زبیر»، «عبدالله بن عمر» و «عبدالرحمان بن ابی بکر» فشار نیاورد و با آنان مدارا نماید. وقتی که درخواست معاویه از سوی والی به مردم مدینه ابلاغ شد، مردم گفتند: هرچه بزرگان قوم نظر داده اند عملی خواهد شد و سرانجام به دنبال امتناع شخصیت های بزرگ مدینه از بیعت با یزید، مردم نیز به طور یکپارچه از بیعت سرباز زدند. والی مدینه، جریان و اوضاع مدینه را به معاویه گزارش داد. معاویه به والی مدینه نوشت: «متعرض کسی نشود، تا او در این باره فکری بکند».

معاویه در همان سال عازم سفر حج گردید و جمعیت زیادی از مردم شام را با خود حرکت داد. معاویه ابتدا وارد مدینه شد و یکبار عموم مردم مدینه را مورد نکوهش قرار داد. آن سال شخصیت های بزرگ مدینه جهت عمره مفرده راهی مکه شده بودند.

معاویه تا موسم حج در مدینه ماند و سپس عازم مکه شد و در آنجا به دیدار رجال اهل مکه و مدینه شتافت و در اکرام و تعظیم آنان کوشید. پس از مراسم حج، آنان را به جلسه ای فراخواند. آنان به سیدالشهد ع گفتند: که شما با معاویه سخن بگویید، امام ع پذیرفت ولی عبدالله بن زبیر پذیرفت تا با معاویه سخن بگوید. معاویه پس از احترام لازم (در آن جلسه) گفت: «دیدید که چقدر با شما مهربان هستم، یزید پسرعم و برادر شماست، من فقط می خواهم که اسم «ولایت» روی او باشد ولی کارها در دست شماست». سکوتی کوبنده مجلس را فراگرفت. سپس عبدالله بن زبیر گفت: «ای معاویه، یکی از سه کار را می توانی انجام دهی: یا همچون پیامبر ص کسی را به جانشینی تعیین نکن؛ یا بسان ابوبکر شخص معینی، غیر از خانواده خود انتخاب کن و یا همچون عمر، کار را به شورا واگذار». معاویه پرسید: آیا غیر از این سه راه، راهی دیگر هست؟ عبدالله گفت: نه! معاویه روی به دیگران کرد و گفت: نظر شما چیست؟ گفتند: سخنان عبدالله بن زبیر مورد قبول است. معاویه گفت: بسیار خوب! در جلسه فردا، من هم نظر خود را اعلان خواهم کرد؛ و افزود: البته در میان کلام من کسی را حق اعتراض نیست، اگر راست گفتم به خودم بازمی گردد و اگر دروغ گفتم، ددرسش به خودم مربوط می شود و هرکس مخالفت کند کشته خواهد شد.

به دنبال این تصمیم، معاویه جلسه ای عمومی تشکیل داد و در حضور همگان، از مردم مدینه، شام و مکه، این چندتن را نیز احضار کرد و آنان را در کنار خود جای داد. و بالای سر هر کدام، دو مأمور مسلح گماشت؛ و آنگاه خود برخاست و خطبه ای خواند و در ضمن آن گفت: «من نظر کردم به جامعه و دیدم در میان شما شایعات بی اساس وجود دارد و شایع است که حسین بن علی، عبدالله بن زبیر، عبدالله بن عمر و عبدالرحمان بن ابی بکر با یزید بیعت نکردند و ایشان آقای مسلمین اند و هم اکنون در جلسه حاضرند و هیچ کاری بدون مشورت با اینان استوار نیست و من خودم اینان را بدین کار فراخواندم و اینان را مطیع و فرمانبردار یافتم، و همه با یزید بیعت کردند.» در این هنگام بود که اهل شام یکباره فریاد برآوردند، چه کسی با شما مخالف است. این چند تن مهم نیستند. دستور بده تا آنان را در همین جا نابود کنیم! معاویه گفت: شگفتا! چقدر مردم با قریش بدند و در پیش آنها چیزی از ریختن خون آنان شیرین تر نیست و آنگاه گفت: ساکت شوید و دیگر این حرف را تکرار نکنید! آنان نیز براساس پیش بینی قبلی ساکت شدند و از جای برخاستند و بی تابانه به بیعت پرداختند و معاویه هم از منبر به پایین آمد و کارگزارانش به سرعت از مردم بیعت گرفتند. سپس او سوار بر مرکب شد و سراسیمه از مکه بیرون رفت. بعضی از مردم به سوی آن رجال آمده، اعتراض کردند که چرا بیعت کردید؟ و افزودند: شما می گفتید بیعت نخواهیم کرد! آن ها پاسخ دادند: معاویه دروغ گفت و شما را فریفت. مردم گفتند: پس چرا در همان جلسه اعتراض نکردید؟ گفتند: در این صورت خون ما را می ریخت و اثر و فایده ای بر آن بار نمی شد؛ و معاویه با تزویر خود مسأله را لوث می کرد.»<sup>(۴۰)</sup>

توصیه های معاویه به یزید

پس از گذشت ۷۲ روز از واقعه حرّه، یزیدبن معاویه در سن ۳۸ سالگی در ۱۵ ربیع الأول سال ۶۴ هجری در «حوران» مرد، لاشه او را به دمشق آورند و برادرش خالد و به نقلی پسرش معاویه دوّم بر او نماز خواند و در مقبره «باب الصغیر» مدفون ساخت. (۴۱)

معاویه پیش از مرگش، به پسرش یزید گفت: من از همگان برایت بیعت گرفتم و خلافت را برای تو مهیا ساختم: «و لم يتخلف عن بيعتك إلا أربعة، الحسين، و عبدالله بن عمر، و ابن زبیر، و عبدالرحمان بن ابي بكر»؛ «جز چهار تن؛ حسین، عبدالله بن عمر، ابن زبیر و عبد الرحمان بن ابي بكر از بیعت سرباز نزدند. پس نسبت به حسین نیکی کن به جهت نزدیکی اش به پیامبر؛ که گوشتش از گوشت پیامبر و خورش از خون اوست.» و عبدالله عمر نیز اهل عبادت است و به خلافت توجهی ندارد، عبدالرحمان بن ابي بكر اهل خانواده و همسر است کاری به کار تو نخواهد داشت و عبدالله زبیر همواره در کمین است.

#### عبدالله بن زبیر:

عبدالله بن زبیر، فرزند عمه زاده امیرمؤمنان بود، در کینه تیزی به آل علی به گونه ای بود که چهل روز خطبه خواند، و صلوات برپیامبر ﷺ را در آن ترک کرد. وقتی از او راز ترک صلوات را پرسیدند، پاسخ داد: تا ناگزیر نشوم، بر آل او درود نفرستم. (۴۲) مادر او اسماء دختر ابوبکر و پدرش زبیربن عوام است. او یکی از شجاعان بود. در جنگ جمل، در برابر مالک اشتر به میدان تاخت ولی وقتی که مالک، وی را به خاک انداخت و به روی سینه اش نشست، با هجوم لشکر عایشه، آزاد گردید و جان سالم به در بُرد (۴۳) او پس از آن که بر بخشی از جهان اسلام مسلط شد، مختار را از پای درآود و قیامش را سرکوب کرد او در مجموع، هشت سال و چهار ماه حکومت کرد ولی توسط «حجاج» به امر

«عبدالملک مروان» در کنار کعبه از پای درآمد، بدنش را بر دار آویختند و تا یک سال همچنان آویزان بود. گفتند تا مادر او - دختر ابوبکر - شفاعتش نکند، بدن او را از دار رها نسازند. روزی مادرش از آنجا می گذشت که بانگ برآورد: «آیا وقت آن نشده که این راکب از مرکوب خود پایین بیاید؟ او را در قبرستان یهودیان دفن کردند. او از جمله مهاجرین گروه اول بود که پس از سه ماه بازگشته بود و دوباره در سال پنجم هجرت با جعفر طیار به حبشه هجرت کرد.

(۴۴)

دوباره او نوشته اند: روزی پیامبر ﷺ را حجامت می کرد و خون های پیامبر ﷺ را که از بدنش خارج کرده بود، تناول کرد. پیامبر ﷺ فرمودند: خون را چه کردی؟ پاسخ داد: در مخفی ترین مکان ها جای دادم. پیامبر ﷺ فرمودند: «وَيْلٌ لِلنَّاسِ مِنْكَ وَوَيْلٌ لَكَ مِنَ النَّاسِ».<sup>(۴۵)</sup>

گروهی از مورخان نوشته اند: عثمان در یوم الدار (روزگار محاصره) عبدالله زبیر را به عنوان خلیفه خود انتخاب کرده بود<sup>(۴۶)</sup> ابن زبیر پس از هشت سال خلافت، توسط حجاج در مکه به دار آویخته شد و سر او برای عبدالملک مروان به شام ارسال گشت مادر او اسماء دختر ابوبکر است که پس از هفت روز از به خاک سپاری عبدالله درگذشت و در همین سال (پس از سه ماه) عبدالله عمر نیز درگذشت.

عبدالله بن عمر:

وی از بیعت با امیر مؤمنان سرباز زد. در برخی از کتب تاریخی آمده است: عبدالله عمر، پس از به دار آویخته شدن عبدالله بن زبیر، بر حجاج وارد شد و اظهار داشت: «دست خود را دراز کن تا برای عبدالملک از طریق شما بیعت کنم؛ زیرا پیامبر ﷺ فرمود: «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»<sup>(۴۷)</sup> در این هنگام حجاج پای خود را دراز کرد. عبدالله گفت: آیا مرا

مسخره کرده ای؟ حجاج پاسخ داد: ای احمق ترین فرد قبیله بنی عدی! «ما بایعت مع علی و تقول الیوم: من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة ا و ما کان علی امام زمانک؟» «تو با علی بیعت نکردی و امروز حدیث: «من مات...» می خوانی؟! مگر علی امام زمان تو نبود؟» و افزود: «تو به خاطر کلام پیامبر به این جا نیامده ای؛ بلکه این بر دار رفتن عبدالله زبیر است که تو را به اینجا آورده است»<sup>(۴۸)</sup> عبدالله بن عمر، به ظاهر مردی زهدییشه بود، او در دوران عمرش به خاطر شرب خمر، شلاق خورد و عمر که خلیفه وقت بود، پسر خود را تازیانه زد. عبدالله پس از شهادت امام حسین علیه السلام با هیأتی از مردم مدینه، به شام رفت ولی یزید با ترفندی وی را رام ساخت و او از آن پس سکوت را برگزید.<sup>(۴۹)</sup>

عبدالله در سال ۷۳ هجری پس از سه ماه از قتل عبدالله بن زبیر در سن ۷۳ سالگی مرد.

#### عبدالرحمان بن ابی بکر:

عبدالرحمان، یکی از سرشناسان آن روز و از مخالفان بیعت یزید بود. عماد حنبلی می نویسد: عبدالرحمان بن ابی بکر از زهاد و از شجاعان مسلمان است. وی پس از صلحنامه حدیبیه در سال هفتم هجری مسلمان شد. عبدالرحمان در روزگار معاویه، از بیعت با یزید سر باز زد و هزار درهم وجه هدایی معاویه را رد کرد و گفت: «لا أبيع دینی بدُنیا»؛<sup>(۵۰)</sup> «دین خود را به خاطر دنیا نمی فروشم.» عبدالرحمان پسر ابوبکر همگام با خواهر خود عایشه از مخالفان بیعت با یزید بود که هر دو، بیش از سال ۶۱هـ به گونه مشکوکی (توسط عمال معاویه) از پای درآمدند.<sup>(۵۱)</sup>

دینوری می نویسد: عبدالرحمان بن ابی بکر در جنگ بدر علیه مسلمانان شرکت جست ولی پس از آن مسلمان گشت. وی همچنین می نویسد: عبدالرحمان بن ابی بکر در جنگ جمل نیز علیه امیر مؤمنان شرکت جست. «... فشهد يوم بدر مع المشركين ثم أسلم... و كان شهد الجمل معها (عائشة)». در همین جنگ پسر دیگر ابوبکر؛ یعنی محمد بن ابی بکر در کنار امیر مؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ علیه عایشه و یارانش می جنگید. دینوری یادآور می شود عبدالرحمان بن ابی بکر در سال ۵۳هـ. ق. به طور ناگهانی درگذشت. <sup>(۵۲)</sup>



## پی نوشت ها:

۱. انساب الأشراف، ج ۲، ص ۴۳
۲. همان، ص ۴۳
۳. ج ۲، ص ۱۳
۴. نک: مناقب، ج ۴، صص ۳۳-۳۴ و فصول المهمه، ص ۱۶۴  
در «المستطرف» ص ۱۳۰ چاپ بیروت آمده است: معاویه در بالای منبر مدینه اظهار داشت: پسر علی، کیست؟- امام مجتبی علیه السلام از جای برخاست، پس از حمد و ثنای الهی گفت: پروردگار کسی را مبعوث به رسالت نکرد جز آن که برای او دشمنانی از ستمگران و مجرمان قرار داد، و سپس فرمود: من، پسر علی هستم و تو پسر صخر. من پسر فاطمه هستم و تو پسر هند. مادر بزرگ من خدیجه است و مادر بزرگ تو قیله، (یکی از زنان بدنام عرب جاهلی) خدا لعنت کند هر یک از ما را که حسب و نسب او پست تر و یادش کمتر و کفرش بیشتر و نفاقش شدیدتر است.
۵. نک: مناقب، ج ۴، صص ۳۳-۳۴ و فصول المهمه، ص ۱۶۴
۶. احقاق الحق، ج ۱۹، ص ۳۵۰
۷. کشف الغمه، ص ۵۴۰
۸. کشف الغمه، ص ۵۴۰
۹. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۰۴
۱۰. مناقب، ص ۴۹۰ و فصول المهمه، ص ۱۶۲
۱۱. تاریخ گزیده، ص ۲۰۰
۱۲. سفینه البحار، ماده «حسن»، ص ۲۵۸
۱۳. اگر طرح این پرسش از سوی امام حسین علیه السلام صحت داشته باشد، برای این بوده که امام مجتبی علیه السلام با پاسخ قانع کننده خود، فلسفه صلح خود را برای مردی که از آن آگاهی نداشتند تبیین نماید.
۱۴. مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۵۲۷؛ الکامل، ج ۳، ص ۴۰۷
۱۵. بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۳۴۵
۱۶. انساب الأشراف، صص ۴۲ و ۴۴
۱۷. یعقوبی، ج ۲، ص ۲۰۴
۱۸. انساب الأشراف، ج ۲، ص ۴۴

۱۹. همان، ص ۴۷
۲۰. انساب الاشراف، ج ۲، ص ۴۸
۲۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۷
۲۲. نک: انوارالنعمانیه، ج ۳، ص ۲۳۸
۲۳. نک: علامه جزائری، انوارالنعمانیه، ج ۳، ص ۲۳۸
۲۴. تحف العقول، مبحث امام هفتم، ص ۲۸۵، چاپ بیروت.
۲۵. اصول کافی، ج ۱، باب احتیاج به امام، «لَوْ خَلَّتِ الْأَرْضُ طَرْفَةَ عَيْنٍ مِنْ حِجَّةٍ لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا».
۲۶. الکامل، ج ۳۰، ص ۵۰۳
۲۷. همان، ج ۴، ص ۱۳
۲۸. الغدير، ج ۱۱، صص ۸-۶
۲۹. نک: به مبحث صلح تحمیلی، در همین کتاب.
۳۰. همان.
۳۱. سفینه البحار، ماده «حسن» و «ارشاد»، ص ۱۷۴
۳۲. الکامل، ج ۳، ص ۱۹۸: تاریخ یعقوبی، ج ۲۴، صص ۱۹۶-۲۰۳
۳۳. مروج الذهب، ج ۳، ص ۷: الغدير، ج ۱۱، ص ۹
۳۴. جرجی زیدان در کتاب معروف خود- تمدن اسلام، فصل سیاستمداران بزرگ، معاویه را در شمار تزویرگران مهم تاریخ می شمارد.
۱۳۵. «بل كان فرعون أعدل منه في رعيته وأنصف منه»، (مروج الذهب، چاپ بیروت، ج ۳، ص ۶۸).
- نیز در ص ۷۲ می نویسد: «وليزيد و غيره اخبار عجيبة و مثالب كثيرة من شرب الخمر، و قتل ابن بنت رسول الله ولعن الوصي و هدم البيت وإحراقه، و سفك الدماء، و الفسق و الفجور، و غير ذلك مما قد ورد فيه الوعيد باليأس من غفرانه...».
۳۶. «ينكح الأمهات و البنات و الأخوات و يشرب الخمر و يدع الصلاة»؛ (بررسی تاریخ عاشورا، چاپ دوم، ۱۳۴۷، دکتر محمد ابراهیم آیتی، مقدمه ص ۲۲، ايضاً العدالة الاجتماعية في الاسلام- سيدقطب، چاپ دوّم، مصر، ص ۱۸۱
۳۷. الکامل، ج ۴، ص ۱۰۳. مروج الذهب، ج ۳، ص ۷۷-۸۱؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۵؛ الصواعق المحرقة، ص ۱۳۲قال: و أخرج الواقدي من طرق انّ عبدالله بن حنظلة بن الغسيل

قال: والله ما خرجنا على يزيد حتى خفنا أن نرمى بالحجارة من السماء، إنه رجل ينكح الأمهات والأولاد والبنات والأخوات، ويشرب الخمر، ويدع الصلاة، قال: وقال الذهبي: ولما فعل يزيد بأهل المدينة ما فعل مع شربه الخمر، وإتيانه المنكرات، اشتدّ عليه الناس، وخرج عليه غير واحد ولم يبارك الله في عمره (أقول) وذكره ابن سعد أيضاً في طبقاته (ج ٥، ص ٤٧) فروى عن غير واحد أنهم قالوا:

لما وثب أهل المدينة ليالي الحرّة فأخرجوا بنى أمية عن المدينة، وأظهروا عيب يزيد بن معاوية وخلافته، أجمعوا على عبدالله بن حنظلة، فأسندوا أمرهم اليه فبايعهم على الموت وقال: يا قوم اتقوا الله وحده لا شريك له فوالله ما خرجنا على يزيد حتى خفنا أن نرمى بالحجارة من السماء. إنه رجل ينكح الأمهات والبنات والأخوات، ويشرب الخمر ويدع الصلاة، والله لو لم يكن معي أحد من الناس لأبليت الله فيه بلاءً حسناً، فتواتب الناس يومئذ يبايعون من كل النواحي (الحديث). وقد منا من عند رجل ليس له دين، يشرب الخمر، ويعزف عنده الثيان، ويلعب بالكلاب، وهم اللصوص».

٣٨. ماك كاپ، عظمت مسلمين در اسپانيا، سال ١٣٢٦ شمسی، ص ٤١

٣٩. منتخب التواريخ، ص ٣٩٢

٤٠. الكامل، ج ٣، صص ٥٠٣ و ٥١١

٤١. سفينة البحار، ج ١، ص ٥٨٢، مادّه «زيد».

٤٢. تنمة المنتهى، محدث قمی، ص ٥١

٤٣. انصاری، نهج البلاغه، ص ٩١٣

٤٤. حيوۃ القلوب، ج ١، ص ٤٥٤

٤٥. سفينة البحار، ماده «عبد»، ج ٢، ص ١٣٢

٤٦. نک: منتخب التواريخ صص ٤٨٩ - ٤٨١

٤٧. وسائل الشيعه، ج ١٦، ص ٢٤٦

٤٨. سفينة البحار، ج ٢، ماده «عبد»، ص ١٣٦

٤٩. برای آگاهی بیشتر به بخش اعتراض مردم مدینه علیه يزيد، در همین کتاب مراجعه شود.

٥٠. نک: حنبلی، شذرات الذهب، ج ١، ص ٥٩

٥١. نک: ایده ها و عقیده ها، سید محمد شفیعی، قسمت زندگی عایشه.

٥٢. المعارف، ص ١٠٢

پرسش ۹: چرا یزید در برابر امام حسین علیه السلام شدت عمل نشان داد؟

پاسخ: در سال ۶۰ هـ. برای فرماندار مدینه، نامه ای از شام رسید که در آن، این جملات به چشم می خورد: «از حسین، عبدالله بن عمر و عبدالله زبیر، به هرگونه که وضعیت ایجاب می کند، برایم بیعت بگیر». <sup>(۱)</sup>

همچنین نامه ای دیگر، در پاسخ نامه خود- که در آن وضعیت مدینه را گزارش کرده بود- از سوی یزید دریافت کرد که در آن آمده بود: «وقتی که نامه به دست تو رسید، هرچه زودتر پاسخ آن را بنویس و اطلاعاتی از همه کسانی که در اطاعت ما هستند و یا از اطاعت با ما سر باز می زنند، همراه با سر حسین برایم بفرست!» <sup>(۲)</sup>

در دو نامه فوق، قبل از هر چیز سخن از «حسین علیه السلام»، بیعت از او و یا فرستادن سر او به شام است! چرا این گونه شدت عمل؟!

یزید چرا نسبت به امام حسین علیه السلام این همه حساسیت نشان می داد؟ راز مسأله را باید در چند چیز جویا شد:

الف: توجه قلبی مردم به امام علیه السلام چون آنان می دیدند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و صلحای سلف به امام حسین علیه السلام عشق و محبت بسیار داشته و دارند و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «حسین منی و انا من حسین» و «أحب الله من أحب حسيناً». <sup>(۳)</sup> و «حسین منی و انا منه أحب الله من أحب حسيناً، الحسن والحسين سبطان من الأباط». <sup>(۴)</sup> و... و این ها از مهم ترین موانع پیشرفت خلافت یزید بود. از این رو، او به گونه ای کاملاً شتابزده در صدد رفع این مانع برآمد.

ب: وصیت امام مجتبی علیه السلام و تعیین برادرش امام حسین علیه السلام به امامت، پس از خود. <sup>(۵)</sup>

ج: ارتباط سیاسی، اجتماعی و عقیدتی مردم با امام علیه السلام.

برخی از مورخان نوشته اند: «پس از شهادت امام مجتبی علیه السلام نامه ای از سوی شیعیان به حسین بن علی علیه السلام رسید که اگر صلاح می دانید معاویه را از خلافت خلع کنیم و با شما بیعت نماییم. امام علیه السلام در پاسخ آنان نوشتند: بین من و معاویه قراردادی است که تا مدت آن نگذرد صحیح نیست برخلاف آن رفتار نمایم و آنگاه که او از دنیا رفت، در این مورد نظر خواهم داد.»<sup>(۶)</sup>

بعد از مرگ معاویه نامه ها و طومارهای فراوانی به امام حسین علیه السلام رسید؛ مبنی بر این که «منتظر دستور شما هستیم».<sup>(۷)</sup>

کاروانی به تعداد صد و پنجاه نفر از سران و سرشناسان کوفه - که هر کدام حامل نامه هایی از مردم کوفه به عنوان دعوت از امام علیه السلام به کوفه بودند - با امام علیه السلام در مکه دیدار کردند و ایشان را به کوفه دعوت نمودند و نیز به امام نوشتند که «یکصد هزار شمشیر در یاری تو آماده است و چهل هزار تن با مسلم بن عقیل بیعت کرده اند».<sup>(۸)</sup>

پاسخ نامه کوفیان از سوی امام علیه السلام هنگامی داده شد که دوازده هزار نامه نزد امام علیه السلام جمع شده بود.<sup>(۹)</sup>

د: اهتمام امام علیه السلام نسبت به امور جاری جامعه: توجه مردم به امام، یک جانبه نبود. بلکه امام نیز به نوبه خود مردم توجه داشتند و بدان اهمیت می دادند؛ از جمله در خطبه ای در حضور مردم فرمودند: «ای مردم، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی ببیند سلطان ستمگری را که حلال خدا را حرام می داند و به تغییر احکام الهی می پردازد، پیمان الهی را نادیده می گیرد، با سنت پیامبر صلی الله علیه و آله مخالفت می ورزد، در میان بندگان خدا بد رفتاری می کند و از راه گفتار و کردار بر او نشورد، بر خداوند است که وی را در جایگاه او [جهنم] وارد سازد و افزودند: «آگاه باشید، که این گروه (دستگاه حاکم) به فرمانبرداری از شیطان

روی آوردند و از اطاعت از حق گریزان شدند و تباهی و فساد را در جامعه آشکار ساختند، حلال الهی را حرام و حرام خدا را حلال دانستند، من از دیگران سزاوارترم که این وضع را دگرگون سازم».<sup>(۱۰)</sup>

امام نه تنها خود را سزاوارترین شخص، در باب اعتراض و قیام علیه دستگاه حاکمه می دانستند؛ بلکه خود را اسوه و الگوی دیگران نیز می شمردند و از مردم می خواستند تا همچون او عمل کنند: «وَلَكُمْ فِي أُسْوَةٍ»<sup>(۱۱)</sup> من الگوی شما هستم.

ه: آرمان بلند و لیاقت ذاتی: کم نبودند کسانی که مخالف دستگاه حکومت سفیانی به شمار می رفتند، لیکن آنان قابل مقایسه با امام علیه السلام نبودند؛ زیرا تنها امام بود که اجرای عدالت اسلامی و پیروی از فرامین الهی را سرلوحه کار خود داشت، ولی دیگران فقط به زعامت و ریاست خود می اندیشیدند، وانگهی مردم شخصیت های معروف بازار سیاست آن روز از جمله، «عبدالله بن عمر، عبدالله بن زبیر و عبدالرحمان بن ابی بکر» را در صراط حق نمی یافتند؛ زیرا وقتی که بنا شد جمعی از سوی علی علیه السلام و جمعی از طرف معاویه در «دومة الجندل» درباره «امامت و خلافت» به حکمیت بنشینند و ببندیشند، اینان به همراهی عمروعاص از سوی معاویه در آنجا حاضر شده بودند<sup>(۱۲)</sup> این عوامل چهارگانه، یزید را بر آن داشت تا هرچه بیشتر نسبت به امام علیه السلام حساس باشد.

پرسش ۱۰: آیا امام حسین علیه السلام می دانست کشته می شود؟

پاسخ: در پاسخ این پرسش مطالب بسیاری گفته اند؛ از جمله:

۱- بعضی می گویند که امام علیه السلام نمی دانست که کشته می شود. او طبق اقتضای ظاهر جهت تشکیل حکومت قیام کرد، و نتیجه این قیام به قتل او منجر

شد. اینان می گویند: اگر امام عَلَيْهِ السَّلَامُ می دانست که کشته می شود و قیام کرد، عمل او نوعی انتحار و خودکشی است که عملی است ناستوده.

۲- گروهی می گویند امام عَلَيْهِ السَّلَامُ از آغاز می دانست که حرکتش به شهادت او منتهی می شود، لیکن چون پای مرگ و حیات اسلام در میان بود، بر او لازم بود خود را برای اسلام فدا کند و این عمل چون مورد خواست خداست، انتحار و خودکشی محسوب نمی شود؛ زیرا براساس هواهای نفسانی نبود، از این رو وقتی در مدینه به امام عَلَيْهِ السَّلَامُ گفتند: خوب است که با یزید بیعت کنی، فرمود: «... وَ عَلَيَّ الْأَسْلَامُ السَّلَامُ إِذْ قَدْ بُلِّيتِ الْأُمَّةُ بِرَاعٍ مِثْلِ يَزِيدٍ»؛ «آنگاه که یزید در رأس خلافت اسلامی قرار گیرد، باید با اسلام وداع کرد.»

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ از راه های مختلف می دانست حرکت او در کربلا، منجر به شهادت ایشان خواهد شد و این عمل، یک عمل انتخابی بود و می توانست، شانه خالی کند ولی وقتی مصلحت اسلام را در آن دید که باید قیام کند، قیام کرد. قیامش انتخابی و اختیاری و مصلحتمند بود نه قیام اجباری و براساس خواهش های نفسانی. او با آزادی واقعی و اختیار راستین خود، قیام را انتخاب کرد و چنین مرگی از گرانسنگ ترین مرگ هاست.

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بارها شهادت امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ در کربلا را به خود آن حضرت، به پدر و مادرش و نیز به دیگران گوشزد کرده بود. <sup>(۱۳)</sup> حتی آن حضرت فرمود: اصحاب حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ بر همه شهیدان برتری دارند.

علامه حلی در شرح تجرید الاعتقاد می نویسد: «... وَأُخْبِرَ بِالْغُيُوبِ فِي مَوَاضِعَ كَثِيرَةٍ، كَمَا أُخْبِرَ بِقَتْلِ الْحُسَيْنِ وَ مَوْضِعِ الْفَتَكِ بِهِ، فَقُتِلَ فِي ذَلِكَ الْمَوْضِعِ...» <sup>(۱۴)</sup>.

رسول خدا ﷺ در موارد متعدد از آینده سخن گفت؛ از جمله از شهادت امام حسین علیه السلام و از جایگاه او خبر داده بود و این مسأله، طبق آنچه حضرت خبر داده بود، رخ داد.

امیر مؤمنان علیه السلام نیز در این باره، آنچه از رسول خدا ﷺ شنیده بود برای دیگران بازگو می کرد <sup>(۱۵)</sup> و در بیانی دیگر از امیر مؤمنان علیه السلام آمده است: «خَيْرُ الْخَلْقِ بَعْدَ ابْنِي الْحَسَنِ، ابْنِي الْحَسِينِ الْمَظْلُومِ بَعْدَ أُخِيهِ، الْمَقْتُولِ فِي أَرْضِ كَرْبِ وَبَلَاءٍ، أَلَا وَإِنَّهُ وَأَصْحَابَهُ مِنْ سَادَةِ الشَّهَدَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»؛ «برترین انسان ها پس از پسرم حسن علیه السلام، پسرم حسین علیه السلام است. بدانید او و یارانش سرور شهیدان در قیامتند». <sup>(۱۶)</sup>

همچنین در معالی السبطين آمده است: «وَأَخَيْرُ الْخَلْقِ وَسَيِّدُهُمْ بَعْدَ الْحَسَنِ أَخُوهُ ابْنِي الْحُسَيْنِ». حال آیا می توان پذیرفت که امام حسین علیه السلام به حرکت ناخواسته، نادانسته و نامعلوم، تن در داده است؟!

امام محمد باقر علیه السلام می فرماید: امام حسین علیه السلام از مکه نامه ای به برادرش - محمد حنفیه - نوشتند و خاطر نشان ساختند که: «فَإِنَّ مِنْ لِحَقِّ بِي اسْتَشْهَدُ وَ مِنْ لَمْ يَلْحَقْ بِي لَمْ يَدْرِكِ الْفَتْحَ»؛ <sup>(۱۷)</sup> «البته کسی که مرا همراهی کند، شهید خواهد شد و کسی که به من ملحق نگردد فتح و پیروزی را نخواهد یافت.»

نیز در نامه ای دیگر، از کربلا به او نوشتند: «فَكَأَنَّ الدُّنْيَا لَمْ تَكُنْ وَكَأَنَّ الْآخِرَةَ لَمْ تَزَلْ»؛ <sup>(۱۸)</sup> «دنیا در دیده ام هیچ و ناپایدار و آخرت در نظرم جاودانه است.»

امام علیه السلام در این نامه، اشتیاق خود به آخرت و چشم پوشی از مظاهر زندگی دنیوی را به برادرش خاطر نشان می سازند.



امّ سلمه، همسر پیامبر خدا ﷺ در مدینه، تلاش کرد تا امام را از حرکت به سوی عراق باز دارد و منصرف کند، مورخ معروف، مسعودی، در کتاب پرارج خود، اثبات الوصیه، در باب زندگی امام حسین علیه السلام می نویسد: هنگامی که امام علیه السلام عازم خروج از مدینه شد، امّ سلمه به دیدار او شتافت و وی را از رفتن به سوی عراق، برحذر داشت؛ و آنگاه که امام راز آن را از او جويا شد، پاسخ داد: از پیامبر خدا ﷺ شنیدم که می گفت: «يُقْتَلُ الْحُسَيْنُ ابْنِي بِالْعِرَاقِ» و افزود: رسول خدا ﷺ تربتی از آنجا را به من دادند و دستور فرمودند تا آن را در میان شیشه ای نگهدارم. <sup>(۱۹)</sup>

امام علیه السلام پس از شنیدن سخنان او به وی فرمود: «و الله يا أمّاهُ إِنِّي لَمَقْتُولٌ لَا مَحَالَةَ فَأَيْنَ الْمَفْرَمِ مِنْ قَدَرِ الْمَقْدُورِ. مَا مِنَ الْمَوْتِ بُدٌّ، وَإِنِّي لِأَعْرِفَ الْيَوْمَ وَالسَّاعَةَ وَالْمَكَانَ الَّذِي أُقْتَلُ فِيهِ، وَأَعْرِفُ مَكَانِي وَمِصْرَعِي وَالْبَقْعَةَ الَّتِي أُدْفَنُ فِيهِ وَأَعْرِفُهَا كَمَا أَعْرِفُكَ».

پس از آن که امام علیه السلام مطالبی از شهادت خود و از مکان و زمان و موقعیت شهادت خود برای امّ سلمه بیان کرد، افزود: دوست دارم تا آن مکان را به تو نشان دهم، و سپس آن قطعه را از زمین پیش وی حاضر ساخت و خاکی از آن را به ام سلمه داد و سپس فرمود:

«إِنِّي أُقْتَلُ فِي يَوْمِ عَاشُورَاءَ، وَهُوَ الْيَوْمُ الْعَاشِرُ مِنَ الْمَحْرَمِ، بَعْدَ صَلَاةِ الزَّوَالِ».

(۲۰)

«من روز عاشورا، روز دهم محرم الحرام، پس از ادای نماز ظهر گذشته می شوم!»

در مکه عبدالله بن زبیر نیز تلاش کرد تا نظر امام علیه السلام را از حرکت به سوی عراق برگرداند، امام به طور صریح به او گفت:

«يَا بِنَ الزُّبَيْرِ لَأَنْ أُدْفَنَ بِسَاطِئِ الْفُرَاتِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أُدْفَنَ بِفِنَاءِ الْكَعْبَةِ».

(۲۱)

«ای پسر زبیر، اگر در ساحل فرات به خاک سپرده شوم، بهتر است از آن که در کنار کعبه مدفون گردم.»

در این بیانِ امام علیه السلام، ددمنشی یزید و عدم پابندی او به حفظ حرمت کعبه و عواقب خطرناک آن، به خوبی فهمیده می شود.

امام علیه السلام همچنین در جواب ابن زبیر می فرماید: «به خدا قسم این ها دست از من بر نمی دارند تا دل پر خون مرا از سینه ام بیرون آورند.»<sup>(۲۲)</sup>  
به گفته شاعر:

وعدگاه من و معشوق بود کرب و بلا      خلق در خواب و منم عاشق ره، بیدارم  
سُرخرو می شوم آن لحظه که از خنجر عشق      ریش و گیسو شود از خون گلو گلنارم  
یوسف مصر شهادت شدم از روز ازل      می برم جلوه او بر سر آن بازارم  
علامه مجلسی در کتاب پیراج «جلاء العیون» می نویسد: «ابوهره ازدی در میان راه مکه و کوفه، در منزل رهیمه، محضر امام رسید و گفت: یابن رسول الله، چرا از حرم امن خدا بیرون آمدی؟ امام علیه السلام پاسخ دادند: اباهره! بنی امیه اموالم را گرفتند، صبر کردم؛ هتک حرمت کردند، دم فرو بستم؛ خواستند خونم را (در کنار کعبه) بریزند گریختم<sup>(۲۳)</sup> و افزودند: - به خدا قسم این گروه طاغی مرا شهید خواهند کرد ولی خداوند قهار لباس ذلت را بر آنان خواهد پوشاند و شمشیر انتقام را بر آنان مسلط خواهد کرد.»

و به روایتی امام علیه السلام فرمودند: «اهل کوفه نامه ها به من نوشتند و مرا طلبیدند ولی مرا به قتل خواهند رساند.»<sup>(۲۴)</sup>

محمد بن حسن بن فروخ صفار در کتاب «بصائر الدرجات»، محدث بزرگ مجلسی «در جلاء العیون»،<sup>(۲۵)</sup> کلینی در «کافی»، شیخ مفید در «ارشاد»<sup>(۲۶)</sup> و محدث قمی در «منتهی الآمال»،<sup>(۲۷)</sup> این حدیث را نقل کرده اند که: «امام علیه السلام در آستانه ورود به کربلا در منزل «تعلیبه» به مردی از کوفه برخورد کردند.

او از کوفه و اوضاع آن اطلاعاتی در اختیار امام گذاشت و مطالبی گفت و از امام علیه السلام خواست تا از رفتن به کوفه منصرف شوند. امام علیه السلام به او فرمودند:

«أَمَّا وَاللَّهِ يَا أَخَا أَهْلِ الْكُوفَةِ لَوْ لَقَيْتُكَ بِالْمَدِينَةِ لَأَرَيْتُكَ أَثَرَ جِبْرِئِيلَ عليه السلام مِنْ دَارِنَا وَنُزُولِهِ بِالْوَحْيِ عَلَى جَدِّي يَا أَخَا أَهْلِ الْكُوفَةِ أَمْسْتَقَى النَّاسِ الْعِلْمَ مِنْ عِنْدِنَا فَعَلِمُوا وَجَهَلْنَا هَذَا مَا لَا يَكُونُ»<sup>(۲۸)</sup>.

«اگر در مدینه تو را می دیدم، ردّ پای جبرئیل در سرای خودمان را به شما نشان می دادم که وحی را بر جدّ ما، نازل می نموده است، برادر کوفی! سرچشمه علم و آگاهی مردم در پیش ماست، آیا آن ها می دانند و ما نمی دانیم؟ نه، هرگز چنین نیست.»<sup>(۲۹)</sup>

امام علیه السلام با این بیان به او فهماند که من با علم و آگاهی کامل از سرنوشت خود، بدین کار اقدام کرده ام.

اگر امام علیه السلام از سرانجام هرکاری آگاه نباشد، چه تفاوتی با دیگران دارد؟ همین نکته، در حدیثی منعکس است که:

«أَيُّ إِمَامٍ لَا يَعْلَمُ مَا يُصِيبُهُ وَإِلَىٰ مَا يَصِيرُ فَلَيْسَ ذَلِكَ بِحُجَّةٍ»<sup>(۳۰)</sup>.

«هر امام و پیشوایی که از پیشامدها بی خبر باشد و عاقبت کارهای خود را نداند، حجّت الهی نخواهد بود.»

آری؛ امام علیه السلام به طورکلی از فرجام حرکت خود آگاه بودند و براین اساس در آغاز خروج خود از مدینه فرمودند: «کسی که به من ملحق گردد و مرا در این نهضت همراهی کند، شهید خواهد شد و آن کس که همراه من نباشد، هرگز پیروز نخواهد شد.»<sup>(۳۱)</sup>

بیان فوق حاوی چند نکته است؛ از جمله:

۱- بیان امام علیه السلام به همه اقشار و احزاب مخالف حکومت وقت، خطاری است که از پای درآوردن حکومت بنی امیه، فقط به رهبری من بستگی دارد.

۲- بجز این راه که من در پیش گرفته ام، حکومت باطل بنی امیه واژگون نخواهد شد با خون باید به جنگ بنی امیه رفت تا ارکان مستحکم حکومت آنان متلاشی گردد.

۳- هرکس مرا همراهی کند کشته خواهد شد.

دکتر آیتی در اثر پراج خود «بررسی تاریخ عاشورا» می نویسد: «او برای کشورگشایی نرفته بود تا سپاهی عظیم برای وی ضروری باشد.»<sup>(۳۲)</sup>

بدیهی است امام علیه السلام با اطلاع کامل از سرانجام قیامشان اقدام به این کار کردند و هدف اصلی او ایجاد بیداری در جامعه، تزلزل در کاخ اهریمنی باطل و فراهم سازی زمینه سقوط حکومت سفیانی بود؛ گرچه در دستیابی به این هدف، خون فردی چون «سیدالشهدا» ریخته شود.

-در هنگام عزیمت امام علیه السلام به سوی عراق، عبدالله بن عمر در برابر آن حضرت قرار گرفت و گفت: به کجا می روی؟ امام علیه السلام پاسخ دادند: به سوی عراق. او اصرار ورزید تا امام علیه السلام را از سفر منصرف سازد. امام علیه السلام به او فرمود: مگر نمی دانی که دنیا آنچنان بی ارزش است که سر یحیی بن زکریا را برای آدم نابکاری هدیه بردند. و مگر نمی دانی که بنی اسرائیل از طلوع صبح تا غروب آفتاب، هفتاد پیغمبر را شهید کردند؛ و پس از آن به کار و کسب خود مشغول شدند، گویی که هیچ مسأله ای صورت نگرفته است! و حق تعالی در عذاب آنان تعجیل نکرد و پس از مدتی آنان را عقوبت کرد. پس ای پسر عمر! از خدا بترس و ترک یاری ام مکن<sup>(۳۳)</sup> ولی او به اصطلاح به بی طرفی روی آورد و به یاری حق نشتافت.»

-زرارة بن صالح گوید:

«سه روز پیش از عزیمت امام عَلَيْهِ السَّلَامُ به عراق، به حضورش رسیدم و گفتم: دل های مردم کوفه با شما و شمشیرهای آنان با بنی امیه است. امام عَلَيْهِ السَّلَامُ با دست خود به سوی آسمان اشارتی کردند که دیدم درهای آسمان گشوده شد و افواج بی شمار ملائک به زیر آمدند، آنگاه حضرت فرمودند: اگر آرزوی سعادتِ شهادت و شرف دیدار حضرت رسالت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و رضا به قضای احدیت نمی بود، البته با این لشکر، با دشمنان جهاد می کردم ولی به یقین می دانم که من و اهل بیت و اصحابم در آنجا شهید خواهیم شد و از فرزندان من، غیر از زین العابدین، کسی از قتل رهایی نخواهد یافت.»<sup>(۳۴)</sup>

-شبی که حضرت فردای آن عازم عراق بودند، محمدبن حنفیه به امام عَلَيْهِ السَّلَامُ گفت:

«از مکر کوفیان نسبت به برادر و پدرت خبر داری؛ می ترسم که با تو نیز چنین کنند، اگر در مکه بمانی، ایمن خواهی بود. امام عَلَيْهِ السَّلَامُ در پاسخ فرمودند: می ترسم که یزید مرا در مکه به شهادت رساند که حرمت کعبه ضایع گردد. محمد حنفیه گفت: پس به جانب یمن برو، یا متوجه ناحیه ای شو که بر تو دست نیابد. امام عَلَيْهِ السَّلَامُ پاسخ گفتند: باید در این باره فکر کنم؛ سحرگاه آن شب که امام تصمیم سفر به عراق را عملی ساختند، محمد مهار ناقه امام عَلَيْهِ السَّلَامُ را گرفت و گفت: برادرم! وعده داده بودی که فکر کنی چرا بدین زودی عازم سفر شدی؟ امام عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند: چون تو رفتی، جدم - پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به نزد من آمدند و فرمودند: یا حسین اُخْرَجُ فَإِنَّ اللَّهَ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا؛ ای حسین بیرون برو که خدا می خواهد تو را کشته ببیند. محمد حنفیه گفت: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾

و افزود: چرا زنان را با خود می بری؟. حضرت فرمودند: إِنَّ اللَّهَ شَاءَ أَنْ يَرَاهُنَّ سَبَايَا؛ <sup>(۳۵)</sup> خدا می خواهد ایشان را اسیر ببیند».

-در هنگام عزیمت به سوی عراق، ابن عباس نیز کوشید که امام عَلَيْهِ السَّلَام را از حرکت منصرف کند. امام عَلَيْهِ السَّلَام پاسخ دادند: حضرت رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مرا امر کرد و هرگز از آن مخالف ننمایم. صدای ندبه ابن عباس به واحسینا! بلند شد».

-شیخ مفید (رحمه الله) می نویسد: «چون خبر عزیمت امام عَلَيْهِ السَّلَام به عبدالله جعفر رسید عریضه ای نوشت و در آن اصرار داشت تعجیل به سفر نمایند و آن را به دست دو فرزندش - عون و محمد- داد تا آن را به امام عَلَيْهِ السَّلَام رسانند. عبدالله جعفر در این نامه نوشت: امروز پشت و پناه مؤمنان و مایه آبروی شیعیان و پیشوا و مقتدای هدایت یافتگان تویی؛ و چون تو از بین اهل بیت تو مستأصل خواهند شد. پسران خود را خدمت فرستادم و خود از عقب می رسم. پس از آن به پیش عمر بن سعید - والی مدینه - رفت و از او خواست تا نامه ای به حضرت بنویسد و آن حضرت را امان دهد و دعوت به بازگشت به مدینه نماید. عمر بن سعد نامه ای به امام عَلَيْهِ السَّلَام نوشت و همراه برادر خود - یحیی - با همراهی عبدالله جعفر به سوی امام فرستاد، ولی پذیرفته نشد. امام عَلَيْهِ السَّلَام به عبدالله جعفر گفتند: که من پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را در خواب دیدم و مرا امری فرمود و من از فرمان او تجاوز نمی کنم. گفتند: در خواب چه دیده ای؟ فرمودند: نمی گویم و اثر آن به زودی ظاهر خواهد شد».

نکته قابل توجه آن که نه تنها شهادت امام عَلَيْهِ السَّلَام در یرده ابهام قرار نداشت، بلکه شهادت بعضی از شیعیان آن حضرت نیز قبل از واقعه عاشورا، برای اهل نظر مورد توجه بوده است. در کوفه میثم تمار - یکی از اصحاب خاص امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام - که سرانجام در کوفه دستگیر و توسط ابن زیاد به دار آویخته

شد، به حبیب بن مظاهر گفت: پیرمرد سرخ مویی را می بینم که در راه دفاع از پسر دختر پیامبر سرش بالای نیزه در کوفه به حرکت در می آید. حبیب گفت: خرما فروشی را (اشاره به میثم) می بینم که او را به جرم ولایت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ به دار می آویزند و زبانش را قطع می کنند. <sup>(۳۷)</sup>

گفتنی است، امام عَلَيْهِ السَّلَامُ از راه های گوناگون به سرانجام حرکت خود آگاهی داشتند به ویژه از زبان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این بیان را شنیده بودند که آن حضرت فرمود: «إِنَّ الْحُسَيْنَ يُقْتَلُ بِسَطِّ الْفِرَاتِ». <sup>(۳۸)</sup>

از قول ام سلمه نقل شده که آن حضرت فرمود: «... ما كنا نشكُّ وأهل البيت مُتَوَافِرُونَ - إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ يُقْتَلُ بِالطَّفِّ». <sup>(۳۹)</sup>

ذکر این نکته ضروری است که مسأله شهادت سیدالشهد عَلَيْهِ السَّلَامُ قبل از میلاد آن حضرت نیز به گونه ای مختلف در میان مسلمین و نیز پیش از طلوع اسلام عظام مطرح بوده است. <sup>(۴۰)</sup>

فوجدتهُ يشير بيده ويقول: هاهنا فقال له رجل: وما ذلك يا أمير المؤمنين؟ قال: ثقل لآل محمد ينزل هاهنا فويلٌ لهم منكم، وويلٌ لكم منهم، فقال له الرجل: ما معنى هذا الكلام يا أمير المؤمنين؟ قال: ويلٌ لهم منكم: تقتلونهم، وويلٌ لكم منهم: يدخلكم الله بقتلهم إلى النار».

الف: وقد روى هذا الكلام على وجه آخر: «أنه عَلَيْهِ السَّلَامُ قال: فويلٌ لكم منهم، وويلٌ لكم عليهم، قال الرجل: أمّا ويل لنا منهم فقد عرفت، وويلٌ لنا عليهم ما هو؟ قال: ترونهم يقتلون ولا تستطيعون نصرهم».

ب: وروى بأسناده عن الحسن بن كثير عن أبيه: «أن علياً أتى كربلاء فوقف بها، فقيل: يا أمير المؤمنين، هذه كربلاء قال: ذات كرب وبلاء ثم أوماً بيده إلى

مكان فقال: هاهنا موضع رحالهم، ومناخ ركا بهم، وأوماً بيده إلى موضع آخر فقال: هاهنا مهراق دمائهم»

روى ابن عساكر بإسناده عن أبي عبيد الضبي قال: «دخلنا على أبي هرثمة الضبي حين أقبل من صفين وهو مع علي وهو جالس على دكان له، وله امرأة يقال لها: جرداء، وهي أشد حبا لعلي وأشد لقلوه تصديقا، فجاءت شاة له فبعرت قال: لقد ذكرني بعرضه الشاة حديثا لعلي! قالوا: وما علم بهذا؟ قال: أقبلنا مرجعنا من صفين فنزلنا كربلا فصلي بنا على صلاة الفجر بين شجيرات ودوحات حرمل، ثم أخذ كفاً من بعرازلان فشمه ثم قال: أوه أوه يقتل بهذا الغائط قوم يدخلون الجنة بغير حساب، قال أبو عبيد: قالت جرداء: وما تنكر من هذا؟ هو أعلم بما قال منك، نادت بذلك وهي جوف البيت»

ج: روى ابن عساكر بإسناده عن هاني بن هاني: «عن علي عليه السلام قال: ليقتل الحسين بن علي قتلاً وإني لأعرف تربة الأرض التي يقتل بها، يقتل بقرية قريب من النهرين».

د: روى الخوارزمي بإسناده عن عبدالله بن المبارك «أن يحيى الحضرمي كان صاحب مطهرة علي بن أبي طالب عليه السلام فلما سار إلى صفين وحاذى نينوى، وهو في منطلقه إلى صفين نادى: صبراً أبا عبدالله صبراً أبا عبدالله وهو بشرط الفرات فقلت: ما لك يا أمير المؤمنين؟ قال: دخلت على رسول الله صلى الله عليه وآله وعيناه تفيضان، فقلت: بأبي أنت وأمي ما لعينيك تفيضان؟ قال: قام من عندي جبرئيل آنفاً فأخبرني أن الحسين يقتل بالفرات وقال: فهل لك أن أشمك من تربته؟ قلت: نعم، فقبض قبضة من تراب وأعطانيها فلم أملك عيني أن فاضتا».

شيخ كليني - محدث عالي قدر شيعه - در اصول كافي، از امام صادق

عليه السلام نقل می کند که:



«لَمَّا حَمَلَتْ فَاطِمَةُ عَلِيًّا بِالْحُسَيْنِ جَاءَ جَبْرَائِيلُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ إِنَّ فَاطِمَةَ عَلِيًّا سَتَلِدُ غُلَامًا تَقْتُلُهُ أُمَّتِكَ مِنْ بَعْدِكَ». (۴۱)

محمد بن جریر طبری، در کتاب دلایل الامامه از حذیفه نقل می کند که گفت: «شنیدم که حسین بن علی می گفت: به خدا قسم مستکبران بنی امیه برای کشتن من جمع خواهند شد و در پیشاپیش آنان عمر سعد قرار دارد. این مسأله در زمان حیات پیامبر ﷺ بود لذا به او گفتم: آیا پیامبر ﷺ این مطلب را به شما گوشزد کردند؟ او پاسخ داد: خیر». (۴۲)

امام علیؑ در این هنگام که خبر می دادند، به خزاین غیب الهی توجه داشتند. به گفته حضرت امام خمینی (قدس سره): به حسب روایات و عقاید ما، سیدالشهدا از هنگامی که از مدینه حرکت کرد می دانست که چه می کند و می دانست که شهید می شود، حتی قبل از تولد او این مسأله را به پیامبر خدا ﷺ از طریق جبرئیل اطلاع داده بودند. (۴۳)

بر این اساس محدثان اسلامی نقل کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله به ام سلمه فرمود: فرزندم حسین، پس از سال شصتم هجرتم کشته می شود؛ «قالت ام سلمة: قال رسول الله ﷺ: يُقْتَلُ حُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ رَأْسُ سِتِّينَ مِنْ مَهَاجِرِي». (۴۴)

آیا با توجه به هوشمندی امام حسین علیؑ و با عنایت به ویژگی امامت (علم غیب)، و «پیشگویی های» پیامبر ﷺ و امیر مؤمنان علیؑ در رابطه با واقعه کربلا- که حتی مردم کوچه و بازار در انتظار تحقق آن بوده اند، می توان پذیرفت که امام علیؑ از آن آگاه نبوده است؟!

در اینجا سؤالی به ذهن می رسد و آن اینکه: نامه مسلم، در ۲۴ ذیقعد به امام علیؑ رسید، چرا امام تا روز ترویبه، در مکه توقف کرد؟ در پاسخ این

پرسش باید گفت: امام درنگ کرد تا آخرین نفرات مسافران حج آن سال را هم از جریان حرکت توفان زای خود آگاه سازد.

پرسش دیگر اینکه: چرا امام علیه السلام تا عرفات و منا نرفت تا از آن جمعیت باشکوه استفاده تبلیغی کند؟

در پاسخ می‌گوییم: امام علیه السلام می‌دانست که سپاه ظلمت قصد کشتن او را دارد و این مسأله اگر به اجرا در می‌آمد، نتیجه چندانی نصیب حق نمی‌شد و آثار حرکت تاریخی و قیام تاریخ ساز کربلا، در تاریخ بشریت دیده نمی‌شد.

پرسش ۱۱: قیام امام حسین علیه السلام با آیه **﴿وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى...﴾** چگونه توجیه می‌شود؟

پاسخ: برخی با استناد به آیه شریفه: **﴿وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ﴾** <sup>(۴۵)</sup> امام علیه السلام را از درگیری مستقیم با رژیم سفیانی برحذر می‌داشتند. بدیهی است در ادوار بعد و همچنین در این دوران نیز کسانی بوده و هستند که با تمسک به این آیه از پذیرش مسئولیت، حتی در دفاع از حق، خود را معاف و معذور می‌دارند که بر این اساس باید گفت:

۱- آیا می‌توان باور کرد، شخصیت راستینی چون امام حسین علیه السلام که از پرچمداران طراز اول پیروی از حق و ترویج «وحی» و تعالیم حیات بخش قرآن می‌باشند، از این نکته غفلت کرده، از عمل به آن سر باز زده اند؟!

۲- «تَهْلُكَةُ» یکی از موضوع‌هایی است که برحسب مصالح، گاهی حرام، گاهی واجب و گاه مباح است و در باب جهاد گرچه سلامت و امنیت و عافیت آدمی به خطر می‌افتد، لیکن شارع مقدس به خاطر مصالح برتر مجاز شناخته است؛ از این رو، با روی آوردن به «تهلکه» اسلام از خطر هلاکت‌رهایی می‌یابد و این خود از آرمان‌های بلند اسلام بشمار می‌آید.

نیز فرمودند: «لَوْ لَمْ يَكُنْ فِي الدُّنْيَا مَلْجَأٌ وَلَا مَأْوَى، لَمَا بَايَعْتُ يَزِيدَ بْنَ معاوية»؛<sup>(۴۶)</sup> اگر در دنیا، دارای هیچ گونه پناهگاهی نباشم، با یزید، پسر معاویه، بیعت نخواهم کرد. «

۳- دقت در خود آیه، پاسخ اصلی را آشکار می سازد در سوره بقره، آیه ۱۹۲ می خوانیم: ﴿وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾؛ «در راه خدا، انفاق کنید، خود را به هلاکت نیفکنید، احسان کنید که خدا احسان پیشگان را دوست می دارد. «

پس در ترویج و تحریص به انفاق بکوشید؛ زیرا انفاق از حیث مصداق خارجی؛ اعم از انفاق مالی و انفاق جانی است که البته طبق نص این آیه: سرپیچی از قانون انفاق، هلاکت را در پی دارد؛ زیرا نادیده گرفتن دستورات خدا در باب انفاق مالی، کیفر سختی را به همراه دارد؛ چنانکه در سوره مبارکه توبه، آیه شریفه ۳۵ می خوانیم: ﴿يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ﴾؛ چنانکه در باب خودداری از جهاد و انفاق جانی، نیز عقوبت و کیفر شدیدتری را پروردگار حکیم مقرر داشته است و کوتاهی در این باره، خود را به هلاکت افکندن و روی به تهلکه نهادن و سر باز زدن از ایثار است. خنده آور آن که ابن تیمیه در منهاج می نویسد: چرا حسین [علیه السلام]، با یزید صلح نکرد؟ می پرسیم: اگر صلح می کرد، آیا در امنیت بود؟ برادرش امام حسن را که به ناچار و از روی مصلحت صلح کرد مسموم نکردند؟! «

## پی نوشت ها:

۱. الكامل، ج ۴، ص ۱۴
۲. محمد تقی سپهر، ناسخ التواریخ، احوال امام حسین علیه السلام، ص ۱۶۱، «... اما بعد، فاذا أتاک کتابی هذا فعجّل علیّ بجوابه و بین لی فی کتابک کلّ من کان فی طاعتی أو خرج عنها، ولكن مع الجواب رأس الحسين بن علیّ، و السلام».
۳. کنز العمال، ج ۶، ص ۲۳۳
۴. مرتضی، امالی، ج ۱، ص ۲۱۹. الجامع الصغير، ج ۱، ص ۱۴۸؛ کنز العمال، ج ۶، ص ۲۲۳، حدیث ۳۹۵۳. عطیه می گوید: «ابوسعید خدری گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که آن حضرت به امام حسین علیه السلام فرمودند: «یا حسین أنت الإمام بن الإمام أخو الإمام، تسعة من ولدک أئمة أربار تاسعهم قائمهم. فقیل: یا رسول الله: کم الأئمة من بعدک؟ قال: اثنا عشر، تسعة من صلب الحسين»، (عوامل، امام حسین علیه السلام، ج ۱۷، ص ۷۴).
۵. قال الحسن لأصحابه...: والله ما فیهما (فی المشرق و المغرب) حجّة لله علی خلقه غیری و غیر أخی الحسين، (نک: ارشاد، مفید، ص ۱۹۸).
- مراد امضاء معاهده ترک مخاصمه است که توسط امام مجتبی علیه السلام صورت گرفته بود که امام حسین علیه السلام هم امضا کرده بود، (نک: تاریخ الخلفاء سیوطی، بخش امام حسین علیه السلام).
۶. محمد تقی سپهر، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۵۲؛ عوامل، امام حسین علیه السلام، ص ۲۳۱؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ج ۱، ص ۱۷۱
۷. عوامل، ص ۳۲۱
۸. خیابانی، وقایع الأيام، مبحث محرّم الحرام، ص ۲۵۹
۹. ریاض القدس، ص ۱۱۰، مقرر، مقتل الحسين، ص ۱۴۴ ط. دارالکتاب الاسلامی بیروت.
۱۰. «أیها الناس: إن رسول الله صلی الله علیه و آله قال: «من رأى سلطاناً جائراً مستحلاً لحرام الله، ناکثاً بعهده الله، مخالفاً لسنة رسول الله صلی الله علیه و آله يعمل في عباد الله بالإثم و العُدوان، فلم یغیر علیه بفعل و لا قول، کان حقاً علی الله أن یدخله مدخله، ألا و إن هؤلاء قد لزموا طاعة الشیطان، و ترکوا طاعة الرحمن، و أظهروا الفساد و عطلوا الحدود، و استأثروا بالفیء و أحلوا حرام الله، و حرّموا حلاله و أنا أحق ممّن غیر».

١١. تاريخ طبري، ج ٤، ص ٣٠٤. «ابن خلدون نیز می نویسد: «چون فسق و تبهکاری یزید نزد همه آشکار گردید و حسین علیه السلام احساس کرد که قیام علیه یزید تکلیف واجبی است که هر که بدان قدرت دارد لازم است...» (ابن خلدون مقدمه، ترجمه فارسی، ج ١، ص ٤٣١).

١٢. ابن صباغ مالکی، فصول المهمه، چاپ اعلمی، طهران، ص ١٠٣

١٣. نک: علامه جزائری، متوفای ١١١٢ه «انوارالنعمانیه»، ج ٣، صص ٢٤٠، ٢٤١.

و روینا مسنداً الی هرثمة بن ابی مسلم قال: غزونا مع علی بن ابی طالب علیه السلام صفین فلما انصرفنا نزل بکربلاء فصلی بها الغداة ثم رفع الیه من تربتها فشمها ثم قال: واهاً لک أيتها التربة لیحشرن منک أقوام یدخلون الجنة... بغير حساب فرجع هرثمة الی زوجته و كانت شیعة لعلی علیه السلام فقال: أ لا أحدثک عن ولیک ابی الحسن نزل بکربلاء فصلی، ثم رفع الیه من تربتها فقال: واهاً لک أيتها التربة لیحشرن منک أقوام یدخلون الجنة... بغير حساب، قالت: أيتها الرجل فإن أمير المؤمنین علیه السلام لم یقل الا حقاً، فلما قدم الحسین علیه السلام قال هرثمة: كنت فی البعث الذین بعثهم عبیدالله بن زیاد لعنهم الله فلما رأیت المنزل و الشجر ذكرت الحدیث فجلست علی بعیری، ثم صرت الی الحسین علیه السلام فسلمت علیه و أخبرته بما سمعت من أبیه فی ذلك المنزل الذی نزل به الحسین فقال معنا أنت أم علینا فقلت لا معک و لا علیک خلفت صیبة أخاف علیهم عبیدالله بن زیاد، قال: فامض حیث لا ترى لنا مقتلاً و لا تسمع لنا صوتاً فو الذی نفس حسین بیده لا یسمع الیوم و اعیتنا أحد فلا یعیننا إلا کبه الله لوجهه فی نار جهنم و قال علیه السلام: أنا قتیل العبرة و لا یذکرنی مؤمن إلا استعبر.

و روینا مسنداً الی مولانا الصادق علیه السلام قال: إن امّ سلمة أصبحت یوماً تبکی فقیل لها: مالک؟ فقالت: لقد قتل ابنی الحسین، و ما رأیت رسول الله علیه السلام منذ مات الا اللیلة، فقلت: بأبی أنت وأمّی مالی أراک شاحباً؟ فقال: لم أزل منذ اللیلة أحفر قبر الحسین علیه السلام و قبور أصحابه. بحار الأنوار، ج ٢٤، ص ٢٥٥

١٤. نک: علامه حلّی، کشف المراد، ص ٣٥٩، مبحث فی نبوة نبینا همراه با تعلیقات علامه حسن زاده آملی.

١٥. نک: علامه حلّی، کشف المراد، ص ٣٥٩، مبحث فی نبوة نبینا همراه با تعلیقات علامه حسن زاده آملی.

١٦. نک: بحرانی، اثبات الهداة، ج ٤، ص ٤٥٣، معالی السبطين، ج ١، ص ١١٧

١٧. بحرانی، عوالم، امام حسین علیه السلام، ج ١٧، صص ٣١٧، ٣١٨

١٨. بحرانی، عوالم، امام حسین علیه السلام، ج ١٧، صص ٣١٧، ٣١٨

۱۹. سخنان ام سلمه گویای همان خاطره ای است که شیخ مفید در صفحه ۲۵۰ ارشاد در مورد وی نقل نموده است: «شبی رسول خدا ﷺ از مدینه غایب شد، وقتی ظاهر گشت، غبار آلود بود و به من فرمود: الآن از سرزمینی به نام کربلا باز می گردم، این تربت آنجاست در شیشه ای نگهدار تا هنگامی که حسین به عراق رود، همواره آن خاک را نگاه می کردم تا صبح عاشورا عادی بود ولی عصر آن، خونین گشت؛» علامه حلی در کتاب نهج الحق، در ضمن مبحث استحباب سجده شکر، صفحه ۴۳۲ این حدیث را آورده که: رسول خدا ﷺ به زیارت فاطمه عَلَيْهَا شتافت با همراهی همه اهل خانه فاطمه، غذا خورد، سپس به سجده رفت، سرور و شادی زایدالوصفی از صورتش نمایان بود ولی پس از اندکی، اندوهگین شد و در باب راز این مسأله گفت: این اجتماع مرا خوش حال کرد ولی جبرئیل نازل شد و خبری داد که ناراحت شدم جبرئیل به من گفت: «أَنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا تَطْلَمُ وَ تُغْصَبُ حَقَّهَا وَ هِيَ أَوْلُ مَنْ يَلْحَقُكَ، وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ يُظْلَمُ وَ يُؤْخَذُ حَقُّهُ وَ يُضْطَهَدُ وَ يُقْتَلُ وَ لِدَكَ الْحَسَنَ عَلَيْهِ، يُقْتَلُ بَعْدَ أَنْ يُؤْخَذَ حَقُّهُ بِالسَّمِّ وَ وَلَدُكَ الْحُسَيْنَ يُظْلَمُ وَ يُقْتَلُ وَ لَا يَدْفَنُهُ إِلَّا الْغُرَبَاءُ، فَبِكَيْتٍ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ مَنْ زَارَ وَلَدَكَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ كُتِبَ لَهُ بِكُلِّ خُطْوَةٍ مِائَةٌ حَسَنَةً وَ رَفَعَ عَنْهُ مِائَةٌ سَيِّئَةٍ...».

۲۰. نک: مسعودی، اثبات الوصیّه، باب امام حسین، ص ۱۶۲

۲۱. بحرانی، عوالم، صص ۳۱۷ و ۳۱۸

۲۲. ابن اثیر، الکامل، ج ۴، ص ۳۹؛ علامه مجلسی، جلاء العیون، ص ۵۴؛ مفید، ارشاد، ج ۲،

ص ۸۸؛ منتهی الآمال، ص ۲۳۹؛ لواعج الأشجان، ص ۸۸

۲۳. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۶۷

۲۴. جلاء العیون، ص ۵۳۷؛ منتهی الآمال، مقتل الحسین، ص ۱۹۸؛ فرهاد میرزا، قمقام، ج ۱،

ص ۳۴۷

۲۵. همان، ص ۵۳۶

۲۶. ارشاد، ص ۷۵

۲۷. منتهی الآمال، ص ۲۳۸

۲۸. کافی، ج ۱، ص ۳۹۸

۲۹. بررسی تاریخ عاشورا، بخش مقدمه، صص ۳۰، ۳۱

۳۰. همان، ص ۳۱

۳۱. جواد شبر، عبرة المؤمنین، ص ۱۷

۳۲. آیتی، بررسی تاریخ عاشورا، ص ۱۵۶

۳۳. علامه مجلسی (رحمه الله)، جلاء العیون، ص ۵۲۵ و اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۲۱۲
۳۴. محدث قمی، منتهی الآمال، ص ۲۳۵؛ مقرر، مقتل، ص ۱۹۶
۳۵. حیاة الحسین بن علی، باقر شریف القرشی، ص ۳۲
۳۶. «قادتنا» حضرت آیت الله العظمی میلانی، ج ۶، ص ۴۶ و ۴۷
۳۷. جلاء العیون، ص ۵۲۷
۳۸. نفس المهموم، ص ۶۶
۳۹. المعجم المفهرس لألفاظ الحدیث النبوی، ج ۵، ص ۲۸۲؛ ایضاً کتاب قادتنا، ج ۷، اثر آیت الله میلانی و نیز به جلد ۲ پرورش روح بخش حماسه عاشورا از همین مؤلف.
۴۰. احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۳۶۳
۴۱. تزکیة النفس، ج ۳ (بخش حماسه عاشورا)، آیت الله العظمی میلانی قادتنا صفحات ۴۶ و ۴۷
۴۲. «هنگامی که فاطمه علیها السلام حسین علیه السلام را حامله بود جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد و گفت: فاطمه پسری به دنیا خواهد آورد که امت تو او را خواهند کشت»، کافی، ج ۱، ص ۴۶۴
۴۳. «سمعت الحسین بن علی علیه السلام يقول: والله لیجمعن علی قتلی طغاة بنی امیة ویقودهم عمر بن سعد، وكان ذلك فی حیاة النبی - فقلت له: أنبأک بهذا رسول الله؟ فقال: لا»، دلائل الإمامة طبری، ص ۷۵ و منشورات الرضی.
۴۴. صحیفه نور، ج ۱۸، ص ۱۴۰
۴۵. ترجمه الإمام الحسین علیه السلام من تاریخ دمشق: ص ۱۸۵، شماره ۲۳۵، «ابوهریره می گفت: اللَّهُمَّ لا تدركنی سنة ستین - فتح الباری، ابن حجر، ج ۱۳، ص ۸۵
۴۶. بقره: ۱۹۵

پرسش ۱۲: آیا امام علیه السلام وعده بیعت داده بودند؟

پاسخ: بیعت، نوعی به رسمیت شناختن رهبری فرد و متعهد شدن نسبت به اجرای فرامین او و حمایت از او است که دایره شمول آن، حسب مقاصد، توسعه یا تنگ می گردد. به هر صورت بیعت نوعی مشروعیت بخشیدن به طرف مورد بیعت و یا اعلام حمایت از اوست. آیا امام علیه السلام می تواند از عنصری چون یزید حمایت به عمل آورد و یا حکومت او را به رسمیت بشناسد؟

در سال ۶۰ ه فرماندار مدینه، از شام نامه ای دریافت کرد که در آن آمده بود: «اما بعد؛ از حسین، عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر، بیعت مستحکم بگیر و کسی در این امر معاف نیست و کسی جز بیعت، راهی ندارد».<sup>(۱)</sup>

ولید پیش از قرائت نامه، عمرو بن عثمان را به دنبال امام علیه السلام و... فرستاد. هنگامی که او به عنوان احضار به محضر مبارک امام علیه السلام رسید، امام فرمود: «قد ظننت أرى طاغيتهم قد هلك، فبعثنا لينا لياخذنا بالبيعة ليزيد قبل أن يفشوا في الناس الخبر».<sup>(۲)</sup>

«گمان دارم که طاغوت آنان به هلاکت رسید و جهت اخذ بیعت برای یزید به دنبال ما فرستاده تا قبل از افشا شدن مسأله از ما بیعت گیرد.»  
هنگامی که امام علیه السلام با سی تن، بر ولید وارد شدند، پس از احوال پرسشی سؤال کردند:

«خبر بیماری معاویه به ما رسیده بود؛ حالش چگونه است؟» ولید جواب داد: «او از دنیا رفت و یزید به من نوشته است تا از شما بیعت بگیرم.» امام علیه السلام فرمودند: «أنا لله وإنا إليه راجعون» و افزودند:

«إني لا أراك تفنعُ ببيعتي ليزيد سرّاً، حتى أباعه جهرّاً فيعرف ذلك الناس».<sup>(۳)</sup>



«من فکر نمی‌کنم که با بیعت من به صورت مخفی قناعت کنید، شما خواستار بیعت علنی با من هستید تا مردم نیز در جریان امر قرار گیرند.»  
ولید گفت: «آری».

- در «ناسخ التواریخ» آمده است: ولید از امام علیه السلام خواست تا مخالفت نکند و بیعت نماید. امام پاسخ داد: «إِنَّ الْبَيْعَةَ لَا تَكُونُ سِرًّا وَ لَكِنْ إِذَا دَعَوْتُ النَّاسَ غَدًا فَادْعَنَا مَعَهُمْ»؛ «بیعت مخفیانه مفید نیست، فردا که مردم را به این امر فرا می‌خوانی مرا نیز فراخوان.»

در این هنگام مروان پیشنهاد کرد که: «أَحْبَسِ الرَّجُلَ وَ لَا يَخْرُجْ مِنْ عِنْدِكَ حَتَّى يَبَايِعَ أَوْ تَضْرِبَ عُنُقَهُ»؛<sup>(۴)</sup> «ای ولید این مرد (امام حسین علیه السلام) را حبس کن تا از پیش تو نرود مگر آن که بیعت کند و اگر بیعت نکرد گردن او را بزن.»  
هنگامی که مروان درباره امام علیه السلام این چنین با ولید سخن گفت: امام علیه السلام به ولید نگریست و فرمود:

«أَيُّهَا الْأَمِيرُ! إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ النَّبُوَّةِ وَمَعْدِنُ الرِّسَالَةِ وَ مُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ بِنَا فَتَحَ اللَّهُ، وَبِنَا خَتَمَ اللَّهُ، وَ يَزِيدُ رَجُلٌ فَاسِقٌ شَارِبُ الْخَمْرِ، قَاتِلُ النَّفْسِ الْمُحَرَّمَةِ، مُعْلِنٌ بِالْفِسْقِ، وَ مِثْلِي لَا يُبَايِعُ مِثْلَهُ، وَ لَكِنْ نَصَبِحُ وَ تَصْبِحُونَ وَ نَنْظُرُ وَ تَنْظُرُونَ أَيُّنَا أَحَقُّ بِالْخِلَافَةِ وَ الْبَيْعَةِ؟»<sup>(۵)</sup>

«ای امیر، ما اهل بیت نبوتیم، جایگاه رسالت و پایگاه نزول و صعود فرشتگانیم، آغاز و انجام آفرینش به خاطر ما صورت پذیرفته است، ولی یزید فاسق، شرابخوار، آدم‌کش است و آشکارا به فسق و فجور مشغول است؛ شخصیتی همچون من، با او بیعت نخواهد کرد. لیکن فردا که فرا رسید، ما و شما خواهیم دید که کدام یک از ما سزاوار خلافت و بیعتیم.»

فردای همان شب بود که مروان در بازار مدینه امام عَلَيْهِ السَّلَامُ را دید، از در خیرخواهی درآمد و گفت: «با یزید بیعت کن». امام عَلَيْهِ السَّلَامُ باز هم صریح پاسخ دادند:

«إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، وَ عَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذَا (إِذْ قَدْ) بُلِيَتْ الْأُمَّةُ بِرَاعٍ مِثْلَ يَزِيدٍ، وَ لَقَدْ سَمِعْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: الْخِلَافَةُ مُحَرَّمَةٌ عَلَى آلِ أَبِي سَفِيَانَ».<sup>(۶)</sup>

«ما از خداییم و به سوی او بازمی گردیم، فاتحه اسلام را باید خواند که جرثومه ای همچون یزید، در رأس حکومت اسلامی قرار گیرد و البته از جدّم - رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - شنیدم که فرمودند: خلافت بر آلِ ابی سفیان حرام است. « مروان جریان فوق را به ولید گزارش داد، ولید هم در نامه ای به یزید نوشت: «حسین بن علی تو را شایسته خلافت نمی داند، نظر خود را در این مورد بنویس».

یزید نیز در پاسخ این نامه نوشت:

«اما بعد، هنگامی که نامه ام به دستت رسید، هرچه زودتر پاسخ آن را بنویس و فهرستی از نام کسانی که با ما بیعت کرده اند و نیز اسامی آنان که از بیعت طفره رفته اند را همراه با سرِ حُسین بن علی برایم بفرست، والسلام».<sup>(۷)</sup>

- دقت در نامه هایی که میان والی مدینه و زمامدارِ خودسرِ شام، ردّ و بدل شد و همچنین دقت در سخنان امام عَلَيْهِ السَّلَامُ در برابر والی مدینه و مروان (والی سابق مدینه) این حقیقت را آشکار می سازد که:

الف: امام عَلَيْهِ السَّلَامُ هیچ گاه وعده بیعت نداده بودند.

ب: امام عَلَيْهِ السَّلَامُ نظر خود را به گونه ای آشکار، درباره بیعت و شخص یزید بیان کرده بودند.

ج: امام علیه السلام هیچ گاه در رابطه با حوادث واقعه، بی طرف نبودند.

پرسش ۱۳: چرا امام علیه السلام به سوی مکه عزیمت کردند؟

پاسخ: امام حسین علیه السلام پس از مخالفت رسمی در مسأله بیعت با یزید، از مدینه عازم مکه شدند و حدود چهار ماه در آن جا ماندند و از آنجا عزم سفر به عراق را گرفتند. این حرکت جهت آماده سازی زمینه های لازم حرکت توفان زای عاشورا بود.

امام علیه السلام مکه را بدان جهت برگزید که زمینه اطلاع رسانی در آنجا بیش از سایر بلاد بود.

بعد از آن که خبر سرپیچی امام از بیعت با یزید، پس از مرگ معاویه مطرح شد، در همه جا، محمد حنفیه به امام علیه السلام گفت: اگر در مدینه بمانی تو را به قتل خواهند رساند، به مکه برو که: ﴿وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا﴾؛ و اگر امنیت نداشت به یمن، حبشه و هر جا که به دور از دسترس یزید باشد برو، امام علیه السلام سخن او را تصدیق کرد و راهی مکه شد وصیت نامه خود را به او داد و او را به عنوان نماینده خود در مدینه منصوب کرد، ولی دشمن که همواره حرکت امام را زیر نظر داشت، ۳۰ نفر را مسئول ترور امام در مکه نمود، امام ناگزیر عازم عراق شد لیکن هنگامی که حرکت کرد، والی مکه جمعی را به فرماندهی برادر خود یحیی در دو فرسنگی مکه فرستاد که امام را بازدارند ولی موفقیتی به دست نیاورده، بازگشت. <sup>(۸)</sup>

پرسش ۱۴: راز جاودانگی سنت عزاداری حسینی چیست؟ و چرا برای سایر

ائمه، همانند امام حسین علیه السلام عزاداری نمی شود؟

پاسخ: برای رسیدن به پاسخ پرسش فوق، به علل مختلفی می توان اشاره کرد، که مهم ترین آن ها عبارتند از:

الف: پشتیبانی خداوند متعال از انقلاب امام حسین علیه السلام، که حتی پیش از شهادت آن حضرت، در کلام جبرئیل و پیامبر صلی الله علیه و آله منعکس گشته است.

ب: توجه و تأکید ائمه معصوم علیهم السلام بر زنده نگهداشتن عزاداری برای امام حسین علیه السلام و یارانش.

ج: گرچه حماسه ها و انقلاب ها در تاریخ فراوانند؛ لیکن هیچ یک از آن ها همسنگ انقلاب عاشورا نمی شود. این انقلاب معمار و حماسه آفرینی دارد که شخصیت استثنایی تاریخ است؛ کسی است که نامش در آسمانها و در لسان انبیا مطرح بوده است. کسی است که نامش بالای در ورودی بهشت ثبت گردیده است <sup>(۹)</sup> و کسی است که ائمه معصوم از او به عنوان اسوه خود یاد می کردند و همواره مردم را به توجه به او و انقلاب و حماسه جاودانش فرا می خواندند.

توجه به این نکته ضروری است که خود ائمه معصوم علیهم السلام برای عزاداری امام حسین علیه السلام اهمیت ویژه ای قائل بودند؛ چنانکه امیرمؤمنان و امام حسن مجتبی علیه السلام فرموده اند: «لَا يَوْمَ كَيْومِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ». <sup>(۱۰)</sup>

امام سجاد علیه السلام می فرمود: «لَا يَوْمَ كَيْومِ الْحُسَيْنِ»؛ <sup>(۱۱)</sup> «هیچ روزی همسنگ با روز قتلحسین (عاشورا) نیست. « جمله فوق از زبان یکی از جانبازان کربلا است و کسی که خود در صحنه کربلا حضور داشت به این حقیقت گواهی داده است که مصائب حسین و یارانش را همواره باید زنده نگهداشت. براین اساس امام هشتم علیه السلام پیوسته از بزرگداشت مصائب عاشورا سخن می گفت و همگان را بدان فرامی خواند. آن حضرت از پدر گرامی شان چنین نقل می کنند که:

«كَانَ أَبِي علیه السلام إِذَا دَخَلَ شَهْرَ الْمُحَرَّمِ لَا يُرَى ضَاحِكًا وَكَانَتْ أَلْكَ آبَةَ تَغْلِبُ عَلَيْهِ حَتَّى تَمْضِيَ عَشْرَةَ أَيَّامٍ فَإِذَا كَانَ يَوْمُ الْعَاشِرِ كَانَ ذَلِكَ الْيَوْمَ يَوْمَ مُصِيبَتِهِ وَحُزْنِهِ وَبُكَائِهِ وَيَقُولُ هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ الْحُسَيْنُ علیه السلام». <sup>(۱۲)</sup>

«سیره پدرم این بود که وقتی ماه محرم فرا می رسید، کسی او را خندان نمی دید... و غم و اندوه بر چهره اش نمودار می شد و چون عاشورا فرا می رسید آن روز، روز مصیبت و اندوه و گریستن او بود و می فرمود: امروز روزی است که حسین به شهادت رسیده است.»

نیز ائمه معصومین علیهم السلام همگی نسبت به مصائب اهل بیت این چنین عمل می کردند.

همچنین امام رض علیه السلام برای ترویج عزاداری و بیان فلسفه حزن و اندوهشان در محرم می فرمود: ماه محرم در دوران جاهلیت، مورد احترام بود و در آن از جنگ و جدال خودداری می شد، ولی بنی امیه حرمت این ماه را نگه نداشتند و آن را هتک نمودند؛ «فاستحلت فیه دماؤنا و هتک فیه حرمتنا و سبی فیه ذرارینا و نساؤنا و أضرمت النیران فی مضاربنا و انتهب ما فیها من ثقلنا و لم ترع لرسول الله حرمة فی أمرنا».<sup>(۱۳)</sup> «خون ما را ریختند. هتک حرمت ما نمودند. فرزندان و زنان ما را به اسارت بردند. خیمه های ما را به آتش کشیدند...»

آن حضرت در روایت دیگری فرمودند:

«يَا بْنَ شَبِيبِ إِنَّ كُنْتَ بَاكِيًا لِشَيْءٍ فَأَبِكِ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام فَإِنَّهُ ذُبِحَ كَمَا يُذْبَحُ الْكَبْشُ وَ...».<sup>(۱۴)</sup>

«ای پسر شبیب، اگر می خواهی برای فردی بگریی، بر حسین بن علی گریه کن که او را همچون گوسفند سر بریدند.»

آری، یکی از علل جاودانگی سنت عزاداری های ماه محرم و پاس داشتن حماسه عاشورا، تأکید بر زنده نگهداشتن آن، توسط ائمه معصوم علیهم السلام می باشد.

پرسش ۱۵: آیا لعن بر یزید جایز است؟

پاسخ: باید توجه داشت که: لعن بر یزید به عنوان یکی از جلوه های تبری، اختصاص به شیعه امامیه ندارد؛ زیرا هر انسان بیدار دلی، ظالم را لعن و نفرین می کند و حامی مظلوم است و این منطق قرآن کریم: ﴿أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ﴾. (۱۵)

یکی از نشانه های تبری و اعلام نفرت از قاتلان امام حسین علیه السلام لعن بر یزید است که همه مسلمانان (اعم از شیعه و سنی) در آن اتفاق نظریه دارند.

مسعودی، مورخ بزرگ اهل سنت، در «مروج الذهب» می نویسد: «... و ما ظهر من فسقه من قتله ابن بنت رسول الله صلى الله عليه وآله وأنصاره، و ما أظهر من شرب الخمر و سیره سیره فرعون، بل كان فرعون أعدل منه في رعيتيه و أنصف منه لخاصته و عامته». (۱۶)

«ظلم و جور یزید فراگیر شد و فسق و فجور او نمودار گشت. فرزند دختر پیامبر خدا صلى الله عليه وآله و یارانش را به شهادت رساند و می گساری را رواج داد. « سیره و کردار او، همچون سیره فرعون بود؛ بلکه بارها بدتر از فرعون! وی می افزود: یزید کعبه را به آتش کشید. یازده روز پس از هتک حرمت کعبه، راهی جهنم گردید. «وسفك الدماء، و الفسق و الفجور، و غیر ذلک مما قد ورد فيه الوعيد باليأس من غفرانه، كوروده فيمن جحد توحیده و خالف رسله»؛ «فسق و فجور او به حدی بود که از غفران الهی نسبت به او باید مأیوس بود». (۱۷)

۲- مورخ و فقیه اهل سنت (ابن العماد حنبلی) در کتاب معروف خود «شذرات الذهب» (۱۸) می نویسد: ابن عساکر نقل می کند که این ابیات (لیت أشياخی بیدر شهدوا...) از یزید است.

اگر این حرف درست باشد، بدون تردید؛ او کافر است؛ «فإن صحّت عنه فهو كافر بلا ريب...». <sup>(۱۹)</sup> وی همچنین یادآور می شود: در مردی در حضور عمر بن عبدالعزیز، ضمن سخنانی گفت: امیرمؤمنان یزید بن معاویه... عمر بن عبدالعزیز دستور داد او را بیست ضربه تازیانه زدند. <sup>(۲۰)</sup>

ابی فلاح در پایان این بخش یادآور می شود: وقال الیافعی: «وأما حکم من قتل الحسين أو أمر بقتله ممن استحلّ ذلك فهو كافر، وإن لم يستحلّ ففاسقٌ فاجرٌ»؛ <sup>(۲۱)</sup> «کسی که دستور قتل حسین را صادر کرد، اگر ریختن خون او را مباح می دانست او کافر است و اگر مباح نمی دانست، فاجر و فاسق است.»

۳- ابن حجر شافعی در کتاب «الصواعق المحرقة» می نویسد: هنگامی که از احمد بن حنبل در مورد لعن بر یزید پرسیدند، پاسخ داد: چگونه لعن نسبت به او صورت نگیرد در حالی که قرآن وی را مورد لعن قرار داده است؛ آنجا که می فرماید: ﴿فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ﴾ <sup>(۲۲)</sup> . <sup>(۲۳)</sup>

۴- علامه تفتازانی حنفی در کتاب «شرح العقائد» یادآور می شود: صاحب نظران، در باب لعن بر یزید اتفاق نظر دارند «اتفقوا على جواز لعن من قتل الحسين او رضى به».

او نیز می نویسد: حقیقت مسأله آن است که رضایت یزید بر قتل حسین عليه السلام و شادی کردن و اهانت به اهل بیت توسط او، از اخبار متواتر است؛ بنابراین، در جواز لعن او بلکه کفر او تردیدی به خود راه نمی دهیم. لعنت خدا بر او و یارانش باد! <sup>(۲۴)</sup>

«والحق إنّ رضا يزید بقتل الحسين واستبشاره بذلك وإهانتة أهل بيت رسول الله صلى الله عليه وآله مما تواتر معنا... فنحن لا نتوقّف في شأنه بل في كفره... لعنة الله عليه وعلى أنصاره وأعوانه».

۵- ابن اثیر، اندیشمند شافعی می نویسد: امام حسین علیه السلام حتی بیعت با معاویه را نمی پسندید. امام معدن تمام صفات نیک بود. <sup>(۲۵)</sup>

۶-۷- ابن جوزی و در تذکرة الخواص، فصلی را تحت عنوان: «فی یزیدبن معاویه» ترتیب داده، در آن نکاتی را یادآور شده است؛ از جمله: معاویه همواره می گفت: «لول هوای فی یزید لأبصرتُ رُشدی»؛ «اگر عشق من به یزید نبود واقعیت ها را درک می کردم.»

وی سپس می نویسد: جدّم ابوالفرج در کتاب خود «الردّ علی المتعصّب العنید المانع من ذمّ یزید» می نگارد: کسی از من پرسید: نظر شما درباره لعن یزیدبن معاویه چیست؟ پاسخ دادم: اعمال او کفایتش می کند. او گفت: آیا لعن بر یزید را جایز می دانی؟ پاسخ دادم: «قد أجازہ العلماء الورعون»؛ «دانشمندان پرهیزگار این مسأله را جایز می شمارند.» که یکی از آنان احمد بن حنبل پیشوای مذهب حنبلی است. او در حق یزید بالاتر از لعن را تجویز کرده است.

صالح به پدرش احمدبن حنبل گفت: گروهی ما را به دوستی یزید نسبت می دهند. احمد پاسخ داد: مگر ممکن است کسی ایمان به خدا داشته باشد، در عین حال به یزید علاقه مند شود؟ گفتم: پس چرا او را لعن نمی کنی؟ پاسخ داد: «یا بُنیَّ لم لا تلعن من لعنه الله فی کتابه؟»؛ «چرا لعنت در حق کسی که مورد لعن خداست صورت نگیرد.» گفتم در کجای قرآن یزید مورد لعن قرار گرفته است؟ گفت: ﴿فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ﴾.

ابن جوزی در ادامه این فصل یاد آور می شود که چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «لعن الله من أخاف مدینتی»؛ «خدا لعنت کند کسی را که اهل مدینه ام را بترساند»، چون او مدینه و اهل آن را ترساند، پس باید لعن و نفرینش کرد. وی همچنین نقل می کند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «من أخاف أهل المدينة ظلماً



أخافه الله و عليه لعنة الله و الملائكة و الناس أجمعين، لا يقبل الله منه يوم القيامة صرفاً و لا عدلاً».

مهنا بن يحيى می گوید: از احمد بن حنبل درباره لعن یزید پرسیدم. او پاسخ داد: «هو الذي فعل ما فعل»؛ «او هر کاری را که خواست انجام داد». گفتم: مگر چه کرد؟ گفت: «غارة المدينة»؛<sup>(۲۶)</sup> «مردم مدینه را ترساند و آنجا را غارت کرد.»

وی همچنین می نویسد: «... و لا خلاف في أن يزيد أخاف أهل المدينة، و سبى أهلها، و نهبها، و أباحها، و تسمى وقعة الحرّة»؛<sup>(۲۷)</sup> «تردیدی نیست که یزید در واقعه حرّه مردم مدینه را ترساند، مدینه را غارت کرد، مردم را اسیر گرفت و جان و مال و ناموس اهل مدینه را برای سربازان خود مباح دانست، و آن رخداد را واقعه حرّه نامیدند. « زیرا در سال ۶۲ پس از شهادت امام حسین علیه السلام مردم مدینه او را از خلافت خلع کردند و استاندار او را از مدینه بیرون راندند و می گفتند: «ما به شام رفتیم و یزید را دیدار کردیم...»؛ «قَدِمْنَا مِنْ عِنْدِ رَجُلٍ لَا دِينَ لَهُ يَسْكُرُ وَيَدَعُ الصَّلَاةَ».

مردم مدینه، پس از خلع یزید با عبدالله بن حنظله بیعت کردند، عبدالله پس از بازگشت از مدینه و شهادت امام حسین علیه السلام بارها چنین نکاتی را متذکر می شد:

«ای مردم، ما بر ضد یزید دست به کار نشده بودیم تا آن که ترسیدیم با ادامه حکومت او، از آسمان بر سر ما سنگ بیارد...!»

خبر قیام مدینه به یزید رسید. او مسلم بن عقبه را با لشکری انبوه به مدینه گسیل داشت و تا سه روز جان، مال و ناموس مردم مدینه را برای آنان مباح اعلام کرد: «وأقام ثلاثاً ينهب الأموال، ويهتك الحرم».<sup>(۲۸)</sup>

گفتنی است، لعن بر یزید، چنان که در لسان همه انبیای پیشین مطرح بوده، آمدن به کربلا و زیارت این خاک آسمانی نیز توسط همه آنان صورت پذیرفته است؛ از این رو، در بحار الأنوار می خوانیم: «ما مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا فَقَدَ زَارَ كَرْبَلَاءَ».<sup>(۲۹)</sup> همچنین در بحار الأنوار جلد ۴۵، صفحه ۲۲۹ آمده است: در آسمان پنجم فرشتگان تمثالی از امیر مؤمنان علیه السلام با فرق شکافته را نگاه می کنند و به قاتل او لعنت نثار می نمایند و نیز هر روز به تمثال امام حسین علیه السلام با صورتی آغشته به خون نگاه می کنند و بر یزید بن معاویه لعن و نفرین نثار می کنند و این کار تا روز قیامت ادامه دارد.

پرسش ۱۶: آیا حماسه عاشورا در کتب اهل سنت نیز آمده است؟

پاسخ: در کتب اهل سنت نیز همچون کتب شیعه، مسأله حماسه عاشورا در جلوه های مختلفی مطرح است؛ از جمله:

### 1- کتب حدیثی

در کتب حدیثی اهل سنت، احادیث فراوان و گوناگونی درباره عاشورا، شهادت امام حسین و یارانش، عاقبت قاتلان حسین و لعن بر آنان، قیام های تداوم بخش قیام عاشورا و عزاداری روز عاشورا سخن به میان آمده است.

### 2- کتب تاریخی

در کتب تاریخی اهل سنت، واقعه عاشورا و نیز قیام های پس از آن را، مورد توجه جدی قرار داده اند؛ از جمله: مورخان وقایع سال «۶۱ ه.» به قتل امام حسین و یا قیام تاریخ ساز او، به اجمال یا به تفصیل پرداخته اند.

### 3- کتب تفسیری

در جای جای تفاسیر اهل سنت، به مناسبت، مطالبی از عاشورای امام حسین

علیه السلام آورده شده، به ویژه در ذیل: ﴿فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ﴾.<sup>(۳۰)</sup>

پرسش ۱۷: راز اشتهاار شهدای کربلا به ۷۲ تن چیست؟

پاسخ: چرا شهدای کربلا به «هفتاد و دو تن» شهرت یافتند، در حالی که تعداد واقعی آنان را بیش از این شمرده اند؟  
علامه سید محسن امین (رحمه الله) در کتاب اعیان الشیعه، تعداد شهدا را به حدود ۱۳۰ (یکصد و سی) تن رسانده است.<sup>(۳۱)</sup>

فرهاد میرزا در قمقام می نویسد:<sup>(۳۲)</sup> امام حسین علیه السلام روز پنج شنبه، دوم محرم الحرام با هیجده (۱۸) تن از اهل بیت و شصت (۶۰) تن از انصار وارد سرزمین کربلا شد. بدیهی است، این مطلب مورد قبول مورخان است که شب عاشورا ۳۲ تن از لشکر عمر بن سعد به امام علیه السلام پیوستند.  
آنچه از تاریخ به دست می آید، فزونی شهدا در رکاب امام حسین علیه السلام می باشد، ولی تعداد معروف آن هفتاد و دو (۷۲) است.

سید بن طاووس در «لہوف» می نویسد: یاران امام حسین علیه السلام در روز عاشورا چهل و پنج (۴۵) نفر سواره و یکصد (۱۰۰) نفر پیاده بودند.<sup>(۳۳)</sup>  
حجة الاسلام دکتر هادی امینی، فرزند علامه امینی (رحمه الله) صاحب الغدیر، در کتابی با نام «یاران امام»، بیش از ۱۳۰ نفر را مورد شرح و تفصیل قرار داده است.

در پاسخ به پرسش بالا، باید بدین حقیقت توجه داشت که:  
اولاً: این احتمال را، که تعداد شهدای کربلا واقعاً بیش از ۷۲ تن نباشند، نمی توان از نظر دور داشت؛ زیرا: بعضی از مورخان از جمله خواندمیر در کتاب «حبیب السیر»، می نویسد:<sup>(۳۴)</sup> روز عاشورا، سی و دو سواره و چهل پیاده، سربازان امام علیه السلام را تشکیل می دادند. و بعضی یاران امام را چهل تن نوشته اند و با حالت عرفانی یاران امام در شب عاشورا، ۳۲ تن از لشکر عمر سعد به امام

پیوستند طبق این نظر: اسامی شهدای دیگر، کسانی می باشند که در صراط عاشورا، در فرصت های دیگر به شهادت رسیده اند، نه در روز عاشورا. ثانیاً: ممکن است این تعداد، گویای تعداد شهدای سرشناس و معروف آن روز باشد، که از نظر گزارشگران و وقایع نویسان آن روز مورد توجه بوده اند. ثالثاً: در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است که آن حضرت ضمن رهنمودی درباره عالم رجعت و قیام موعود اسلام و حضور برخی از درگذشتگان، که در عالم برزخ زندگی می کنند و در رکاب آن حضرت بوده اند، به مفضل خاطر نشان ساخته بود که ۷۲ تن از شهدای کربلا نیز در رکاب موعود اسلام رجعت خواهند داشت و در قیام او حضور خواهند یافت. گرچه در این بیان، امام صادق علیه السلام تعداد شهدای کربلا را در ۷۲ تن محدود نساخته و تنها این نکته را ثابت می کند که از جمع شهدای کربلا، ۷۲ تن رجعت دارند، نه آن که تعداد شهدای کربلا بیش از هفتاد و دو تن نیستند.

شاید همین حدیث سبب شده است که بعضی گمان کنند شهدای کربلا بیش از ۷۲ تن نیستند. متن حدیث چنین است: «... فَأَلَاتِنان و سَبْعون رجلاً الذین قُتِلوا مع الحسین یظهرون معه؟ قال: نعم یظهرون معه...» <sup>(۳۵)</sup>

رابعاً: تعداد سرهایی که به کوفه و شام ارسال شده بود، حدود ۷۲ تن بودند و بعید نیست که این مسأله نیز در اشتهار شهدای کربلا به ۷۲ تن مؤثر باشد.

پرسش ۱۹: آیا عزاداری برای حسین علیه السلام در تاریخ پیش از اسلام مطرح بوده است؟

پاسخ: عاشورا و کربلا در طول تاریخ، میان انسان های برتر مطرح بوده است؛ از جمله در ضمن حدیثی آمده است: <sup>(۳۶)</sup> «ما مِنْ نَبیِّ إِلَّا وَقَدَّ زار کربلاء»؛ «هیچ پیامبری سراغ نداریم، جز آن که به زیارت کربلا شتافته است.»

علامه سید نعمت الله جزایری در انوارالنعمانیه<sup>(۳۷)</sup> حدیث طویلی را نقل می کند که در آن آمده است: بسیاری از انبیای عظام در دوران زندگی خود در کربلا حضور یافتند و برای حسین علیه السلام گریستند و بر قاتل او لعن و نفرین نثار کردند.

### حضرت آدم علیه السلام در کربلا

پس از آن که آدم به زمین گام نهاد، حوا را نیافت و به سراغ او به این سوی و آن سوی رفت تا به زمین کربلا رسید، پایش مجروح شد، احساس غربت وجود وی را فرا گرفت و خون از پای او جاری شد، سر به آسمان برداشت و به درگاه الهی عرضه داشت: «إلهی هل حدث منی ذنب آخر فعاقبتنی به؟»؛ «خدایا، از من گناهی سرزد که مورد عقوبت قرار گرفتم؟»، ندا رسید: «لکن یقتل فی هذه الأرض ولدک الحسین ظلماً»؛ «در اینجا فرزندت حسین کشته می شود و خونس در این سرزمین جاری می گردد».

آدم پرسید: «یا رَبِّ أ یَکُونُ الحُسَینُ نَبِیًّا؟»<sup>(۳۸)</sup> «حسین یکی از انبیا است؟» ندا رسید: «خیر، او فرزند زاده پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله است».

آدم پرسید قاتل او کیست؟ ندا رسید: قاتل او مردی است به نام یزید، که او مطعون و مطرود اهل آسمانها و زمین است. آدم به جبرئیل گفت: اکنون وظیفه من چیست؟ جبرئیل گفت: یزید را نفرین کن. آدم چهار مرتبه بر یزید لعن فرستاد و چهار قدم از آن مکان دور شد که به قدرت الهی به عرفات رسید و همسر خود را یافت.

### حضرت نوح علیه السلام در کربلا

آنگاه که نوح بر کشتی سوار شد و زمین را سیر کرد، به منطقه کربلا رسید. کشتی او به تزلزل در آمد و نوح احساس کرد که کشتی در معرض غرق شدن است. به درگاه خدا مناجات کرد و گفت: خدای! گناهی از من سرزد؟؛ «إلهی

هل حدث مني ذنب آخر فعاقبتني به فإنني طفت جميع الأرض و ما أصابني سوء مثل ما أصابني في هذه الأرض». <sup>(۳۹)</sup> جبرئیل نازل شد و به او فرمود: ای نوح! اینجا همان جایی است که حسین، سبط محمد، خاتم انبیا و پسر خاتم اوصیا کشته می شود، نوح پرسید، قاتل او کیست؟ جبرئیل پاسخ داد: قاتلش مردی لعین است در نظر اهل آسمان ها و زمین؛ «قاتله لعین اهل سبع سماوات و سبع أرضین». پس او یزید را چهار بار لعنت نمود و در این هنگام کشتی اش در دامن کوه جودی به آرامی پهلو گرفت.

#### حضرت ابراهیم عليه السلام در کربلا

هنگامی که ابراهیم خلیل عليه السلام سواره وارد کربلا شد، اسبش به زمین خورد و او از اسب بر زمین افتاد و سر مبارکش شکست و خون از آن جاری شد و سپس استغفار نمود، و گفت: خدایا! چه خطایی از من سرزد؟ جبرئیل نازل گشت و گفت: از تو خطایی سر نزد، در اینجا سبط پیامبر خاتم و پسر خاتم اوصیا کشته می شود. حضرت خلیل پرسید: قاتل او کیست؟ جبرئیل پاسخ داد: قاتل او کسی است که در نظر همه اهل آسمان ها و زمین ملعون است؛ «فرع ابراهیم یده و لعن یزید لعناً کثیراً...»؛ «ابراهیم دست به سوی آسمان گرفت و بر یزید لعن فراوان کرد.»

#### حضرت اسماعیل عليه السلام در کربلا

گوسفندان حضرت اسماعیل، پسر ابراهیم خلیل الرحمان، در کنار شط معروف فرات مشغول چریدن بودند که چوپان آن حضرت اعلام کرد رمه از خوردن آب خودداری می کند، اسماعیل راز آن را از خداوند متعال جویا شد. ندا رسید: ای اسماعیل، راز آن را از یکی از گوسفندان خود بخواه که به قدرت خدا پاسخ خواهد داد. وقتی اسماعیل از گوسفندی جویا شد، آن حیوان با زبان

فصیح پاسخ داد: به ما خبر داده اند که در اینجا فرزندت حسین تشنه کام کشته خواهد شد، از این رو از این نهر (احتمالاً نهر معروف علقمه باشد) آب نمی خوریم؛ «بلغنا أن ولدك الحسين عليه السلام سبط محمد يقتل هنا عطشاناً فنحن لا نشرب من هذه المشرعة حزناً عليه». <sup>(۴۰)</sup> در این هنگام اسماعیل از نام قاتل او جويا شد، آن گوسفند به قدرت الهی پاسخ داد: «يقتله لعين أهل السماوات و الأرضين و الخلائق أجمعين». اسماعیل عرضه داشت: «اللَّهُمَّ الْعَن قَاتِلَ الْحُسَيْنِ عليه السلام»؛ «خدایا! قاتل حسین عليه السلام را لعنت کن».

### حضرت موسی کلیم در کربلا

حضرت موسی عليه السلام با (وصی خود)، یوشع بن نون از کربلا عبور می کرد، کفشش پاره شده و بندش گسست و خار در پاهایش خلید و خون جاری شد. موسی عرض کرد: خدایا! چه گناهی از من سرزد؟؛ «إلهی أی شئی حدث منی»؛ از آسمان ندا رسید: «أن هنا يقتل الحسين و هنا يسفك دمه فسال دمک موافقة لدمه»؛ «این جا حسین کشته و خودش ریخته می شود و از این رو خون تو هم بر زمین ریخت.»

موسی عليه السلام پرسید قاتل او کیست؟ ندا رسید: «قاتل او یزید لعین است که در میان موجودات مختلف هستی، مورد لعن است».

### حضرت سلیمان عليه السلام در کربلا

سلیمان با بساط خود از هوا حرکت می کرد، وقتی به منطقه کربلا رسید وضعیتی خاص برای او پیش آمد که نزدیک بود سقوط کند. باد از حرکت ایستاد و بساط وی در سرزمین کربلا فرود آمد. سلیمان به باد گفت: چرا فرود آمدی؟ باد [به قدرت الهی] پاسخ داد: در این مکان، حسین کشته می شود: «ان هنا يُقتلُ الحُسَيْنُ...»؛ سلیمان پرسید: قاتل او کیست؟ باد پاسخ داد: «يقتله لعين

أهل السماوات والأرضين»؛ «کسی که در نظراهل آسمان ها وزمین لعین است وی را می کشد». پس سلیمان بر یزید لعنت نثار کرد و از آن جا گذشت...

### حضرت عیسیٰ علیه السلام در کربلا

مسیح مقدس با حواریون از کربلا می گذشت که شیر درنده ای سر رسید و سدّ راه وی شد. مسیح راز آن را جو یا شد، شیر به قدرت الهی با زبان فصیح گفت: من راه را باز نمی کنم، جز آن که بر قاتل حسین لعنت کنید. عیسیٰ علیه السلام پرسید: حسین کیست؟ شیر پاسخ داد: دخترزاده محمد و پسر علی ولیّ خدا. مسیح علیه السلام پرسید: قاتل او کیست؟ شیر پاسخ داد: قاتل او یزید است که در روز عاشورا دست به جنایت خواهد زد. در این هنگام عیسیٰ علیه السلام دست به دعا برداشت و بر یزید لعن و نفرین فرستاد و حواریون آمین گفتند و رفتند.



## پی نوشت ها:

۱. خوارزمی، مقتل، ج ۱، ص ۱۸۴
۲. «اما بعد، فخذ حسیناً و عبدالله بن عمر و عبدالله بن الزبیر بالبیعة أخذاً شديداً لیست فیہ رخصة حتی یبایعوا».
۳. الكامل، ج ۴، ص ۵ مقتل ابی مخنف، ص ۴
۴. بحار، ج ۴، ص ۳۲۴، مقتل خوارزمی، صص ۱۸۲، ۱۸۳
۵. ناسخ التواریخ، مبحث سید الشهداء، ص ۱۵۴
۶. بحار، ج ۴۴، ص ۳۲۵؛ اللهوف، ص ۱۰؛ مقتل الحسین، ص ۲۳
۷. اللهوف، ص ۱۰؛ مقتل الحسین، ص ۲۴
۸. ناسخ التواریخ، احوال امام حسین علیه السلام (عبارت عربی این نامه قبلاً در همین فصل ذکر شد).
۹. سیدالشهدا، شهید دستغیب، صص ۳۵، ۳۶
۱۰. نک: فصل دوم همین کتاب.
۱۱. نک: علامه حایری مازندرانی، معالی السبطين، ج ۲، ص ۴
۱۲. نک: علامه حایری مازندرانی، معالی السبطين، ج ۲، ص ۴
۱۳. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۵۰۴، باب ۶۶- باب استحباب البكاء لقتل الحسین.
۱۴. امالی صدوق، ص ۱۲۸، المجلس السابع والعشرون و نک: علامه جزایری، انوارالنعمانیه، ج ۳، ص ۲۳۹
۱۵. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۵۰۲
۱۶. هود: ۱۸
۱۷. نک: مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۲ (نشر دارالهجرة).
۱۸. .... و سیره سیره فرعون بل کان فرعون اعدل منه فی رعیتہ و انصف منه فی خاصته و عامته... و لیزید و غیره اخبار عجیبه و مثالب کثیره من شرب الخمر و قتل ابن بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و لعن الوصی و هدم البيت و إحراقه و سفک الدماء و الفسق و الفجور و غیر ذلك مما ورد فیہ الوعید بالیأس من غفرانه کوروده فیمن جحد توحیده و خالف رسله و قد آتینا علی الغرر من ذلك فیما تقدم و سلف من كتب، (مروج الذهب، ج ۳، دار الهجر، ایران، ص ۳۲). ۷۸- ۸۱ و موسسه

١٩. نك: ابن عماد حنبلي، شذرات الذهب، ج ١، صص ٦٨، ٦٩، چاپ دارالفكر، بيروت.
٢٠. همان.
- ٢- نك: ابن عماد حنبلي، شذرات الذهب، ج ١، ص ٦٩، چاپ دارالفكر، بيروت.
٢١. نك: ابن عماد حنبلي، شذرات الذهب ج ١، ص ٦٩، چاپ دار الفكر، بيروت.
٢٢. محمد: ٢٢
٢٣. تفسير روح المعاني، ذيل آيه شريفه ﴿فَهَلْ عَسَيْتُمْ...﴾ (محمد - ٢٢)، عبدالرزاق موسوى المقرّم، مقتل الحسين، ص ٩
٢٤. شرح العقائد النسفيه، ص ١١٧. ٢٤٣ نويسنده متن: ملا عمر نسفى شرح: سعد الدين تفتازانى ناشر: انتشارات دينى سيديان.
٢٥. اسد الغابه فى معرفة الصحابه، ج ١، ص ٤٨٩؛ ج ٢، ص ٢٠ مؤسسه
٢٦. نك: ابن جوزى، تذكرة الخواص، صص ٢٨٨، ٢٨٦، ٢٨٥، فصل فى يزيد بن معاويه.
٢٧. همان.
٢٨. نك: ابن جوزى، تذكرة الخواص، صص ٢٨٩ - ٢٨٨
٢٩. عن جابر، عن أبى جعفر عليه السلام قال: «قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إن فى النار منزلة لم يكن يستحقها أحدٌ من الناس إلا بقتل الحسين بن علىّ و يحيى بن زكريّا عليهما السلام. حدّثنى من سمع كعباً يقول: أول من لعن قاتل الحسين بن علىّ عليهما السلام إبراهيم خليل الرحمن، وأمر ولده بذلك، وأخذ عليهم العهد والميثاق ثمّ لعنه موسى بن عمران وأمر أمته بذلك، ثمّ لعنه داود وأمر بنى اسرائيل بذلك.
- ثمّ لعنه عيسى وأكثر أن قال: يا بنى اسرائيل العنوا قاتله، وإن أدركتم أيامه فلا تجلسوا عنه، فإنّ الشّهاد مع كالشّهاد مع الأنبياء، مقبل غير مُدبر، وكانى أنظر إلى بقعته، و ما من نبىّ إلاّ و قد زار كربلا و وقف عليها، و قال: إنك لبقعة كثيرة الخير، فيك يدفن القمر الأزهر»، (بحار الانوار، ج ٤٤، ص ٣٠١، به نقل از كامل الزيارات ص ٦٧).
٣٠. دخان: ٢٩
٣١. اعيان الشيعة، ج ١
٣٢. قمقام، ج ٢، ص ٥٢٦
٣٣. نك: اللهوف، ص ٤٣، چاپ نجف.
٣٤. حبيب السير، ج ٢، ص ٥١
٣٥. نك: علامه جزائرى، انوار النعمانيه، ج ٢، ص ٨٢

٣٦. بحار الأنوار، ج ٤٤، ص ٣٠١

٣٧. ج ٣، صص ٢٦٢ - ٢٦٠

٣٨. بحار الأنوار، ج ٤٤، ص ٢٤٢

٣٩. بحار الأنوار، ج ٤٤، ص ٢٤٢، باب ٣٠ - إخبار الله تعالى أنبياءه و...

٤٠. بحار الأنوار، ج ٤٤، ص ٢٤٣، باب ٣٠ - إخبار الله تعالى أنبياءه و...

پرسش ۲۰: راز اهمیت زیارت قبر امام حسین علیه السلام چیست؟

پاسخ: زیارت وسیله ای است برای رساندن ارادت باطنی و جلوه ای است از حیات عشق و محبت پایدار زائر در برابر مزور و عاشق در مقابل معشوق، که پاداشی مضاعف دارد. هر امامی را برگردن شیعیانش حقی است و راه ادای آن، زیارت قبر اوست. و در خصوص زیارت قبر حسین علیه السلام رهنمودهای روشنی در اختیار است که گفته اند: اگر کسی همه ساله به حج برود، ولی امام حسین علیه السلام را زیارت نکند، حقی از حقوق رسول الله صلی الله علیه و آله را نادیده گرفته است؛ زیرا حق حسین علیه السلام فریضه ای از فرایض الهی است و بر همه مسلمانان واجب است که به زیارت آن حضرت بشتابند؛ «لَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ حَجَّ دَهْرَهُ ثُمَّ لَمْ يَزِرِ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ لَكَانَ تَارِكًا حَقًّا مِنْ حُقُوقِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لِأَنَّ حَقَّ الْحُسَيْنِ علیه السلام فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى وَاجِبَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ». <sup>(۱)</sup>

در شب قدر که گرمی ترین شب های سال است، زیارت امام حسین علیه السلام در متن وظایف آن شب قرار دارد. زیارت امام حسین در حرم امیرمؤمنان علیه السلام برای آن است که به نقلی سر مطهر حضرت امام حسین در بالا سر حضرت امیر مؤمنان دفن شده است.

فواید و اهمیت زیارت ائمه و امام حسین علیه السلام

1- میثاق الهی؛ «تجدید میثاق»

وَشَاءَ مِي غَوِيءَ اَز اَمَامِ هَشْتَمِ علیه السلام شَنِيدَم كِه مِي فَرمود:

«إِنَّ لِكُلِّ إِمَامٍ عَهْدًا فِي عُنُقِ أَوْلِيَائِهِ وَ شِيعَتِهِ، وَ إِنْ مِنْ تَمَامِ الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ وَ

حُسْنِ الْأَدَاءِ زِيَارَةُ قُبُورِهِمْ...». <sup>(۲)</sup>

«هر امامی را برگردن پیروانش حقی است که یکی از جلوه های مهم وفای

به این حق، پرداختن به زیارت قبر آن امام است».

## 2- زوار آسمانی

فقط انسان ها به زیارت قبر امام حسین مشرف نمی شوند، بلکه بیشترین زائران آن حضرت، مسافران آسمانی هستند.

پیامبر خدا ﷺ فرمود: خلقی بیشتر از فرشتگان آفریده نشده است؛ به طوری که در هر شبانه روز هفتاد هزار فرشته به زیارت کعبه توفیق می یابند، پس از آن به زیارت قبر رسول الله ﷺ، سپس به دیدار امیرمؤمنان علیؑ و پس از آن به زیارت قبر حسین علیؑ توفیق می یابند و تا سحرگاهان در آنجا می مانند و سپس به سوی آسمان عروج می کنند: «ثمَّ يَأْتُونَ الْحُسَيْنَ فَيَقِيمُونَ عِنْدَهُ فَإِذَا كَانَ السَّحْرُ وَضِعَ لَهُمْ مِعْرَاجٌ إِلَى السَّمَاءِ...»<sup>(۳)</sup>

## 3- خواسته همه موجودات آسمانی

تمام موجودات عالم، خواهان زیارت حسین علیؑ هستند. اسحاق بن عمار می گوید:

از امام صادق علیؑ شنیدم که می فرمود:

«لَيْسَ شَيْءٌ فِي السَّمَاوَاتِ إِلَّا وَهُمْ يَسْأَلُونَ اللَّهَ أَنْ يُؤَدِّنَ لَهُمْ فِي زِيَارَةِ الْحُسَيْنِ عَلِيٍّ فَفَوْجٌ يَنْزِلُ وَفَوْجٌ يَعْرُجُ»<sup>(۴)</sup>

«موجودی در آسمان ها نیست جز آن که از خدا اجازه می خواهند تا به

زیارت حسین علیؑ نایل آیند.»

## 4- معادل زیارت رسول الله ﷺ

زید شحام می گوید: از امام صادق علیؑ پرسیدم: «ما لِمَنْ زَارَ وَاحِدًا مِنْكُمْ؟»؛ «برای کسی که یکی از شما را زیارت کند چه پاداشی منظور می گردد؟» گفت:

«كَمَنْ زَارَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ»<sup>(۵)</sup>

«پاداشی همانند پاداش زیارت پیامبر ﷺ دارد.»

## 5- برکات مادی و معنوی

ائمه علیهم السلام با یادآوری برکات مادی و معنوی زیارت امام حسین علیه السلام، مردم و به ویژه شیعیان را به آن ترغیب و تشویق می کردند. امام باقر علیه السلام به محمدبن مسلم فرمود:

«مُرُوا شِيعَتَنَا بِزِيَارَةِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عليه السلام فَإِنَّ إِيْتَانَهُ يَزِيدُ فِي الرِّزْقِ وَيَمُدُّ فِي الْعُمُرِ وَيُدْفَعُ مَدَافِعَ السَّوْءِ وَإِيْتَانَهُ مُفْتَرَضٌ عَلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ يُقِرُّ لَهُ بِالْإِمَامَةِ مِنَ اللَّهِ». <sup>(۶)</sup>

«شیعیان ما را به زیارت حسین علیه السلام وادار کنید؛ زیرا زیارت آن حضرت، موجب افزایش رزق و روزی و باعث طول عمر و دفع عوامل بدی ها و شرور است.»

آری، زیارت امام علیه السلام بر هر شخص با ایمان، که به امام منصوب از طرف خدا اعتقاد دارد واجب است.

## 6- رهایی از دایره حساب

امام صادق علیه السلام فرمود:

«إِنَّ أَيَّامَ زَائِرِي الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام لَا تُعَدُّ مِنْ آجَالِهِمْ». <sup>(۷)</sup>

«روزهایی که زائر در زیارت به سر می برد، از مدت عمر او به حساب نمی آید.»

## 7- غبطه مردم در قیامت

امام صادق علیه السلام فرمود:

«مَا مِنْ أَحَدٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا وَهُوَ يَتَمَنَّى أَنَّهُ زَارَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام لَمَّا يَرَى

لَمَّا يُصْنَعُ بَزْوَارِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ مِنْ كَرَامَتِهِمْ عَلَى اللَّهِ». <sup>(۸)</sup>

«هیچ کس در قیامت حضور ندارد جز آن که آرزو می کند که در شمار زائران حسین علیه السلام باشد؛ زیرا، می بیند که در آنجا زائران حسین علیه السلام دارای موقعیت ویژه ای هستند.»

#### 8- دیدار امام حسین علیه السلام از زائرانش

طریحی در منتخب،<sup>(۹)</sup> نقل می کند که امام حسین علیه السلام فرمود:  
«مَنْ زَارَنِي بَعْدَ مَوْتِي زَرَّتْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَوْ لَمْ يَكُنْ إِلَّا فِي النَّارِ لِأَخْرَجْتَهُ.»  
«کسی که مرا بعد از قتلم زیارت کند در قیامت به دیدار او خواهم شتافت، حتی اگر او در جهنم باشد وی را از آن بیرون می آورم.»

#### 9- زائر راستین کیست؟

زائر راستین ائمه معصومین علیهم السلام کسانی هستند که در فرهنگ اسلامی به آن ها صدیقون می گویند:

«عن أبي جعفر علیه السلام قال: كان رسول الله صلى الله عليه وآله إذا دخل الحسين علیه السلام جذبه إليه ثم يقول لأمير المؤمنين علیه السلام: أَمْسِكْهُ ثُمَّ يَقَعُ عَلَيْهِ فَيَقْبَلُهُ وَيَبْكِي، يَقُولُ: يَا أَبَتَهُ لِمَ تَبْكِي؟ فَيَقُولُ يَا بُنَيَّ أَقْبَلُ مَوْضِعَ السَّيْفِ مِنْكَ، قَالَ: يَا أَبَتَهُ وَأَقْتَلُ، قَالَ: إِي وَاللَّهِ وَأَبوكَ وَأَخوكَ وَأَنْتَ قَالَ: يَا أَبَتَهُ فَمَصَارِعَنَا شَتَّى، قَالَ: نَعَمْ يَا بُنَيَّ، قَالَ: فَمَنْ يَزُورُنَا مِنْ أُمَّتِكَ قَالَ: لَا يَزُورُنِي وَيَزُورُ أَبَاكَ وَأَخَاكَ وَأَنْتَ إِلَّا الصَّدِيقُونَ مِنْ أُمَّتِي.»<sup>(۱۰)</sup>

نتیجه: زیارت ائمه معصوم علیهم السلام به ویژه زیارت امام حسین علیه السلام دارای اهمیت ویژه ای است و پیامدها و آثاری مطلوب؛ اعم از دنیوی، اخروی، مادی و معنوی دارد و شوق پرداختن و یا نپرداختن و بیزاری از آن یکی از نشانه های مهر و یا غضب الهی نیز می باشد. امام صادق علیه السلام فرمود:

«مَنْ أَرَادَ اللَّهُ بِهِ الْخَيْرَ قَذَفَ فِي قَلْبِهِ حُبَّ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ حُبَّ زِيَارَتِهِ وَ مَنْ أَرَادَ اللَّهُ بِهِ السُّوءَ قَذَفَ فِي قَلْبِهِ بُغْضَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ بُغْضَ زِيَارَتِهِ».<sup>(۱۱)</sup>

«کسی را که خدا خواست سعادت‌مند شود حبّ و دوستی حسین و زیارتش را در دل او شکوفا می‌سازد و به عکس، کسی را که بخواهد کیفر دهد و تنبیه نماید، کینه و بغضی نسبت به حسین و یارانش در دل او ظاهر می‌گرداند.»

#### 10- تقدّم زوار کربلا بر زوار کعبه

صدوق، در ثواب الاعمال نقل می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَبْدَأُ بِالنَّظَرِ إِلَى زُورِارِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَشِيَّةَ عَرَفَةَ»، خدا در شب عرفه به زوار امام حسین علیه السلام توجه می‌کند. راوی از آن حضرت پرسید: «قِيلَ لَهُ قَبْلَ نَظَرِهِ إِلَى أَهْلِ الْمَوْقِفِ» آیا پیش از نظر کردن به حضار در عرفات؟ امام پاسخ داد: آری. و در حدیثی دیگر از آن حضرت آمده است:

«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَتَجَلَّى لَزُورِارِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَبْلَ أَهْلِ عَرَفَاتِ (فَيَفْعَلُ ذَلِكَ بِهِمْ) وَ يَقْضِي حَوَائِجَهُمْ وَ يَغْفِرُ ذُنُوبَهُمْ وَ يُشَفِّعُهُمْ فِي مَسَائِلِهِمْ ثُمَّ يَتَنَبَّأُ بِأَهْلِ عَرَفَاتِ يَفْعَلُ ذَلِكَ بِهِمْ».<sup>(۱۲)</sup>

پروردگار حکیم عنایت ویژه خود را متوجه زوار قبر امام حسین علیه السلام می‌کند پیش از توجه به حجاج واقف در عرفات نماید، خدا حوائج زوار حسین را برآورده می‌سازد، گناهانشان را می‌بخشد و از آنان شفاعت به عمل می‌آورد پس به زوار کعبه ای که در عرفات (در شب عرفه) حضور دارند توجه کرده با آنان نیز این چنین عمل می‌کند.

پرسش ۲۱: آیا عزاداری و اشک ریختن برای شهیدان در سنت خود امام

حسین علیه السلام سابقه دارد؟

ج: در سنت امام علیه السلام تعقل و عواطف با هم آمیخته‌اند.



در میان فرماندهان و رزم آوران غالباً سنگدلی به عنوان صلابت حاکم است و آنانکه اهل عواطف و سوز و گداز باشند اهل صلابت نیستند ولی هنر مردان خدا آن است که دو ویژگی فوق را به گونه بسیار حکیمانه به هم آمیخته اند و این دو (صلابت و عواطف انسانی) هر کدام در جای خود به قدر لازم و به طور حکیمانه مورد توجه می باشند و هیچکدام در پای دیگری ذبح نمی شود.

امام علیه السلام در حماسه تاریخ خود اثبات کرد که اهل صلابت است و نیز اهل اشک و سوز (عواطف) و هیچکدام در زندگی او مانع از حضور دیگری نیست. امام نه تنها در کربلا، حتی پیش از حضور در کربلا برای یاران و عزیزان شهیدش، اشک ریخت و در این باره به دو گزارش زیر توجه فرماید.

۱- سید بن طاووس در لهوف می نویسد: در منزلگاه معروف به زباله خبر شهادت مسلم به امام رسید. جمعی از همراهان آن حضرت وقتی که دانستند کاروان امام علیه السلام به سوی سرنوشتی سرخ پیش می رود از امام جدا شدند. و نیز با پخش این خبر اشک و ناله در سراپرده امام علیه السلام بالا گرفت. همچنین فرزدق شاعر به پیش آمد و گفت: یابن رسول الله چرا به سوی کوفه به پیش می روی در حالی که آنان پسر عم و شیعیان ترا به قتل رساندند. امام علیه السلام در حالی که برای مسلم اشک می ریخت فرمود: خدا مسلم را رحمت کند به سوی جنت الهی شتافت و ما به او ملحق و سپس این چنین سرود:

فَإِنْ تَكُنِ الدُّنْيَا تُعَدُّ نَفِيسَةً فَإِنَّ ثَوَابَ اللَّهِ أَعْلَى وَأَنْبَلُ  
وَإِنْ تَكُنِ الْأَبْدَانُ لِلْمَوْتِ أَنْشِئَتْ فَقَتْلُ أَمْرِيءٍ بِالسَّيْفِ فِي اللَّهِ أَفْضَلُ  
وَإِنْ تَكُنِ الْأَرْزَاقُ قِسْمًا مُقَدَّرًا فَقِلَّةُ حِرْصِ الْمَرْءِ فِي السَّعْيِ أَجْمَلُ  
وَإِنْ تَكُنِ الْأَمْوَالُ لِلتَّرْكِ جَمْعُهَا فَمَا بِالْ مُتْرُوكِ بِهِ الْمَرْءُ يَبْخَلُ؟

«اگر زندگی دنیوی گرانسنگ است، ثواب شهادت الهی از آن نفیس تر و گرانسنگ تر است.

اگر قرار است که آدمی بمیرد، کشته شدن در راه خدا برترین نوع آن است. اگر رزق و روزی، مقدر است پس به دور ماندن از حرصورزی، شایسته تر است.

اگر اموال و ثروت را سرانجام باید رها کنیم پس چه بهتر که اهل بخل نباشیم و در راه خدا انفاق کنیم. «

در گزارش فوق سخن از:

۱- اشک و سوز امام علیه السلام برای مسلم است.

۲- امام علیه السلام یک رهبر سنگدل نیست و یک فرمانده به دور از عواطف نمی باشد بلکه در مکتب او تعقل با عواطف انسانی با هم آمیخته است لذا برای یارانش اشک می ریزد در عین حال که مصمم و آهنین بر سر میعاد خود پای فشرده به پیش می رود. <sup>(۱۳)</sup>

۲- در باراندازگاه معروف به ذو حسم: امام دو نفر از کوفه بیرون آمده بودند را مورد توجه داد. امام از آنان از احوال مردم کوفه جویا شدند. آنان پاسخ دادند دل ها با شما ولی شمشیرهایشان علیه شماست.

امام علیه السلام به آنان فرمود از فرستاده من قیس بن مسهر چه خبر دارید پاسخ دادند این زیاد او را به قتل رساند. در این هنگام، امام برای قیس، اشک ریخت و فرمود: خدا پاداش او را جنت خود قرار دهد. خداوندا! بهشت را جایگاه والای ما و شیعیانمان ساز، همانا تو بر هر چیزی توانایی؛ (فاسترجع واستعبر باکیاً). <sup>(۱۴)</sup>

و پس ازین امام علیه السلام در میان یاران ایستاد و این چنین خطبه خواند: می بینید که چه پیش آمد و می بینید که دنیا از ما روی گرداند و به ما پشت کرد و در ضمن همین خطبه خاطر نشان کرد:

آیا نمی بینید که حق، مورد بی اعتنایی است و از باطل نهی و نکوهش به عمل نمی آید و اگر آدمی به مرگ خود راضی باشد، حق دارد و من مرگ در راه حمایت از حق و نهی از باطل را جز سعادت به حساب نمی آورم و زندگی با اشرار را جز خسران تلقی نمی کنم. <sup>(۱۵)</sup>

دو گزارش فوق به عنوان نمونه و مؤید این نظراند که عزاداری و اشک عشق برای شهیدان در سیره امام حسین علیه السلام سابقه ای دیرینه دارد و در کربلا در کنار جسد شهدا نیز این سنت به طور مکرر مشاهده شده است.

#### پرسش ۲۲: روزه روز عاشورا چه حکمی دارد؟

پاسخ: روز عاشورا روز عزاست، اگر آدمی بتواند کمتر به خوردن و آشامیدن روی آورد خالی از پاداش نیست لیکن روزه دار بودن در آن روز، مورد تأکید قرار نگرفته؛ بلکه کراهت دارد گرچه در دوران جاهلیت و نیز در اسلام پیش از اعلام وجوب روزه واجب، مسلمانان روزه مستحبی در آن روز می گرفتند. زراره و محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام درباره روزه عاشورا سؤال کردند، آن حضرت فرمود:

«كَانَ صَوْمُهُ قَبْلَ شَهْرِ رَمَضَانَ، فَلَمَّا نَزَلَ شَهْرُ رَمَضَانَ تُرِكَ» <sup>(۱۶)</sup>

«پیش از وجوب روزه رمضان، روز عاشورا روزه می گرفتند، ولی پس از آن، روزه آن روز متروک شد.»

مرحوم سید بن طاووس در اقبال می نویسد: «اعْلَمُ أَنَّ الرِّوَايَاتِ وَرَدَتْ مُتَنَافِرَاتٌ فِي تَحْرِيمِ صَوْمِ يَوْمِ عَاشُورَاءَ عَلَى وَجْهِ الشَّمَاتَاتِ...» سپس به روایتی از حضرت رض علیه السلام استدلال می کند که آن حضرت فرمود:

«أَنَّ يَوْمَ صَامَ فِيهِ الْأَدْعِيَاءُ مِنْ آلِ زِيَادٍ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ علیه السلام وَ هُوَ يَوْمٌ يَتَشَامُّ بِهِ آلُ مُحَمَّدٍ علیه السلام وَيَتَشَامُّ بِهِ أَهْلُ الْإِسْلَامِ».

«عاشوراء» روزی که خاندان نامشروع ابن زیاد به شکرانه کشته شدن امام حسین علیه السلام روزه گرفتند، ولی خاوندان پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان آن را شوم می دانند. «

امام صادق علیه السلام نیز فرمود:

«مَا هُوَ يَوْمٌ صَوْمٌ وَ مَا هُوَ إِلَّا يَوْمٌ حُزْنٌ وَ مُصِيبَةٌ دَخَلَتْ عَلَى أَهْلِ السَّمَاءِ وَ أَهْلِ الْأَرْضِ وَ جَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ».

«عاشورا روز روزه داری نیست، بلکه روز اندوه و مصیبت برای آسمانیان و زمینیان و تمام مؤمنان است.» <sup>(۱۷)</sup>

مرحوم شیخ عباس قمی رضوان الله تعالی علیه در اعمال روز عاشورا می نویسد:

شایسته است که شیعیان در این روز از خوردن و آشامیدن امساک کنند، بی آنکه قصد روزه نمایند و در آخر روز - بعد از عصر - افطار کنند به غذایی که اهل مصیبت می خورند؛ مثل ماست یا شیر و امثال آن، نه غذاهای لذیذ.

علامه مجلسی در «زاد المعاد» آورده است: بنی امیه این دو روز - تاسوعا و عاشورا - را برای برکت و شماتت (شادی و خرسندی) بر قتل آن حضرت روزه داشتند و احادیث بسیار در فضیلت این روز و روزه آنها بر حضرت رسول

بسته اند و از طریق اهل بیت علیهم السلام احادیث بسیار در مذمت روزه این دو روز به خصوص روز عاشورا وارد شده است. <sup>(۱۸)</sup>

**پرسش ۲۳:** هنگام شنیدن نام امام حسین چه باید گفت؟

پاسخ: حسن بن ابی فاخته می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: هنگام شنیدن نام امام حسین علیه السلام چه جمله ای به زبان آوریم؟ امام پاسخ داد:

«قُلْ صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللهِ! تَكَرَّرَهَا ثَلَاثًا» <sup>(۱۹)</sup>

«هرگاه نام امام حسین را شنیدی بگو درود خدا بر تو ای حسین و این کلام را سه مرتبه تکرار کن.»

**پرسش ۲۴:** چرا به عزاداری عاشورا بیشتر توجه می شود؟

پاسخ: برای رسیدن به پاسخ پرسش بالا، توجه به چند نکته ضروری است:

الف) ائمه معصوم علیهم السلام نسبت به عزاداری امام حسین اهتمامی ویژه داشتند. و این برخاسته از اهتمامی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به عاشورا و عزاداران امام حسین علیه السلام در رهنمودهای خود داشتند.

ب) امام حسین علیه السلام آخرین فرد باقی مانده از خمسه طیبه است، براین اساس عزاداری برای او و بزرگداشت از عاشورا در واقع عزاداری برای همه افراد خمسه طیبه و بزرگداشت برای آنان است.

ج) وضعیت ظاهری شهادت امام حسین علیه السلام و توفان آفرینی نهضت او از ویژگی خاصی برخوردار است که در شهادت سایر معصومین علیهم السلام به چشم نمی خورد امیرالمؤمنین و نیز امام مجتبی علیه السلام به امام حسین علیه السلام فرمودند: «لَا يَوْمَ كَيَوْمِكَ يَا أَبَ عَبْدِ اللهِ»؛ «روزی، همسنگ روز شهادت تو نیست». بنابراین، عزاداری امام حسین علیه السلام باید دارای ویژگی باشد تا در پرتو آن، فرهنگ همه پیشوایان معصوم تداوم یابد.

پرسش ۲۵: آیا سیره عزاداری عاشورا برخاسته از فرهنگ دوران صفویه

است؟

اهمیتی که ائمه معصوم علیهم‌السلام به عزاداری حسین علیه‌السلام می دادند، نشان می دهد که مسأله عزاداری، مسأله ای سابقه دار است و ریشه در فرهنگ اهل بیت علیهم‌السلام دارد. البته در دوران آل بویه در تاریخ چند قرن پیش از صفویان نیز عزاداری سنتی در جامعه آن روز جایگاه ویژه ای داشته است و نکته قابل ذکر آن است که در زمان شاهان صفوی اهتمام خاصی نسبت به فرهنگ اهل بیت و عزاداری عاشورایی ابراز می شده است و چون شاهان پیش از این دوره، غالباً از اهل سنت بوده و توجه چندانی به چنین فرهنگ و مراسم عاشورایی مبذول نمی داشته اند، برخی از مخالفان اهل بیت و یا ناآگاهان در این باره مسأله عزاداری را برخاسته از صفویان پنداشته اند، در حالی که صفویان فقط در حفظ و تداوم این سنت کوشیده اند.

## پی نوشت ها:

۱. تهذیب الأحكام، ج ۶، ص ۴۲، باب فضل زیارتہ علیہ السلام ... و نک: طوسی، التهذیب، ج ۶، ص

۴۲

۲. بحار، ج ۹۷، ص ۱۰۰ چاپ مؤسسه الوفاء بیروت، ص ۱۱۶

۳. همان، ص ۱۱۷

۴. وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۴۱۴، باب تأکد استحباب زیارة الحسین...

۵. بحار، ج ۹۷، ص ۱۰۰، چاپ مؤسسه الوفاء بیروت.

۶. وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۴۱۳، باب تأکد استحباب زیارة الحسین.

۷. تهذیب الأحكام، ج ۶، ص ۴۳

۸. وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۴۲۴، باب تأکد استحباب زیارة الحسین.

۹. منتخب الأخبار، ص ۶۹

۱۰. کامل زیارات، ص ۷۰

۱۱. وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۴۹۶، باب استحباب زیارة الحسین علیہ السلام

۱۲. نک: ثواب الأعمال، صص ۱۱۶، ۱۱۷؛ وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۴۶۵

۱۳. اللهوف، ص ۳۲

۱۴. قال: فلکم علم برسولی قیس بن مسهر؟ قالوا: نعم قتله ابن زیاد فاسترجع واستعبر باکیاً،

وقال: جعل الله له الجنة ثواباً، اللهم اجعل لنا ولشیعتنا منزلاً كريماً إنک على کل شیء قدير.

خطبة الحسین «بذی حسم»

قال عتبة بن أبی العبران: ثمّ قام الحسین علیہ السلام خطیباً «بذی حسم» اسم موضع. وقال: إنّه قد

نزل بنا من الأمر ما ترون وإنّ الدنيا قد تحيّرت وتنكرت، وأدبر معروفها واستمرت حذاء ولم يبق

منها إلا صباة كصباة الإناء وخسيس عيش كالمرعى الوبيل، ألا ترون إلى الحق لا يعمل به، وإلى

الباطل، لا يتناهى عنه، ليرغب المؤمن في لقاء الله محققاً، فإنّی لا أرى الموت إلاّ سعادة والحياة مع

الظالمين إلاّ برماً.

۱۵. نک: ابن نما، مثير الاحزان، ص ۴۴

۱۶. وسائل، ج ۱۰، ص ۴۵۹، ح ۱، باب عدم جواز صوم التاسع والعاشر من محرّم...

۱۷. اقبال الأعمال، ص ۳۳، بحار ج ۹۵، ص ۳۴۰، ح ۷

۱۸. مفاتيح الجنان، اعمال روز عاشورا.

١٩. كامل الزيارات: ص ٧٧ و ٧٨ و ص ٦٧-بحار الأنوار، ج ٤٤، ص ٣٠١



## منابع و مأخذ

- ١- ابصار العين: شيخ محمد بن طاهر السماوي (١٣٧٠ هـ). مركز الدراسات الاسلاميه لحرس الثورة.
- ٢- اثبات الهداة: حرّ عاملي، محمد بن الحسن (١١٠٤ هـ). دارالكتب الاسلاميه.
- ٣- اثبات الوصية: مسعودي، علي بن الحسين بن علي (٣٤٦ هـ). منشورات رضی، قم.
- ٤- احقاق الحق: قاضي نورالله تستري وعشي (١٠١٩ هـ). كتابخانه نجفی مرعشی.
- ٥- الاحتجاج: طبرسي، احمد بن علي بن ابی طالب (قرن ٦ هـ). نشر المرتضى، مشهد.
- ٦- الأخبار الطوال: احمد بن داود دينوري (٢٨٢ هـ). منشورات رضی، قم.
- ٧- الارشاد: شيخ مفيد (٤١٣ هـ). مؤسسة الاعلمی بيروت.
- ٨- اسد الغابة في معرفة الصحابه: ابن الأثير، علي بن محمد الشيباني (٦٣٠ هـ). المكتبة الاسلاميه.
- ٩- اعلام الوری بأعلام الهدی: طبرسي، فضل بن الحسن (ق ٦ هـ).
- ١٠- الاقبال: ابن طاووس، علي بن موسى بن جعفر (٦٦٤ هـ). دارالكتب الاسلاميه طهران.
- ١١- الإمامة والسياسة: ابن قتيبه دينوري (٢٧٦ هـ).
- ١٢- الأنوار النعمانية: نعمة الله موسى جزائري (١١١٢ هـ). تبريز، سوق المسجد الجامع.
- ١٣- اللهوف: سيد ابن طاووس (٦٦٤ هـ). المطبعة الحيدريه، النجف.

- ١٤- المستدرک علی الصحیحین: حاکم نيسابوری (٤٠٥ هـ). دارالمعرفة / بيروت
- ١٥- المستطرف من كل فن مستظرف: ابشيهي (٨٥٠ هـ). منشورات الشريف الرضي / قم
- ١٦- المعجم المفهرس لألفاظ الحديث النبوي: ا. ي. ونسنگ، مكتبة برلين.
- ١٧- المنتخب: فخرالدين الطريحي
- ١٨- المواعظ: محمد بن علي بن بابويه قمّي (٣٨١ هـ). انتشارات هجرت
- ١٩- النزاع والتخاصم: مقریزی احمد بن علي بن عبدالقادر الشافعي (٨٤٥ هـ). مكتبة الاهرام / مصر
- ٢٠- النهاية: ابن الأثير مجدالدين ابی السعادات المبارک بن محمد الجزري (٦٠٦)
- ٢١- امالی الصدوق: شيخ صدوق، محمد بن علي بن الحسين بن بابويه قم (٥٣٨١ هـ)
- ٢٢- امالی المرتضى: سيد مرتضى علم الهدى، علي بن الحسين (٥٤٣٦ هـ). دارالكتاب العربي.
- ٢٣- امام حسين عليه السلام و ايران: كورت فريشدر، انتشارات جاويدان.
- ٢٤- انساب الاشراف: بلاذري، احمد بن يحيى بن جابر (٥٢٧٩ هـ).
- ٢٥- انصارالحسين: شمس الدين، محمد مهدي.
- ٢٦- البحار الأنوار، مولي محمد باقر مجلسي (١١١١ هـ). دارالكتب الاسلاميه.
- ٢٧- البداية و النهاية: عماد الدين اسماعيل بن عمر بن كثير الدمشقي (٧٧٤ هـ). دارالفكر بيروت.

- ۲۸- البدء والتاریخ: أبو زید أحمد بن سهل بلخی (۵۰۷ هـ)، کتابخانه اسدی، طهران.
- ۲۹- بررسی تاریخ عاشورا: دکتر آیتی، کتاب خانه صدوق / طهران
- ۳۰- پاسداران وحی: آیت الله العظمی فاضل لنکرانی
- ۳۱- پرورش روح: سید محمد شفیعی مازندرانی
- ۳۲- تاریخ آل محمد صلی الله علیه و آله: محمد قاضی بهلول بهجت
- ۳۳- تاریخ ابن کثیر: البداية والنهاية. (ابن کثیر)
- ۳۴- تاریخ الاسلام: ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان (۷۴۸ هـ). دارالکتاب العربی بیروت
- ۳۵- تاریخ الخلفاء: جلال الدین سیوطی (۹۱۱ هـ). مصر.
- ۳۶- تاریخ الطبری: محمد بن جریر طبری (۳۱۰ هـ)
- ۳۷- تاریخ الیعقوبی: احمد بن ابی یعقوب بن جعفر بن وهب (۲۸۴ هـ). دارصادر / بیروت
- ۳۸- تاریخ پیامبر اسلام: دکتر محمد ابراهیم آیتی، انتشارات دانشگان تهران
- ۳۹- تاریخ گزیده: حمدالله بن ابی بکر مستوفی قزوینی (۷۳۰ هـ). انتشارات امیرکبیر.
- ۴۰- تنمة المنتهی: شیخ عباس قمی، انتشارات داوری / قم
- ۴۱- تجارب الأمم: أبوعلی مسکویه الرازی (۴۲۱ هـ)، دارسروش / طهران
- ۴۲- تحفة الأحباب: ابن شعبة الحرّانی (قرن چهارم هجری) مؤسسه النشر الاسلامی / قم.
- ۴۳- تذکرة الخواص: سبط ابن الجوزی (۶۵۴ هـ). مکتبه نینوی - تهران
- ۴۴- تزکیة النفس: پرورش روح؛ سید محمد شفیعی

- ٤٥- تفسير البرهان: سيد هاشم بحراني (١١٠٧ هـ).
- ٤٦- تفسير الصافي: فيض كاشاني (١٠٩١ هـ). مؤسسة الاعلمي / بيروت
- ٤٧- تفسير الكبير: فخر رازي، محمد بن عمر بن الحسن (٦٠٦ هـ).
- ٤٨- تمدن اسلام: جرجي زيدان
- ٤٩- تنزيه الأنبياء: سيد مرتضى علم الهدى (٤٣٦ هـ). منشورات الشريف الرضي / قم.
- ٥٠- تنقيح المقال: مامقاني (شيخ عبدالله)، چاپ حجري.
- ٥١- تهذيب الأحكام: شيخ طوسي، محمد بن الحسن (٤٦٠ هـ). دارالكتب الاسلاميه، طهران
- ٥٢- تهذيب التهذيب: ابن حجر العسقلاني (٨٥٢ هـ). دار صادر / بيروت.
- ٥٣- الجامع الصغير: جلال الدين سيوطي (٩١١ هـ). دارالفكر / بيروت
- ٥٤- جلاء العيون: مولي محمد باقر مجلسي (١١١١ هـ). انتشارات رشيدى.
- ٥٥- جواهر العقول فى شرح فرائد الاصول: محمد رضا الناصرى، الدار الاسلاميه.
- ٥٦- حبيب السير: ميرخواند، غياث الدين بن همام الدين الحسين، (٩٤٢ هـ)، كتابفروشى خيام.
- ٥٧- حلية الأبرار: سيد هاشم بحراني (١١٠٧ هـ). دارالكتب العلميه / قم.
- ٥٨- حماسه حسيني عليه السلام: شهيد مطهرى، انتشارات صدرا
- ٥٩- حياة الحسين عليه السلام: باقر شريف القرشى، مكتبة الداورى / قم.
- ٦٠- الخصائص الحسينيه: شيخ جعفر تسترى (١٣٠٣ هـ). دارالسرور / بيروت
- ٦١- دائرة المعارف: الشيخ محمد حسين الأعلمي الحائرى، انتشارات الأعلمي / طهران

- ٦٢- دائرة المعارف: بطرس البستاني، دارالمعرفة / بيروت
- ٦٣- دائرة معارف القرن العشرين: محمد فريد وجدى، دارالمعرفة / بيروت
- ٦٤- دمع السجوم (ترجمه نفس المهموم): شيخ عباس قمى
- ٦٥- ديوان اقبال لاهورى.
- ٦٦- ديوان جامى: نورالدين عبدالرحمان جامى (٨٩٨ هـ). انتشارات توس
- ٦٧- ذخائرالعقبى: محبّ الدين الطبرى (٦٩٤ هـ). انتشارات جهان - تهران
- ٦٨- رجال السيد بحرالعلوم: آيت الله العظمى السيد محمد المهدي الطباطبائي (١٢١٢ هـ). مكتبة الصادق / طهران.
- ٦٩- رجال الكشّى: شيخ طوسى، مؤسسه آل البيت / قم
- ٧٠- روح المعانى: شهاب الدين السيد محمود الآلوسى البغدادي (١٢٧٠ هـ).
- دار احياء التراث العربى / بيروت
- ٧١- روضة الواعظين: فتال نيسابورى (٥٠٨) منشورات الرضى / قم
- ٧٢- زندگى امام حسين عليه السلام: عمادزاده
- ٧٣- زينب الكبرى عليها السلام: شيخ جعفر النقدي، منشورات الرضى / قم.
- ٧٤- سفينة البحار: شيخ عباس قمى، انتشارات فراهانى
- ٧٥- سنن الترمذى (الجامع الصحيح): ابو عيسى محمد عيسى بن سوره (٢٩٧ هـ). دار إحياء التراث العربى / بيروت.
- ٧٦- سيّد الشهداء: شهيد دستغيب، انتشارات فقيه / تهران
- ٧٧- سير أعلام النبلاء: شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان الذهبى (٧٤٨ هـ). مؤسسة الرساله / بيروت.
- ٧٨- السيرة النبويه: ابن هشام، دار احياء التراث العربى / بيروت
- ٧٩- الصواعق المحرقة: ابن حجر الهيتمى المكي (٩٧٤ هـ)، مكتبة القايره.

- ٨٠- شذرات الذهب: ابن عمار حنبلي (١٠٨٩ هـ). دار احياء التراث العربى / بيروت
- ٨١- شرح نهج البلاغه: ابن ابى الحديد (٦٥٥ هـ). انتشارات اسماعيليان
- ٨٢- شعائر الاسلام: ملا محمد اشرفى مازندراني - چاپ سنگى
- ٨٣- شفاء الصدور: ميرزا ابوالفضل تهراني - چاپخانه سيدالشهدا / قم
- ٨٤- الشيعة والحاكمون: محمد جواد مغنیه، دارالجواد للطباعة والنشر / بيروت
- ٨٥- صحيفه نور: مجموعه رهنمودهاى امام خمينى (قدس سره) مركز مدارك فرهنگى انقلاب اسلامى
- ٨٦- الصراط المستقيم: بياض، زين الدين ابومحمد على بن يونس النباطى (٨٧٧ هـ). المكتبة المرتضويه
- ٨٧- العباس بن علىؑ: السيد عبدالرزاق الموسوى المقمّم.
- ٨٨- العدالة الاجتماعيه: سيد قطب
- ٨٩- العروة الوثقى: سيد محمد كاظم طباطبايى يزدي
- ٩٠- عظمت مسلمين در اسپانيا: ماك كاپ.
- ٩١- عمدة الطالب: ابن عنبه، السيد جمال الدين احمد بن على الحسين (٨٢٨ هـ). المطبعة الحيدريه، النجف.
- ٩٢- العقد الفريد: ابن عبد ربّه الاندلسى (٣٢٨ هـ). دارالكتب العلميه / بيروت
- ٩٣- عنصر شجاعت: كمره اى
- ٩٤- عوالم الامام الحسينؑ: شيخ عبدالله البحرانى الأصفانى، مؤسسة الامام المهدي / قم.
- ٩٥- الغدير: غلامه شيخ عبدالحسين امينى نجفى، دارالكتاب العربى / بيروت

- ٩٦- فتح الباری: ابوالفضل شهاب الدین احمد بن علی بن محمد بن حجر العسقلانی (٨٥٢ هـ). دار احیاء التراث العربی / بیروت.
- ٩٧- الفتوح: ابن أعثم کوفی (٣١٤ هـ). دارالکتب العلمیه / بیروت.
- ٩٨- فرهنگ فرق اسلامی: دکتر مشکور
- ٩٩- الفصول المهمّة: ابن الصبّاغ المالکی (٨٥٥ هـ). منشورات الأعلمی /

#### طهران

- ١٠٠- فیض القدير: عبدالرؤوف المناوی، دارالفکر / بیروت
- ١٠١- فی ظلال نهج البلاغه: محمد جواد مغنیه، دارالعلم للملایین / بیروت
- ١٠٢- قادتنا: آیت الله سید محمد هادی میلانی، مؤسسه الوفاء / بیروت
- ١٠٣- قاموس الرجال: شیخ محمد تقی تستری، سازمان تبلیغات اسلامی /

#### قم

- ١٠٤- القاموس المحيط: فیروزآبادی، مجدالدین محمد بن یعقوب (٨١٧ هـ).
- ١٠٥- قمقام زخار: شاهزاده حاج فرهاد میرزا معتمدالدوله، واحد انتشارات الاسلامیه.

- ١٠٦- الکافی: محمد بن یعقوب کلینی (٣٢٩ هـ). دار صعب / بیروت
- ١٠٧- الکامل فی التاریخ: ابن الأثیر، علی بن ابی الکرم الشیبانی (٦٠٦ هـ)، دار صادر / بیروت

- ١٠٨- کامل الزیارات: ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه (٣٦٧ هـ). المكتبة المرتضویه / النجف

- ١٠٩- كشف الغمّة: ابوالحسن علی بن عیسی بن ابی الفتوح الإربلی (٦٥٣ هـ)، تبریز / سوق المسجد الجامع.

- ١١٠- كشف المراد: جمال الدين الحسن بن يوسف العلامة الحلّي (٧٢٦هـ).  
مؤسسة الاعلمى / بيروت
- ١١١- كنز العمال: متقى هندی (٩٧٥هـ). مؤسسة الرسالة / بيروت.
- ١١٢- لسان العرب: ابن منظور افريقي (٧١١هـ). نشر ادب الحوزه.
- ١١٣- لغتنامه: دهخدا على اكبر / چاپخانه مجلس
- ١١٤- لوايح الاشجان: سيد محسن امين عاملى، مكتبة بصيرتى / قم
- ١١٥- مثير الأحزان: ابن نما الحلّي (٦٤٥هـ). مؤسسة الامام المهدي
- ١١٦- مجمع البحرين: فخرالدين طريحي (١٠٨٥هـ). المكتبة المرتضويه،  
طهران
- ١١٧- مختلف الشيعه: علامه حلّي (٧٢٦هـ). مؤسسة النشر الاسلامى / قم
- ١١٨- مروج الذهب: مسعودى ابوالحسن على بن الحسين (٣٤٦هـ). مطبعة  
السعاده / القاهره
- ١١٩- معالم المدرستين: سيد مرتضى عسكرى، بنياد بعثت
- ١٢٠- معالى السبطين: شيخ محمد مهدي الحائرى، منشورات الرضى / قم
- ١٢١- مقاتل الطالبين: ابوالفرج اصفهاني (٣٥٦هـ). منشورات الشريف الرضى  
/ قم
- ١٢٢- مقتل الحسين عليه السلام: ابومخنف لوط بن يحيى، چاپخانه علميه / قم
- ١٢٣- مقتل الحسين عليه السلام: خوارزمى ابوالمؤيد الموفق بن احمد (٥٦٨هـ).  
مكتبة المفيد / قم
- ١٢٤- مقتل الحسين عليه السلام: عبدالرزاق موسى مقرّم، دارالكتاب الاسلامى
- ١٢٥- منتخب التواريخ: محمد هاشم بن محمد على خراسانى (١٣٥٢هـ).  
موسسه مطبوعاتى علمى.



- ١٢٦- منتهى الآمال: شيخ عباس قمى، كتابفروشى اسلاميه / تهران
- ١٢٧- ميزان الاعتدال: ذهبى، محمد بن احمد بن عثمان (٧٤٨ هـ). دارالمعرفه / بيروت
- ١٢٨- ميزان الحكمة: محمدى رى شهرى، دفتر تبليغات اسلامى
- ١٢٩- ناسخ التواريخ: محمد تقى سيهر، كتابفروشى اسلامى / تهران
- ١٣٠- نفس المهموم (دمع السجوم): شيخ عباس قمى، كتابفروشى علميه اسلاميه / طهران
- ١٣١- نهضة الحسين عليه السلام: السيد هبة الدين الشهرستانى، منشورات الرضى / قم
- ١٣٢- وسائل الشيعة: حرّ عاملى محمد بن الحسن (١١٠٤ هـ). مؤسسه آل البيت / قم
- ١٣٣- وصيّتنامه الهى سياسى (امام خمينى (قدس سره))
- ١٣٤- وقائع الأيّام (خيابانى)

## فهرست مطالب

پیشگفتار .....	۲
مقدمه حضرت آیت الله العظمی فاضل لنکرانی (دام ظلّه العالی).....	۴
اشاره ها.....	۱۴
مردان الگو.....	۱۴
جلوه های تولی و تبری.....	۱۵
شکوفایی فطرت ولایت.....	۱۵
عزاداری و آثار مثبت آن.....	۱۵
بزرگترین مصیبت.....	۱۶
بخش اول: تاریخ سازان عاشورا.....	۱۸
امام حسین <small>علیه السلام</small> .....	۱۸
تولد.....	۱۸
امامت.....	۱۸
تواضع سالار شهیدان.....	۱۸
امام حسین <small>علیه السلام</small> در قرآن.....	۱۹
امام حسین <small>علیه السلام</small> سید الشهداء.....	۲۰
عشق به دانش.....	۲۱
بیعت با یزید، هرگز!.....	۲۲
امام حسین <small>علیه السلام</small> اسوه تاریخ.....	۲۲
بی نوشت ها:.....	۲۴
هجرت تاریخ ساز.....	۲۸

- ۲۸..... هجرت مسلم، سفیر امام حسین علیه السلام
- ۲۸..... هجرت ابا عبدالله علیه السلام
- ۲۸..... خاک کربلا
- ۲۹..... انفاق سه خلیفه زاده
- ۳۱..... سخت ترین مصیبت ها
- ۳۱..... عباس بن علی علیه السلام
- ۳۲..... مادر قمر بنی هاشم
- ۳۴..... شجاعت عباس
- ۳۵..... عباس بن علی علیه السلام، در جنگ جمل و صفین
- ۳۶..... مقام عباس علیه السلام
- ۳۸..... اشعار شیخ اُزری
- ۳۹..... وصیت امیرمؤمنان علیه السلام
- ۳۹..... سنگین ترین داغ حسین علیه السلام
- ۴۱..... اشاره به یک راز
- ۴۴..... عباس بن علی علیه السلام در آستانه شهادت
- ۴۵..... پی نوشت ها:
- ۴۸..... حضرت علی اکبر علیه السلام
- ۵۴..... مادر علی اکبر در کربلا نبود
- ۵۴..... علی اصغر علیه السلام
- ۵۷..... چگونگی شهادت علی اصغر علیه السلام
- ۶۰..... ویژگی های علی اصغر علیه السلام
- ۶۱..... نفرین امام سجاد علیه السلام بر قاتل علی اصغر
- ۶۲..... قاسم بن حسن علیه السلام
- ۶۶..... عروسی قاسم
- ۶۶..... نظریه علامه شهید مطهری (قدس سره)

- ۶۷..... نظریه علامه شعرانی
- ۶۸..... نظریه محدث قمی (رحمه الله)
- ۷۰..... بی نوشت ها:
- ۷۴..... عبدالله بن حسن علیه السلام
- ۷۵..... عون بن علی علیه السلام
- ۷۶..... تاریخ سازان کربلا
- ۷۶..... ۱ و ۲- مسلم بن عوسجه و پسرش
- ۷۹..... ۳- زهیر بن قین
- ۸۴..... ۴- حبیب بن مظاهر اسدی
- ۸۷..... ۵- سعید بن عبدالله انصاری
- ۹۱..... ۶- جون یار وفادار حسین علیه السلام
- ۹۴..... ۷- ابو ثمامه صاعدی <sup>(۶۷)</sup>
- ۹۶..... بی نوشت ها:
- ۱۰۰..... ۸ و ۹- حر بن یزید ریاحی و پسرش
- ۱۰۸..... ۱۰- عابس شاکری
- ۱۱۰..... ۱۱- شوذب
- ۱۱۰..... ۱۲- وهب بن عبدالله کلبی
- ۱۱۳..... ۱۳- سوید بن عمر
- ۱۱۴..... ۱۴- محمد بن بشیر حضرمی
- ۱۱۵..... ۱۵- بُریر بن خُضیر همدانی مشرقی
- ۱۱۶..... ۱۶- نافع بن هلال
- ۱۱۷..... ۱۷- ابی شعناء کندی
- ۱۱۷..... ۱۸- موسی بن عمیر
- ۱۱۹..... بی نوشت ها:
- ۱۲۳..... مترددان عاشورا

- ۱- هرثمة بن سليم..... ۱۲۳
- ۲- ضحاک بن عبدالله مشرقی..... ۱۲۵
- ۳- مسروق وائل..... ۱۲۷
- ۴- عبیدالله حرّ..... ۱۲۷
- عقب ماندگان از کاروان سعادت ..... ۱۲۹
- ۱- مرفّهین و پول داران..... ۱۲۹
- ۲- حرام خواران [ربا خواران]..... ۱۳۰
- ۳- حق الناس ..... ۱۳۰
- پیش مرگان عاشورا<sup>(۲۰)</sup>..... ۱۳۰
- ۱- مسلم بن عقیل ..... ۱۳۰
- پی نوشت ها: ..... ۱۴۶
- ۲- طفلان مسلم: (ابراهیم - محمد)..... ۱۵۰
- ۳- هانی بن عروه ..... ۱۵۴
- ۴- قیس بن مسهر صیداوی (عبدالله بن یقطر)..... ۱۵۶
- ۵- میثم تمّار..... ۱۶۰
- تاسوعا ..... ۱۶۳
- عاشورا..... ۱۷۱
- عاشورا کدامین روز از هفته بود؟..... ۱۷۱
- شام عاشورا..... ۱۷۲
- اعمال شب عاشورا..... ۱۷۳
- عباس علیه السلام در اندیشه آینده ..... ۱۷۵
- تحلیلی از مسأله «حل بیعت»..... ۱۷۶
- تعداد یاران امام حسین علیه السلام و شهدای کربلا..... ۱۷۷
- آیا در شب عاشورا، کسی از یاری امام حسین علیه السلام دست برداشت؟ ..... ۱۷۷
- دیدگاه ها ..... ۱۷۹

۱۸۳	دل‌داری خواهر
۱۸۵	خاطره صفین در کربلا
۱۸۵	نفرین امام
۱۸۷	پی نوشت ها:
۱۹۱	آغاز جنگ و شهدای گروه اول
۱۹۳	نماز و عاشورا
۱۹۳	نماز در ظهر عاشورا
۱۹۶	شعار امام <small>علیه السلام</small>
۱۹۶	وداع با امام سجاد <small>علیه السلام</small> و اهل حرم
۲۰۰	پیراهن کهنه (قدیمی)
۲۰۱	بوسه بر گلوی حسین <small>علیه السلام</small> وصیت مادر
۲۰۱	سکینه در کربلا
۲۰۲	فاطمه بنت الحسین
۲۰۲	مصیبت وداع به سفارش زهرا <small>علیه السلام</small>
۲۰۳	در آخرین لحظات
۲۰۵	سرهای مبارک شهدا
۲۰۶	رخدادهای غم انگیز، پس از شهادت
۲۰۶	۱- حضور ذوالجناح کنار خيام
۲۰۶	۲- غارت و تاراج خیمه ها
۲۰۶	۳- خیمه ها در آتش
۲۰۷	۴- تاخت و تاز بر روی اجساد شهیدان
۲۰۹	پی نوشت ها:
۲۱۳	بخش دوّم: حوادث پس از عاشورا
۲۱۳	حوادث پس از عاشورا
۲۱۳	۱- شب یازدهم (شام غریبان)

۲۱۳	۲- روز یازدهم محرم
۲۱۸	۳- روز دوازدهم محرم
۲۱۹	۴- ورود اهل بیت به کوفه
۲۲۵	۵- شب سیزدهم: (شب دفن شهیدان)
۲۲۷	۶- دگرگونی های خونین در طبیعت
۲۲۹	پی نوشت ها:
۲۳۲	اسیران و ادامه رسالت
۲۳۲	۱- مهم ترین وظایف کاروان
۲۳۳	۲- اُسرا در شام
۲۳۴	۳- دربار یزید
۲۳۶	۴- خطبه حضرت زینب <small>علیها السلام</small> در مجلس یزید
۲۴۳	۵- خطبه امام سجاد <small>علیه السلام</small>
۲۴۹	۶- رقیه در شام
۲۵۱	پی نوشت ها:
۲۵۳	۷- حرکت به سوی مدینه
۲۵۴	۸- اربعین حسینی
۲۵۵	۹- جابرین عبدالله انصاری و عطیه
۲۵۷	۱۰- تحقیقی درباره ورود اهل بیت به کربلا در اربعین
۲۶۰	۱۱- بازگشت کاروان اهل بیت به مدینه
۲۶۱	۱۲- همسویی
۲۶۲	۱۳- اهل بیت <small>علیهم السلام</small> در مدینه
۲۶۴	تاکتیک ها و تدبیرهای یزید
۲۶۴	موضع گیری های متنوع حق ستیزان
۲۶۵	تبیین موضع گیری ها
۲۷۱	عزاداری بر حسین <small>علیه السلام</small> در دارالخلافة

- پی نوشت ها: ..... ۲۷۴
- برخی از پیامدهای قتل امام حسین علیه السلام (تحولات سیاسی - اجتماعی) ..... ۲۷۸
- ۱- اعتراض در کربلا ..... ۲۷۸
- ۲- ابراز نارضایتی مردم در کوفه ..... ۲۷۸
- ۳- اعتراض مردم شام ..... ۲۸۰
- ۴- اعتراض مردم مدینه ..... ۲۸۳
- ۵- قیام توأین ..... ۲۸۴
- ۶- قیام مختار ..... ۲۸۹
- ۷- افشای سیمای بنی امیه ..... ۲۹۱
- ۸- استعفا و کناره گیری ولیعهد یزید از خلافت ..... ۲۹۳
- پی نوشت ها: ..... ۲۹۶
- تاریخ سازان عاشورا ..... ۲۹۹
- ۱- علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام ..... ۲۹۹
- ۲- زینب کبری علیه السلام ..... ۳۰۶
- بخش سوّم: پرسش ها و پاسخ ها درباره قیام عاشورا ..... ۳۱۲
- پرسش ها و پاسخ ها ..... ۳۱۲
- پرسش ۱: فلسفه حماسه عاشورا چیست؟ ..... ۳۱۲
- پی نوشت ها: ..... ۳۲۲
- پرسش ۲: مقصود امام چه بود، تشکیل حکومت یا نائل شدن به شهادت؟ ..... ۳۲۶
- پرسش ۳: چرا امام علیه السلام زودتر قیام نکرد؟ ..... ۳۲۸
- پرسش ۴: چرا امام علیه السلام سکوت نکرد؟ ..... ۳۳۶
- پرسش ۵: چرا امام مجتبی علیه السلام با معاویه صلح کرد و آثار مهم آن چه بود؟ ..... ۳۳۹
- پی نوشت ها: ..... ۳۴۴
- پرسش ۶: چرا امام حسین علیه السلام در زمان معاویه قیام نکرد؟ ..... ۳۵۶
- پرسش ۷: حکومت نامشروع در نگرش اسلامی کدام است؟! ..... ۳۵۸



- پرسش ۸: آیا مردم با یزید بیعت کردند؟ ..... ۳۶۰
- پی نوشت ها: ..... ۳۶۹
- پرسش ۹: چرا یزید در برابر امام حسین علیه السلام شدت عمل نشان داد؟ ..... ۳۷۲
- پرسش ۱۰: آیا امام حسین علیه السلام می دانست کشته می شود؟ ..... ۳۷۴
- پرسش ۱۱: قیام امام حسین علیه السلام با آیه **﴿وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَىٰ...﴾** چگونه توجیه می شود؟ ..... ۳۸۶
- پی نوشت ها: ..... ۳۸۸
- پرسش ۱۲: آیا امام علیه السلام وعده بیعت داده بودند؟ ..... ۳۹۲
- پرسش ۱۳: چرا امام علیه السلام به سوی مکه عزیمت کردند؟ ..... ۳۹۵
- پرسش ۱۴: راز جاودانگی سنت عزاداری حسینی چیست؟ و چرا برای سایر ائمه، همانند امام حسین علیه السلام عزاداری نمی شود؟ ..... ۳۹۵
- پرسش ۱۵: آیا لعن بر یزید جایز است؟ ..... ۳۹۸
- پرسش ۱۶: آیا حماسه عاشورا در کتب اهل سنت نیز آمده است؟ ..... ۴۰۲
- پرسش ۱۷: راز اشتهاار شهدای کربلا به ۷۲ تن چیست؟ ..... ۴۰۳
- پرسش ۱۹: آیا عزاداری برای حسین علیه السلام در تاریخ پیش از اسلام مطرح بوده است؟ ..... ۴۰۴
- پی نوشت ها: ..... ۴۰۹
- پرسش ۲۰: راز اهمیت زیارت قبر امام حسین علیه السلام چیست؟ ..... ۴۱۲
- پرسش ۲۱: آیا عزاداری و اشک ریختن برای شهیدان در سنت خود امام حسین علیه السلام سابقه دارد؟ ..... ۴۱۶
- پرسش ۲۲: روزه روز عاشورا چه حکمی دارد؟ ..... ۴۱۹
- پرسش ۲۳: هنگام شنیدن نام امام حسین چه باید گفت؟ ..... ۴۲۱
- پرسش ۲۴: چرا به عزاداری عاشورا بیشتر توجه می شود؟ ..... ۴۲۱
- پرسش ۲۵: آیا سیره عزاداری عاشورا برخاسته از فرهنگ دوران صفویه است؟ ..... ۴۲۲
- پی نوشت ها: ..... ۴۲۳

۴۲۵..... منابع و مآخذ

۴۳۴..... فهرست مطالب